

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جامعہ اُفقِ انوار

● رسالت‌ها و مسئولیت‌ها

سید محمد ضیاء آبادی



دورنگار: ۵۵۳۸۴۷۹۰

- چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه‌ی موارد ذیل برای دلسوختگان و علاقه‌مندان به گسترش معارف دینی با اخذ مجوز کتبی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء (ع) بلا مانع است:
۱. در هر نوبت چاپ، تعداد ۱۰ نسخه به آدرس انتشارات بنیاد خیریه الزهراء (ع) ارسال شود.
 ۲. هر گونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه دفتر امور فرهنگی می‌باشد.
 ۳. مطالب فوق در هر نوبت چاپ درج شود.
 ۴. در قیمت‌گذاری هماهنگی لازم به عمل آید.

مقدمه‌ی مؤلف

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ
الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا؛ (اسراء/ ۹)



در این شگ و تردیدی نیست که جامعه‌ی بشری از لحاظ داشتن ابعاد گوناگون و جهات متعدد در زندگی مادی و معنوی احتیاج به قانونی جامع و برنامه‌ای منظم و استوار و فراگیر نسبت به تمام شئون حیاتی خود دارد و این نیز مسلم است که جامع‌ترین قانون و مستقیم‌ترین برنامه همان است که خالق و آفریدگار عالم و آدم برای هدایت بندگانش به عنوان «قرآن» از جانب خود به وسیله‌ی افضل و اعظم انبیاء و رسولانش حضرت محمد مصطفی ﷺ نازل فرموده و تذکر داده است که: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...»: حقیقت اینکه این قرآن به مستقیم‌ترین و استوارترین آیین و روش هدایت می‌کند.

از این رو ما امت اسلامی شدیداً نیازمندیم با این کتاب هدایتی خویش آشنایی کامل پیدا کنیم و برنامه‌های سازنده‌ی آن را در تمام شئون مادی و معنوی زندگی به مرحله‌ی اجرا درآوریم و این نیز بدیهی است که برای همه کس میسر نیست احاطه‌ی کامل به تمام جزئیات محتویات این کتاب عزیز پیدا کند، ولی این مقدار به طور مسلم میسر هست که هر مسلمانی به طور اجمال از عناوین

دستورات سازنده‌ی این منشور آسمانی که مربوط به مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی امت اسلامی است آگاه گردد و آنها را مکزراً مورد مطالعه قرار داده با آنها مأنوس تر شود.

از این جهت کمال تشکر و تقدیر را باید داشته باشیم از برادران عزیز محترم و سروران گرامی متصدیان «امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء (ع)» که با حسن ابتکار و ذوق لطیف خودشان بخش‌های بسیاری از آیات قرآن کریم را که در ارتباط با مسائل اعتقادی و اخلاقی و روابط اجتماعی نازل شده‌اند و آشنایی با آنها مورد نیاز اصناف مختلف امت اسلامی و به ویژه جوانان عزیز می‌باشد و در خلال تألیفات این حقیر بی‌بضاعت به طور پراکنده بوده است در ضمن چند فصل مشخص جمع و تنظیم نموده و به صورت این مجموعه در دسترس علاقمندان به معارف قرآنی قرار داده‌اند.

از اینرو ضمن تشکر و تقدیر مجدد از زحمات مخلصانه‌ی آن برادران عزیز ارجمند از درگاه خداوند متان (عظم شأنه العزیز) روزافزون گشتن توفیقاتشان را در نشر معارف دینی مسئلت داریم. آمین یا رب العالمین

سید محمد ضیاء آبادی

۱۳۸۹/۵/۱۲

اگر چه آیات قرآن یکپارچه «نور» است و تلاوتش مایه‌ی خرمی و سرور و از تکرار کلماتش ملالتی حاصل نمی‌شود و هر واژه‌ی آن مخزنی از علم و حکمت و معدنی از رحمت و برکت است و با شنیدن آیاتش قلب‌ها آرام و سینه‌ها شفا می‌یابند و دیدن خطوط منورش به چشم‌ها فروغ می‌بخشد و به عنوان معجزه‌ی جاوید و بلامنازع رسول اکرم ﷺ در همه‌ی زمان‌ها درخشش دارد و راهنما و هادی حق‌طلبان از گذشتگان و آیندگان خواهد بود و هیچگونه تردیدی در حقیقت و حقانیتش وجود ندارد.

مع الوصف این کتاب آسمانی و راهنمای ربّانی یک سؤال مهم و اساسی را در برابر دیدگان ظاهر و باطن هر مسلمانی قرار می‌دهد که ای دوستداران من، ای قاریان، ای حافظان، ای مفسران خوش‌زبان، آیا پس از قرائت خوش‌نوی کلماتم آیات مرا به نیکی فهمیدید و به تعالیم آن به خوبی عمل کردید؟ آیا قرآن را در دل خود جای دادید و آن را در پرتو تقوا در زندگی و مرام خود متجلی ساختید؟ یا فقط به خوش خواندن، نیکو حفظ کردن و شرکت در مسابقه و رعایت تجوید و بیان تفسیرش اکتفا کردید؟

قرآن کریم دستورالعمل جامع و کاملی است برای رسیدن به حیات طیّبه، که مفسّران بی‌بدیل آن حضرات معصومین علیهم‌السلام هستند و این دو تا قیام قیامت باهمند و جدایی‌ناپذیر و آن کس که طالب هدایت و خواهان رسیدن به سرمنزل قرب است باید این دو را با هم داشته باشد تا با راهنمایی معصوم علیهم‌السلام از زلال معرفت قرآن بهره جوید و راه را از چاه بازشناسد.

مؤلف محترم حضرت آیت الله ضیاءآبادی مدّظله العالی طیّ تألیفات و بیانات متعدّد خود حول محور «قرآن و عترت» طیّ سال‌های متمادی، مطالب متقن، مستند، شیوا و مفیدی را در مناسبت‌های مختلف بیان فرموده‌اند که به لحاظ پراکندگی در کتب گوناگون امکان دستیابی و بهره‌گیری منظم از آنها فراهم نبود که خوشبختانه با اهتمامی که به عمل آمد پس از جمع‌آوری و رعایت اصول ویرایشی و کسب تأیید معظم‌له به شکل کنونی تدوین و تنظیم شد که امیدواریم مورد استفاده‌ی شایسته‌ی قرآن دوستان قرار گیرد و نقش مؤثّری در زندگی قرآنی خوانندگان محترم داشته باشد. ان شاء الله

دفتر امور فرهنگی

بنیاد خیریه الزّهراء علیها‌السلام

زمستان ۱۳۸۹

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

فصل اول: اعجاز قرآن تا روز قیامت

۱۹.....	در پناه قرآن کریم.....
۲۰.....	ریشه‌ی درد انسان از نگاه قرآن.....
۲۲.....	قرآن تنها میزان صحیح در بیان حقایق.....
۲۳.....	تطبیق حقایق قرآن با یافته‌های علمی بشر بر حسب ضرورت.....
۲۵.....	تطبیق قرآن با علوم روز توأم با حزم و احتیاط.....
۲۷.....	شکوفایی تدریجی حقایق قرآن با تکامل عقلانی بشر.....
۲۸.....	بشارت قرآن به تکامل فکری آیندگان.....
۳۱.....	قدرت اعجاز قرآن تا روز قیامت.....
۳۲.....	قرآن هیچ شباهتی با سایر کتب ندارد.....
۳۵.....	قرآن و هفتاد بطن آن.....
۳۸.....	در کلام خدا معما و لغزی در کار نیست.....
۴۱.....	مقصود از عربی بودن قرآن کریم.....
۴۲.....	قرآن مصدق کتب آسمانی پیشین.....
۴۳.....	ویژگی‌های خاص قرآن کریم.....
۴۴.....	قرآن، مولود فکر بشر نیست.....
۴۶.....	قرآن کریم معجزه‌ی جاودانی پیغمبر اکرم ﷺ.....
۴۹.....	تجلی خداوند برای بندگان در آیات قرآن.....
۵۱.....	درخشش بی‌رقیب قرآن به عنوان تنها کتاب هدایت و سعادت.....
۵۳.....	افزایش پیروان قرآن به مرور زمان.....

فصل دوم: چگونگی جمع آوری قرآن کریم

- ۵۷..... جمع آوری قرآن کریم در عصر رسول خدا ﷺ از راه استدلال عقلی
- ۵۸..... تجلیل فراوان پیامبر اکرم ﷺ از حافظان، قاریان و مصلّیان قرآن
- ۶۰..... خصوصیات اعجاب انگیز قرآن برای مردم
- ۶۱..... اهتمام شدید رسول الله ﷺ به شئون مختلف قرآن
- ۶۲..... اندیشه‌ای کاملاً اشتباه.....
- ۶۴..... جمع آوری قرآن کریم و تعیین امامت از شئون حتمیه‌ی رسول اکرم ﷺ
- ۶۷..... ادله و شواهد نقلی در خصوص جمع آوری قرآن در زمان رسول اکرم ﷺ
- ۷۲..... شواهد حدیثی.....
- ۷۸..... روایت ثقلین، شاهد دیگر حدیثی.....
- ۷۹..... پاسخ به یک ابهام احتمالی.....
- ۸۰..... اثبات عقلی و نقلی جمع آوری قرآن در زمان پیغمبر اکرم ﷺ
- ۸۳..... دلایل ردّ جمع آوری قرآن بعد از پیغمبر اکرم ﷺ
- ۸۴..... اقدام عثمان اصلاح روش در شیوه‌ی قرائت با هدایت امیرالمؤمنین علی بود

فصل سوم: مصونیت قرآن از تحریف

- ۸۹..... مصونیت قطعی قرآن از دستبرد و تحریف
- ۹۰..... ایثار جان برای حفظ قرآن
- ۹۱..... ثابت ماندن رسم الخطّ قرآن شاهی دیگر بر صیانت قرآن از تحریف
- ۹۴..... یک تذکر مهم
- ۹۴..... تذکر ابن خلدون
- ۹۶..... محفوظ ماندن خطّ قرآن چه کوفی و چه نسخ
- ۹۷..... اهتمام شدید مسلمانان در حفظ و مراقبت از قرآن کریم
- ۹۸..... مصونیت قرآن از تحریف از نگاه قرآن
- ۱۰۱..... مصونیت قرآن با وجود این همه دشمن سرسخت!
- ۱۰۲..... عثمان دست به تحریف قرآن نگشود
- ۱۰۴..... جرم واقعی عثمان

آرای اعظم علمای شیعه در عدم تحریف قرآن	۱۰۷
بررسی اجمالی روایاتی که قائل به تحریف قرآنند	۱۰۹
مقصود از تحریف، تغییر در معناست نه لفظ	۱۱۱
آیاتی در تأیید تحریف معنایی نه لفظی	۱۱۲
مصحف امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)	۱۱۴
اضافات مصحف امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) تفسیر مجملات قرآن است	۱۱۷
اقسام وحی	۱۱۹
هدف امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) از عرضه قرآن در مجمع عمومی مسلمین	۱۲۰
قرآن لفظاً و معناً نازل شده از جانب خداست	۱۲۲
معانی متعدّد وحی	۱۲۶

فصل چهارم: مبین قرآن کیست؟

مقصود از بیان در قرآن	۱۳۱
قرآن بدون بیان ممکن نیست	۱۳۳
بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برطرف کننده اختلافات بین مردم	۱۳۴
بیان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روشنگر مجملات قرآن	۱۳۶
مطهرّون، عالم به حقایق قرآن کریم	۱۳۸
ممنوعیت تفسیر به رأی	۱۴۱
مراتب بیان قرآن	۱۴۳
سرّ رعایت ابهام در قرآن	۱۴۴
سرّ اول: صیانت قرآن از تحریف	۱۴۵
تحمل مصیبت‌های جانگداز به سبب ناشناخته ماندن	۱۴۷
فداکاری اولیای دین در صیانت از قرآن کریم	۱۴۸
بیان لطیف علامه‌ی مجاهد سید شرف الدین عاملی	۱۵۰
پاسخ به یک اشکال در چگونگی صیانت قرآن از تحریف	۱۵۲
مسئولیت مسلمانان در حفظ و صیانت قرآن از مهجور بودن	۱۵۳
سرّ دوم: احساس نیاز قطعی به امام معصوم (علیه السلام)	۱۵۴

- ۱۵۶..... هدایت قرآن به سوی امام علیه السلام
- ۱۵۹..... فهم حقایق قرآن فقط از طریق اهل بیت اطهار علیهم السلام
- ۱۶۲..... چرا درک حقایق قرآن به بیان امام علیه السلام نیازمند است
- ۱۶۳..... الف: پاسخ نقضی
- ۱۶۵..... ب: پاسخ حلی
- ۱۶۹..... اهل بیت اطهار علیهم السلام قرین جدانشدنی قرآن کریم
- ۱۷۲..... عصر غیبت، عصر جدایی قرآن از امامت
- ۱۷۴..... نیاز قطعی قرآن به بیان معصوم علیه السلام
- ۱۷۵..... روح مفسر باید برخوردار از روح علوی و جعفری باشد
- ۱۷۸..... ابهام قرآن در مصادیق است نه مفاهیم
- ۱۷۹..... پیامبر و عترت او علیهم السلام مبین قرآن
- ۱۸۱..... قرآن و علی علیه السلام ملازم یکدیگرند
- ۱۸۵..... لزوم استمداد از سنت در فهم قرآن
- ۱۸۸..... جوانان مراقب تفسیرهای منحرف باشند
- ۱۹۰..... اکتفا به قرآن، وسوسه‌ای از سوی شیطان
- ۱۹۱..... رویش بذر قرآن با تابش آفتاب ولایت
- ۱۹۳..... هدایت امت در سایه‌ی قرآن و عترت علیهم السلام

فصل پنجم: مبارز طلبی قرآن

- ۱۹۹..... مبارز طلبی قرآن کریم
- ۲۰۱..... شکست خفت بار مدعیان مبارزه با قرآن
- ۲۰۳..... عجز آشکار ملحدان در مبارزه با قرآن
- ۲۰۶..... از لجاجت تا هلاکت
- ۲۰۷..... ندای بلند مبارز طلبی قرآن

فصل ششم: اهداف قرآن

- ۲۱۱..... مقصد اصلی قرآن دعوت به تدبّر و تفکر
- ۲۱۳..... قرآن کتاب هدایت است

۲۱۴.....	هدف قرآن، ترک علایق و درک حقایق و عمل به وظایف
۲۱۷.....	مقصد قرآن، تبعیت از پیامبر اکرم ﷺ
۲۱۸.....	چهار صفت بارز قرآن
۲۱۹.....	تفکر، مهمترین وظیفه قرآنی ما
۲۲۲.....	هدف قرآن از قصه گوئی، آگاهی از راز و رمز و فتح و شکست اُمم پیشین
۲۲۴.....	تنها مقصد قرآن، تحکیم پایه ی توحید در دل ها
۲۲۷.....	قصه گوئی قرآن به منظور تربیت انسان
۲۲.....	هدف قرآن از قصه گوئی
۲۲۹.....	قرآن، کتاب هدایت و تربیت
۲۳۱.....	هدف قرآن، دستیابی به قلب سلیم
۲۳۳.....	شرط نجات در عالم آخرت از نگاه قرآن
۲۳۵.....	چگونگی بهره مندی از نور قرآن
۲۳۷.....	نجات انسان فقط در سایه ی عمل به تعالیم قرآن
۲۴۰.....	حیات انسانی ما در گرو عمل به قرآن
۲۴۳.....	زنده ی قرآنی کیست؟
۲۴۴.....	مهمترین وظیفه ی مسلمانان، آشنایی با حقایق قرآن
۲۴۶.....	ثواب یعنی انقلاب روحی، یعنی تحوّل درون
۲۴۷.....	فهم عواقب گناه از نور درک آیات قرآن
۲۴۹.....	مراتب ایمان، منازل قرآن
۲۵۰.....	ویژگی عالمان قرآنی

فصل هفتم: مسئولیت مسلمانان در قبال قرآن

۲۵۷.....	آیا مسلمانان در برابر قرآن تسلیمند؟
۲۶۱.....	مخاصمه ی قرآن با مسلمانان در روز قیامت
۲۶۲.....	مرگ قرآن، ترک احکام آن
۲۶۴.....	غلبه ی حیات حیوانی، مشکل اصلی ما
۲۶۵.....	غفلت از قرآن، بزرگترین خسارت برای مسلمانان

۲۶۸.....	دوری از قرآن، اساسی‌ترین مشکل مسلمانان
۲۶۹.....	مخاطب قرآن، همه‌ی مسلمانان تا روز قیامت
۲۷۰.....	آرامش‌بخشی آیات قرآن کریم
۲۷۳.....	چهار شرط قرآن برای آرمزیده شدن
۲۷۴.....	تجلی خداوند برای بندگان در آیات قرآن
۲۷۵.....	قرآن، کتاب پرورش انسان
۲۷۷.....	مشکل ما، نداشتن معرفت به قلب و قرآن است
۲۷۹.....	معنای امر از نگاه قرآن
۲۸۰.....	لزوم بیان معجزات اولیای دین

فصل هشتم: شفا بخشی قرآن

۲۸۳.....	قرآن، شفا بخش دردهای ظاهری و باطنی بشر
۲۸۷.....	تأثیر قرآن بر دل‌های صادق و باصفا
۲۸۹.....	قرآن، آرام‌بخش جان در هر زمان و مکان
۲۹۱.....	بیماران شفانگرفته از قرآن
۲۹۶.....	قرآن درمانگر دردهای انسان

فصل نهم: دلایل محرومیت ما از نور قرآن

۳۰۳.....	سبب محرومیت ما از درک معارف قرآن
۳۰۵.....	دل‌های رحمانی، دل‌های شیطانی
۳۰۷.....	دل‌های بی‌پهره از درک معارف قرآن
۳۰۸.....	محرومیت ما از شنیدن نغمه‌های قرآن و مشاهده‌ی جمال آن
۳۰۹.....	علت ابتلای ما به محرومیت از فهم قرآن
۳۱۲.....	انکار قرآن به سبب کفر و طغیان
۳۱۶.....	دلیل بی‌تفاوتی ما در برابر هشدارهای قرآن
۳۱۶.....	اضطراب انسان به سبب بیگانگی با حقایق قرآن
۳۱۸.....	تفاوت انسان‌ها در تأثیرپذیری از قرآن
۳۲۱.....	دلایل محرومیت ما از مشاهده‌ی جمال قرآن

سفارش امام صادق علیه السلام	۳۲۵
تأثیر افکار و اعمال انسان در سرنوشت و مقدرات او	۳۲۷
نزول بلا به سبب کفران نعمت	۳۲۹

فصل دهم: قاریان قرآن (بایدها و نبایدها)

علم به حق بودن قرآن، راهگشای قرآنیان	۳۳۵
معدود بودن انسان‌های قرآنی	۳۳۷
کوتاهی و سهل انگاری در انجام وظیفه	۳۳۸
نحوه‌ی درک مفهوم قرآن	۳۳۹
دل‌های محبوب از فهم قرآن	۳۴۰
نعمت قرآن بر قاری قرآن!	۳۴۲
تلاوت قرآن و رفتار غیر قرآنی!	۳۴۳
فاصله‌ی بین قرآن عینی با قرآن ذهنی	۳۴۵
حافظ قرآن بودن کمال نیست	۳۴۶
خوارج نهروان، قاریان مؤمن اما جاهل	۳۴۷
تلاوت توأم با تدبیر قرآن	۳۴۹
قرائت و حفظ قرآن مقدمه‌ای برای رسیدن به مقام عمل	۳۵۱
وظیفه‌ی قرآنیان، حفظ نور قرآن	۳۵۳
رتبه‌ی معنوی انسان به میزان تلاوت آیات قرآن	۳۵۵
شناخت قرآن و قرآنیان از نگاه امام علی علیه السلام	۳۵۷
قاری قرآن و بی خبر از مقاصد قرآن؟!	۳۵۹
قرآنی شدن افراد آرزوی ماست	۳۶۱
چه کسانی حاملان قرآنند؟	۳۶۳
عارف به حقایق قرآن فقط اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله	۳۶۴

فصل یازدهم: پیام‌های اخلاقی قرآن

دنیای مذموم و دنیای ممدوح از نگاه قرآن	۳۶۹
علم ارزشمند از منظر قرآن کریم	۳۷۰

- ۳۷۲..... اهانت‌آمیزترین مثال‌ها در قرآن
 ۳۷۳..... شرایط تأثیرپذیری از قرآن کریم
 ۳۷۴..... تطبیق رفتار خود با قرآن
 ۳۷۵..... تأمل در همه‌ی آیات قرآن
 ۳۷۸..... بهار دل‌ها با درک حقایق قرآن
 ۳۷۹..... قرآن، وسیله‌ی یادآوری جهانیان
 ۳۸۲..... تنزل حقایق قرآن برای بهره‌مند شدن هر چه بیشتر انسان
 ۳۸۵..... عذاب گردنکشان از نگاه قرآن
 ۳۸۷..... درک حقیقت اسلام ناب محمدی
 ۳۸۹..... حفظ تعادل در قرآن کریم
 ۳۹۱..... همه‌ی کائنات متأثر از آثار طغیان بشر
 ۳۹۲..... رضایت به گناه، همچون شرکت در ارتکاب گناه
 ۳۹۵..... بی‌تفاوتی ما در قبال ندهای قرآنی
 ۳۹۸..... فرباد قرآن بر سر مدعیان ایمان
 ۴۰۰..... چقدر به حقیقت قرآن نزدیک شده‌ایم
 ۴۰۳..... توبه‌کار واقعی از نگاه قرآن
 ۴۰۳..... عکس‌العمل امام علیه السلام به نگاهی کتاب تناقضاتی در قرآن
 ۴۰۶..... تفسیر الحمد از زبان امام امیرالمؤمنین علیه السلام
 ۴۰۸..... ما تابع قرآن یا قرآن تابع ما؟!
 ۴۰۹..... اهل بیت اطهار علیهم السلام حقیقت قرآن
 ۴۱۰..... کدام قرآن مایه‌ی نجات است؟
 ۴۱۱..... موانع فهم قرآن
 ۴۱۱..... الف: دقت در کلمات
 ۴۱۲..... ب: صفات زشت
 ۴۱۳..... تلاش برای فهم معارف قرآن
 ۴۱۶..... استعمار از نگاه قرآن
 ۴۱۷..... معانی ذکر در قرآن کریم
 ۴۱۹..... تفکر و غفلت از وظایف، دو موضوع مورد تأکید قرآن

فصل اوّل

اعجاز قرآن تا روز قیامت

۱۸ □ جامعه قرآنی، رسالت‌ها و مسئولیت‌ها

سفید باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

در پناه قرآن کریم

ما اُمّت اسلامی که ایمان مسلم به مصلحی معصوم و منزّه از هرگونه خطا یعنی رسول الله اعظم حضرت محمد مصطفی ﷺ آورده و برنامه‌ای متقن و محکم به نام قرآن کریم از جانب خداوند حکیم اتخاذ نموده‌ایم، طبعاً نباید تحیری از حیث تشخیص راه و روش داشته باشیم و خدا را هم شکر که نداریم.

لذا آنچه که به حکم عقل و شرع مقدّس بر ما واجب است اینکه خود را ملزم و موظّف به این بشناسیم که با جدّ و اهتمام شدید به پناه قرآن رفته و از فرامین سعادت آفرین آن منشور آسمانی تبعیت نماییم تا از چنگال اهریمن فساد، تخلّص یافته و برای همیشه از هرگونه انحراف و ضلالت در امان باشیم. همچنان که پیشوای عظیم الشان ما رسول مکرم خدا ﷺ نیز در این باره فرموده است:

(فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدِّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ)؛^۱

...هنگامی که فتنه‌ها [حوادث پیچیده‌ی زندگی] مانند پاره‌های شب ظلمانی بر شما مشتبه گردید [حق از باطل شناخته نشد] به پناه قرآن بروید، چه آنکه قرآن شافعی است که شفاعتش مقبول است و خبرگزاری است که خبرهایش راست و درست است. هر که قرآن را پیش روی خود قرار دهد به بهشتش می‌کشاند و هر که آن را پشت سرش بیفکند به سوی آتشش می‌راند...

ریشه‌ی درد انسان از نگاه قرآن

اکنون، آنچه که شایان تأمل و دقت است، این است که این کتاب حکیم آسمانی که به حکم خدا و رسولش، ملجأ و پناهگاه ما در عصر فساد و دور التباس فتن^۱ معرفی شده است، در مقام توجه دادن پیروان خود به رمز صلاح و ارائه‌ی راه نجات از چنگال اهریمن فساد، انگشت روی علة العلل و منشأ اساسی انحراف عمیق بشر نهاده و ریشه‌ی اصلی انحراف و ضلالت انسان را «موضوع نسیان روز» حساب و فراموش نمودن روز جزا و نادیده گرفتن آن تشخیص داده و با بیانی مؤکد و روشن می‌فرماید:

﴿...إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛^۲

...حقیقت آنکه، کسانی که از راه خدا بیرون رفته و گمراه می‌شوند برای آنان

عذابی است سخت، بدان سبب که روز حساب را فراموش کرده‌اند.

در آیه‌ی شریفه چنان که پیداست، فراموشی روز حساب و پروا نداشتن از آن، ریشه و منشأ اصلی هرگونه ضلالت و گمراهی و انحراف از راه خدا نشان داده شده است و حقیقت امر نیز از نظر اعتبارات عقلی و آثار روحی همین است، زیرا پرروشن است که تبعیت از دین و پذیرفتن احکام و تکالیف الهی طبعاً مستلزم محدودیت‌هایی در بسیاری از شئون حیاتی انسان بوده و قهراً محرومیت‌هایی را از نظر برخورداری از لذایذ نامشروع زندگی به دنبال خواهد داشت و لذا اگر پیروی از دین و خودداری از شهوات افراطی نفس و سرکوبی دیو هوس در جهان دیگر دارای اثر نباشد و محرومیت‌های این جهانی در آن جهان به حساب و

۱- دور التباس فتن: زمان آلوده شدن به فتنه‌ها.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

سنگش گذارده نشود و با رعایت کمال عدالت و احسان جبران نگردد؛ طبیعی است که آدمی هرگز رضا به ناکامی از زندگی موجود نداده و ابداً حاضر به کفّ نفس از تلذّذات و خوشگذرانی‌های دنیوی نخواهد شد و از هیچ جنایت و عصیانی تنها به عذر اینکه زشت و قبیح است و یا به خاطر اینکه مورد نهی خدای حکیم است خودداری نخواهد نمود. هر چه زبان علم گویاتر می‌شود و چراغ دانش فروزان‌تر می‌گردد، بهتر و عالی‌تر می‌تواند حقایق ریشه‌دار اسلام را بیان نماید و پرده از روی اسرار معارف و احکام آسمانی قرآن بردارد.

آری بر خلاف انتظار ماده‌پرستان مغرور، تا آنجا که نورافکن علم توانسته است اشعه‌ی خود را بفروشد و با پژوهش‌ها و کاوش‌های پیگیر و دامنه‌دار علمی به کشف دقائق و اسرار بپردازد، دیده است *يَا لَلْعَجَبُ*، بیانات روشن‌گر دینی، قرن‌ها پیش از او جلوتر رفته و پاسداران دین در پرتو آفتاب وحی با حقایق برتری آشنا بوده‌اند و پیروان خود را بی‌رنج کاوشگری‌های *صَعْبِ الْمَنَالِ* و در عین حال *مُمَكِّنِ الْخَطَايَ* علمی و فلسفی! به چشمه‌سارهای صاف خالی از کدورت معارف و شناخت مبدأ و معاد و اقسام محتویات عالم هستی، آنچنان که هست رسانیده‌اند!

راهی را که دانشمندان بشری، طیّ قرن‌های متمادی با پای چوبین استدلالات فلسفی و یا تجربه و آزمایش‌های علمی می‌پیمایند و سرانجام از نظر احتمال اشتباه و خطا که در محصولات فکری و تجربی خود می‌دهند از اظهار نظر قطعی خودداری نموده و آراء و نتایج افکار خود را به صورت «فرضیه» و «تئوری» مطرح می‌کنند. یعنی، نظریات علمی خود را در مسیر تکامل افکار آیندگان دیده و طبعاً از دادن یک نظر صد در صد قطعی غیر قابل تخطئه پرهیز می‌نمایند. آری این راه را باورداران وحی و نبوت و تسلیم شوندگان در برابر قرآن و عترت تنها با یک اسلام و تصدیق و پذیرش، بدون هرگونه رنج و تعب پیموده‌اند و عقیده‌ی خود را نیز با اطمینانی تمام و قاطعیّت صد در صد دارای احکام و اِتقان^۱ اظهار نموده‌اند و می‌نمایند و ابداً ترس تزلزل و انهدام از ناحیه‌ی افکار متکامل آیندگان نسبت به اساس عقیده و ایمان خویش درباره‌ی حقایق عالم به خود راه نمی‌دهند و با کمال قوّت

۱- احکام و اِتقان: اطمینان و یقین.

ایمان و یقین می‌گویند:

﴿...إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ۖ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۱

...حقیقت اینکه آن [قرآن] کتاب قاهری است که باطل نه از پیش‌رو و نه از
پشت سر، راه بدو نمی‌یابد [واقعیت گذشته و آینده‌ی جهان، همان است که
قرآن نظر داده است و می‌دهد] چه آنکه آن، فرود آمده‌ی از جانب حکیمی
ستوده است.

قرآن تنها میزان صحیح در بیان حقایق

بنابراین اگر نظریه‌ای از نظریات علمی دانشمندان بشری، با حقیقتی از حقایق قرآنی و
عقیده‌ای از عقاید مسلمة دینی موافق درآمده، در این صورت وظیفه‌ی علم و صاحب‌نظران
علمی است که بس شوق و شعف از خود نشان داده و احساس عظمت و رفعت از این فتح
علمی و کشف حقیقی در خود بنمایند و سر به آسمان عزّ و افتخار و شرف بسایند و جدّاً به
روشنی فکر و سلامت نیروی عقل خود ببالند که راه صحیح درک حقیقت را به درستی و
سلامت پیموده‌اند، از ضلالت و کجروی‌های فکری در امان مانده و سالم‌اً به مقصد
رسیده‌اند و به گوشه‌ای از حقایق عالی‌ی قرآن که نشان دهنده‌ی واقعیات اصیل جهان است
پی برده‌اند. نه اینکه این نظریه‌ی علمی مثلاً مایه‌ی افتخار قرآن و پیروان قرآن باشد که آنها
به جای دیگران، طبل شادی بکوبند و اظهار شعف بنمایند که **البشاره، البشاره**: قرآن ما یا
گفتار امامان ما علیهم‌السلام آن چنان اصیل است که مورد تصدیق فلان دانشمند یهودی یا مسیحی
یا فلان روانکاو طبیعی مسلک دهری مشرب واقع شده و گفتار خدا و سفیران خدا با نظریه‌ی
علمی آن پیشتا‌زان میدان علم و صنعت موافق درآمده است!

درست مانند اینکه یک آدم جاهل و بیسوادی بر حسب اتفاق درباره‌ی یک مطلب
غامض علمی سخنی مطابق با حق و صواب بگوید و آن سخن با نظر دانشمندی عظیم و
حکیمی جلیل و متین موافق درآید. آنگاه اتباع و پیروان آن عالم جلیل، غریو شادی سر داده

قرآن، تنها میزان صحیح □ ۲۳

و جشن بگیرند که هله، ای یاران به عظمت و جلالت مقام علمی مقتدا و پیشوای عظیم الشان ما پی ببرید، آن چنان نظرش صائب و علمش محیط است که با گفتار آن مرد جاهل عامی مطابق درآمده است! آیا انصافاً این عمل، تجلیل از شخصیت آن عالم و حکیم محسوب می‌گردد؟ یا به عکس، تحقیر مقام او و توهین به شأن رفیع وی تلقی می‌شود؟

آری بشر جایزالخطا که هزاران اشتباه و غلط در سیر فکری او محتمل است، اگر اتفاقاً راه تفکر خود را به سلامت پیموده و سرانجام با منطق قرآن که وحی خدا و مصون از هرگونه خطاست موافق درآمد، طبیعی است که او باید به خود ببالد و از این توافق فکری با کتاب حق مشعوف گردد و صدها آفرین به نیروی درک و تعقلش بگوید؛ نه اینکه حاملان وحی خدا و اتباع امامان معصوم علیهم‌السلام از خطا به این تطابق نظر بنازند و آن را ملاک اصالت مذهب خود بدانند!

چه آنکه رمز اصالت منطق قرآن در خود قرآن است که فرود آمده از مبدأ لم یزل و لایزال هستی است. مبدائی که نظام‌بخش به کائنات و آفریدگار نوامیس طبیعی است. لذا قرآن، تنها نسخه‌ی اصل و میزان صحیح در بیان حقایق وجود است و سایر افکار و آراء علمی و فلسفی از هر قبیل که باشد باید عرضه‌ی به قرآن گردد تا ملاک صحت و بطلان نشان روشن شود و در صورت مباینت یک یا چند نظریه‌ی علمی مثلاً با نصوص قرآن (به فرض وقوع) بدیهی است که باید حکم به بطلان آن نظریات داده شود که یا دانشمندان در سیر علمی خود دچار اشتباه شده‌اند و به خطا رفته‌اند و یا آنکه هنوز نیروی درک آن حقیقت در فکر بشر کنونی پیدا نشده و ممکن است در آینده و تدریجاً در مسیر تکامل فکری پیش رفته و قادر بر درک آن بشوند و یا الی الابد توانایی درک آن را در خود نیابند.

تطبیق حقایق قرآن با یافته‌های علمی بشر بر حسب ضرورت

بنابراین اگر گاهی دیده می‌شود که بعضی از گویندگان بزرگ و یا نویسندگان و دانشمندان دینی برای اثبات اصالت و حقیقت، اصلی از اصول و یا حکمی از احکام شرع مقدس اسلام به آراء و نظریات علمی دانشمندان بشری استناد می‌نمایند این نه از آن جهت است که آنها مرعوب علم و دانش بشری واقع شده‌اند و می‌خواهند «وحی» را با سیر فکری

دانشمندان منطبق سازند و از آنها صحّحه بگیرند، خیر چنین نیست. بلکه آن بزرگان می‌بینند در میان مردمی واقع شده‌اند که توده‌ی آنان مرعوب تکامل علمی و پیشرفت صنعتی دنیای مادی گردیده‌اند و به کلی از درک معنای وحی و نبوّت و امامت عاجز و از شناخت موقعیت فوق طبیعی قرآن ناآگاه و بی‌بهره‌اند؛ تا آنجا که صلاحیت و اهلیت بیان حقایق عالم وجود را منحصر در افکار دانشمندان علوم طبیعی دانسته و اکتشاف علمی آنان را میزان صحیح در تفسیر کائنات می‌شناسند و نتیجتاً به هرگونه سخن که بر می‌خورند و با هر نوع عقیده‌ای که مواجه می‌شوند فوراً برای تشخیص صحیح یا ناصحیح بودن آن، سراغ آراء و نظریات صاحب‌نظران در فنون و رشته‌های علوم مادی می‌روند و از آنها نظر می‌طلبند و در صورت عدم توافق در قبول آن عقیده و حکم ابراز تردید می‌کنند و یا با قاطعیتی تمام، آن را باطل و بی‌اساس اعلام می‌نمایند، اگرچه گوینده‌ی آن سخن و صاحب آن عقیده و حکم (العیاذ بالله) پیغمبران و امامان علیهم‌السلام یعنی نمایندگان خاصّ حضرت حق باشند. «نَسْتَجِيرُ بِاللّٰهِ مِنَ الْجَهَالَةِ وَالْعَمٰی».

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خَزَف می‌شکند بازارش

این است که بعض نویسندگان و گویندگان از دانشمندان دینی که با این گروه مردم خودباخته و جاهل مواجه می‌شوند از باب ضرورت و ناچاری از طریق جدال حسن به حکم آیه‌ی «و جادلهم بالتی هی احسن»^۱ وارد شده و احکام و عقاید حقّی اسلامی را با آراء و تحقیقات علمی دانشمندان که مورد تصدیق توده‌ی مردم روز است تطبیق و تفسیر می‌نمایند تا شاید از این راه بتوانند افکار مرعوب و به اصطلاح «غربزده‌ی» نسل جدید را به خضوع در پیشگاه وحی و نبوّت و امامت وا دارند. هر چند این کار برخلاف میل باطنی و ایمان قلبی خود آن بزرگان می‌باشد، ولی چه می‌شود کرد؟ این هم یک نوع ابتلا و گرفتاری عصری است که فعلاً پیش آمده و حقیقت وارونه گشته است، اصل، انقلاب به فرع، پیدا کرده و فرع مبدّل به اصل شده است! و چاره‌ای هم جز مماشات و مدارا با مردم این چینی

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵؛ یعنی با آنان به روشی که بهتر است مجادله کن.

در این شرایط کنونی به نظر نمی‌رسد.

چون که با کودک سر و کارت فتاد راه و رسم کودکی باید نهاد

آری ما هم معتقدیم از نظر دفع استبعاد و تقریب به اذهان نسل جوان و یا ایجاد حال طمأنینه و آرامش در قلوب اهل ایمان، نیکو است که عطف توجهی به بررسی‌ها و کاوشگری‌های علمی ارباب دانش بشود و از تحقیقات علمی و تجربی آنان که در حدّ خود دارای ارزش و احترام بسیار بوده و شایان تقدیر و تکریم می‌باشند در راه تفهیم و آشنا نمودن مردم، با اصالت و حکمت قرآن و گفتار امامان علیهم‌السلام استمداد و استعانتی حاصل گردد. تا مسأله‌ی اعجاز قرآن و فوق‌الطبیعه بودن موضوع وحی و نبوت و امامت در افکار مردم نخواستگی که خود را در جنب مظاهر علم و صنعت روز باخته‌اند، مسلم گشته و از سورت^۱ انکار و یا شک و استبعادشان کاسته شود.

تطبیق قرآن با علوم روز توأم با حزم و احتیاط

البته این کار از آن نظر که بیان شد کاری است بسیار ارزنده و نیکو و ترغیبات مؤکدی که در لسان آیات و روایات درباره‌ی تحصیل علم و تفکر در عالم کون و فحس در زمین و آسمان رسیده است شاهد گویای مطلب است. اما مشروط به اینکه این عمل توأم با حزم و احتیاط و رعایت اطراف و جوانب کار انجام پذیرد و به اصطلاح از دست به عصا راه رفتن غفلت نشود.

یعنی، هرگز این غرور، دامنگیر کسی نگردد که افکار و نظریات علمی دانشمندان بشری را حق محض و صددرصد مُصیب به واقع پندارد تا حدّی که آنها را با قاطعیتی تمام مفسّر واقعی قرآن خدا دانسته و احکام و معارف حقّه‌ی آن کتاب عزیز الهی را با نتایج فکری و تجربی جایز الخطای آنان توجیه نماید. چه آنکه افکار دانشمندان بشری به حکم طبیعت مشمول قانون «تکامل» است و مآلاً در معرض انهدام ارکان و تغیر و تبدل قهری قرار خواهد گرفت.

اما حقایق قرآن به (استثنای یک سلسله مقرّرات مربوط به اوضاع اجتماعی و اقتصادی

۱- سورت: شدّت.

و نظامی و نظایر آن که طبعاً بر حسب تحوّل زندگی عصری قابل تغییر می‌باشد و اختیار تنظیم و تطبیق آن با احکام ثابت‌ه‌ی در شرع مقدّس به دست حاکم شرعی و ولیّ امر مسلمین داده است) حقایقی است ثابت و عاری از هرگونه خطا و منزّه از هر نوع اشتباه و لذا تقریر و توجیه احکام و معارف قرآن با معیار و میزان آراء علمی دانشمندان، یکی از خطرات بزرگش همین است که اگر زمانی بر اساس ناموس طبیعی تکامل افکار، آن آراء علمی دگرگون شود و ناصحیح از آب درآید، طبعاً ناصحیح بودن احکام و معارف قرآن را (العیاذ بالله) در نظر بسیاری از مردم عاری از ثبات نظر، مسلّم خواهد نمود و از این راه لطمه‌ای شدید و صدمه‌ای عظیم بر عقیده و ایمان مردم ناپخته‌ی در ایمان وارد خواهد ساخت.

به همین جهت ما در عین حالی که خود را برای بهتر فهمیدن آیات معارف قرآن که مربوط به حقایق ریشه‌دار عالم کون است، طبق دستور خود قرآن کریم موظّف به تفکّر و تحقیق علمی و استفاده‌ی از تتبّعات و بررسی‌های دانشمندان بزرگ بشری می‌دانیم؛ مَعَ الوصف از نظر ایمان و اعتقاد به حَقِّیت قرآن و اتقان و احکام بیاناتش هیچ گونه نیازی به نتایج فکری و آراء علمی دانشمندان در خود نمی‌بینیم و اصلاتی در این مرحله (مرحله‌ی عقیده و ایمان به صدق و حَقِّیت قرآن) برای سیر فکری و محصولات تجربی آنان قائل نمی‌باشیم و ردّ و قبول آنها را به چیزی نمی‌گیریم. چه آنکه ما قرآن را وحی و گفتار خدای منزّه از هرگونه خطا می‌دانیم و آراء علمی را محصول فکر ممکن‌الاشتباه و تراوش مغزی بشر جایز الخطا می‌شناسیم. ما قرآن را آسمانی و علم بشر را زمینی می‌دانیم. به همین جهت تا آنجا که نظریات علمی دانشمندان با اصول معارف و احکام مُتقنه‌ی قرآن موافق درآمد، تسلیم آن گشته و از صاحب‌نظران تقدیر و تکریم می‌نماییم، ولی همین که نظریه‌ای با نصوص قرآن، مباینت نشان داد، آن را با قاطعیتی تمام از حَیْز اعتبار انداخته و از ارزش علمی و واقع‌نگری، ساقطش می‌شناسیم، هر چند آن نظریه از متفکرترین مغزهای دانشمندان جهان تراوش کرده و مقبول تمام صاحب‌نظران عالم باشد. چه آنکه مُباین با «حق» جز «باطل» چیز دیگری نخواهد بود.

﴿...فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ...﴾^۱

...بعد حق، جز ضلال و گمراهی چه خواهد بود...؟

البته ما می دانیم و اعتقاد به این داریم که لطائف و دقائق مربوط به حقائق کائنات از آفاق و انفس در لابه لای آیات قرآن که کلام حکیم **عَلَى الْإِطْلَاقِ** است به طور لایتناهی موجود است، چنان که رسول خدا ﷺ فرموده اند:

(...وَلَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ... لَا تُخْصِي عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلِي غَرَائِبُهُ)^۱

...قرآن ظاهری دارد و باطنی دارد... عجائب آن به شماره و احصاء در نمی آید

و غرائب آن کهنگی بر نمی دارد.

هر دم از این باغ بری می رسد تازه تر از تازه تری می رسد

شکوفایی تدریجی حقایق قرآن با تکامل عقلانی بشر

اساساً مقتضای خاتمیت شریعت بیضاء محمدی ﷺ و معجزه‌ی خالده بودن قرآن نیز همین است که به موازات سیر تکاملی افکار و عقول بشری بر تجلیات انوار علوم آسمانی خود بیفزاید و در هر عصری به تناسب استعداد و اهلیت مردم آن عصر، پرده از روی قسمتی از خزائن بی پایان خود بردارد و صاحب نظران روشن و پژوهشگران صاحب دل را در برابر قدرت علمی خارج از مجرای علل و اسباب طبیعی خود به خضوع آورده و آنان را از طریق **تَفَوْقِ خَارِقِ الْعَادَةِ** علمی اعجاب انگیزش به نبوت و رسالت حقه‌ی آورنده اش مُذْعِن و مُعْتَرَف گردانند. چنان که در طول این چهارده قرن که از زمان نزول این کتاب آسمانی می گذرد، در هر دوره‌ای که نهضت تازه‌ی علمی به وجود آمده و دانشمندان بشری به اکتشافات تازه تری از حقایق هستی راه یافته اند و با ابزار ویژه‌ی فنی به کاوش در اطراف زمین و آسمان و شناخت حالات گوناگون کائنات از جماد و نبات و حیوان و انسان پرداخته و طبعاً به کشف اسراری از نهان جهان نائل گشته اند، با کمال حیرت دیده اند که قرآن کریم در همان رشته‌ی علمی ممتاز زمان، گوی سبقت را از دانش پژوهان عصری ربوده است و ضمن تعقیب هدف مخصوص به خودش که هدایت افکار و عقول آدمیان به سوی مبدأ و معاد

هستی می‌باشد به منظور ارائه‌ی آثار توحید و نشانه‌های حکمت در جهان خلقت تَطَفُّلاً^۱ به قسمتی از بدایع صنّع و عجایب خَلْق اشاره نموده و به طور رمز به ریشه‌ها و اصول اساسی مکتشفات علمی آن زمان تنبّهی داده است^۲ و آن چنان تعبیرات حکیمانه در این باب به کار برده و انواع لطائف و دقائق علمی را در قالب بسیار ساده و کوتاه جمله‌ها و کلمات فصیح و دلنشین گنجانیده است که به حق، مایه‌ی اعجاب سخن‌شناسان نکته‌سنج عالم می‌گردد.

گویی انبوه معانی در لابه‌لای یک کلمه یا یک جمله‌ی کوچک همچون غنچه‌ی گل مکنون است و در هر عصری به موازات تقاضای عقلی و نیاز علمی مردم آن عصر، آن غنچه شکوفا گشته و یک پرده از حقایق مستوره‌ی خود را مکشوف نموده و در بازار تعقل ارباب نظر عرضه می‌دارد تا شامه‌ی ارواح صاحب‌دلان با بصیرت را از عطر فرح‌بخش و نشاط‌انگیز طرائف و لطائف آسمانی‌اش معطر سازد و از این راه، اعجاز علمی خود را در جمیع ازمه و اعصار به منصّه‌ی ظهور آورده و در نتیجه عائله‌ی بشر را تا روز قیامت در مقابل مکتب سازنده و انسان پرورش به قبول و پذیرش وا دارد و جملگی را از آبشخور ماء معین و آب حیات هدایتش سیراب گردانیده و انسان‌ها را در هر دو جهان به اوج عزّت و سعادت برساند.

بشارت قرآن به تکامل فکری آیندگان

﴿سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...﴾^۳

نشانه‌های [حکمت و قدرت] خود را در مجموعه‌ی جهان و در خود آنان

نشان‌شان می‌دهیم تا روشن شود برای آنها که او [خدا یا قرآن] حق است...

می‌توان گفت: این آیه‌ی شریفه در مقام بشارت از تکامل فکری آیندگان و بر اثر آن روشن تر شدن حقیّت قرآن و قطعیت وجود یک مدبّر علیم و حکیم در جهان هستی است که هر چه بر عمق و وسعت کاوشگری‌ها و بررسی‌های علمی دانشمندان بشری افزوده شده و اسرار تازه‌تری از جهان و انسان به دست آورند، به همان نسبت تجلّیات علم و حکمت

۱- تَطَفُّلاً: به طور ضمنی و تبعی.

۲- در این باب به کتب مربوطه مانند: روح الدّین اسلامی و اولین دانشگاه و آخرین پیامبر و باد و باران در قرآن (مهندس بازرگان) رجوع شود.

۳- سوره‌ی فصلّت، آیه‌ی ۵۳.

اعجاز آمیز از بطون آیات شریفه‌ی قرآن بیشتر گردیده و افکار پژوهندگان علمی را به «وحدت» و یکتا بودن آفریننده‌ی جهان و گوینده‌ی قرآن متوجه تر و معتقدتر می‌سازد.

در این زمینه حدیثی نیز از امام سجّاد علیه السلام رسیده است و اینک آن حدیث:

(سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ وَالْآيَةُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ مَاوَرَاءَ هُنَالِكَ هَلَكَ)؛^۱

از حضرت امام سجّاد علیه السلام درباره‌ی توحید پرسش کردند، امام علیه السلام فرمودند: خدا می‌دانست که در آخر الزّمان [دوران نزدیک به قیامت] اقوامی پژوهشگر و عمیق اندیش می‌باشند، لذا سوره‌ی «قل هو الله احد» و آیاتی چند از سوره‌ی حدید را تا «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» نازل فرمود. پس هر کس غیر آنچه را که در آنجاست [سوره‌ی توحید و آیات حدید] طلب کند هلاک می‌شود [در اعتقاد به ضلالت افتاده و روی نجات نمی‌بیند].

این حدیث اگرچه از نظر بعض دانشمندان نوید تکامل علمی بشر را داده و ضمناً روشن شدن بعض آیات قرآن را موکول به دوران تعمّق فکری آیندگان نموده است و در واقع لسان مدح و تمجید از متعمّقین آخر الزّمان دارد.^۲

ولی آنچه که با تأمل در جمله‌ی آخر حدیث «فَمَنْ رَامَ مَاوَرَاءَ هُنَالِكَ هَلَكَ» هر کس غیر آنچه را که آنجاست طلب کند، هلاک شود، به نظر می‌رسد، این است که حدیث شریف در مقام تحدید تفکر درباره‌ی خدا و جلوگیری از خوض و کنجکاوای در مسائل مربوط به ذات اقدس حق و توصیف او (جلّ جلاله) با عقول ناقصه و افکار کوتاه بشری است. چنان که روایات کثیره‌ای در این باب آمده و فرموده‌اند:

(إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تِيهًا...)^۳

۱- توحید صدوق، ص ۲۸۳ و ۲۸۴ و بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۴.

۲- گفتار فلسفی، کوک، ۱، ص ۱۶۷.

۳- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۹.

امام صادق علیه السلام فرمود: بپرهیزید از تفکر در [ذات] خدا، چه آنکه تفکر در ذات خدا جز ضلالت و حیرت فکری نتیجه‌ی دیگری نخواهد داد.
و آنچه در روایات دیگر مورد ترغیب و تأکید واقع شده است، تفکر در آثار صنع و مظاهر قدرت و حکمت خداست که فرموده‌اند:

(لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ)؛^۱
امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: عبادت [تنها] زیادی روزه و نماز نیست. [بلکه] عبادت، همانا زیاد اندیشیدن در کار خداست [مراد مطالعه‌ی آیات و نشانه‌های علم و حکمت و قدرت اوست که موجب ازدیاد معرفت و محبت و شوق در عبادت او می‌گردد].

بنابراین، حاصل مضمون حدیث مورد بحث این می‌شود که چون خدا می‌دانست در آخر الزمان مردمی مُتَعَمِّق و کاوشگر در همه چیز عالم هستی (حتی در ذات نامحدود خدا) به وجود می‌آیند و به خود اجازه‌ی خوض در مطالب مربوط به ذات و صفات ذاتی حضرت حق داده و با حریت و استقلال فکری تمام به مو شکافی‌های عجیب به نام توحید و معرفه‌الله می‌پردازند و قهراً به جهت نامحدود بودن خدا و محدود بودن عقل دچار هزاران ناروایی‌ها در امر خداشناسی گردیده و سرانجام از نیل به سعادت محروم و به شقاء دائم محکوم می‌شوند و لذا خدا برای جلوگیری از این طغیان فکری ناروا و نشان دادن حدّ تعمق و تفکر در شناسایی آن ذات بی‌همتا سوره‌ی توحید و آیات سوره‌ی حدید را نازل فرمود تا اندیشمندان و متعمّقین درباره‌ی خدا اکتفا به همان وصف و بیان قرآن نموده و در ارائه‌ی اسماء و صفات خدا از مرز بیان خدا تجاوز ننمایند و خود را سرگرم با اقوال متکلمین و بافته‌های مُتَفَلِّسین نسازند که در غیر این صورت دچار ضلالت‌ها گردیده و به هلاک دائم مبتلا خواهند شد.

امام صادق علیه السلام ضمن نامه‌ای که در جواب مکتوب «عبدالرحیم قصیر» که سؤال از مذهب صحیح توحید کرده بود، این جمله را مرقوم فرموده‌اند:

۱- تحف العقول، ص ۳۶۲.

(وَاعْلَمَ رَحِمَكُ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ... تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَلَا تَعُدُّ الْقُرْآنَ فَتَضِلَّ بَعْدَ الْبَيَانِ)؛^۱

بدان [خدا تو را رحمت کند] که مذهب درست و راه صحیح توحید همان است که قرآن به آن نازل گردیده و خدا را بدان گونه وصف فرموده است. خدا بالاتر و برتر از آن است که وصف کنندگان و صفش می کنند. از [حدّ] قرآن تجاوز مکن که به گمراهی بعد از بیان دچار خواهی شد.

مؤید اینکه حدیث مزبور (حدیث متعمّقین آخر الزّمان) راجع به همین مطلبی است که بیان شد. این است که مرحوم صدوق (رض) آن را در «باب أدنی ما یُجْزى مِنْ مَعْرِفَةِ التَّوْحِيدِ» آورده است، در بابی که پایه های اساسی توحید و معرفه الله را از لسان روایات ارائه می دهد.^۲

و علامه ی مجلسی (رض) هم آن را در «بابُ التَّهْيِ عَنِ التَّفَكُّرِ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الْخَوْضِ فِي مَسَائِلِ التَّوْحِيدِ» ذکر کرده است، آنجا که احادیث نهی از تفکر در ذات و منع از خوض در مسائل عمیقۀ خارج از طوق بشر را جمع آوری نموده است و نیز ذیل همین حدیث می فرماید:

(ظَاهِرُهُ الْمُنْعُ عَنِ التَّفَكُّرِ وَ الْخَوْضِ فِي مَسَائِلِ التَّوْحِيدِ وَ الْوُقُوفُ مَعَ النَّصُوصِ)؛^۳

به اصل بحثی که داشتیم باز می گردیم.

قدرت اعجاز قرآن تا روز قیامت

غرض آنکه قرآن کریم در عین حال که «معجزه ی خالده» و «آیت خاتمیت» پیغمبر اکرم ﷺ است و باید تا روز قیامت قدرت اعجازش از جهات گوناگون و از جمله از نظر احاطه به دقائق علوم و رموز دانش های بشری کاملاً محفوظ بماند و در هر زمان طالبان حق و متحرّیان حقیقت را از زلال منابع سرشارش سیراب گرداند و از این راه آنان را به

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

۲- کتاب توحید، ص ۲۸۳.

۳- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۴.

راه خدا بیفکند؛ چنان که بحمدالله تاکنون چنین بوده است و می‌باشد و بعد از این نیز به خواست خدا چنین خواهد بود.

﴿...لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيِّنَةٍ...﴾^۱

ولی با وجود تمام اینها، چون اکثریت مردم متوجه به دقائق امور و اسرار خفیه‌ی عالم نمی‌باشند و سر و کار با رموز علمی ندارند و از طرفی هم قرآن، نظر به هدایت افکار عموم بشر دارد و می‌خواهد تمام طبقات انسان‌ها را از عالم و جاهل با خدای علیم و حکیم و قدیر آشنا گرداند و آثار وجود و وحدت و علم و قدرت و حکمت او را که شب و روز در معرض دید و شهودشان می‌باشد به آنها بنمایاند و هرگونه عامل استبعاد و انکار را از صفحه‌ی قلب آنان برطرف سازد، لذا مقتضی است که به هنگام خطاب و القاء سخن به توده‌ی مردم استشهاد به موضوعاتی بشود که محسوس همگان بوده و در خور درک عموم آدمیان باشد، از قبیل کوه و دریا و گیاهان و انواع بهت‌انگیز جانوران و مخصوصاً دو مشعل تابان آسمان (ماه و خورشید) که عموماً در معرض درک و شناسایی افراد بشر می‌باشند و استدلال به آنها در سطح افکار عمومی موافق با قانون «حکمت» است و مطابق با میزان «بلاغت».

سبک قرآن، سبک تألیف و نویسندگی نیست که فصل فصل و مُبَوَّب باشد و هر فصلی از هر باب آن مخصوص به یک رشته مطالب مربوط به یکدیگر و متصل به هم باشد، بلکه سبک قرآن، سبک سخن گفتن است و تخاطب.

قرآن هیچ شباهتی با سایر کتب ندارد

پاسخ به یک سؤال:

البته گاهی سخن از مطالبی به میان می‌آید که هضم آن سنخ از مطالب برای افکار مردم عادی که انس با جریانات تکررپذیر زندگی معمولی دارند، تا حدی دشوار و سنگین به نظر می‌رسد و لذا قهراً دچار نوعی حالت استبعاد شبیه به انکار می‌گردند اما با اندکی تأمل و دقت در مشابهاًت آن امور از شدت و سورت استبعادشان کاسته می‌شود و در عداد مطالب سهل‌القبول و شبه عادی قرار می‌گیرد. حال از جمله همین سخن که گفته شده هر

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

حرفی از حروف قرآن دارای معانی باطنه و رموز خفیه‌ای است که از سطح درک بشر عادی به مراتب بالاتر است و احاطه‌ی بر آن در انحصار مطهرین به تطهیر خداوند متّان قرار گرفته است تا آنجا که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از اوّل شب تا به صبح از تفسیر پنج کلمه‌ی: «الحمد» تجاوز نکرده و موجب اعجاب و حیرت ابن عباس می‌گردد.

آری آنان که به همه چیز از دریچه‌ی ادراکات عادی خود می‌نگرند به این سخن که می‌رسند، می‌گویند: آیا حرف «الف» و «لام» «حاء» و «میم» و «دال» مگر چه ظرفیتی در درون خود دارند که می‌شود آن همه دربارهی محتویات آنها سخن گفت و معانی عالیّه از باطن آنها بیرون کشید؟! خیر، این سخن، باور کردنش بسیار دشوار و ثقیل الهضم است و اساساً قرآن نیز مانند دیگر الفاظ و کلمات عادی مبتنی بر موازین محاورات عرفیه و نسبت به همه کس، مُفْهِم^۱ معانی ظاهری است و هرگز مشتمل بر لُغْز و مُعَمّی که دور از راه و رسم حکیمان است نمی‌باشد. در جواب اینان باید گفت: آری این موضوع استیحاّش از حقایق، از دیدگاه ظاهربینان منحصر به قرآن نیست؛ بلکه این دسته از سطحی‌نگران در تمام مظاهر علم و قدرت حق گرفتار چنین استبعاد فکری می‌باشند.

مثلاً این بدن انسان نیز از نظر توده‌ی مردم ظاهربین غیر مجهّز به جهازات علمی، بسیار ساده است و مختصر که نه تنها از تصوّر تفصیلات بدن عاجزند بلکه از شنیدن آن نیز احساس ناراحتی کرده و وحشت زده می‌گردند.

لذا از دریچه‌ی چشم دانشمندان مجهّز، بسیار پیچیده است و مفصّل که هر عضوی از اعضای آن ممکن است در علوم گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گیرد و کتاب‌ها دربارهی هر جزئی از اجزای آن عضو نوشته شود.

مثلاً می‌گویند: در بدن ما یکصد هزار کیلومتر رگ‌های موئین وجود دارد، یعنی رگ‌هایی که به قدری ظریف و باریکند که بعضی از آنها جز با میکروسکوپ و ذره‌بین‌های فوق‌العاده قوی دیده نمی‌شود و اگر ده تا از آنها را در کنار هم بگذاریم به قطر یک مو نمی‌رسد و با این وصف در تمام این رگ‌ها خون جریان دارد و هم می‌گویند در همین

۱- مفهم: فهماننده.

خونی که در رگ‌های بدن ما در جریان است سی هزار و پنجاه میلیارد موجود زنده و جاندار (گلبول قرمز و سفید) مشغول کار و حافظ انتظامات بدن می‌باشند و با نظم دقیق به ده میلیون میلیارد سلول، غذا می‌رسانند و می‌گویند ریه‌ها که اعضای اصلی دستگاه تنفس محسوب می‌شوند دارای حفره‌های بسیار کوچکی به نام خانه‌های ذره‌بینی می‌باشند که تعداد آنها بالغ بر ۷۵۰ میلیون می‌گردد.^۱

همچنین طبقات چشم و دستگاه گوش و اعصاب مغز و دیگر سازمان‌های بدن که هر کدام مشتمل بر هزاران پیچیدگی و انشعابات محیرالعقول علمی است که رشته‌های متعدّد و گوناگون تخصصی در علوم طبیعی به وجود آورده است.

حال آیا این همه تفصیل دستگاه‌های عجیب بدن برای مردم ظاهرین عاری از جهازات علمی و فنی قابل باور و سهل التناول است؟ مسلماً خیر. بلکه بسیار هم مشکل است و ظاهراً غیر قابل تصدیق است. ولی انکار آن نیز صرفاً به عذر ندانستن و پی نبردن دور از منطق عقل و مقتضای وجدان انسان‌های فهمیده و با وجدان است.

نور خورشید به نگاه سطحی که نگاه کنید یک رنگ سفیدی بیش نیست، اما وقتی تجزیه شد در نظر دانشمندان فنّ، هفت رنگ است (قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی، بنفش) و همین نور به زمین مناسب که تابید، انواع میوه‌های رنگارنگ و اقسام جواهرات قیمتی را می‌پروراند و می‌گویند دستگاه‌های گیرنده و فرستنده‌ی رادیویی از اشعه‌ی ماوراء قرمز خورشید استفاده می‌کنند و بسیاری از میکروب‌های مضرّ به حال انسان را اشعه‌ی ماوراء بنفش خورشید از بین می‌برد.^۲

آری اینها یک سلسله حقایق مسلمّه‌ای است که از نظر دانشمندان فنّ خود دارای واقعیت ثابت شده‌ی از روی موازین علمی و ابزار فنی می‌باشد، اگرچه از دریچه‌ی فکر بی‌دانشان بی‌خبر از جهازات فنی، یک مشت سخنان واهی دور از منطق و خالی از حقیقت و معنی محسوب می‌گردد.

حال این قرآن، کتاب وحی خدا نیز از نظر مردم سطحی نادان، یک کتاب چند صد

۱- انسان و جهان، ص ۲۳۲ تا آخر کتاب.

۲- جهان آفرین، ص ۵۵ و ۱۰۲ و ۱۰۸.

ورقی است که مشتمل بر الفاظ و حروف و نقوشی است مانند سایر کتاب‌های آدمیان، ترکیب شده‌ی از الف و میم و راء، کاف و ها و یا و عین و صاد که ظاهراً حروفی هستند ساده و بی‌معنی یا حداً اکثر مُفْهِم معنایی بسیار سطحی، خالی از حقایق علیا. ولی همین کتاب اگر برود زیر نظر وحی‌شناسان و سخن‌دانان الهی، آنان که خدا در باره‌شان فرموده است:

﴿...وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأُمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾^۱

...و اگر واگذارند [فهم] آن را به رسول و صاحبان امر از خودشان، هر آینه علم به آن خواهند داشت آن کسانی که استنباط آن می‌نمایند از آنان...

تا با وسایل مخصوص معنوی که خدا در اختیارشان نهاده است به تجزیه و تحلیل اجزای آن بپردازند. آنگاه خواهیم دید که خیر، نه این قرآن مانند سایر کتب و نه حروفش مانند سایر حروف است، بلکه این:

﴿...كِتَابٌ أُخْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۲

...کتابی است که آیاتش [در عالم احکام و تقان الهی] پی‌ریزی محکم شده است و سپس به طور تفصیل و تمییز از نزد خدای محکم کار آگاه فرود آمده است.

قرآن و هفتاد بطن آن

آری آنان یعنی صاحب‌نظران آسمانی می‌توانند یک جمله و یک حرف از آن کتاب را بگیرند و مانند یک شعاع نور تجزیه‌اش بنمایند و بسیاری از قوانین حیات سراسر سعادت بشر را از همان یک کلمه و یک شعاع آفتاب وحی بیرون کشیده و تحویل عالم انسان بدهند، چنان که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

(لَوْ شِئْتُ لَا وَقَرْتُ سَبْعِينَ بَعِيرًا مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ)؛^۳

اگر بخواهم از تفسیر سوره‌ی فاتحه‌ی کتاب [که هفت آیه‌ی کوتاه بیش نیست] هفتاد شتر را سنگین بار می‌سازم [محتماً تعبیر به هفتاد نیز از باب بیان کثرت

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۳.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱.

۳- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۹۳ و ۱۰۳.

است نه خصوص عدد معین].

و همچنین امام باقر علیه السلام ضمن یک بیان جامع مفصل در تفسیر کلمه‌ی «الصمد» می‌فرماید:
(لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَ
الْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالْدِّينَ وَالشَّرَايعَ مِنَ الصَّمَدِ...)^۱

من اگر دل‌های مستعد و قابلی می‌یافتم که توانایی پذیرش علمی را که خدا به
من داده است می‌داشتند، هر آینه توحید و اسلام و ایمان و تمام شرایع و احکام
را از یک کلمه‌ی «الصمد» بیرون کشیده و در جهان پخش می‌نمودم.

نه مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(...وَلَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَبَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أَنْيَقُ وَبَاطِنُهُ
عَمِيقٌ، لَهُ تَحُومٌ وَعَلَى تَحُومِهِ تَحُومٌ لَا تُخْصِي عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلِي
غَرَائِبُهُ...)^۲

و برای آن [قرآن] ظاهری و باطنی است. پس ظاهر آن حکم و باطنش علم است.
ظاهرش زیبا و دلربا و باطنش عمیق و ریشه‌دار است. برای آن حدودی و بر
حدودش حدودی است. نه عجائب آن به شماره در می‌آید و نه غرائبش
کهنگی می‌پذیرد.

و هم فرموده است: (إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَلِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ)^۳؛ و در روایت
دیگر آمده است:

(أَوْ إِلَى سَبْعِينَ بَطْنًا)^۴؛

حقیقت آنکه قرآن ظاهری دارد و باطنی، باطنش هم باطنی دارد تا هفت باطن و
یا تا هفتاد باطن.

صاحب خود قرآن نیز فرموده است:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲- تفسیر صافی، مقدمه‌ی هشتم و مقدمه‌ی تفسیر مرآت الانوار، ص ۵.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵.

رَبِّيَ وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا^۱؛

بگو اگر دریا، مرکب برای [نوشتن] کلمات خدای من گردد، هر آینه دریا به پایان می‌رسد پیش از اینکه کلمات پروردگار من به پایان برسد، هر چند [دریایی] بسان آن [دریا] به کمکش بیاوریم.

در آیه‌ی دیگر هم می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲

و اگر تمام درختان روی زمین قلم گردند و دریا به دنبال دریا به هم مدد برسانند تا هفت دریا [مرکب برای نوشتن شوند] کلمات خدا به پایان نمی‌رسد [تمامی نمی‌یابد] که محققاً خدا غالب و حکیم است.

ظاهراً تعبیر به عدد هفت نیز از باب بیان کثرت است نه عدد مخصوص و معین.^۳

(قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِحَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يُبْصَرُونَ)^۴؛

به خدا سوگند که خداوند برای خلق خود در [آینه‌ی] کلام خود تجلی کرده است، ولی آنان [او را] نمی‌بینند.

شکی نیست که خدا وجودش لایتناهی است و لذا طبعاً مراتب و بطون کلام خدا نیز

که بنا به فرموده‌ی امام علی علیه السلام مجلی و جلوه‌گاه خداست، لایتناهی و پایان‌ناپذیر خواهد بود.

(قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلَّمَا فُتِحَتْ خَزَانَةٌ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا)^۵؛

امام سیدالشاجدین علی علیه السلام فرموده است: آیه‌های قرآن مخازن و گنجینه‌های علم است، هر زمان که خزینه و گنجینه‌ای گشوده شد، تو را سزد که به آنچه که در

۱- سوره‌ی کاف، آیه‌ی ۱۰۹.

۲- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۷.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۴۵.

۴- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۴۷.

۵- همان، ص ۲۱۵.

آن است بنگری [در محتوای آن بیندیشی].

آری، اقیانوس ژرف و عمیق قرآن و مخازن علم «کلام الله» انتها ندارد و لذا هر وقت که یک آیه از قرآن خوانده شود سزاوار است که بهره‌ی تازه‌ای از آن به دست آید؛ منتها غواصی ماهر و گوهرشناسی قابل می‌خواهد تا توانایی غوص در بحار انوار علوم قرآن را داشته باشد و هر دم بتواند دست بر جواهر حکم و علوم آسمانی قرآن بیابد. عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی که از خورشید جز گرمی نباشد حظّ نابینا

در کلام خدا معنا و لغزی در کار نیست

اینجا ممکن است توهمی برای بعض اذهان پیدا شود و آن اینکه سخن از طریق «رمز» گفتن و «صاد» و «میم» و «دال» را مثلاً اشاره به معانی «خفیه» و در عین حال «مقصوده‌ای» قرار دادن بر خلاف میزان مخاطب و محاوره‌ی عرفیه است و در واقع «الغاز»^۱ در کلام و «تعمیه‌ی»^۲ در خطاب محسوب می‌شود.

این هم پر واضح است که کلام مشتمل بر معنی و لغز آوردن (به طوری که به دست آوردن معنی از ظاهر آن کلام به طور متعارف ممکن نباشد) و مع الوصف، از مخاطب پی بردن به معنای آن کلام را طلب نمودن، مناسب با شأن خداوند حکیم نمی‌باشد و با هدف ارشاد و هدایت انسان نمی‌سازد.

برای دفع این توهم گفته می‌شود: خیر، در کلام خداوند حکیم هیچگونه معنی و لغزی در کار نیست؛ چه آنکه طبقات «مخاطبین» قرآن نسبت به مراتب «معانی» مقصوده‌ی از قرآن مختلفند و آیات و کلمات قرآن نیز در مقام دلالت بر هر مرتبه‌ای از مراتب طولیه‌ی آن معانی، نسبت به هر طبقه‌ای از طبقات مختلف الفهم مخاطبین ظاهر و واضح است و هرگز جنبه‌ی رمز و اشاره‌ای ندارد.

هر چند بعضی از آیات نسبت به بعض خصوصیات مصداقی مفهومات خود یا نسبت

۱-الغاز: لغزگویی.

۲-تعمیه: پنهان کاری.

به مرتبه‌ی بالاتر از مفاهیم ظاهره‌اش دارای ابهام و اجمال بوده و محتاج به بیان باشد. مثلاً کریمه‌ی «قل هو الله احد، الله الصمد» در مرتبه‌ی خطاب به عامه‌ی مردم معنایی از احدیت و صمدیت را به عنوان اعتقاد درباره‌ی خدا طالب است که همان معنای ظاهر یگانگی و بی‌نیازی از غیر است.

ولی در مرتبه‌ی خطاب به خواصّ از مردم، معنای عالی‌تر را می‌خواهد، چون که آنان تا حدّی توانایی درک «وحدت حقّه‌ی حقیقه» را دارند و معنای «غناى ذاتی» و «قیومیت» مبدأ هستی را بیش از آن مقدار که عامه‌ی مردم می‌فهمند می‌توانند تعقل نمایند و همچنین فهم، بالای فهم بسیار است، تا برسد به مرتبه‌ی علیای درک امام علی که بگوید: من اگر بخواهم می‌توانم تمام توحید و اسلام و ایمان و شرایع را از یک کلمه‌ی الصمد بیرون بیاورم.

یعنی همچنان که کلمه‌ی الصمد در دلالت بر معنای ظاهرش برای مردم عادی واضح است، همچنین در دلالت بر معنای عالی‌اش نیز برای امام باقر علیهما السلام واضح است و نتیجتاً هر مرتبه‌ای از مراتب معنی برای هر طبقه‌ای از طبقات مخصوص مخاطبین دارای ظهور و وضوح است و هیچگونه معنی و لغزی در کار نمی‌باشد. چه آنکه درک معنای عالی را از مخاطب دانی نخواسته‌اند تا نسبت به او لغزگویی شده باشد و اگر هم خواسته باشند به انضمام بیان خواسته‌اند و مخاطب را هم به بیان راهنمایی نموده‌اند. از جمله از امام صادق علیهما السلام نقل شده است:

(كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللَّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ)؛^۱

کتاب خداوند عزّوجلّ [مشمّل] بر چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطائف و حقائق. عبارت [در سطح فهم] عوام است و اشارت مختصّ به خواصّ و لطائف [در خور درک] اولیاء و حقائق [مربوط] به انبیاء است.

این حدیث برای هر طبقه‌ای از طبقات مخاطبین قرآن، نصیب و ویژه‌ای از معانی را نشان

می‌دهد که «بعضها فوق بعض».

(وَعَنِ السَّجَّادِ عليه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ
يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ
مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ - إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ...)^۱

از امام سجّاد عليه السلام درباره‌ی توحید پرسش شد، آن حضرت فرمود: حقیقت آنکه
خداوند عزّوجلّ می‌دانست که در آخر الزّمان بعضی از اقوام و ملل تعمّق [در
مسائل دقیق علمی] خواهند داشت و لذا سوره‌ی قل هو الله احد و آیاتی چند
از [سوره‌ی حدید] را تا جمله‌ی «علیم بذات الصدور» نازل فرمود.

این روایت نیز این حقیقت را اعلام می‌دارد که آیات قرآن در عین حالی که نسبت به
مردم هر زمان مناسب با سطح درک آنان دلالت بر معارف حقّه‌ی آسمانی دارد. با وجود این
از نظر تکامل فکری آیندگان، مطالب برتر و باریک‌تر را در همان زمینه در باطن خود ذخیره
نموده است تا به میزان تعمّق اقوام آینده و انسان‌های تکامل یافته‌ی بعدی به ارائه‌ی قسمتی از
ذخائر توحیدی و معارف عالی‌ه‌ی الهی بپردازد و ابناء بشر را در هر عصر و زمان با حقائق
هستی آشنا گرداند.

به هر حال افهام عادی بشر در مقام استنباط معانی «قرآن» مستغنی از «بیان» نمی‌باشد.
در گذشته مشروحاً بیان شد که قرآن کریم با آنکه الفاظش کلاً در حدّ اعجاز در فصاحت
واقع شده است و در دلالت بر مفاهیم لفظیه‌اش برای آشنایان به لغات و اسالیب کلام عربی
کاملاً روشن بوده و خالی از هرگونه «اغلاق» و «تعقید» و عاری از «معنی» و «لغز» می‌باشد و
همچنین نسبت به ارباب فهم و تدبّر و صاحب‌نظرانی که توانایی غوص در بحار ژرف و
اقیانوس‌های بیکران^۲ قرآن را واجدند و نیروی استکشاف لطائف و اسرار از اعماق بطون
کتاب خدا به آنان اعطا شده است آمادگی خود را برای تفهّم و تذکّر اعلام نموده و جملگی
را امر به تدبّر^۳ و اندیشه و تعقّل در محتویات نامتناهی خود فرموده است:

۱- تفسیر صافی، ذیل سوره‌ی توحید.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۱.

۳- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۹ و سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴ و المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۵۱.

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۱

ولی با تمام اینها همین قرآن در بسیاری از موارد به حکم مصلحت دارای «ابهام» بوده و درک مقاصد آن نیازمند به «بیان» می‌باشد. آن هم بیانی که معصوم از خطا و میرا از اشتباه باشد تا اطمینان آور و رافع اختلاف گردد و گرنه مفسرین از بشر عادی که با اعمال سلیقه و درک جایز الخطای خود در معانی برتر قرآن به تفکر و تفحص و پژوهش می‌پردازند، اینان هر چه بکوشند و سخنانی به غایت عالی بگویند و مطالبی هر چه بدیع تر بیاورند، بدیهی است که محصولات فکری آنان نه رفع اختلاف از صحنه‌ی تفسیر کتاب خدا خواهد کرد و نه برای دیگران به عنوان «بیان قرآن» سندیت و حجیتی خواهد داشت.^۲

مقصود از عربی بودن قرآن کریم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا﴾

و همان گونه [که به انبیای پیشین کتاب داده‌ایم] قرآن را نیز به صورت فرمان و دستورالعمل عربی نازل کرده‌ایم.

مقصود از عربی، محتمل است که همان «زبان عربی» باشد چنان که فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...﴾^۳

ما هیچ رسولی را نفرستاده‌ایم، مگر به زبان قوم خودش تا [مقاصد خود را] برای آنها تبیین کند...

طبیعی است که هر پیامبری باید ابتدا رسالت خود را به زبان قومش برای آنها تبیین نموده، سپس با هر وسیله‌ی ممکن، به اقوام دیگر منتقل سازد و لذا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله آورنده‌ی کتاب آسمانی قرآن، چون در میان قوم عرب مبعوث به نبوت شده است، طبعاً لازم است که کتاب آسمانی خود را به «زبان عربی» به آن قوم عرضه کند و آنها را با مقاصد خویش آشنا سازد و سپس به هدایت اقوام دیگر پردازد. اقوام دیگر وقتی به اهمیت حیاتی

۱- سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۱۷.

۲- البته مسأله‌ی استنباط احکام و حجیت قول مفتی برای مقلد دارای حساب جداگانه‌ای بوده و در جای خود تمام است.

۳- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴.

قرآن پی بردند، عقلاً خود را موظف می‌دانند که با تعلّم و آموزش دستور زبان عربی، به منابع حیات بخش قرآن راه یافته و از معارف الهی آن برخوردار گردند. احتمال دیگر نیز هست که مقصود از «عربی بودن» قرآن این است که کلمات و جملاتش فصیح است و دارای معانی روشن، خالی از هرگونه پیچیدگی و ابهام است.

قرآن مصدّق کتب آسمانی پیشین

قرآن مستقیماً از جانب خداست. هم معانی و مفاهیم قرآن و هم الفاظ و کلمات آن از خداست. پیامبر اکرم ﷺ در امر قرآن دخالتی ندارد. نه فکر و اندیشه‌اش در تنظیم مفاهیم و معانی قرآن دخالت دارد و نه گفتارش در ترکیب الفاظ و کلمات قرآن دخیل است. بلکه رسول اکرم ﷺ نسبت به قرآن تنها سَمَت تبلیغ و تبیین دارد یعنی اولاً باید آن را که به عنوان وحی بر قلب مبارکش نازل شده است به همان کیفیت که نازل شده است به بشر برساند به حکم:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾^۱

ای رسول! آنچه را که از جانب خدایت به تو نازل شده است تبلیغ کن و به مردم برسان...

و ثانیاً مجملات آن را برای مردم تبیین نماید و آن به حکم:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۲

...ما ذکر [قرآن] را به تو نازل کردیم برای اینکه آن را برای مردم بیان کنی...

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾

شأن قرآن [با این جامعیت و ویژگی‌های خاص لفظی و معنوی که دارد] آن نیست که از غیر طریق وحی خدا به خدا نسبت داده شود.

نه در توانایی بشری هست که چنین کلامی ایجاد کند و نه بر فرض امکان و افترا، شأن خدا این است که سکوت کند و رگ قلب آن مفتری را قطع نکند و سبب اضلال بندگان

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

شود. دلیل بر اینکه قرآن کلام خداست اینکه:

﴿وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^۱

کتاب‌های آسمانی پیش از خود را تصدیق می‌کند.

مقصود از ﴿الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ نزدیک‌ترین کتاب‌های آسمانی از حیث زمان به قرآن است و آن دو کتاب تورات و انجیل است که از نظر کلیات مسائل اعتقادی از توحید و نبوت و معاد و مسائل مربوط به تهذیب نفس از رذائل خلقیه و مبارزه‌ی با جهل و ظلم و اقامه‌ی عدل و قسط اجتماعی و... با قرآن توافق دارند و هیچ‌گونه تضاد و تباینی^۱ در این سنخ از مسائل بین قرآن و تورات و انجیل و دیگر کتب آسمانی وجود ندارد و همین دلیل بر این است که نازل‌کننده‌ی همه‌ی آنها خداوند یکتاست.

﴿تَفْصِيلَ الْكِتَابِ﴾ مقصود از ﴿الکتاب﴾ مطلق کتاب آسمانی است (الف و لام جنس است) اعّم از صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات و انجیل و زبور. یعنی قرآن نسبت به تمام کتاب‌های آسمانی پیشین، نظر شرح و تفصیل و تکمیل دارد.

ویژگی‌های خاص قرآن کریم

نکته‌ی قابل توجه اینکه در میان تمام آیت‌ها که پیامبران پیشین علیهم‌السلام آورده‌اند و در میان تمام آیاتی که شخص پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشته است، قرآن ویژگی‌ها و امتیازات خاصی دارد که سایر آیات، آنها را ندارند.

یکی اینکه آیات سایر انبیا از کتابشان جدا بوده است. حضرت موسی علیه‌السلام کتابش تورات و آیتش عصا بود که تبدیل به اژدها می‌شده است. حضرت مسیح علیه‌السلام کتابش انجیل و آیتش تکلم در گهواره و زنده کردن مرده‌ها بوده است. اما پیامبر خاتم آیتش عین کتابش است.

دوم اینکه چون سایر انبیاء علیهم‌السلام دین و شریعتشان مقطعی بوده و محدود به زمان معینی؛ قهراً آیاتشان نیز مقطعی و محدود به زمان معینی بوده است. چنان‌که می‌بینیم امروز نه از شریعتشان اثری هست و نه از آیتشان خبری. ولی چون دین و شریعت ختمیه‌ی حضرت رسول خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همه عصری و همگانی است، طبعاً آیت آن حضرت نیز که همان کتاب

۱- تباین: اختلاف داشتن، جدایی.

اوست باید در همه‌ی زمان‌ها و در دسترس همه‌ی انسان‌ها باشد. دینش جاودانی است و آیتش هم جاودانی.

سوم اینکه معجزات انبیاء خودشان زبان نداشته‌اند که مردم را دعوت به مقابله کنند. پیامبر کنارش بوده و مردم را دعوت می‌کرده است. حضرت موسی کنار عصا بوده و می‌گفته: هر که می‌خواهد بیاید با من مقابله‌ی به مثل کند. خود عصا که زبان دعوت نداشته است و یا حضرت مسیح علیه السلام هم حتّی تکلم در گهواره اش که امر خارق‌العاده‌ای بوده تحدّی و دعوت به مقابله نمی‌کرده است. اما قرآن خودش آیت گویا و زبان‌دار است. اکنون نیز تحدّی می‌کند و مبارز می‌طلبد و دعوت به مقابله‌ی به مثل می‌نماید و می‌گوید:

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كُنْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱

صبح و ظهر و شام این ندای قرآن است که در همه جای عالم طنین‌انداز می‌باشد و تمام جهان بشر را از مشرق و مغرب به مبارزه دعوت می‌کند و می‌گوید: از جنیان نیز اگر می‌توانید کمک بگیرید و پشت به پشت هم بدهید و به میدان من بیایید. اکنون آورنده‌ی من کنار من نیست اما من شاهد نبوت آورنده‌ام هستم و لذا هر چه زمان جلوتر می‌رود و کاروان علم بشر، مجهّزتر می‌شود، زبان قرآن بازتر و گویاتر می‌گردد و از حقایق علمی مستور و پنهان از بشر پیشاپیش خبر می‌دهد که فرموده‌اند: (الْقُرْآنُ يَجْرِي مَجْرَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ)؛ همان‌گونه که خورشید و ماه همه جا و همیشه هستند و بر همه جا می‌تابند و همه هم به آنها محتاجند، قرآن نیز همیشه و همه جا هست و بر همه‌ی افکار می‌تابد و روشن می‌سازد و همه هم به او محتاجند.

قرآن، مولود فکر بشر نیست

احکام آسمانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده است تا روز قیامت دگرگونی نخواهد یافت چون پیامبری بعد از او نمی‌آید.

آری قرآن که آخرین کتاب آسمانی است به امر خدا تحویل اوصیاء و جانشینان

معصوم پیامبر خاتم علیه السلام داده شد که تا روز قیامت به تبیین معارف و احکام آن قیام نمایند و قهراً با بودن آن مبینان معصوم در کنار قرآن که اعلم و افضل از تمام انبیاء سلف علیهم السلام می‌باشند دیگر نیازی به نبوت و شریعت دیگری نخواهد بود چه آنکه وصایت از نبوت ختمیه، مرتبه‌ای اعلا از اصل نبوت انبیای سلف علیهم السلام می‌باشد.

حال این چه خنده‌آور است که روشنفکر مابانی پیدا می‌شوند و می‌گویند: این قوانین هزار سال قبل اسلام و قرآن به درد بشر متمدن امروز که به درجه‌ی اعلا از تمدن رسیده است نمی‌خورد!

می‌گویند: کسی از اوّل شب تا به سحر نشسته بود و برای رفیقش قصّه‌ی لیلی و مجنون می‌گفت که آنها دختر عمو، پسر عمو بودند و عاشق یکدیگر شدند و چنین و چنان شد. صبح که شد او پرسید: راستی لیلی زن بود یا مرد؟! گفت: عجب! من از اوّل شب تا به حال می‌گویم: آنها دختر عمو و پسر عمو بودند تو باز می‌گویی لیلی زن بود یا مرد?!

حالا ما هر چه فریاد می‌زنیم و می‌گوییم و می‌نویسیم که قرآن مولود فکر بشر نیست که بشر هزار سال قبل مطلبی گفته باشد و به درد بشر امروز نخورد. قرآن گفتار خالق بشر است که تحت تأثیر زمان و گذشت زمان قرار نمی‌گیرد تا کهنه شود و ... باز آقایان می‌گویند: افکار تراوش یافته‌ی از مغز بشر هزار سال قبل از اداره‌ی بشر متمدن امروز عاجز و ناتوان است!! این سخن صاحب قرآن است که حتّی به پیامبرش که آورنده‌ی قرآن است اجازه‌ی دخل و تصرف در آن را نمی‌دهد و می‌گوید:

﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱

بگو: اگر خدا می‌خواست من این آیات را بر شما نمی‌خواندم [من اُمّی هستم و در تمام مدّت عمرم نه استاد و معلّمی به خود دیده و نه کتابی خوانده‌ام]...

مدّت‌ها پیش از نزول این قرآن در میان شما زندگی کرده‌ام؛ آیا تا به حال این سنخ گفتار از من شنیده‌اید؟ بنابراین چگونه ممکن است این کتاب برخاسته از فکر من باشد؟! آیا

نمی‌اندیشید تا بفهمید؟ در آیه‌ی دیگر با لحن تهدید آمیز می‌گوید:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۖ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۱﴾

اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم و سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم و درباره‌اش فرموده است:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ^۲﴾

او از روی هوای نفس خود حرف نمی‌زند، جز آن‌چه که به او وحی شده است چیزی نمی‌گوید.

قرآن کریم معجزه‌ی جاودانی پیغمبر اکرم ﷺ

رسول اکرم ﷺ هم در زمانی مبعوث شد که کمال چشمگیر آن زمان، سخنوری و قصیده سرایی بود. لذا رسول اکرم ﷺ معجزه‌اش را از سنخ کلام قرار داد تا آنها بفهمند و بدانند که آن رمزی که در سخن رسول اکرم ﷺ هست، در سخن طبیعی و بشری نیست؛ بلکه نشأت گرفته از عالم ماورای طبیعی است.

تفاوتی که میان معجزات انبیای گذشته و معجزه‌ی پیغمبر خاتم هست، این است که معجزات انبیاء مقطعی و در زمان خودشان بوده و دیگر اثری از آن باقی نیست. عصای حضرت موسی (علیه السلام) تا روز قیامت باقی نیست. اثر مرده زنده کردن و شفا دادن کور مادرزاد به دست حضرت عیسی (علیه السلام) تا روز قیامت باقی نیست، از بین رفته است. امروز یهود و نصاری با چه دلیلی می‌توانند نبوت پیغمبرشان را اثبات کنند؟ هیچ نوع آیت و معجزه‌ای در دست ندارند. ما اگر ایمان به نبوت انبیای سلف داریم، از طریق قرآن داریم. چون قرآن فرموده که آنها پیغمبران مبعوث از جانب خدا بوده‌اند، ما هم معتقدیم که بوده‌اند. معجزات آنها تنها در زمان خودشان بوده و زبان هم نداشته است. یعنی پیغمبر در کنارش بوده و آن را پیغمبر توجیه می‌کرده است.

۱- سوره‌ی حاقه، آیات ۴۴ تا ۴۶.

۲- سوره‌ی نجم، آیات ۳ و ۴.

ولی قرآن کریم معجزه‌ای است که تا روز قیامت در میان بشر هست و خودش هم گویاست. نیازی ندارد که پیغمبر در کنارش باشد و توجیهش کند. خود قرآن معجزه است و در هر زمانی و برای هر قومی اعجاز خودش را اثبات می‌کند.

اعجاز یعنی اینکه کسی کار خارق‌العاده‌ای انجام دهد که دیگران، حتی نوابغ عالم هم، نتوانند آن کار را انجام دهند و این فرد، همزمان با این اعجازش، ادعای نبوت هم بکند. یعنی هم کار خارق‌العاده‌ای انجام دهد و هم ادعای نبوت بکند و تحدی هم بکند. **تحدی** یعنی مبارز طلبیدن. یعنی بگوید: اگر شما هم می‌توانید مانند این کار را انجام دهید. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با بیانی بسیار قاطع و صریح و در عین حال محرک به گونه‌ای حرف می‌زد که به رگ غیرت آنها برخورد و به میدان بیایند و کار خود را نشان بدهند. پیامبر صلی الله علیه و آله به طور قاطع و صریح معجزه بودن کار خود را علی‌رئوس الاشهاد و با کمال قاطعیت تحدی می‌کند. در این آیه دقت فرمایید:

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾^۱

بگو اگر انس و جن با هم اجتماع کنند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند نخواهند توانست؛ هر چند بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند.

این را فقط آن روز نگفته است. پشت پرده هم نگفته است. علناً گفته و امروز هم می‌گوید. امروز هم از طریق انواع دستگاه‌های فرستنده به همه جای عالم ارسال می‌شود. همه را دعوت می‌کند.

همه‌ی دانشمندان و متفکران و صاحبان عقل و درایت را به مبارزه دعوت می‌کند. دعوت قرآن تا آخرین روز عمر دنیا ادامه دارد و از همه‌ی طبقات و گروه‌های بشری دعوت می‌کند. در سوره‌ی هود قدری با آنها مماشات می‌کند و می‌گوید: نخواستم به اندازه‌ی همه‌ی قرآن بیاورید. به اندازه‌ی ده سوره بیاورید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ

اَسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱؛

یا می‌گویید این [قرآن] را به دروغ [به خدا] نسبت داده است. بگو اگر راست می‌گویید شما هم ده سوره همانند این سوره‌های دروغین بیاورید و تمام کسانی را که می‌توانید غیر از خدا [برای این کار] دعوت کنید.

اینها می‌گویند تو قرآن را از خود ساخته‌ای و به خدا نسبت داده‌ای. قرآن از جانب خدا نازل نشده و محصول فکر خودت است. می‌گویند تو به خدا افترا بسته‌ای. اگر این طور معتقدند، بگو شما هم مثل من بشر هستید و اگر بشر می‌تواند مانند این کتاب را بیاورد، شما هم که بشرید، عقل و فکر دارید و در سخنوری توانایی، مثل من به اندازه‌ی ده سوره از این قرآن بیاورید. اگر من به خدا افترا بسته‌ام، شما هم این کار را بکنید. هر کسی را هم که می‌خواهید دعوت کنید تا کمکتان کند. جز خدا، همه‌ی مردم را هم دعوت کنید.

بار دیگر در سوره‌ی بقره تنزل کرده که ده سوره هم نخواستیم، به اندازه‌ی یک سوره بیاورید. این دیگر کوبنده‌تر است و تهدید نیز همراهش هست:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۖ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^۲

اگر شما در این کتاب شک دارید که از جانب خداست و معتقدید که من آن را ساخته‌ام، شما هم به اندازه‌ی یک سوره از این قرآن بسازید. شما هم مثل من بشوید. مانند همه‌ی قرآن را نخواستیم؛ مانند ده سوره هم نخواستیم؛ به مقدار یک سوره بیاورید...

قرآن ۱۱۴ سوره دارد. طولانی‌ترین آنها سوره‌ی بقره است که ۲۸۶ آیه دارد و کوچک‌ترین آنها سوره‌ی کوثر که سه جمله‌ی کوتاه‌تر نیست. مثل این سوره بیاورید:

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۖ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۚ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾؛

همفکران خود را هم دعوت کنید. تمام کسانی را که با شما هم اندیشه و هم عقیده‌اند

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیات ۲۳ و ۲۴.

جمع کنید و همانند یک سوره بیاورید. ولی اگر نتوانستید، که هرگز نخواهید توانست، پس بترسید و معاند نباشید. آتش جهنم سر راهتان هست که برای کفار آماده شده است.

این آیه، هم تحدی می‌کند، یعنی مبارز می‌طلبد و هم تهدید می‌کند. در نتیجه، به رگ غیرت کفار بر می‌خورد. قرآن به گونه‌ای تعبیر می‌کند که آنها را تحریک و تشجیع می‌کند. مثل اینکه دو نفر با هم دعوا می‌کنند. اولی می‌گوید: من می‌زنم، می‌کوبم. دومی می‌گوید: اگر مردی بز! این جمله او را تحریک می‌کند و برای اینکه مردانگی‌اش را ثابت کند، قطعاً به میدان می‌آید. مشت‌ها را گره می‌کند، پاها را بر زمین می‌کوبد و نعره می‌کشد که: من هستم! مخصوصاً اگر او را تهدید کند که من آتشی در وجودت روشن کنم که دود از سرت برخیزد!

حال، رسول اکرم ﷺ چنین کرده است. می‌فرماید: من این قرآن را که دلیل بر صدق نبوت من است آورده‌ام. اگر مرد هستید و راست می‌گویید، شما هم مثل آن را بیاورید. اگر نیاورید و همچنان در عناد خود باقی ماندید، در میان جهنم خواهید سوخت و خود شما آتشگیره‌ی آن جهنم خواهید شد. از این بترسید.

عرب جاهلی خشن، که خیلی هم متکبر است، طبیعی است که این گونه تحدی و تهدید به رگ غیرتش بر می‌خورد و او را بر می‌انگیزد که به میدان بیاید و لذا ادعا کردند که ما هم می‌توانیم: ﴿وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾؛ می‌گویند: شنیدیم. ما هم اگر بخواهیم مثل همین را می‌گوییم. گفتند: اینها افسانه است. اگر افسانه است، شما هم مثل این افسانه‌ها را بیاورید.

تجلی خداوند برای بندگان در آیات قرآن

همانگونه که می‌دانیم قرآن نه کتاب تاریخ است و نه فلسفه و عرفان اصطلاحی و نه کتاب فقه و اصول و طب و گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی و ستاره‌شناسی و... از سنخ هیچ کدام از این نوع کتاب‌ها نیست بلکه قرآن، کتاب هدایت انسان به سوی خداست که مبدأ و مرجع عالم هستی است. قرآن می‌خواهد به انسان بفهماند تو که هستی؟ از کجا نشأت گرفته‌ای؟ به کجا می‌روی؟ از چه راهی باید بروی و با چه برنامه‌ای باید در این راه سیر کنی؟ همچنین او

را آگاه می‌سازد از اینکه عوامل مددکار تو در این راه کدامند و عواملی که بازدارنده‌ی تو از نیل به هدف می‌باشند کدامند. این پیام اصلی قرآن به عالم انسان است.

در عین حال که قرآن بحث مستقل و مستقیمی درباره‌ی علوم نام برده ندارد ولی به تناسب آیات توحیدی‌اش، سخن از آن علوم به گونه‌ی ضمنی و مقدماتی به میان می‌آورد آن چنان که در واقع، ریشه‌ی همه‌ی علوم را به دست اهلش می‌دهد. زیرا قرآن کلام خداست و خدا، ذات مستجمع جمیع صفات کمال است. ذات اقدس او عین علم و خالق همه‌ی علوم است و لذا قهراً کلام او نیز مخزن و مظهر تمام علوم می‌باشد. این جمله از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

(وَاللّٰهُ لَقَدْ تَجَلَّىٰ لِلّٰهِ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلٰكِنْ لَا يُبْصِرُونَ)؛

به خدا قسم خداوند در کلامش برای بندگانش تجلی کرده است؛ جمال خود را در آینه‌ی قرآن نشان داده ولی آنها نمی‌بینند.

البته آنها که چشم و گوش مناسب با آن جمال و صدا دارند می‌بینند و می‌شنوند، در حدیث آمده که همان امام بزرگوار علیه السلام در اثناء قرائت نماز، دگرگونی در حالش پیدا شد و مدهوش روی زمین افتاد! پس از افاقه که اصحاب از علّت انقلاب حال سؤال کردند؛ فرمود:

(مَا زِلْتُ أَرَدُّ الْآيَةَ عَلَىٰ قَلْبِي وَ عَلَىٰ سَمْعِي حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنَ الْمُتَكَلِّمِ بِهَا فَلَمْ يَثْبُتْ جِسْمِي لِمُعَايَنَةِ قُدْرَتِهِ)؛

آن قدر آیه را بر قلبم و گوشم مکرر گذراندم تا آن را از خود گوینده‌اش شنیدم؛ بدنم تاب تحمل جلوه‌ی قدرت نیاورد و به آن حال افتادم.

از امام سیدالسّاجدین علیه السلام منقول است:

(آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خَزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا)؛^۱

آیات قرآن، خزینه‌ها و گنجینه‌های علم است! وقتی در خزینه‌ای را گشودی، شایسته است که بنگری در آن چه نهاده شده است [تنها به در و دیوار و نقش و نگار آن خزینه ننگری که از محتوای آن محروم بمانی].

درخشش بی‌رقیب قرآن به عنوان تنها کتاب هدایت و سعادت

بعد از یزید، بنی مروان و بنی امیّه آمدند و ۹۰ سال اسلام را کوبیدند. بعد از آنها بنی عباس آمدند و بدتر از آنها قریب پانصد سال حکومت کردند و اسلام را تا آنجا که می‌توانستند دگرگون نمودند. پس از آن، سلاطین تا تار و مغول آمدند و با حملات وحشیانه‌ی خود چه ویرانگری‌ها و کشتارها که نکردند تا نوبت به درخیمان اروپا رسید و آنان نیز با شعله‌ور ساختن نائره‌ی جنگ‌های صلیبی، جمعیت‌ها به خاک و خون کشیدند و کتابخانه‌ها سوزاندند. تمام هدف، این بود که قرآن را بسوزانند و نور خدا را خاموش سازند: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُّورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ﴾؛ اما نشد که نشد، همه پوسیدند و رفتند!!

﴿...فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَرْفَأْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ...﴾؛^۱

همه را در دل خاک پوسانیدیم و از بین بردیم و آن همه سلطنت‌ها و حکومت‌ها را قصّه و داستان کرده و در لابه‌لای کتب باقی گذاشتیم. اما این قرآن، کتاب آسمانی اسلام است که در آسمان عزّت و جلالت همانند خورشید فروزان می‌تابد و اعلام می‌دارد:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛^۲

ما خود، قرآن را نازل کرده و خود نیز نگهبان آن هستیم!

﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾؛^۳

ای رسول مکرم! ما خواسته‌ایم تو را بلند آوازه‌ات سازیم!

مگر کسی می‌تواند بالا بُرده‌ی ما را پایین بیاورد. امروز، انجیل شاید قریب به سه میلیارد نفر پیرو دارد! اگر آنچه می‌گویند صحیح باشد که تعداد نفوس بشر روی کره‌ی زمین از مرز شش میلیارد گذشته است، می‌شود گفت تعداد پیروان انجیل تقریباً سه میلیارد نفر است. حال، آیا فرزندان انجیل از اروپا و آمریکا با این طنطنه و طمطراقی که دارند، می‌توانند انجیل خود را بعنوان یک کتاب آسمانی و قانون جهانی به جهان عرضه کنند؟ بدیهی است که نمی‌توانند. اما این قرآن، کتاب آسمانی اسلام است که روز و شب به وسیله‌ی دستگاه‌های فرستنده‌ی ممالک اسلامی با صدای رسا و محکم خوانده می‌شود و با

۱-سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۹.

۲-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۳-سوره‌ی انشراح، آیه‌ی ۴.

بیانی قاطع و جذّاب، خودش را به همه‌ی عالم عرضه می‌کند و جهان علم و فرهنگ و تمدّن را به مبارزه می‌طلبد.

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾^۱

بگو اگر همه‌ی جنّ و انس [اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا]، همه پشت به پشت هم بدهند و بخواهند کتابی [وقانونی جامع و کامل] مانند این قرآن بیاورند نخواهند توانست.

قرآن می‌گوید: تنها من هستم که به عنوان کتاب هدایت و قانون آسمانی، تمام نظامات زندگی بشر را از اجتماعی و اخلاقی، اقتصادی و فرهنگی، نظامی و سیاسی تأمین می‌کنم. پس کلمه‌ی حق، رمز غالب شدن دین و مغلوب شدن مخالفان آن است.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

می‌توان گفت: این آیه‌ی شریفه از یک سو خبری غیبی است که رسول الله اعظم ﷺ پانزده قرن پیش، از طریق وحی، آینده‌ی اسلام را اعلام کرده و غلبه‌ی آن را بر سایر ادیان نشان داده و فرموده است: من امروز در صحرای سوزان حجاز هستم و اولین بذر درخت توحید را در این سرزمین خشک و در میان یک مشت مردم بی‌فرهنگ و تمدّن می‌افشانم. بذری که از همه سو و از هر جهت، در معرض خطر است و این همه دشمن برای از بین بردن آن دست به کارند و شرایط عادی هم مقتضی است که به زودی بخشکد و از بین برود و محو و نابود شود!! اما منتظر باشید، روزی همین بذر، از همین صحرا می‌روید، رشد می‌کند و درختی کهنسال می‌شود و سایه بر همه جای عالم می‌افکند.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ۖ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا ...﴾^۲

آن روز، این خبر را داده و امروز می‌بینیم اینچنین شده است! اگر چه هنوز به ظهور

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۸.

۲-سوره‌ی ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵.

نهایی خود نرسیده و ان شاء الله خواهد رسید. امام باقر علیه السلام ذیل همین آیه فرموده‌اند:
 (إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ، فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)؛
 این در زمان خروج مهدی علیه السلام [عجل الله تعالی فرجه الشریف] خواهد بود که احدی
 نمی‌ماند مگر اینکه اقرار به نبوت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [خواهد کرد].

از سوی دیگر هم می‌شود گفت که آیه‌ی شریفه، سخن از یک واقعیت طبیعی به میان
 آورده و غلبه‌ی اسلام بر سایر ادیان را بر اساس قانون تحول‌ناپذیر تکامل طبیعی انسان، نشان
 می‌دهد و می‌گوید: همانگونه که انسان در بُعد زندگی مادی به مسیر تکامل افتاده و به این
 حد از کمال که می‌بینیم رسیده است، همچنین در بُعد زندگی روحی و معنوی نیز در مسیر
 تکامل به مرحله‌ی عالی کمال که توحید است خواهد رسید. مگر می‌شود این بشر برای
 همیشه در وادی جهل و خرافه بماند و مقابل بت‌های سنگی و چوبی سجده کند، یا
 آتشکده‌ها بسازد و در مقابل شعله‌های آتش سجده کرده و سرود آتش بخواند؟!

آیا می‌شود این بشر متمدن با فرهنگ امروز، در مقابل گاو زانو به زمین بزند و ادرار آن
 حیوان بی‌عقل و شعور را بگیرد و به صورت و چشمان خود بمالد و از آن تبرک بجوید؟! نه،
 نمی‌کند؛ چون فکرش ترقی کرده و بالا آمده و رشد پیدا کرده است، به جایی رسیده که بگوید:
 ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١﴾
 هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ
 الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ...﴾^۱

افزایش پیروان قرآن به مرور زمان

شما یک مقایسه‌ی کوچک، بین زمان ما و زمان صدر اسلام بفرمایید: وقتی که پیامبر
 اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حجاز، بنای دعوت به توحید گذاشت و با افکار جاهلانه و غیر رشید مردم به
 مبارزه پرداخت و خون دل‌های بسیار خورد و زحمت‌ها کشید و جنگ‌های پیاپی به میان
 آمد، جمعیت اندکی زیر پرچم اسلام آمدند. با آن همه آیات بینات و معجزات و خوارق
 عادات که از گفتار و رفتار آن حضرت می‌دیدند، باز هم تسلیم نمی‌شدند و از طرق

مختلف به مخالفت برمی‌خاستند!!

ولی بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب تاریخ که نشان می‌دهد سال به سال و قرن به قرن بر حجم جمعیت مسلمانان افزوده شده و شعاع تابش آفتاب قرآن فراتر رفته است، تا امروز که در قرن پانزدهم هجرت زندگی می‌کنیم نزدیک به دو میلیارد بشر زیر پرچم اسلام رفته‌اند و به افتخار نام مقدس رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله زندگی می‌کنند و وقتی طنین نام مقدسش به گوش‌ها می‌رسد که: (أشهد أن محمداً رسول الله)؛ تار و پود دل‌های پیروانش به ارتعاش می‌آید، در حالی که امروز نه جنگی در کار است و نه شق القمری برقرار، نه تسبیح سنگریزه می‌شنوند و نه صحبت سوسمار! یک عرب بیابانی می‌آمد و می‌خواست مسلمان شود، می‌گفت من باید شق القمر ببینم و ماه با اشاره‌ی تو دو نیمه شود. سنگریزه در دست تو تسبیح گوید و سوسمار شهادت به رسالت بدهد تا من به رسالت تو ایمان بیاورم! اما امروز نیازی به این حرف‌ها نیست. فلان مرد اروپایی یا امریکایی که یک عمر در دنیای مسیحیت زندگی کرده، وقتی چند جمله ترجمه‌ی قرآن را در یک کتاب می‌خواند که حکمی از احکام و قانونی از قوانین حقوقی را تشریح می‌کند، و یا نمونه‌ای از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام را در نهج البلاغه می‌بیند که قوانین عادلانه‌ی اجتماعی و بشردوستی را گوشزد می‌کند، و یا چند جمله از صحیفه‌ی سجّاده‌ی امام سید السّاجدین علیه السلام را می‌خواند که باریک‌ترین و عمیق‌ترین احساسات روانی را با بیانی ساده و روشن و شورانگیز بیان می‌کند، چنان عقل پخته و فکر رشید این آدم تکان می‌خورد همانند یک ماده‌ی پخته‌ای که با اشاره‌ی نیشتّر منفجر شود! عقل و فکر این آدمی که در قرن بیست و یکم، در قلب اروپا و دنیای مسیحیت زندگی می‌کند در مقابل این آیات و جملاتی که حقایق فطری و دقایق روانی را تشریح می‌کند خاضع می‌شود و به اسلام ایمان می‌آورد. این نشان می‌دهد که اسلام دینی است مطابق با تکامل عقلی بشر و رشد فکری انسان؛ یعنی هر چه تمدّن جلوتر برود و سطح فرهنگ و فکر بشر بالاتر رود و عقل‌ها روشن‌تر شود، عظمت قرآن و اسلام روشن‌تر و واضح‌تر می‌شود.

عالم به زیر پرچم توحید می‌رود

توحید، پرچمی است کسی خَم ندیده است

فصل دوّم

چگونگی جمع آوری قرآن کریم

سفید باشد

جمع آوری قرآن کریم در عصر رسول خدا ﷺ از راه استدلال عقلی

در اینکه آیا سوره‌ها و آیات قرآن در زمان خود پیغمبر اکرم ﷺ و به امر و نظارت آن حضرت جمع آوری گردیده و تنظیم شده است یا بعد از رحلت آن حضرت در زمان ابوبکر این عمل انجام پذیرفته و سپس در زمان عثمان تکمیل گردیده است و نیز در اینکه آیا قرآن به همان جامعیت اولیه خود در دست مسلمانان محفوظ است یا آنکه بعد از وفات رسول خدا ﷺ دست تحریف از جانب دشمنان به دامن آن رسیده است؟ وجوه و اقوالی در کتب و نوشته‌های محققین از علماء اسلامی آمده است. لذا ما هم به تناسب، آیه‌ای از قرآن را مورد شرح و تفسیر خود قرار داده‌ایم و به بحث کوتاهی درباره‌ی هر دو مطلب می‌پردازیم. اما آیه‌ی مورد بحث:

﴿إِنَّا جَمَعْنَاهُ وَ قُرْآنَهُ﴾؛^۱

۱- سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۱۷.

آنچه که پیش از همه چیز انسان را متوجه به حقیقت مطلب می‌سازد و روشن‌تر از هر دلیل و برهان موضوع تدوین و گردآوری قرآن را در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلم و حتمی نشان می‌دهد و هم مصونیت قرآن را از دستبرد تحریف و هرگونه دگرگون‌سازی از جانب دشمنان مقطوع و محقق می‌گرداند مسأله‌ی عظمت مقام و موقعیت فوق‌العاده حساس و جالب قرآن در میان مسلمانان صدر اسلام و مخصوصاً شدت اهتمام شخص رسول الله صلی الله علیه و آله به تمام شئون و جهات مختلف این تنها سند آسمانی و یگانه مدرک جاوید نبوت در دست امت اسلامی است.

چه آنکه طبیعی است وقتی زمامدار یک امت و پیشوای یک جمعیت نسبت به کتاب مخصوص و معینی عنایت خاصه‌ای از خود نشان داده و خواندن و حفظ کردن و نسخه برداشتن از آن را در میان مردم به مسابقه بگذارد و مرد و زن، پیر و جوان، خرد و کلان را به این مسابقه دعوت کرده و از یک‌یک آنان به قدری که در خور شأن کار و بهره‌مند گردیدنشان از آن کتاب باشد، تجلیل شایان نماید و آنها را مورد اِکرام و انعام و احسان خود قرار دهد، طبیعی است که مردم با چه شور و اشتیاق عجیبی رو به آن کتاب می‌آورند و روز و شب آن را محور فکر و ذکر خود قرار داده و از جهات گوناگون به اشتغال دربارهی آن می‌پردازند. در این صورت است که آن کتاب در میان آن مردم، موقعیتی بس عظیم پیدا کرده و از هر متاعی نفیس‌تر و گرانبه‌تر شناخته می‌شود و قهراً از ناحیه‌ی خود مردم تحت توجه و مراقبت کامل قرار گرفته و از دستبرد و هرگونه تصرف و تحریف و دگرگون‌سازی مصون و محفوظ می‌ماند.

تجلیل فراوان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حافظان، قاریان و معلمان قرآن

حال، از نظر تاریخ مسلم قرآن که در دست است، این حقیقت بسیار روشن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهی قرآن که کلام خدا و تنها سند باقی نبوت او در دست بشر تا آخرین روز عمر دنیا و جامع تمام تعالیم انبیاء صلی الله علیه و آله و راهنمای انسان به رموز سعادت در دنیا و عقبی است، اهتمام شدید از خود نشان می‌داد و عموم مسلمانان را از طرق گوناگون به اهمیت آسمانی قرآن متوجه می‌ساخت و آنان را به مراقبت کامل آن کتاب عزیز کریم از

راه گفتار و عمل، تشویق عظیم می فرمود و برای خواندن و حفظ کردن و تعلیم و تعلّم قرآن فضائل^۱ بسیار و اجر و ثواب جزیل از جانب خدا بیان فرمود.

حافظان و قاریان و معلّمان قرآن را جدّاً مورد تجلیل و تکریم فراوان قرار می داد. آن چنان که در میان مردم به عظمت و جلالت قدر امتیازی روشن پیدا می کردند و علاوه بر ثواب های اخروی، تشخّصات دنیوی نیز عائدشان می گردید. تا آنجا که زنان مسلمان نیز دامن همّت به کمر بسته و در جمع و حفظ قرآن می کوشیدند. یک زن باایمان به نام «امّ ورقه» دختر عبدالله بن حارث که به جمع آوری قرآن پرداخته و آن را جمع کرده بود، از جانب رسول خدا ﷺ چنان مورد تکریم و احترام واقع شد که حضرتش شخصاً به دیدار آن زن تشریف فرما شده و او را «شهیده» نامیده است.

نوشته اند این زن با همّت، در جنگ بدر از رسول خدا ﷺ استیذان نمود که من هم با شما به میدان جهاد آمده و از بیماران پرستاری کنم و به مداوای مجروحین بپردازم. بدان امید که خدا به من هم شهادتی عطا فرماید. رسول مکرم ﷺ فرمود: مسلماً خدا شهادتی به تو خواهد بخشید.^۲

البته طبیعی است که این چنین تجلیل از مُشتَغَلین به قرآن آن هم از ناحیه ی حاکم وقت و صاحب قرآن، عامل بسیار قوی و مؤثّری خواهد بود که پیر و جوان از مردان و زنان را به ممارست قرآن و تعلیم و تعلّم آن وا دارد و کاملاً محافل درس و بحث قرآن را گرم و با نشاط و پرهیجان گرداند، تا آنجا که امت اسلامی، اشتغال به قرآن را پیش از اشتغال به هر کاری نصب العین خود قرار داده و در مرکز همّت خود بنشانند. بلکه مقیاس ارزش و معیار شرف و موقعیت اجتماعی خود را آشنایی با قرآن بشناسند، تا حدّی که بعضی از زنان مسلمان، مهر زوجیت خود را به جای امتعه و اموال فراوان، تعلیم سوره ای یا سوره هایی از قرآن قرار می دادند^۳ و علاوه بر این جهات مُشوّقه ای که از ناحیه ی رسول خدا ﷺ نسبت به قرآن ابراز می شد و جلب توجّه مردم می نمود.

۱- برای اطلاع از احادیث مربوط به فضائل قرآن از جهات عدیده به بحار الانوار، ج ۹۲ و ثواب الاعمال صدوق مراجعه فرمایید.

۲- مقدّمه ی تفسیرالبیان، ص ۱۶۸.

۳- همان، ص ۱۶۹.

خصوصیات اعجاب‌انگیز قرآن برای مردم

اصلاً خود قرآن نیز از جهات عدیده و گوناگون، دارای خصوصیات خارق‌العاده و اعجاب‌انگیز برای مردم بود. از نظر فصاحت در الفاظ و بلاغت در القاء سخن، جذّابیت در آهنگ و سلاست در نظم کلام و حلاوت در بیان به طرزی عجیب در دل‌ها می‌نشست و گذشته از جنبه‌های معنوی و معارف عالی‌ه‌اش که چشم دانشمندان و کاوشگران علمی را در هر زمان خیره ساخته است از گذرگاه جهات لفظی آن، سخن‌شناسان قوم عرب عصر نزولش را به حیرت می‌افکند و آنان را با شور و هیجانی عجیب از همه جانب به سوی خود می‌کشید. به طوری که دشمنان سرسخت و معاند اسلام که شدیداً با آیین حق می‌جنگیدند و به هیچ عنوان تن زیر بار دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌دادند، مع الوصف آن چنان مجذوب آیات لذّت‌بخش قرآن می‌شدند و احساس حلاوتی خاصّ از شنیدن آن کلمات موزون و آهنگ روح‌انگیز و در عین حال پر سَطوت قرآن می‌نمودند که توانایی خودداری از استماع آن سخنان دلنشین را در خود نمی‌دیدند و چه بسا در ظلمت شب، دور از چشم مردم و پنهان از همه کس می‌آمدند در گوشه و کنار نزدیک خانه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌نشستند و به صدا و آهنگ جذّاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در نماز مشغول تلاوت قرآن بود گوش می‌دادند.

داستان ابوسفیان و ابوجهل و اَحْنَس بن شَرِیق که هر سه از دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از سران قریش بوده‌اند مشهور است که سه شب متوالی بی‌خبر از یکدیگر می‌آمدند پشت دیوار خانه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله به تلاوت قرآن آن حضرت در نماز گوش می‌دادند و سحرگاهان موقع بازگشت، از وضع و حال هم باخبر می‌شدند و یکدیگر را ملامت می‌نمودند که ما، خود با این عمل، وسیله‌ی ترغیب مردم به قرآن می‌شویم. دیگر روانیست که به چنین کاری برگردیم. ولی باز شب دیگر، بی‌خبر از یکدیگر می‌آمدند و تا سحر پشت دیوار خانه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله استماع تلاوت قرآن می‌نمودند.^۱

این وضع و حال دشمنان بوده است در برابر قرآن، که تنها شیوایی لهجه و زیبایی لفظی آن را درک می‌نموده‌اند و از حلاوت معنوی آن غالباً بی‌خبر بوده‌اند. از همین جا می‌شود پی

۱- لوامع الحقائق آشتیانی، ص ۶۲، نقل از سیره‌ی ابن هشام، قسمت اول، ص ۳۱۵ و الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۸۷.

بُرد که مجذوبیتِ دوستان و شیفتگی اهل ایمان در مقابل قرآن چه وضعی داشته است. آنان که در تمام ساعات روز و شب، با رسول خدا ﷺ محشور و با قرآن مأنوس بوده‌اند، چه عشق و محبتی به قرآن می‌ورزیده‌اند.

چه آنکه آنان علاوه بر جهات لفظی قرآن به شئون معنوی آن نیز عارف بوده و کام جانشان با لذائد روحی قرآن آشنا می‌گشت. جمال صورت را با کمال معنی در این معجزه‌ی الهی توأم می‌دیدند. آب حیات آسمانی را با عشق و شور فراوان از آبشخور قرآن می‌آشامیدند. افکار و اخلاق و روحیاتشان در برابر اشعه‌ی تابناک آفتاب قرآن، رنگ الهی به خود می‌گرفت و به دیگران نیز رنگ الهی می‌داد.

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً...﴾^۱

چون که در جان رفت جان دیگر شود جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان بر کفِ بینه هر چه از حاجت فزون داری بینه

اهتمام شدید رسول الله ﷺ به شئون مختلف قرآن

مقصود اینکه ما از شدتِ اهتمام شخص رسول الله ﷺ نسبت به شئون مختلف قرآن از قرائت و حفظ و تعلیم و تعلّم و استنساخ و علاقه‌مندی فوق‌العاده عمیق و شدید مسلمانان و مراقبت و اهتمام کامل آنان درباره‌ی قرآن به دو مطلب و دو واقعیت بسیار مهم و اساسی در اسلام به طور مسلم پی می‌بریم:

۱- قرآن در حیات پیغمبر اکرم ﷺ و به امر و نظارت خود آن حضرت تدوین و تنظیم گردیده و جمع‌آوری شده است.

۲- کوچک‌ترین تصوّف و تحریف و دگرگونی در آیات و سوره‌های قرآن به‌وجود نیامده است.

چه آنکه از نظر اعتبار عقلی بسیار بعید و بلکه محال می‌نماید که کتابی که آخرین برنامه‌ی الهی در دست بشر است و برای تأمین سعادت دو جهانی عالم انسان نازل شده است و سند حقایق پیغمبران و نشانه خاتمیت حضرت مصطفی ﷺ و معجزه‌ی خالده‌ی آن

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۸.

حضرت تا قیامت می‌باشد و هم رسول خدا ﷺ خود، موظف به تعلیم احکام قرآن به مسلمانان و تشویق و ترغیب آنان به کمال مراقبت درباره‌ی آن بوده است. مَعَ ذلِكَ كُلُّهُ به جمع و تدوین آن نپردازد و آیات و سوره‌های آن را همچنان پراکنده، در هم ریخته میان الواح و پوست‌های درختان خرما و استخوان شانه‌های گوسفندان، در این خانه و آن حجره و در سینه‌ی این قاری و حافظه‌ی آن صحابی بگذارد و برود!

در حالی که به طور مسلم می‌داند که پس از رحلت حضرتش، امت اسلامی در چه وضع خطرناکی قرار خواهند گرفت و ظلمت اختلاف و تَشَتُّت و انحراف از مسیر حق، چه فتنه‌ها و نابسامانی‌هایی به وجود خواهد آورد؛ تا حدی که خود آن حضرت در ضمن سخنان ارزشمند خود به طور اشاره می‌فرمود:

(فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ وَ مَاجِلٌ مُّصَدِّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ...)^۱

پس وقتی که فتنه‌ها [حوادث پیچیده‌ی زندگی] مانند پاره‌های شب ظلمانی بر شما مشتبه گردید [حق از باطل شناخته نشد] به پناه قرآن بروید. چه آنکه قرآن شافعی است که شفاعتش مقبول است و خبرگزاری است که گزارشات آن مورد تصدیق است. هر که قرآن را پیش روی خود قرار دهد، او را به سمت بهشت می‌کشاند و هر که آن را پشت سرش بیفکند او را به سوی آتش می‌رانند...

اندیشه‌ای کاملاً اشتباه

حال آیا انصافاً می‌شود باور کرد که از طرفی آن نبی مکرم ﷺ مردم را به هنگام بروز فتن و تاریکی دهشتبار روزگار پس از رحلت خود به پناه قرآن دعوت کرده و قرآن را جامع الشّتات امت و حافظ وحدت جمعیت و روشن کننده‌ی راه سعادت معرفی نماید و آنگاه از طرفی هم قرآن را بلا تکلیف و در وضع پراکنده و غیر مدوّن، مقداری در الواح (قطعات صاف از سنگ و چوب و استخوان) و مقداری در سینه‌های قاریان که هر آن در

معرض صدها آفات و دگرگونی‌ها واقع می‌شود، بگذارد و جمع‌آوری و تدوین و تنظیم آن را موكول به ابوبكر و عمر و عثمان و امثال آن بنماید (با علم به اینکه قرآن جمع کرده‌ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نخواهند پذیرفت). تا آنجا که ابوبكر و عمر از کشته شدن قراء قرآن در جنگ یمامه که تقریباً یک سال^۱ بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله واقع شد، ترس اندراس و از بین رفتن قرآن در دلشان پیدا شده و ناچار از باب ترحم بر امت و قرآن! و تحفظ آثار نبوت به فکر جمع‌آوری و تدوین کتاب خدا بیفتند و آیات و سوره‌های پراکنده‌ی قرآن از الواح و سینه‌های قاریان بقیة السیف از مردان و زنان گردآورده و یک مصحف بسازند^۲ و سپس کار دخل و تصرف دشمنان دوست‌نما درباره‌ی قرآن به جایی برسد که دست تحریف به سوی آن دراز کرده و آیات بلکه سوره‌هایی از آن را محو نمایند!!

حاشا و کلاً، حقاً که عقل سلیم از قبول این سخن ابا دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن موقعیت شامخ آسمانی و آن روشن‌بینی و واقع‌نگری اعجاز‌آمیز الهی که داشت، توجه به خطر آشفتگی مسلمین در روزگار بعد از رحلت خود ننموده و تا این حد تسامح در امر امت اسلامی روا دارد و از جمع و تدوین قرآن، کتاب سعادت عالم انسان کوتاهی نماید! ولی دیگران با هوش و فراستی مخصوص! احساس خطر ننموده و از زوال قرآن بر اساس مرگ حفظه‌ی قرآن بترسند و با جد تمام به جمع و تدوین قرآن پرداخته و از نابودی آن (به زعم خود) جلوگیری نمایند و ضمناً نقشه‌ی شیطانی خود را هم در لفافه‌ی خدمت به قرآن پیاده کنند! آیا باورکردنی است؟ به طور مسلم خیر. این باور کردنی نیست. بلکه آنچه که مقتضای اعتبار عقلی است، با در نظر گرفتن موقعیت عظیم قرآن در عالم اسلام و شدت اهتمام رسول الله صلی الله علیه و آله و علاقه‌مندی بسیار شدید مسلمانان صدر اول به قرآن آن است که کتاب خدا در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و به امر آن حضرت، تدوین و جمع‌آوری شده است و مضبوطاً به دست امت سپرده شده و همدوش ولی بعد از نبی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ملجأ و مرجع عالم انسان معرفی گردیده است.

آری ما هم چنان که عقلاً معتقدیم، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از تمهید بساط دین و

۱- ناسخ التواریخ، ج. خلفاء، ص. ۱۰۳.

۲- بحار الانوار، ج. ۹۲، ص. ۷۵ و ۷۶، به نقل از صحیح بخاری و ترمذی و جامع الاصول.

شریعت و آوردن عالی‌ترین برنامه‌ی سعادت به تحکیم اساس امامت و زعامت بعد از خود نپردازد و ولّی اُمّت اسلامی را که حافظ اساس دین و رافع اختلاف از حوزه‌ی مسلمین است از طرف خدا معین نماید، بلکه انتخاب او را به عهده‌ی اُمّت واگذارد، به طور حتم ارتکاب تسامحی بسی عظیم و سهل‌انگاری فوق‌العاده بزرگ (العیاذ بالله) از آن حضرت درباره‌ی دین صادر شده است و در واقع دین و شریعت خود را در معرض باد فنا افکنده و تمام زحمات حیات بخش خود را اَبتر و بی‌ثمر گردانیده است و حال آنکه یقیناً خدا و رسولش منزّه از چنین نقص در تدبیرند. همچنین عقلاً معتقدیم که اگر رسول خدا ﷺ کتاب خدا را که هم سند نبوّت است و هم برنامه‌ی هدایت تحت نظر و مراقبت کامل خود تدوین و تنظیم نماید و آن را همچنان پراکنده و در هم به دست اُمّت بسپارد تا آنان خود در جمع و تدوین آن بکوشند، این عمل در زمینه‌ای که خوف نسیان از قاریان و اعمال غرض از منافقان در کار است در حقیقت تَضییع قرآن محسوب می‌شود و بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری نسبت به شأن قرآن و عالم انسان تلقی می‌گردد و این با آن همه شدّت اهتمام رسول خدا ﷺ درباره‌ی حفظ قرآن و هدایت انسان منافات دارد و قابل جمع با هم نمی‌باشند.

اینجا ممکن است اعتراضی شود که اگر رسول خدا ﷺ با فرض اینکه کار جمع‌آوری قرآن را بر عهده‌ی وصّی معصوم و خلیفه‌ی برحقّ خود امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گذارده و از همین جهت دخالت شخص خود را در تدوین قرآن لازم ندیده باشد، در این صورت دیگر راه اعتراضی به حضرتش نخواهد ماند که مثلاً بگوییم (العیاذ بالله) آن حضرت تسامح در امر قرآن نموده و کتاب خدا را به صورت پراکنده و غیر مدوّن رها کرده و رفته است. زیرا واضح است که کار وصّی معصوم او کار خود او محسوب بوده و ترک وظیفه‌ای در میان نمی‌باشد.

جمع‌آوری قرآن کریم و تعیین امامت از شئون حتمیّه‌ی رسول اکرم ﷺ

و اما موضوع نپذیرفتن اُمّت طاغی، قرآن جمع‌شده‌ی به دست امام معصوم را بسیار روشن است که ربطی به کار رسول ﷺ ندارد و هرگز دلیل بر کوتاهی آن حضرت در امر قرآن نخواهد بود. ولی ما در جواب این سخن می‌گوییم: چنان که در گذشته نیز اشاره

کرده‌ایم، اگر رسول خدا ﷺ بدانند (هم چنان که می‌دانست) که امت درباره‌ی شخص امیرالمؤمنین علیه‌السلام مبتلا به اعوجاج و انحراف عمیقی خواهند شد و در نتیجه دعاوی حقّی آن امام معصوم را به اتّهام ریاست‌طلبی (العیاذ بالله) از ارزش و احترام اسلامی و مقبولیت اجتماعی خواهد انداخت و از آن جمله قرآن جمع شده‌ی به دست آن حضرت را نیز از حوزه و اجتماع خود طرد خواهد نمود و از طرفی هم موقعیت بسیار عظیم و حسّاس قرآن که یگانه مدرک جاوید نبوت و کتاب منحصر به فرد هدایت امت تا روز قیامت است، طوری است که باید تا آنجا که ممکن است و مقدور رسول مکرم است در تحکیم اساس و تنظیم شئون و حفظ حدود و ثغور آن منبع وحی الهی با جدّ و اهتمام شدید بکوشد و تمام راه‌های عذرتراشی و بهانه‌گیری اغواگران مدّلس را که در کمین نشسته‌اند تا روزنه‌ای برای نفوذ و رخنه‌ی خود در قرآن به دست آورند به روی آنان ببندد و از پیاده کردن هر نقشه‌ی شومی که محتمل است آن شیطان‌صفتان اقدام نمایند تا حدّ امکان جلوگیری به عمل آورد.

در این شرایط، طبیعی است که مسأله‌ی تدوین و جمع آوری قرآن و مضبوط ساختن آن و مضبوطاً به دست امت سپردنش که به طور حتم از مسائل بسیار مهمّ مربوط به قرآن است، از شئون حتمیه و غیر قابل تعطیل شخص حضرت ختمی مرتبت ﷺ خواهد بود. تا آنجا که ترک تدوین آن با فرض تمکّن و مقدوریتش برای آن حضرت و با توجّه به پیش آمدن آن مصائب و حوادث شوم هلاکت‌بار پس از رحلت آن جناب برای امت اسلام و به خطر افتادن قرآن و نپذیرفتن آن از امام زمان در واقع راه نفوذی برای ایدای شیطان باز گذاشتن محسوب می‌شود و بهانه به دست آنان دادن که بگویند: ما باید قرآن غیر مدوّن را مدوّن سازیم و آن را از خطر کم شدن و گم گشتن برهانیم! مخصوصاً که ما از پذیرفتن قرآن جمع آوری شده‌ی «علی» هم به جهاتی که می‌دانیم و می‌دانید استنکاف داریم و لذا ما خود باید به جمع قرآن پردازیم.

آیا همین کار انصافاً راهی برای تحریف قرآن به روی آن ناپاک‌دلان نمی‌گشاید و بهترین وسیله برای دگرگون سازی قرآن به دست آن نامردان نمی‌دهد که به بهانه‌ی جمع آوری قرآن تصرفاتی در قرآن بنمایند و عالم اسلام را به مصیبتی بزرگ و قرآن عزیز را

به جراحی غیر قابل التیام مبتلا سازند؟

آری انصافاً چنین است و مسلماً ترک تدوین قرآن از جانب شخص رسول الله ﷺ و گذاشتن آن به غیر حضرتش (اگر چه وصی معصومش باشد) با مسأله‌ی لزوم شدت اهتمام آن حضرت به شأن قرآن و وجوب تحکیم حدود و ثغور آن تا حد امکان به هیچ وجه نمی‌سازد.

باز هم می‌پرسیم آیا اگر رسول خدا ﷺ موضوع ابلاغ ولایت و تعیین امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را به امر خلافت و امامت در عهده‌ی خود امام علی می‌گذاشت و خودش شخصاً به عذر اینکه او وصی من است و کار وصی من کار من است دخالتی در امر تبلیغ ولایت نمی‌کرد، آیا این تسامح در امر دین محسوب نمی‌گردید؟ به طور حتم چرا! و آیا عذر اینکه نپذیرفتن امت طاعی منصب امامت ابلاغ شده‌ی از طریق امام معصوم را ابداً ربطی به کار پیغمبر اکرم ﷺ ندارد و هرگز دلیل بر کوتاهی آن حضرت در امر دین نمی‌باشد، آیا این اعتذار در محکمه‌ی عقل و وجدان مسموع و مورد قبول واقع می‌شد؟ مسلماً خیر.

زیرا بدیهی است که تحکیم اساس شریعت به وسیله‌ی تعیین ولی امر و نصب او به امامت به حکم عقل از وظایف شخص رسول الله ﷺ است (با قطع از امر خدا به تبلیغ ولایت). همچنین موقعیت قرآن نیز در میان امت، درست در ردیف موقعیت امام است که تعیین و تنظیم هر دو از شئون مختصه‌ی رسول اکرم ﷺ است. خلاصه آنکه جمع‌آوری قرآن به طور صحیح دو راه دارد:

۱- در زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ با نظارت و مراقبت شخص آن حضرت.

۲- بعد از وفات رسول معظم ﷺ به تصدی امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام.

ولی راه دوم به طوری که گفتیم و تاریخ مسلم اسلام نیز آن را نشان داده توأم با دشواری‌ها و مشکلات فراوان بوده و از لحاظ نیل به هدف و نتیجه‌گیری امت در حد قطع به عدم یا لا اقل مظنون و یا مُحتمل العدم به نظر می‌رسیده است.

بنابراین پیمودن راه نخستین که در حد امکان و قدرت پیغمبر اکرم ﷺ بوده و طبعاً خالی از آن گونه مشکلات و مصاعب بعد از وفات مشاهده می‌شده است، بدیهی است که از نظر عقل و درایت و حکمت متعین خواهد بود. چه آنکه رها کردن راه آسان بی‌خطر و

پیش گرفتن راه دشوار پر خطر پیداست که با حکمت حکیم نمی‌سازد.
پس حکم عقل آنکه «قرآن» و «امام» که دو مرجع و دو مستمسک لازم و اصیل بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امت اسلامی از جانب خالق سبحان معین و منصوب می‌باشند، باید در حیات شخص رسول الله صلی الله علیه و آله که سفارت از جانب خدا دارد، تکلیف آن هر دو مرجع (قرآن و امام) از جمیع جهات و شئون گوناگون به امر خدا و به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن و کاملاً مبین گردد. یعنی:

اولاً آیات و سور قرآن با نظارت شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله مدوّن و منظم شود تا هم جنبه‌ی اعجاز قرآن از لحاظ نظم و اسلوب و ترتیب کلام محفوظ بماند و هم لسان هدایتش گویا باشد^۱ و ثانیاً امام و ولی امر مسلمین که عدل قرآن است و شارح معضلات آن شخصاً با تمام خصوصیاتش عاری از هرگونه ابهام و اجمال به عالم اسلام معرفی گردد. این بود استدلال عقلی ما در مسأله.

ادله و شواهد نقلی در خصوص جمع‌آوری قرآن در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله
و اما ادله و شواهد نقلیه نسبت به جمع قرآن در حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که قسمتی از آن ذیلاً به طور نمونه ارائه می‌گردد.
اینک شواهدی از قرآن:

الف: ما در قرآن مکرّر به کلمه‌ی «سورة» و در یک جا به کلمه‌ی «سور» که به معنای سوره‌ها است بر می‌خوریم. از جمله در این آیات می‌خوانیم:

﴿وَأِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ...﴾^۲

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ...﴾^۳

﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا...﴾^۴

۱- این هم واقعیتی است شایان توجه که ما از طرفی می‌دانیم این ترتیب موجود بین آیات و سوره‌های قرآن که اکنون در دست ماست، موافق با ترتیب نزولی قرآن نمی‌باشد. رک قرآن در اسلام، ص ۱۰۶.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۸.

۴- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۱.

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ...﴾^۱

می‌دانیم که مقصود از کلمه‌ی سوره در اصطلاح قرآن مجموعه‌ی آیاتی است که بر اساس ارتباط خاصی یا به لحاظ مصالح ویژه‌ای با هم مجتمع گشته و یک قسمت از قرآن را تشکیل داده‌اند و برای امتیاز از هم به نام‌های مخصوصی نامیده شده‌اند. مانند سوره‌ی بقره، سوره‌ی آل عمران و سوره‌ی انعام و...

بنابراین از تعبیر خود قرآن به «سوره» و «سور» معلوم می‌شود که آیات قرآن در همان زمان نزول و حیات پیغمبر اکرم ﷺ تنظیم شده و سوره، سوره بوده و سوره‌ها نیز از هم متمایز و در بین مردم حتی مشرکین و اهل کتاب از یهود و نصاری معروف و شناخته شده بوده است. به طوری که آنها از همین طریق دعوت به مبارزه شده‌اند و برای عاجز ساختن آنان، آوردن مانند ده سوره یا یک سوره از سوره‌های قرآن به آنان پیشنهاد گردیده است. چه آنکه بدیهی است اگر آیات منظمه‌ای به نام سوره در میان مردم معروف و مبین نباشد، تحدی یعنی دعوت مخالفین به مبارزه بر اساس آوردن مانند سوره‌ای از قرآن سخنی نامفهوم و دور از حد بلاغت و ناسازگار با حکمت متکلم حکیم خواهد بود.

ب: و همچنین نامگذاری سوره‌ی حمد به «فاتحة الكتاب» که در روایات از رسول خدا ﷺ رسیده است از شواهد بسیار روشن بر این حقیقت است که قرآن در زمان پیغمبر اکرم ﷺ به صورت کتاب یعنی مجموعه‌ی مضبوط و مرتبی درآمده و این سوره هم چنان که فعلاً هست سرآغاز آن کتاب بوده است، لذا از ناحیه‌ی خود آن حضرت به نام فاتحة الكتاب یعنی سوره‌ی افتتاح کننده و سرگشای قرآن نامیده شده است.

چه آنکه مسلماً نزول قرآن با این سوره افتتاح نشده است تا از آن نظر به فاتحة الكتاب نامیده شده باشد. زیرا بنا بر مشهور و مستفاد از روایات، اولین سوره‌ی نازل بر رسول خدا سوره‌ی علق بوده است:

(عَنِ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ أَوَّلُ سُورَةٍ نَزَلَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ وَ آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ)^۲

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۳.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۹.

امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده است که فرمود: اولین سوره‌ای که نازل شده است سوره‌ی «اقرا باسم ربّک» است و آخرین سوره‌ی نازل، سوره‌ی «اذا جاء نصر الله و الفتح» است.

بنابراین تنها وجه تسمیه‌ی سوره‌ی «حمد» به «فاتحة الكتاب» همانا افتتاح ترتیب و تدوین قرآن به این سوره‌ی مبارکه در حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. چنان که از حضرتش صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود:

(قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: قَسَمْتُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي فَنُصِفُهَا لِي وَ نِصْفُهَا لِعَبْدِي إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ)؛^۱

خدای عز و جلّ فرموده است: من فاتحة الكتاب را بین خود و بنده ام تقسیم کرده‌ام. پس نصف آن مختصّ به من است و نصف دیگر آن مربوط به بنده‌ام. منظور از تقسیم چنان که از دنباله‌ی حدیث استفاده می‌شود این است که سوره‌ی حمد نصفش ثناء خدا و نصف دیگرش دعای بنده است و تقاضای هدایت.

(مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَابُوَيْهٍ قَالَ: ...عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام... عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آيَةٌ مِنْ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ هِيَ سَبْعُ آيَاتٍ تَمَامُهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ فَأَفْرَدَ الْإِمْتِنَانَ عَلَيَّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ جَعَلَهَا بِإِزَاءِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ إِنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَشْرَفُ مَا فِي كُنُوزِ الْعَرْشِ...)^۲

شیخ صدوق علیه السلام از امام عسکری علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم آیه‌ای از فاتحة الكتاب است و آن هفت آیه است و تمامش بسم الله الرحمن الرحيم است [یعنی با بسم الله هفت آیه تمام است]. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ای محمد، محققاً ما به تو هفت

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۲۶.

۲- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۱.

آیه از آیات مثانی^۱ و هم قرآن عظیم داده‌ایم؛ پس خدا «فاتحة الكتاب» را مستقلاً مایه‌ی امتنان بر من قرار داده و آن را برابر با [تمام] قرآن عظیم معرفی فرموده است و حقیقت آنکه فاتحة الكتاب اشرف از تمام آنچه که در گنج‌های عرش است می‌باشد.

ج: سوّمین دلیل یا شاهی که ممکن است از قرآن بر این مطلب آورده شود همین آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی قیامت است که اکنون مورد بحث و تفسیر ماست:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾؛

کلمه‌ی جمع چنانکه می‌دانیم به معنای گرد آوردن اشیاء متعدّد و یا اجزای ناهمگون شیء واحد است، به طوری که از پراکندگی و تفرّق محفوظ بماند. راغب در مفردات می‌گوید: (الْجَمْعُ ضَمُّ الشَّيْءِ بِتَقْرِيبِ بَعْضِهِ مِنْ بَعْضٍ)؛ جمع، اجزاء چیزی را به هم نزدیک کردن و با هم منضمّ نمودن است. کلمه‌ی قرآن در اینجا (به اتفاق مفسّرین) مصدر است به معنای قرائت. مانند غفران، فرقان و رجحان که معنای مصدری دارند.^۲ طبرسی (ره) می‌گوید: (الْقُرْآنُ أَصْلُهُ الضَّمُّ وَالْجَمْعُ)؛^۳ المنجد: (قَرَأَ الشَّيْءَ قَرَأً وَقُرْآنًا جَمْعُهُ وَضَمُّ بَعْضِهِ إِلَى بَعْضٍ)؛ منتهی نه اینکه مطلق ضمّ و جمع را قرائت گویند، بلکه قراءات عبارت از ضمّ حروف و جمع کلمات است. چنان که راغب می‌گوید:

(الْقِرَاءَةُ ضَمُّ الْحُرُوفِ وَ الْكَلِمَاتِ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ فِي التَّرْتِيلِ وَ لَيْسَ يُقَالُ ذَلِكَ لِكُلِّ جَمْعٍ)؛

قرائت به هر گونه جمع کردن گفته نمی‌شود، بلکه مراد از آن ترتیل در کلام است.

یعنی رعایت حسن انتظام و تألیف حسن بین حروف و جمل را قرائت گویند.

بنابراین ذکر «قرآن» بعد از «جمعه» در آیه‌ی مبارکه ذکر «مقیّد» بعد از «مطلق» است و با توجه به اینکه مرجع «ضمیر غائب» در هر دو جا (جمعه) و «قرآن» وحی است، دلالت بر این دارد

۱- «مثانی» جمع مثنیّه و مشتق از ثنی است به معنای عطف و اعاده و بنا بر وجهی چون سوره‌ی حمد در هر نماز دو بار تکرار می‌شود، مثانی نامیده شده است. چنان که از امام صادق علیه السلام نقل است: «وَ إِنَّمَا سُحِبَتْ بِهِ لِأَنَّهَا يُتَنَى فِي الرُّكُوعَيْنِ»؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۳۵.

۲- رک تفسیر کشاف و مجمع البیان و المیزان و فخر رازی.

۳- تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی قیامت، در بحث لغت.

که قرآن که همان وحی است دو گونه جمع و ضمّ دارد و این هر دو کار مربوط به خداست:

۱- جمع‌آوری الفاظ قرآن از آیات و سُور به طوری که یک کلمه و یک حرف از آن ناپود نگرده و از بین نرود و از پراکندگی و تشتّت و از کم شدن و گم گشتن محفوظ بماند.

۲- ترتیب و تنظیم آیات و سور و رعایت تناسق و حسن انتظام میان الفاظ قرآن.

مانند کسی که اولاً اوراق پراکنده‌ی یک کتابی را از گوشه و کنار جمع‌آوری کرده و یک جا روی هم بریزد و سپس آنها را- با در نظر گرفتن ارتباط بین مطالب و ابواب و فصول آن- منظم و مرتّب ساخته و به صورت مجموعه‌ی کاملی درآورد. اینجا هم به منطوق آیه‌ی شریفه «انّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» این دو کار از جانب خدا درباره‌ی قرآن به عمل آمده است: اولاً جمع و ثانیاً قرائت یعنی تنظیم.

چه آنکه به گفته‌ی راغب (چنان که گذشت): لفظ «قرائت» بر مطلق «جمع» اطلاق نمی‌گردد، بلکه بر خواندن کلماتی که مُرتّل و منظم به نظام حسن باشد قرائت گفته می‌شود و در نتیجه معنای آیه چنین می‌شود:

حقیقت آنکه جمع‌آوری [الفاظ] قرآن [به طوری که چیزی از آن فوت نشود] و [سپس] تنظیم و ترتیب آن [که پس از کتابت به صورت مجموعه‌ی کاملی درآید] بر عهده‌ی ما می‌باشد. شیخ طبرسی (رحمة الله علیه) نیز در مجمع‌البیان این معنی را برای قرآن در همین آیه به طور نقل قول آورده است و می‌گوید: «وَقُرْآنَهُ أَيْ وَتَأْلِيفَهُ عَلَى مَا نَزَلَ عَلَيْكَ (عن قتاده) یعنی ما تألیف و تنظیم قرآن را (علاوه بر جمع آن) به همان نحوی که بر تو نازل شده است به عهده می‌گیریم (این قول از قتاده است).»^۲

از مؤلف کتاب مقدّمه‌المبانی نقل است که ذیل همین آیات شریفه «لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علينا جمعه و قرآنه...» می‌گوید: و این بهترین دلیل است که خداوند، نازل کردن و جمع و نظمش را خود به عهده گرفته و به وسیله‌ی جبرئیل بر رسول

۱- البته وجه شبه در این تشبیه همان تنظیم و ترتیب آیات است نه تبویب و تفصیل مطالب که به صورت ابواب و فصول معینه‌ای درآمده باشد، زیرا قرآن (چنان که در گذشته نیز اشاره شد) به این صورت که معمول کتاب‌های مؤلف بشری است تألیف نشده است.

۲- البته این سخن که نظم کنونی قرآن مطابق با نظم نزولی آن است خلاف مشهور است و مورد قبول نمی‌باشد.

اکرم صلی الله علیه و آله نازل نموده و وی را از سهو و خطا و تحریف در قرآن حفظ فرموده است.^۱ ضمناً توجه به این نکته هم مفید است با تفاوتی که بین جمع و قرآن به لحاظ خصوصیت در معنی ارائه شد، تکراری در آیه‌ی کریمه لازم نمی‌آید تا نیازمند به توجیه باشیم. آن چنان که در بعض تفاسیر آمده است.^۲ این بود آن قسمت از شواهدی که ما از قرآن (فعلاً) توانستیم ارائه نماییم برای اثبات مسأله‌ی جمع و تنظیم قرآن در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله.

شواهد حدیثی

و اما شواهدی که ضمن احادیث فراوان در این باب دیده می‌شود به قسمتی از آنها نیز از باب نمونه اشاره می‌گردد.

در بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که از طریق شیعه و سنی رسیده است کلمه‌ی «سوره» و هم نام‌های بسیاری از سوره‌ها آمده است و همین نیز مانند تعابیر خود قرآن (که گذشت) شاهد روشنی است بر تدوین و تنظیم قرآن به صورت سوره‌های مشخص در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و معروفیت آن سوره‌ها در میان مسلمانان پیش از رحلت آن حضرت.

حال از باب نمونه به این روایات توجه فرمایید:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَعْلَمُوا سُورَةَ الْبَقَرَةِ وَ آلِ عِمْرَانَ، فَإِنَّ أَخَذَهُمَا بَرَكَهٌ وَ تَرَكَهُمَا حَسْرَةٌ)^۳؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: سوره‌ی بقره و آل عمران را بیاموزید، چه آنکه یاد گرفتن آنها برکت است و ترکشان مایه‌ی حسرت.

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ قَرَأَ سُورَةَ يَسٍ فِي لَيْلَةٍ ابْتِغَاءً وَجْهَ اللَّهِ غُفِرَ لَهُ)^۴؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس شبی سوره‌ی یس را برای به دست

۱- مقدمه‌ی تفسیر نوین، ص ۲۲.

۲- فخر رازی می‌گوید: جمع به لحاظ وجود خارجی و قرآن به لحاظ حفظ در وعاء ذهن است یا آنکه قبلاً جمع را به معنای حفظ در صدر آورده است.

۳- بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۹۲.

۴- همان، ج ۹۲، ص ۲۹۱.

آوردن رضای خدا بخواند آمرزیده می شود.

(عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ؟ قَالَ: شَيْبَتُنِي هُوْدُ وَالْوَقِيعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ)^۱

از ابن عباس نقل است که ابوبکر به رسول خدا ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا، پیری زود به سراغت آمد؟ فرمود: سوره های هود و واقعه و مرسلات و عم يتساءلون پیرم کرد.

(عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُعْطِيتُ الطَّوَالَ مَكَانَ التَّوْرَةِ وَأُعْطِيتُ الْمِثْنَ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ وَأُعْطِيتُ الْمِثْنَيْنِ مَكَانَ الزَّبُورِ وَفُضِّلْتُ بِالْمُفْصَلِ سَبْعَ وَسِتِّينَ سُورَةً)^۲

سعدالاسکاف می گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که رسول خدا ﷺ فرموده اند: سوره های طولانی به جای تورات و سوره های مثنی به جای انجیل و سوره های مثنائی به جای زبور به من داده شده است و به سبب سوره های مفصل [بر دیگر انبیاء] برتری یافته ام که شصت و هفت سوره است.

مرحوم طبرسی در مقدمه ای مجمع البیان بعد از نقل حدیثی قریب به مضمون همین حدیث، بیانی دارد که ملخص ترجمه اش این است:

مقصود از **طوال** هفت سوره ی طولانی اول قرآن است (بقره و آل عمران و نساء و مائده و انعام و اعراف و انفال با سوره ی توبه که هر دو یک سوره محسوب می شوند) و مقصود از مثنی سوره هایی است که تقریباً دارای صد آیه می باشند و مثنائی سوره های بعد از مثنی هستند که در مرتبه ی دوّم نسبت به سوره های صد آیه ای واقع شده اند و مراد از مفصل هم سوره های بعد از «حم» هستند تا آخر قرآن که از سوره ی «محمّد» به بعد می باشند و از آن جهت مفصل نامیده شده اند که فصل بین این سوره های به سبب بسم الله الرحمن الرحيم زیاد واقع شده است.

از این حدیث استفاده می شود که علاوه بر اینکه آیات معینه ای منظم گردیده و با

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۹۸.

۲- همان، ص ۲۷.

نظارت خود پیغمبر اکرم ﷺ تشکیل سوره‌ای را داده و نام مخصوصی به خود گرفته‌اند، سوره‌های معینی نیز به ترتیب خاصی تنظیم شده و تشکیل گروهی را داده و با نام جداگانه‌ای معرفی شده‌اند از این قرار:

گروه سوره‌های طوال، گروه سوره‌های مئین، گروه سوره‌های مثنی و گروه سوره‌های مفصل. یعنی هم آیات قرآن در زمان پیغمبر اکرم ﷺ سوره، سوره بوده است و هم سوره‌های قرآن در همان زمان گروه گروه شده است. این مطلب از حدیث بعدی نیز استفاده می‌شود:

(عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَقْرَأْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَهُ: اقْرَأْ ثَلَاثًا مِنْ ذَوَاتِ الرَّجُلِ: فَقَالَ الرَّجُلُ: كَبُرَ سِتِّي وَاشْتَدَّ قَلْبِي وَغَلُظَ لِسَانِي. قَالَ: اقْرَأْ ثَلَاثًا مِنْ ذَوَاتِ حِمٍ. فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ الْاُولَى. فَقَالَ: اقْرَأْ ثَلَاثًا مِنَ الْمُسَبِّحَاتِ. فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ وَلَكِنْ أَقْرَأْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ سُورَةً جَامِعَةً فَأَقْرَأَهُ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالُهَا حَتَّى فَرَّغَ مِنْهَا. قَالَ الرَّجُلُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا أَزِيدُ عَلَيْهَا. ثُمَّ أَذْبَرَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَفْلَحَ الرَّؤُوسُ أَفْلَحَ الرَّؤُوسُ!)

راوی می‌گوید: مردی خدمت رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا خواندن [قرآن] تعلیم کن. فرمود: سه سوره از صاحبان «الر» [سوره‌هایی که با ال شروع می‌شود] بخوان. مرد گفت: ستم بالا رفته و قلبم سخت شده [حافظه‌ام به کندی گراییده] و زبانم غلظت پیدا کرده است [و روان در دهان نمی‌چرخد] فرمود: سه سوره از صاحبان «حم» [سوره‌هایی که با حم افتتاح می‌شود] بخوان. بار دیگر مرد آن گفتار اول خود را تکرار کرد. فرمود: سه سوره از مسبّحات [سوره‌هایی که با سبّح لله یا یسبّح لله آغاز می‌گردد] بخوان. باز هم مرد آن سخن را تکرار کرد و گفت: یا رسول الله! به من خواندن سوره‌ی جامعه‌ای یاد بده. پس رسول خدا ﷺ خواندن سوره‌ی «اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالُهَا» را به او یاد داد. بعد از اینکه از خواندن آن فارغ شد، مرد گفت: قسم به

کسی که تو را به مبعوث به حق کرده است، من بر این سوره چیزی نخواهم افزود، سپس رو به رفتن نهاد، آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: رستگار شد مردک، رستگار شد مردک.^۱

و همچنین تعبیر به فتح و ختم قرآن و «نصف» و «ثلث» و «ربع» قرآن که در بیان پیغمبر اکرم ﷺ ضمن احادیث وارده از آن حضرت آمده است، ظاهر در همین مطلب است که قرآن در حیات خود آن حضرت مجموعه‌ی کاملی را تشکیل داده و دارای مبدأ و مَختَم و کُلّ و جزء معروف و شناخته شده در میان مسلمانان بوده است. به طوری که مردم از شنیدن این عبارات (افتتاح و اختتام و کُلّ و نصف و ثلث و ربع) از زبان پیغمبر اکرم ﷺ به معنای آن کلمات انتقال ذهنی پیدا کرده و مقدار معدودی از قرآن را در اذهان خود تصوّر نموده و می‌فهمیده‌اند. وگرنه روشن است که اوراق پراکنده و نامنظم مبدأ و مَختَمی ندارد و تعبیر به کُلّ و جزء و نصف و ربع درباره‌ی آن مفهوم مُحَصِّلی نخواهد داشت، چنان که در این روایت آمده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الرَّجَالِ خَيْرٌ؟ قَالَ: الْحَالُّ الْمُتَرَحِّلُ؟ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْحَالُّ الْمُتَرَحِّلُ؟ قَالَ: أَلْفَاتِحُ الْخَاتِمِ الَّذِي يَفْتَحُ الْقُرْآنَ وَ يَخْتِمُهُ. فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ؛^۲

از امام صادق علیه السلام منقول است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد بهترین مردان کیست؟ فرمود: حالّ مرتحل [فرود آینده‌ی کوچ کننده]. گفته شد یا رسول الله حالّ مرتحل چیست؟ فرمود: افتتاح کننده‌ی پایان دهنده‌ای که قرآن را شروع می‌کند و ختمش می‌کند. پس برای او نزد خدا، دعای مستجابی است.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ تَعْدِلُ نِصْفَ الْقُرْآنِ وَ الْعَادِيَاتُ تَعْدِلُ نِصْفَ الْقُرْآنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ تَعْدِلُ رُبْعَ الْقُرْآنِ؛^۳

۱- البته واضح است که تصغیر در اینجا یعنی گفتن مردک که ترجمه‌ی رویجل است از باب اظهار عطف و رأفت است، نه از باب تحقیر و استخفاف. چنان که پدر به فرزندش می‌گوید: یا بنی! ای پسرک من.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۰۵.

۳- همان، ص ۳۳۳.

از این عباس نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «اذا زلزلت الارض»^۱ برابری با نصف قرآن می‌کند و سوره‌ی «عادیات» نیز معادل نصف قرآن است و «قل هو الله احد» با ثلث قرآن و «قل یا ایها الکافرون» با ربع قرآن برابر است [یعنی در فضیلت و ثواب قرائت].

رسول خدا ﷺ درباره‌ی قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد می‌فرمود:
(نِعْمَ السُّورَتَانِ تَعْدِلُ وَاحِدَةً بِرُبْعِ الْقُرْآنِ وَ الْآخَرَى بِثُلْثِ الْقُرْآنِ)؛^۲
خوب سوره‌هایی هستند، یکی با ربع قرآن و دیگری با ثلث قرآن برابر می‌کند.
باز هم قسمت دیگری از روایات در همین باب:

(عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نُوَلِّفُ الْقُرْآنَ مِنَ الرَّقَاعِ)؛^۳
زید بن ثابت ثابت گفته است: ما نزد رسول خدا ﷺ [اشتغال به این داشتیم که]
قرآن را از رُقعه‌ها [و الواح نوشته شده] جمع و تألیف می‌نمودیم.
(عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاحٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَأْلِيفِ الْقُرْآنِ فَأَلْفَهُ وَ كَتَبَهُ)؛^۴

از علی بن رباح نقل است که پیغمبر اکرم ﷺ علی را امر به تألیف [تنظیم]
قرآن فرمود. پس آن حضرت قرآن را تألیف فرمود و نوشت.
(عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ جَمَعْتُ الْقُرْآنَ فَقَرَأْتُ بِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ فَلَبَّغَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ أَقْرَأْهُ فِي شَهْرٍ ...)؛^۵

عبدالله بن عمر می‌گوید: قرآن را جمع کردم و هر شب آن را می‌خواندم، خبر
به پیامبر ﷺ رسید، پس فرمود: آن را در یک ماه بخوان [یعنی ماهی یک بار]
ختم قرآن کن تا رعایت ترتیل و تفهیم در قرائت نیز شده باشد.
(عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَا أَنَا جَبْرِئِيلُ فَأَمَرَنِي أَنْ أَضَعَ هَذِهِ الْآيَةَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ)

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۴۱.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۴.

۳- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۵۲.

۴- مقدمه‌ی تفسیر البیان، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

مِنْ السُّورَةِ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ؛^۱

از پیغمبر اکرم ﷺ منقول است که جبرئیل آمد و [از جانب خدا] مرا امر کرد که آیهی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» را در این محلّ سوره [آیهی ۹۰ سورهی نحل] بگذارم.

از این حدیث (اگر چه فی الجمله باشد) به دست می آید که آیات قرآن به دستور خدا و تصدی شخص پیغمبر ﷺ منظم گردیده و هر یک در جای مخصوص به خود در هر سوره ای قرار گرفته است. ضمن حدیث مربوط به وداع رسول اکرم ﷺ در مرض موت آمده است:

(...) وَ أَقْبَلَ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَعْزِضُ عَلَيَّ الْقُرْآنَ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ قَدْ عَرَضَهُ عَلَيَّ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَ لَا أَرَاهُ إِلَّا لِيَحْضُرَ أَجْلِي (...);^۲

... [و رسول خدا ﷺ] رو به امیرالمؤمنین ﷺ کرد و فرمود: حقیقت آنکه جبرئیل ﷺ این چنین بود که سالی یک بار قرآن را بر من عرضه می کرد و امسال آن را دو بار بر من عرضه نموده است و این نیست مگر از آن جهت که مدت عمرم به پایان رسیده است.

مجمع البحرین می نویسد:

(وَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ جِبْرِئِيلَ كَانَ يُعَارِضُهُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ إِنَّهُ عَارِضُهُ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ أَيْ كَانَ يُدَارِسُهُ جَمِيعَ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الْمُعَارَضَةِ الْمُقَابَلَةِ وَ مِنْهُ عَارِضْتُ الْكِتَابَ أَيْ قَابَلْتُهُ);^۳

در خبر است که جبرئیل سالی یک بار قرآن را با رسول خدا ﷺ معارضه می کرد و در آن سال [سال وفات] دو بار معارضه کرده است. بعد می گوید: یعنی جبرئیل تمام آنچه را که قرآن نازل شده بود با پیغمبر اکرم ﷺ مدارسه

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۳۱.

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۶۶.

۳- مجمع البحرین، لغت عرض.

می‌کرد [یعنی او می‌خواند و رسول اکرم ﷺ گوش می‌داد] و نیز می‌گوید «معارضه» به معنای «مقابله» است که گفته می‌شود کتاب را معارضه کردم، یعنی مقابله کردم.

البته می‌دانیم مقابله‌ی کتاب به این معنی است که یکی کتابی را از روی نسخه یا از حفظ می‌خواند و دیگری خواننده‌های او را با نسخه‌ی دیگر کتاب و یا با محفوظاتی که از آن کتاب دارد تطبیق می‌نماید تا چیزی زیاد و کم نشود. چنان که در «المنجد» می‌نویسد:

(عَارَضَ الْكِتَابَ بِالْكِتَابِ: قَابَلَهُ بِهِ)؛

کتاب را با کتاب معارضه کرد، یعنی با آن مقابله کرد.

بنابراین جبرئیل علیه السلام در سال آخر عمر پیغمبر اکرم ﷺ تمام قرآن را با رسول اکرم ﷺ دو بار مدرسه و مقابله کرده است و کاملاً روشن است که اگر قرآن در سال آخر عمر پیغمبر اکرم ﷺ به صورت مجموعه‌ی منظمی در نیامده بود، مدرسه و مقابله آن مفهوم محصلی نداشت. چه آنکه اوراق پراکنده و آیات نا منظم برای مقابله کردن دارای صلاحیت نمی‌باشد.

روایت ثقلین، شاهد دیگر حدیثی

گواه دیگر مطلب روایت ثقلین است: در حدیث مشهور «ثقلین» که مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ از شیعه و سنی است رسول خدا ﷺ از قرآن تعبیر به کتاب فرموده و آن را به عنوان «ماترک» بعد از خود نشان داده است که:

(إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ)؛^۱

حقیقت آنکه من در بین شما دو چیز گرانبه‌تر از خود باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیتم و محققاً آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در روز قیامت بر من وارد شوند.

۱- این حدیث با بیشتر از صد طریق از سی و پنج نفر از صحابه‌ی پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است. ر.ک بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۷ و المراجعات، ص ۱۹ تا ۲۲.

و همین بیان نیز شاهد روشنی است بر اینکه هنگام رحلت رسول اکرم ﷺ تمام آیات و سوره‌های قرآن به صورت مجموعه و کتاب مدوّن و منظمی درآمده و کاملاً معهود در اذهان مسلمین و مشهود عمومی آنان بوده است و گرنه بسیار مستبعد و دور از میزان بلاغت به نظر می‌رسد که رسول خدا ﷺ از آیات پراکنده و نامنظمی که قسمتی از آن بر روی قطعاتی از سنگ‌های صاف کم حجم و پوست‌های ضخیم درختان خرما و استخوان شانه‌های گوسفندان نوشته شده و در خانه‌های مسلمانان پخش است و قسمت دیگرش در سینه‌های قاریان و حافظان قرآن ضبط است تعبیر به کتاب^۱ فرموده و آن را به عنوان «ماترک» بعد از خود معرفی کرده باشد.

پاسخ به یک ابهام احتمالی

ممکن است از تأمل در روایات مذکور و سنجیدن مَدْلُولات آن با مضمون آیه‌ی مورد بحث (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) شبه تضادی به نظر بیاید که آیه‌ی شریفه دلالت بر این دارد که جمع و تنظیم قرآن کار خداست و حال آنکه از روایات استفاده می‌شود که این کار به امر پیغمبر اکرم ﷺ و به مباشرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یا با شرکت زید بن ثابت و دیگران (بنا به بعض روایات عامّه که قبلاً اشاره شد) انجام پذیرفته است و این دو سخن با هم تنافی دارند و با یکدیگر نمی‌سازند.

در مقام توضیح و دفع توهم گفته می‌شود، خیر، هرگز این دو سخن با یکدیگر هیچگونه تضاد و تبائی ندارند. چه آنکه بسیار روشن است که خداوند سبحان تمام افعال خود را به وسیله‌ی اسباب و علل در عالم طبع و سبب جاری می‌سازد. مثلاً در عین حال که او رازق است و روزی هر روزی خواری به عهده‌ی اوست که می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾^۲

و نیست جنبنده‌ای در زمین، مگر اینکه بر خداست روزی او...

مع الوصف این همه اسباب و وسائل بشمار از ابر و باد و مه و خورشید و فلک در

۱- در کلام خدا نیز از قرآن تعبیر به کتاب شده است. از جمله در این آیات: ۱۰۵ سوره‌ی نساء، ۱۵ سوره‌ی مائده، ۹۲ سوره‌ی انعام و ۸۹ سوره‌ی نحل.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

کارند تا لقمه نانی به انسان رسیده و رزق او گردد.

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿۱﴾ وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿۲﴾ رِزْقًا لِلْعِبَادِ...﴾؛^۱

و از آسمان آب مبارکی فرود آوردیم. پس به سبب آن باغ‌ها و کشتزارها و درختان

بلند خرما با شکوفه‌های منظم رو بیاوریدیم برای اینکه رزق بندگان فراهم گردد...

و هکذا در تمام شئون قیومیت حضرت حق نسبت به همه چیز عالم، مطلب همین

است و اینجا بیش از این مجال بسط سخن در این باب نمی‌باشد.

حال این جمع و تنظیم قرآن نیز اگرچه اصلاً مربوط به خداست و او (جلّ جلاله) آن

را به گفته‌ی خود در عهده گرفته است؛ ولی بنا بر سنت جاریه‌ی در عالم که هر کاری باید

از مجرای علل و اسباب مخصوص به خود تحقق یابد، لذا این کار بزرگ الهی نیز با وساطت

جبرئیل امین علیه السلام و نظارت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و تصدی امیرالمؤمنین علی علیه السلام منفرداً و

یا (فرضاً) با شرکت جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عالم اسلام به انجام رسیده است.

اثبات عقلی و نقلی جمع‌آوری قرآن در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

خلاصه آنچه که منظور اساسی از بسط سخن در این مقام می‌باشد، اثبات این مطلب

است که کار جمع‌آوری قرآن و تنظیم آن در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و با نظارت شخص

آن حضرت انجام پذیرفته است؛ نه پس از رحلت آن حضرت تحت نظارت و تصدی

دیگران از ابوبکر و عمر و عثمان و نظایر آن.

بحمدالله این حقیقت نیز از طریق عقل و قرآن و حدیث اثبات و مسلم شد که آیات و

سوره‌های قرآن در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدوّن و منظم گردیده است و دیگران از افراد

امت اسلامی نه صلاحیت و اهلیت این کار را داشته‌اند و نه واقع امر از نظر مدرک معتمدی

این چنین شده است که بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر و عثمان و دستیاران

آنان به این کار عظیم و خطیر اقدام نموده باشند و چه نیکو فرموده است بعض اعظم علماء:^۲

۱- سوره‌ی ق، آیات ۹ تا ۱۱.

۲- آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی (ره).

اثبات عقلی و نقلی جمع آوری قرآن کریم □ ۸۱

(اعَزَّهُ اللَّهُ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى إِنَّ إِسْنَادَ جَمْعِ الْقُرْآنِ إِلَى الْخُلَفَاءِ أَمْرٌ مُوَهُومٌ مُخَالِفٌ لِلْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْإِجْمَاعِ وَالْعَقْلِ)؛^۱

حقیقت آنکه نسبت دادن جمع آوری قرآن به خلفا [ابوبکر و عمر و عثمان] امری موهوم و بی اساس و مخالف با قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام و اجماع و عقل سلیم می باشد.

چه آنکه موضوع وحی از جمیع جهات و جوانبش شأنی از شئون مختصّه به حضرت حق است و احدی حتّی رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم مستقلاً و بدون امر و اذن خدا حق دخالت در هیچ شأنی از شئون آن ندارد تا آنجا که فرموده است:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۖ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾؛^۲

و اگر [این رسول ما] سخنی از پیش خود به ما نسبت دهد دست او را می گیریم] آنچنان که دست مُجرّم را می گیرند یا آنکه دست راست او را قطع می کنیم]^۳ سپس [به کیفر این گناه] رگ دلش را پاره می کنیم [او را می کشیم].

و هم می فرماید:

﴿...قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾؛^۴

...کسانی که امید دیدار ما [ایمان به روز حساب] ندارند، می گویند: قرآنی غیر این [قرآن] بیاور یا آن را [تغییر داده و] تبدلش بنما. بگو [ای پیغمبر] چنین حقّی برای من نمی باشد که [قرآن را تغییر داده و] از پیش خود تبدلش کنم. من جز آنچه را که به من وحی می شود تبعیت نمی کنم.

و همچنین در همین سوره‌ی مورد بحث (قیامت) نیز می بینیم که می فرماید: ﴿فَإِذَا قَرَأَاهُ

۱- مقدمه تفسیر مجمع البیان، ص ۱۷۱.

۲- سوره‌ی حاقّه، آیات ۴۴ تا ۴۶.

۳- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۷۰.

۴- سوره‌ی یونس، آیه ۱۵.

فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ؛^۱ تو ای پیغمبر صبر و تأمل کن، پس از اینکه ما وحی را جمع و قرائت نمودیم، آنگاه تو از «جمع» و «قرآن» ما تبعیت نموده و آن را قرائت کن و سپس بیان مجملات آن را نیز از ما بگیر. (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ).

پس به مفاد این آیات شریفه خداوند سبحان تمام شئون مربوط به قرآن را تنزیلاً و جمعاً و تنظیماً و بیاناً به عهده‌ی ذات اقدس خود گرفته و از این طریق اثبات جلال و فوق‌العاده عظیم برای قرآن نموده است که این کتاب الهی و تنها سند باقی و مدرک جاوید آسمانی که از نبوت انبیاء خدا در دست بشر باقی مانده است، دقیقاً در صیانت خدا و کاملاً تحت مراقبت حضرت مبدأ اعلاست و جز ذات اقدس او (جلّت عظمته) کسی متصدی امور مربوط به قرآن نبوده است و نخواهد بود.

منتها این امر خطیر از جانب خدا بخواهد در عامل طبع و جهان انسان، تنزل یابد و در وعاء فهم و درک آدمیان جایگزین گردد، احتیاج به سبب و وسیله‌ی مخصوص و مناسب با شأن خود دارد که هم به امر خدا از عالم بالا اخذ وحی نماید و هم به اذن خدا به جمع و تنظیم آن پردازد و سپس به تعلیم خدا حلّ مشکلات و بیان مجملات آن بنماید و آن وسیله و آن سبب خاص و آماده گشته‌ی از جانب خدا منحصرأ وجود مسعود رسول الله ﷺ می‌باشد و بس که مستقیماً به حکم عصمت و طهارت مطلقه‌ای که دارد طرف وحی خدا واقع شده و مکلف به جمع و تنظیم قرآن و موظف به بیان محتویات آن برای بندگان خدا گردیده است. چنان که می‌فرماید:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^۲

...ما قرآن را به تو نازل نموده‌ایم تا برای مردم مطالب نازل شده را بیان نمایی...

پس جمع و تنظیم قرآن و بیان آن که به حکم آیات شریفه‌ی مورد بحث: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ...»^۳ ثَمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» توفیقی بوده و کار مربوط به خداست، به دست رسول مکرّم و سفیر اعظم حق ﷺ در عالم، به ظهور رسیده و انجام پذیرفته است.

۱- سوره‌ی قیامت، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

دلایل ردّ جمع آوری قرآن بعد از پیغمبر اکرم ﷺ

تفسیر گازر که در واقع تلخیصی است از تفسیر ابوالفتح رازی ذیل همین آیه (انّ علینا جمعه وقرآنه) می گوید: آیت را دلیل است بر آنکه جمع قرآن، رسول کرد در آخر عمر به قول جبرئیل فی قوله: «انّ علینا جمعه وقرآنه» برای آنکه نتوان خواند الا مجموع و مؤلف و مرتّب را و دلیل است بر آنکه تفسیر قرآن به نصّ رسول ﷺ باید لقوله: «ثم انّ علینا بیانه»^۱.

برخی که می گویند: آیات و سوره های قرآن بعد از وفات پیغمبر اکرم ﷺ به امر ابوبکر و ثانیاً به دستور عثمان جمع آوری شده و تنظیم گردیده است، تمسّک به روایاتی جستند که آن روایات از نظر محققین معتمد دارای ارزش استدلال بر یک مطلب اصیل و اساسی در امر دین نمی باشند. زیرا آن احادیث:

اولاً احادیث آحاد غیر متواتره است و چنین حدیثی در غیر مطالب مربوط به احکام اعتبارش محرز نیست.

و **ثانیاً** این احادیث در بین خود دارای تناقض یّین می باشند و بعضی بعض دیگر را دفع می کنند (البته تصدیق این مطلب تحقیقاً نیازمند به بررسی کامل در خود آن روایات است و این کار در اینجا فعلاً برای ما میسر نیست. علاقه مندان به تحقیق مطلب به مقدّمه ی تفسیر البیان مراجعه نمایند).

و **ثالثاً** این اخبار مخالفت روشن با حکم عقل دارند که ما در بحث استدلال عقلی مفصّلاً به شرح آن پرداختیم.

و **رابعاً** مدّلول این روایات تعارض قطعی با مفاد بسیاری از آیات قرآن دارد که دالّ بر جمع آیات و سور در حیات رسول اکرم ﷺ و معروفیّت سوره ها در بین مردم عصر نزول می باشند و می دانیم که روایات مخالف با قرآن دارای حجّیت و اعتبار نمی باشند.

و **خامساً** روایاتی که ما قسمتی از آن را در بحث شواهد نقلیه بر جمع قرآن در حیات رسول خدا ﷺ آوردیم، با این روایات تنافی و تعارض دارند تا در باب علاج تعارض چگونه از کار درآید.^۲

۱- تفسیر گازر، ج ۱۰، ص ۲۲۶.

۲- بحث فتنی اصولی است و در محلّ خود باید تحقیق شود.

اقدام عثمان اصلاح روش در شیوهی قرائت با هدایت امیرالمؤمنین علیه السلام بود

آری، آنچه که ارباب تحقیق از نظر تاریخ قطعی قرآن آن را می‌پذیرند موضوع جمع‌آوری نسخه‌های مختلف قرآن از بلاد اسلامی در زمان عثمان می‌باشد که منشأ اختلاف در قرائت می‌شد^۱ و طبعاً مستتبع کشمکش‌ها و مشاجرات بین افراد و احیاناً منجر به تفسیق و تکفیر یکدیگر می‌گردید و بالاخره ترس این می‌رفت که فتنه‌ای عظیم از تنازع مسلمین بر اساس اختلاف در قرائت و نسخه‌های قرآن برخیزد و رشته‌ی وحدت امت اسلامی از هم بگسلد و مصیبت دیگری بر مصائب اندوهبار مسلمین افزوده شود.

این بود از گوشه و کنار کشور پهناور اسلامی آن روز از جانب مردم گزارشات پی‌درپی در این زمینه به دستگاه حکومت عثمان می‌رسید و خواستار این می‌شدند که چاره‌ای در این باب بیندیشند. او هم با شور و تبادل آرای قوم این چنین تصمیم گرفت که قرائت‌های مختلف قرآن را به قرائت واحدی برگرداند که در زمان خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معروف و شناخته شده‌ی در میان مسلمانان بوده است و آن را متواتراً از آن حضرت تلقی نموده بودند و این تصمیم مستلزم این می‌بود که نسخه‌های متعدد از قرآن که نوشته شده و در شهرهای اسلامی پخش گردیده و در دست مسلمانان بود جمع‌آوری شود و نسخه‌ی تازه‌ای از قرآن که مبتنی بر قرائت متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است بنویسند و آن را تکثیر نموده و در بلاد اسلامی منتشر سازند تا با از بین رفتن اختلاف در نسخه‌ها اختلاف در قرائت هم منتفی گردد.

این تصمیم عملی گردید و نسخه‌ی واحدی به همان ترتیب و تنظیم و قرائتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تواتر به دست مسلمانان بود با نظارت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و زعماء مسلمین نوشته شد^۲ و سپس آن نسخه تکثیر گردید و به هر کدام از بلاد اسلامی از کوفه و بصره و مکه و مصر و شام و... فرستاده شد^۳ و هر یک از آن مصاحف به نام «امام» نامیده شد

۱- مانند اختلاف در قرائت مالک و ملک یا لا اُقِسم یا اُقِسم یا آمَرنا و نظایر اینها که طبعاً بر حسب اختلاف لهجه‌های محلی و نبودن مراقبت دقیق پیش می‌آید.

۲- بنا بر بعض اقوال از روی نسخه‌ای که در زمان ابوبکر بر اساس قرائت متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده و نزد حفصه زوجه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده استنساخ شد. راه سعادت، ص ۲۶.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۵.

از آن نظر که مرجع مردم در اخذ قرائت و استنساخ واقع شود^۱ و سایر نسخه‌ها که از حیث کتابت و قرائت تخالف با آن نسخه داشت به دستور عثمان سوزانده شد^۲ و هم او به سایر شهرهای اسلامی نوشت که هر چه از نسخ سابق قرآن در دست دارند بسوزانند^۳ و بدین وسیله به اختلاف در قرائت الفاظ قرآن خاتمه دهد.

اگرچه جمعی از مسلمین به این کار عثمان (سوزاندن نسخه‌های قرآن) اعتراض کردند و آن را یک نوع استخفاف به دین تلقی نموده و او را حَرَّاق المصاحف (سوزاننده‌ی قرآن‌ها) نامیدند، ولی نسبت به اقدام وی در جمع نسخ و رفع اختلاف از قرائت قرآن کسی اعتراض ننمود و او را از این جهت مستحقّ ذمّ و قَدْح و ملامت تشخیص نداد.^۴

از سويد بن غفله منقول است که:

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَقُولُوا فِي عُثْمَانَ إِلَّا خَيْرًا فَوَاللَّهِ مَا فَعَلَ الَّذِي فَعَلَ فِي الْمَصَاحِفِ إِلَّا عَنْ مَلَأٍ مِّثًا قَالَ مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْقُرْآنِ؟ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ بَعْضَهُمْ يَقُولُ: إِنَّ قِرَائَتِي خَيْرٌ مِنْ قِرَائَتِكَ وَ هَذَا يَكَاذُ يَكُونُ كُفْرًا. قُلْنَا فَمَا تَرَى؟ قَالَ: أَرَى أَنْ يُجْمَعَ النَّاسُ عَلَى مُصْحَفٍ وَاحِدٍ فَلَا يَكُونُ فُرْقَةً وَ لَا اخْتِلَافٌ. قُلْنَا: فَنِعْمَ مَا رَأَيْتَ)؛^۵

علی علیه السلام فرمود: درباره‌ی عثمان [نسبت به جمع نسخه‌های قرآن] جز نیکی مگوئید، به خدا قسم آنچه که او درباره‌ی مصحف‌ها انجام داده است [از جمع آوری نسخه‌های مختلف و ارجاع آن به نسخه‌ی واحد و رفع اختلاف از قرائت] با یاری و مساعدت ما بوده است. به ما گفت: چه می‌گویید درباره‌ی این قراء که به من رسیده است بعضی به بعض دیگر می‌گویند: قرائت من بهتر از قرائت توست. این [تشاجر در امر قرآن] ممکن است منجر به کفر گردد. من چنین می‌بینم که مردم بر مصحف واحدی جمع کرده شوند تا تفرقه و اختلافی

۱- روح الدّین الاسلامی، ص ۲۶.

۲- همان.

۳- مقدّمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۷۱.

۴- همان.

۵- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۷.

در بین نباشد. ما گفتیم آری خوب اندیشیده‌ای.

به هر حال اگر عثمان کاری در مسأله‌ی جمع قرآن انجام داده همین بوده که نسخه‌های مختلف را جمع کرده و رفع اختلاف از قرآن نموده است. نه اینکه آیات و سوره‌های قرآن را از حال پراکندگی و تشتت جمع و تنظیم کرده باشد. خیر، این عمل چنان که مستدلاً تشریح نمودیم از عهده‌ی او و امثال او خارج است و منحصرأ مربوط به خدا و رسول خداست و آن هم در حیات رسول اکرم ﷺ به انجام رسیده است.

(قَالَ الْحَارِثُ الْمُحَاسِبِيُّ: أَلَمْ شَهْرُ عِنْدَ النَّاسِ أَنَّ جَامِعَ الْقُرْآنِ عُثْمَانُ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ إِنَّمَا حَمَلَ عُثْمَانُ النَّاسَ عَلَى الْقِرَاءَةِ بِوَجْهِ وَاحِدٍ عَلَى اخْتِيَارٍ وَقَعَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ شَهِدَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لَمَّا خَشِيَ الْفِتْنَةَ عِنْدَ اخْتِلَافِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ الشَّامِ فِي حُرُوفِ الْقِرَاءَاتِ، فَأَمَّا قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ كَانَ الْمَصَاحِفُ بِوُجُوهِ مِنَ الْقِرَاءَاتِ الْمُطْلَقَاتِ عَلَى الْحُرُوفِ السَّبْعَةِ الَّتِي أُنْزِلَ بِهَا الْقُرْآنُ...)^۱

حارث محاسبی [از علمای اهل تسنن] می‌گوید: مشهور در نزد مردم این است که جمع‌کننده‌ی قرآن، عثمان است و حال آنکه چنین نیست، بلکه تنها کار عثمان این بود که بعد از شور و نظرخواهی از مهاجرین و انصار که حاضر در نزدش بودند و با تصویب آنان مردم را به قرائت بر وجه واحدی واداشت، چه آنکه ترسید از اختلاف مردم شام و عراق از حیث حروف قراءات آشوبی برخیزد و قبل از این عمل، نسخه‌های مختلف مصاحف، بر اساس حروف هفتگانه‌ای که قرآن طبق آنها نازل شده بود به قراءات گوناگون قرائت می‌شد.^۲

۱- مقدمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۷۱.

۲- جمله‌ی اخیر اشاره به احادیث غیر مقبوله‌ای است که از طریق اهل تسنن نقل شده است دائر بر اینکه قرآن به حروف هفتگانه نازل شده و طبعاً اختلاف در قرائت نیز از جانب خدا تجویز گردیده است. ولی این روایات از نظر شیعه مردود است و نزول قرآن به حروف هفتگانه معنای صحیحی ندارد و طبق حدیث از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آنکه: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْإِخْتِلَافَ يَجِبُ مِنْ قَبْلِ الْوُجُوهِ» (مقدمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۲۳) یعنی: قرآن کتاب واحدی است که به حرف واحد از جانب خدای واحد نازل شده است و اختلاف در [قراءت] از ناحیه‌ی روایت‌کنندگان ناشی می‌شود. ر. ک. تفسیرالبیان، ص ۱۱۹ تا ۱۳۵ و تفسیر آلاء الرحمن، ص ۳۰ تا ۳۲.

فصل سوّم

مصونیت قرآن از تحریف

سفید باشد

مصونیت قطعی قرآن از دستبرد و تحریف

در گذشته ضمن بحث راجع به جمع آوری قرآن در حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به موضوع «مصونیت قرآن از تحریف» نیز اشاره ای شد که به موجب حکم عقل، این مطلب مسلم به نظر می رسد که قرآن کریم با آن موقعیت عظیم که در میان مسلمانان صدر اسلام داشته است و شدیداً مورد اهتمام شخص رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و امت اسلامی از مرد و زن و پیر و جوان بر اثر ترغیب و تحریص فوق العاده مؤکد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با حرص و ولعی عجیب به تعلیم و تعلم قرآن و حفظ کردن و استنساخ نمودن آیات و سوره های آن می پرداخته اند تا آنجا که شرف و سعادت دنیوی و اخروی خود را در هر چه بیشتر انس با قرآن داشتن می دانسته اند. چنان که عالم ربانی مرحوم بلاغی (رض) صاحب آلاء الرحمن می گوید:

(...وَ كَانَ شِعَارُ الْإِسْلَامِ وَ سِمَةُ الْمُسْلِمِ حِينَئِذٍ هُوَ التَّجَمُّلُ وَ التَّكْمُلُ بِحِفْظِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ لِكَيْ يَتَبَصَّرَ بِحُجَجِهِ وَ يَتَوَرَّ بِمَعَارِفِهِ وَ شَرَائِعِهِ وَ أَخْلَاقِهِ الْفَاضِلَةِ... فَاتَّخَذَ الْمُسْلِمُونَ تِلَاوَتَهُ لَهُمْ حُجَّةَ الدَّعْوَةِ وَ

مُعْجَزَ الْبَلَاغَةِ وَ لِسَانَ الْعِبَادَةِ لِلَّهِ وَ لَهْجَةً ذِكْرِهِ وَ تَرْجُمَانِ مُنَاجَاتِهِ وَ أُنَيْسَ الْخُلُوعِ وَ تَرْوِيعِ النَّفْسِ وَ دَرْساً لِلْكَمَالِ وَ تَمْرِيناً فِي التَّهْذِيبِ وَ سُلْماً لِلتَّرَقِّي وَ تَدْرُباً فِي التَّمَدُّنِ...؛^۱

آن روز شعار اسلام و نشان مسلمانی تجلّ و آراستگی به حفظ آیات قرآن بود [میزان جمال و کمال یک مسلمان مقدار محفوظات او از سوره‌ها و آیات قرآن شناخته می‌شد] تا از طریق حجج و براهین آن بینایی یافته و جانش به نور معارف و اخلاق و شرایع وحی خدا منور گردد...

آری تلاوت قرآن برای مسلمانان در عین اینکه نشان اعجاز در بلاغت و برهان صدق نبوت پیغمبرشان بود، مع الوصف لسان ذکر و عبادت و ترجمان مناجات قلبشان با خالق مهربان نیز همان تلاوت آیات قرآن بود. قرآن، هم انیس خلوتشان بود و هم مایه‌ی شادی و نشاط بخش روحشان و هم درس کمال نفس بود و هم وسیله‌ی تهذیب روان. علاوه‌ی بر تمام اینها قرآن در زندگی مادی مسلمانان نیز نردبان ترقی همه‌جانبه‌ی آنان به حساب می‌آمد و معیار شناسایی رمز تمدن و ورزیدگی در تدبیر امور و سیاست امت می‌گردید.

آری با این شرایط و اوضاع و احوال کاملاً استثنایی و اعجاب‌انگیز قرآن در میان مسلمانان صدر اسلام از نظر عقل سلیم محال می‌نماید که در فاصله‌ی مدّت کوتاهی بعد از وفات پیغمبر اکرم ﷺ دست تحریف از ناحیه‌ی دشمنان به سوی این کتاب عزیز و کریم گشوده گردد و از آن صحیفه‌ی الهیه آیه‌ی یا احیاناً سوره‌هایی بردارند و مع الوصف امت اسلامی با آن علاقه‌مندی و دلبستگی تامّ و شیفتگی خاصی که به کتاب شرف و سعادت خود داشته‌اند از این خیانت بسیار بزرگ و ننگ‌آور، مطلع نگردند و یا مطلع بشوند اما عموماً سکوت کرده و لب به اعتراض نگشایند. حاشا و کلاً.

ایثار جان برای حفظ قرآن

یک مسلمان تا حدّ گذشت از جان در راه حفظ یک حرف قرآن ایستادگی می‌کند.

۱- تفسیر آلاء الرحمن، ص ۱۷.

هنگامی که عثمان خواست مصاحف و نسخه‌های قرآن را بنویسد، تصمیم گرفتند حرف «واو» را که در سوره‌ی براءت و در آیه‌ی ۳۴ واقع شده است حذف کنند «والَّذین یکنزون الذّهب و الفضة...» ابی بن کعب از اصحاب رسول خدا ﷺ گفت:

(لَتُلْحِقُنَّهَا أَوْ لَا ضَعْنَ سِيفِي عَلَى عَاتِقِي)؛

حتماً بایستی آن را به آیه، ملحق نمایید وگرنه یقین بدانید که من شمشیرم را بر شانه‌ام خواهم گذاشت^۱ (کنایه از اینکه تا حدّ دادن جان در این راه ایستادگی خواهم نمود) پس آنان به ناچار «واو» را به آیه ملحق نمودند^۲ و هم منقول است که خلیفه‌ی دوم در زمان خلافت خود روزی جمله‌ی «وَالَّذین اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» را در آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی توبه بدون «واو عطف» خواند، با وی به مقام مخاصمه برآمدند تا بالاخره خلیفه را وادار کردند که با واو بخواند.^۳

این دو جریان نشان می‌دهد که چگونه مسلمانان دقیقاً مراقب و محافظ کامل قرآن بوده‌اند و تمام کلمات و حروف قرآن طوری تحت نظر آنان مضبوط و محفوظ بوده است که وقتی دستگاه حاکمه می‌خواهد روی یک نظر فاسدی یک حرف واو از قرآن بردارد شدیداً مورد حمله و اعتراض مسلمانان واقع می‌شود تا آنجا که جدّاً تهدید به شمشیر و قتل و خونریزی می‌گردد.

ثابت ماندن رسم الخط قرآن شاهی دیگر بر صیانت قرآن از تحریف

یکی از شواهد روشن بر اینکه مسلمانان نهایت اهتمام به حفظ و صیانت قرآن از هرگونه تغییر و دگرگونی داشته‌اند موضوع ثابت ماندن رسم الخط قرآن است. یعنی صورت کلمات قرآن به همانگونه که کتاب وحی و نویسندگان قرآن در عصر رسول خدا ﷺ نوشته‌اند در اعصار بعدی نیز عین همان شکل و صورت در نوشتن قرآن‌های متأخر محفوظ مانده و امت اسلامی تغییر آن را جایز ندانسته‌اند هر چند آن شکل از کتابت مخالف با قواعد

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۷.

۲- ظاهراً منظور آنها از اسقاط واو از این آیه «وَالَّذین یکنزون الذّهب...» این بوده که این جمله متصل به جمله‌ی قبل گردیده و مربوط به اهل کتاب که منکور در صدر آیه است بشود و شامل حال مسلمین گنجه‌ور نگردد تا عثمان و هواخواهانش هر قدر که خواستند از طلا و نقره گنج‌ها بسازند و کسی نتواند به آنها اعتراض نماید و چنان مصرّ در این تصمیم خائنانه‌ی خود بوده‌اند که ابی بن کعب ناچار ترک ملایمت کرده و سخن از شمشیر و قتل به میان آورده است.

۳- قرآن در اسلام، ص ۱۱۵، نقل از الدر المنثور، جزء ۳، ص ۳۶۹.

معمول خطّ در عصر تکامل صناعت خطّ محسوب شده است و می‌شود. مثلاً می‌دانیم طبق رسم الخطّ معمول حرف تاء در آخر کلمه به صورت «ة» هاء مدوّر نوشته می‌شود: مانند: «رحمة» و «نعمه» و «مرضاة» و «امراة» و «بیّنة» و نظایر اینها. ولی در قرآن کریم می‌بینیم بسیاری از این قبیل کلمات در مواضع متعدّد با «تاء» کشیده نوشته شده است، مثل:

﴿فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ...﴾^۱

﴿...وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...﴾^۲

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾^۳

﴿وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ...﴾^۴

﴿...فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ...﴾^۵

و همچنین روی قاعده باید در صیغه‌ی جمع مذکر ماضی بعد از «واو» الف نوشته شود و صیغه‌ی مفرد مذکر بی الف باشد و حال آنکه می‌بینیم در مواردی از قرآن به عکس این قاعده نوشته شده است. از باب مثال:

﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ...﴾^۶

﴿...وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا﴾^۷ ﴿...وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ...﴾^۸

﴿...وَفَانِ فَاءً...﴾^۹ ﴿...وَجَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ...﴾^{۱۰} و...

در این آیات چنان که می‌بینیم «واو جمع» بدون الف نوشته شده، ولی در کلمه‌ی یدعو که مفرد است «واو» با الف ضبط شده است: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ...﴾^{۱۱} و هکذا

۱-سوره‌ی روم، آیه‌ی ۵۰ و سوره‌های بقره آیه‌ی ۲۱۸ و اعراف آیه‌ی ۵۶ و هود آیه‌ی ۷۳ و سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۲ و سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۱ و سوره‌های آل عمران آیه‌ی ۱۰۳ و مائده آیه‌ی ۱۱ و سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۷۲ و...

۳-همان، آیه‌ی ۲۰۷ و آیه‌ی ۲۶۵ و سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۱۴ و سوره‌ی تحریم آیه‌ی ۱.

۴-سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۹.

۵-سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۴۰.

۶-سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۵.

۷-سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۱.

۸-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۶۱.

۹-همان، آیه‌ی ۲۲۶.

۱۰-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۴.

۱۱-سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۲۵ و در همه جای قرآن کلمه‌ی «یدعوا» با الف است.

در کلمه‌ی «یعفو»: ﴿...يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ...﴾؛^۱ و همچنین «یتلوا» و «تلوا» و در بعض موارد در وسط کلمه «الف» اضافه شده است در صورتی که نیازی به آن نبوده چنان که در جمله‌ی «لا اذبحته» الف قبل از «ذال» اضافه شده است. در دو مورد به جای یک مرکز «یاء» دو مرکز نهاده شده است و یا با یک الف زائد کتابت یافته:

﴿يَا أَيُّكُمُ الْمُفْتُونُ﴾؛^۲ ﴿وَالسَّمَاءَ بَيْنَهُمَا بِأَيِّدٍ﴾؛^۳

در یک جا کلمه‌ی «یدعو» بدون اینکه جازم بر سرش باشد بدون «واو» نوشته شده است: ﴿وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ...﴾؛^۴ و کلمه‌ی «یؤت» بدون جازم بدون «یاء» آمده است: ﴿...وَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾؛^۵ و گاهی یک کلمه که در مواضع متعدّد آمده است، مختلف نوشته شده؛ مثلاً کلمه‌ی اسم که در همه جا با الف ضبط گردیده مانند «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۶، در جمله‌ی بسم الله در رؤوس سوره‌ها و در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی نمل و ۴۱ سوره‌ی هود، بدون الف نوشته شده است.

کلمه‌ی «شیء» را که در همه جا با شین و یاء و همزه بدون الف نوشته‌اند در سوره‌ی کهف آیه‌ی ۲۳ با اضافه کردن یک الف بین شین و یاء به صورت «شایء» ضبط کرده‌اند. ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ﴾؛ غرض اینکه مسلمانان، چنان در حفظ جمیع خصوصیات قرآن عصر رسول ﷺ رعایت دقت و امانت را داشته‌اند که حتّی در مقام استنساخ و نوشتن شکل کلمات قرآن در اعصار متأخر نیز تبعیت از شکل و صورت کلمات قرآن عصر پیامبر ﷺ را لازم دانسته و عین صورت کلمات آن قرآن را در قرآن‌های خود ضبط نموده‌اند. هر چند این عمل مخالفت با قانون خط متکامل عصری به حساب آمده است و می‌آید!

ولی آنان خواسته‌اند با این کار خود به آیندگان بفهمانند که قرآن عصر رسول خدا ﷺ با تمام خصوصیات و جزئیاتش در حفظ و صیانت کامل مسلمین بوده و کمترین

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۵.

۲- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۶.

۳- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۴۷.

۴- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۱.

۵- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۶.

۶- سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱.

تغییر و تحریف حتّی در طرز نوشتن کلمات آن به آن راه نیافته است و عجیب آنکه این رعایت دقّت در تبعیّت در تلفّظ حروف و ادای حرکات الفاظ نیز عملی شده است. مثلاً در دو جا ضمیر «هاء» به جای کسره با ضمّه قرائت شده است: «عَلَيْهِ اللَّهُ»^۱ و «مَا أَنْسَانِيَهُ»^۲.

یک تذکر مهمّ

محقّق عالیقدر آقای شعرانی (رحمه الله) پس از ارائه‌ی چندین مورد از قرآن که به تبعیّت از رسم الخطّ مخصوص قرآن صدر اوّل نوشته شده و حاکی از امانت و دقّت مسلمانان گذشته در صیانت قرآن است می‌فرماید: و بسیار جای تأسف است که در قرآنهای طبع ایران، از روی جهل و یا مسامحه مراعات این نکات را نمی‌نمایند و مسلمانان ممالک دیگر آن را حمل بر عمد و عناد می‌کنند. نعوذ بالله^۳

آری، شاید بعضی قرآن نویسان عصر ما پیش خود فکر کنند که آن قسمت از کلمات قرآن که بر خلاف قواعد رسم الخطّ نوشته شده است در اثر بی‌اطلاعی قرآن نویسان سابق بوده و اکنون پیروی از آنها در نوشتن قرآن صحیح نیست. بلکه امروز باید در استنساخ قرآن متابعت از اصول و آداب رسم الخطّ متکامل عصری نمود تا در واقع تصحیح اغلاط خطّی قرآن‌های سابق به عمل آمده و در نتیجه مایه‌ی آبرومندی قرآن در نزد خطّ‌شناسان باشد. در صورتی که اینان مصلحت اقوای ابقاء رسم الخطّ قرآن مخصوص صدر اوّل را که شهادت روشن بر صیانت قرآن از تحریف است نادیده گرفته‌اند و در حقیقت مصلحت فوق‌العاده بزرگی را فدای مصلحت بسیار کوچک و ناچیزی کرده‌اند و بدون توجه، یک شاهد گویای بر عدم تحریف را به آسانی از دست داده‌اند.

تذکر ابن خلدون

ابن خلدون (مورّخ و فیلسوف شهیر) در این باب می‌گوید: چون خطّ عربی در صدر اوّل اسلام به سبب دور بودن قوم عرب از صنایع و مبتدی بودنشان در تمدّن به مرحله‌ی اتقان

۱- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی کف، آیه‌ی ۶۳.

۳- راه سعادت، ص ۲۸.

و صحت کامل نرسیده بود، طبعاً در نوشتن قرآن که به تصدی اصحاب رسول اکرم علیهم السلام صورت می گرفت، اصول و قواعد خط چنان که باید رعایت نمی گردید و اما متأخرین اگرچه با آداب و قواعد خط آشنا شده بودند، ولی آنها هم به منظور «تبرک» جستن به رسم الخط اصحاب رسول علیهم السلام از همان قرآن مکتوب صدر اول تبعیت نموده و قرآن را به همان صورت معهود نوشته اند. بنابراین تو نیز از آنان پیروی نما و عالمان خط را با هم به مواضع اختصاصی رسم الخط قرآن متنبه ساز و هرگز به گفته ی بعضی بی خبران از جریان کار اعتنا مکن که می گویند:

عرب صدر اول نیز در صناعت خط در حد کمال و اتقان بوده اند و اگر در قرآن شریف کلماتی دیده می شود که ظاهراً مخالف با اصول کامل خط نوشته شده است، برای آن است که آنها خواسته اند از این طریق اشاره به اسرار و لطائفی نموده باشند.

مثلاً در جمله ی «لَا أَذْبَحَتْهُ» که الفی در وسط اضافه کرده اند برای فهماندن این مطلب بوده که ذبح واقع نشده است و همچنین زیاد کردن یاء در «بایید» برای دلالت بر کمال قدرت ربانیه بوده است و هکذا از این قبیل توجیهات که هیچگونه دلیلی بر اثبات آن ندارند، جز اینکه به زعم خود می خواهند مسلمانان صدر اول را از توهّم نقص در خط نویسی تنزیه نمایند. در صورتی که اصلاً موضوع خط در حد ذات خود کمالی نیست که نبود آن در جوهر ذات انسان یا دین و صفاتش موجب نقصی گردد. بلکه خط در حقیقت یکی از صنایع و وسایل زندگی اجتماعی است که برای ایجاد ارتباط تعاونی و اظهار مافی الضمائر افراد در مجتمع به کار برده می شود و طبیعی است که وسایل زندگی بر حسب اختلاف اعتبارها و قراردادهای اجتماعی متفاوت بوده و به موازات تغییر شرایط حیات تبعاً متغیر می گردند.^۱

خلاصه آنکه قرآن صدر اول مطابق رسم الخط معمول آن زمان نوشته شده است و نویسندگان قرآن های اعصار بعدی نیز صرفاً برای متابعت از «کتاب وحی» و به منظور «حفظ صورت» قرآن عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییری در رسم و کتابت آن نداده اند و در نتیجه برای قرآن رسم الخط مخصوصی به وجود آمده است و این رسم الخط برای همیشه باید در میان

۱- شرح نهج البلاغه ی خویی، ج ۱۶، ص ۲۷۴، نقل از فصل ۳۰، باب ۵، از مقدمه ی ابن خلدون با ترجمه و تلخیص از نگارنده.

امت اسلامی درباره‌ی کتابت خصوص قرآن محفوظ بماند تا هم دلیلی متقن بر امانت دقیق مسلمانان و پاسداران قرآن در حفظ و صیانت این کتاب عزیز باشد و هم شاهدی روشن بر مصونیت آن صحیفه‌ی آسمانی از مطلق آفت «تحریف» الی الابد در دست جامعه‌ی مسلمین باقی بماند.

محفوظ ماندن خط قرآن چه کوفی و چه نسخ

شاید در اینجا توجه دادن به نکته‌ای لازم باشد و آن اینکه رسم الخط معمول در بین مردم حجاز در عصر بعثت هر چه بوده است (از خط کوفی یا خط نسخ) از نظر مطلب مورد بحث ما که محفوظ ماندن خط قرآن از صدر اوّل اسلام است فرقی نمی‌کند. یعنی فرضاً که خط معمول در زمان رسول خدا ﷺ خط کوفی بوده و قرآن نیز در آن زمان با آن خط نوشته شده است ولی قرآنهای اعصار بعدی چنان که فعلاً هم مشهود و معمول در زمان ماست با خط نسخ استنساخ شده است و می‌شود.

در عین حال ما می‌گوییم این تفاوت در نوع خط تأثیری در موضوع ابقاء اصل خط که مربوط به ضبط و یا اسقاط بعض حروف و حرکات در نوشتن است نداشته و نخواهد داشت. بلکه همان صورت خط قرآن مکتوب به خط کوفی در همین قرآنهای مکتوب به خط نسخ کنونی ثابت و باقی مانده و در آن تغییری داده نشده است.

از باب مثّل کلمه‌ی «جاءو» به خط کوفی بدون «الف» و کلمه‌ی «یدعوا» با الف نوشته شده در خط نسخ هم به همین صورت ضبط گردیده است و همچنین کلمه‌ی «شایء» در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی کهف در قرآن به خط کوفی با «الف» زائده در وسط نوشته شده، در قرآن به خط نسخ نیز به همان نحو مکتوب گردیده است. هر چند نقش «الف» در خط کوفی با نقش آن در خط نسخ متفاوت باشد. زیرا این تفاوت در نقش حروف، خللی در حفظ اصل حروف ایجاد نمی‌کند.

اما آیا خط معمول در عصر بعثت در میان مردم حجاز چه خطی بوده است به این قسمت از لغت‌نامه‌ی دهخدا توجه فرمایید: واقع آن است که خط کوفی و نبطی (خط نسخ) هر دو از اوایل اسلام معمول بوده و چنان که گفته شد، کوفی را برای کتابت قرآن و امثال آن

به کار می‌بردند و نبطی در مکاتبات رسمی استعمال می‌شد و ابن مُقله اصلاحاتی در خطّ نسخ نمود و آن را برای نوشتن قرآن شایسته و مناسب ساخت... و به طور کلیّ دو خطّ نسخ و کوفی در کتابت عربی معمول گشت.^۱

اهتمام شدید مسلمانان در حفظ و مراقبت از قرآن کریم

حال آیا انصافاً با یک چنین دقّت در نظارت و شدّت مراقبت مسلمان صدر اسلام درباره‌ی قرآن، می‌شود باور کرد که عثمان بن عفّان مثلاً یا قبل از او دیگران توانسته‌اند دخل و تصرّفی در آن نموده و آیاتی یا سوره‌هایی از آن را حذف کرده و از بین ببرند، در حالی که بزرگان دین و زعمای امت اسلامی اصلاً نفهمند و یا بفهمند و دم نزنند؟! حاشا ثمّ حاشا که چنین افسانه‌ای مورد تصدیق عقل سلیم واقع شود.

شما ملاحظه می‌فرمایید اکنون در این زمان که مسلمانان از نظر ایمان و توجّه به قرآن رو به ضعف و سستی بسیار رفته‌اند به طوری که می‌توان گفت در این شهر تهران که عاصمه‌ی مملکت قرآن است اگر کسانی پیدا شوند که حافظ تمام قرآن باشند کاملاً در اقلیتند و شاید از تعداد انگشت‌های دست تجاوز نمایند.^۲

مع ذلک در همین عصر ضعف ایمان اگر در یک گوشه‌ی دنیا کوچکترین دخل و تصرّفی در الفاظ قرآن بشود به طور حتم از همه جا صدای امت مسلمان و اتباع قرآن بلند می‌شود و اعتراضات و حملات شدید و محکم به مرتکب این جرم عظیم، وارد می‌آورند.^۳ چه آنکه تنها سند حیات و عزّ و شرف برای جامعه‌ی مسلمان در هر دو جهان قرآن است. لذا این کتاب عزیز از ناحیه‌ی مسلمانان جهان شدیداً مورد حفظ و مراقبت است تا بتوانند این ودیعه‌ی الهیه را بی هرگونه زیاده و نقصان به نسل بعد از خودشان بپارند و از این جهت رسالت خود را درباره‌ی وحی خدا به انجام رسانند و در نتیجه نسل بعدی یعنی

۱- لغت‌نامه‌ی دهخدا، حرف «خ» شماره‌ی ۶، ص ۶۲۱، ستون دوم و سوم. در تنظیم بحث مربوط به خطّ قرآن از کتاب راه سعادت تألیف آقای شعرانی ص ۲۶ و شرح نهج البلاغه‌ی خویی، ج ۱۶، ص ۲۷۱ استفاده شده است.

۲- البته خدا را سپاسگزاریم که پس از انقلاب اسلامی ایران گرایش فوق‌العاده عظیمی به خصوص از طبقه‌ی نوجوان و جوان نسبت به حفظ و قرائت قرآن به وجود آمده است تا آنجا که بعضاً در مسابقات جهانی حائز رتبه‌ی اول شده‌اند.

۳- البته با کمال تأتّف معترّفیم که بسیاری از مسلمانان زمان در مقابل تحریف حقایق قرآن و تخلف از قوانین آن سکوت مرگباری به خود گرفته‌اند و از این جهت در پیشگاه خدا شدیداً مسئول و نسبت به نسل آینده مسلماً مقصر در ادای رسالت خود می‌باشند.

فرزندان ما هیچ شک و تردیدی نخواهند داشت در اینکه قرآنی که به دست آنها رسیده است همان قرآنی است که در دست ما بوده است، همچنان که ما الان هیچ شکی نداریم در اینکه قرآنی که اکنون به دست ما است همان قرآنی است که در دست پدران ما بوده است و پدران ما هم مسلم شکی نداشته‌اند در اینکه قرآن آنها همان قرآن پدرانشان بوده است.

همچنین نسل قبل نسل به عقب بر می‌گردیم و به طور قطع هر چه عقب‌تر برویم در زمان‌های پیش ایمان مردم قوی‌تر بوده و توجه مسلمین به قرآن بیشتر و جدی‌تر بوده است تا برسیم به زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خلفای سه‌گانه و عصر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که حفاظ قرآن و قاریان قرآن فراوان بوده‌اند و کتاب خدا شدیداً مورد توجه و علاقه‌ی مسلمین از مرد و زن بوده است.

پس نتیجه این می‌شود که قرآن کریم به همین صورت و ترتیبی که اکنون در دست ماست به طور «تواتر»^۱ در هر عصری با حفظ و دقت تمام و مصونیت کامل از نسل سابق به نسل لاحق سپرده شده است تا امروز به دست ما رسیده است و ما اکنون هیچ شک و تردیدی نداریم در اینکه این قرآن موجود به طور قطع و مسلم همان قرآن نازل بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌باشد که بی‌هرگونه زیاده و نقصان متواتراً به دست ما رسیده است و همچنین إن شاء الله در حفظ خدایش خواهد ماند تا به دست ولی اعظم حق امام حجة بن الحسن (علیه السلام) به مرحله‌ی کامل اجرا و عمل درآید. «اللهم عجل فرجه واجعلنا ممن اتبعه»

مصونیت قرآن از تحریف از نگاه قرآن

علاوه بر جهات و موجبات عادی که به حکم عقل مصونیت قرآن را از تحریف ایجاب می‌نماید در خود قرآن نیز دلیل روشن بر مصونیت این کتاب عزیز از هرگونه خلل موجود است از جمله:

﴿...وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ۖ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۲

۱- نقل متواتر نقلی است که کثرت و تعدد افراد نقل‌کننده به حدی باشد که عادةً تجتمع و توافق آنها بر جعل یک مطلب بی‌اساس و خلاف واقع محال و غیر ممکن باشد و چنین نقلی طبعاً موجب قطع و یقین به مطلب منقول خواهد شد.

۲- سوره‌ی فصلت، آیات ۴۱ و ۴۲.

محققاً آن [قرآن] که کتابی است غالب [اجل از اینکه با شکست و زبونی روبه‌رو گشته و در برابر الحاد ملحدین به زانو درآید] باطل [به هرگونه که تصور شود] نه از پیش و نه از پس، راهی به آن نخواهد یافت. فرود آمده از جانب [خدای] حکیم حمید است.

این آیه‌ی شریفه **اولاً** قرآن را توصیف به عزیز کرده و از این راه اشعار به این نموده است که این کتاب از جانب حق در مقامی منیع استقرار یافته و آن راه‌الاهی از عزّت و سطوت در برگرفته و قاهریت آن نسبت به تمام عوامل قهر و غلبه از طرف خدای علیم قدیر تضمین شده است و **ثانیاً** با جمله‌ی «لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» تمام اقسام باطل (تباه گشتن و ضایع شدن) را از هر قبیل و تحت هر عنوان که باشد در جمیع زمان‌ها و اعصار از ساحت اقدس قرآن نفی کرده است که نه از ناحیه‌ی امت‌های گذشته و ادیان سالفه قرآن محکوم به اندراس و اختلال می‌گردد و نه مردم عصر نزول و اعصار آتیه تا روز قیامت توانایی تخریب و تضییع قرآن را نسبت به شئون مختلف آن (از جنبه‌ی لفظی و معنوی) در خود خواهند یافت. چه آنکه نفی در جمله‌ی «لا یاتیه الباطل» به جنس و طبیعت «باطل» تعلق گرفته است و آن نیز در جای خود ثابت شده است که افاده‌ی عموم می‌نماید.^۱

بنابراین به حکم آیه‌ی کریمه الی الابد دست جسارت باطل کاران و بداندیشان از ساحت عزّ قرآن کوتاه خواهد بود و این نیز بدیهی است که تحریف کردن یعنی چیزی از الفاظ قرآن کاستن یا بر آن افزودن و به گونه‌ای دگرگونی در آن ایجاد نمودن نوعی از انواع **باطل** (تباهی و ضیاع) است و باطل هم به جمیع انواع و اقسامش به موجب آیه‌ی کریمه و **عموم** مستفاد از «ورود نفی بر طبیعت» که بیان شد از ساحت اقدس قرآن **منفی** است. پس عروض عارضه‌ی تحریف به ساحت اقدس قرآن به منطوق این آیه‌ی شریفه و عموم آن منفی است و هم روشن است که تحریف کردن مصداقی از مصادیق **غلبه** و تسلّط یافتن بر قرآن است و این هرگز با وصف **عزیز** که کتاب در آیه‌ی شریفه متّصف به آن شده است نمی‌سازد. خلاصه آنکه دست باطل تحریف از دامن عزت قرآن برای همیشه کوتاه است.^۲

۱- به کتب اصول مانند قوانین و کفایة الاصول رجوع شود.

۲- تفسیرالبیان، ص ۱۴۶.

آیه‌ی دیگر:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

محققاً ما خود ذکر [قرآن] را نازل کرده‌ایم و قطعاً ما خود نگهدار آن می‌باشیم. این آیه هم با موجبات تأکید متعدد یعنی «ان» و «لام» و جمله‌ی اسمیه و عده‌ی حفظ و نگهداری قرآن را به طور قطع و مسلم داده است و کلمه‌ی حفظ هم چنان که می‌بینیم «مطلق» است. یعنی مقید به قیدی مخصوص و محدود به شأنی از شئون خاصه‌ی قرآن نمی‌باشد. بلکه به اطلاق خود تمام طرق و راه‌های گوناگون محافظت را از عادی و غیر عادی، حسّی و غیر حسّی، انسانی و الهی همه را شامل می‌شود و جمیع جهات و شئون مختلف قرآن را از اتقان مبانی و استحکام دلایل، قوّت انشاء سخن و استقامت منطق و نظام الفاظ و جمله‌بندی آیات و خلاصه هر چه هست از جنبه‌های لفظی و معنوی که تحت عنوان «نحن نزلنا» درآید، همه را «انّا له لحافظون» در بر می‌گیرد و جملگی را از گزند هرگونه عامل تضییع و تباهی در امان نگه می‌دارد. مخصوصاً با توجه به اینکه اولاً جمله‌ی محکم و مؤکد «انّا نحن نزلنا الذکر» پشتیبان قوی و خلل‌ناپذیر قرآن را نشان داده و با سه مرتبه تکرار ضمیر متکلم انّا، نحن، نزلنا، ذات اقدس لم یزل و لا یزال خود را به عنوان منزل و فرو فرستنده و نازل کننده‌ی قرآن معرفی نموده است که قبلاً ریشه‌ی قرآن را بشناسید و قاهریت و غالبیت مطلقه‌ی او را در نظر بگیرید و آنگاه پی به موقعیت فوق‌العاده عظیم قرآن ببرید و ثانیاً با تعبیر از قرآن به عنوان ذکر آن هم به طور مطلق که مقید به هیچ قیدی نشده است، این حقیقت را می‌رساند که هدف حضرت حق مبدأ علیم و حکیم از تنزیل این کتاب همانا یادآوری نمودن و راهنمایی کردن عالم انسان و تمام آدمیان است در جمیع عصرها و زمان‌ها به مطلق آنچه که در رسیدن به سعادت خالد و خوشبختی جاودان به آن نیازمند می‌باشند، از معارف و عقاید حقّه، اخلاق و سجّیات فاضله، احکام و تکالیف ثابت‌ی در تمام جوانب و جهات زندگی که تأمین کننده‌ی سعادت در هر دو جهان است.

بنابراین چنین کتاب «ذکر» آن هم از چنان فرستنده‌ی علیم قدیر می‌بایست حاوی

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

مطلق اسباب تذکر و یادآوری و جامع جمیع رموز ارشاد و هدایت در تمام زمان‌ها و دوران‌های حیات بشر نسبت به تمام طبقات انسان‌ها باشد و هم تا آخرین روز عمر انسان نیز از گزند جمیع حوادث که موجب در هم شکستن عنوان ذکریت آن می‌گردد، مصون و محفوظ بماند تا غرض از تنزیل آن تأمین گردد و حجت خدا بر انسان تمام شود.^۱

و شکی نیست در اینکه احتمال راهیابی تحریف به قرآن یعنی کاستن یا افزودن بر آیات و الفاظ آن لطمه به اعتبار و حجیت آن وارد می‌آورد و عنوان ذکریت آن را برای بشر متزلزل نموده و ارزش هدایت آن را از بین می‌برد و این پیدااست که بر خلاف هدف و منظور از تنزیل قرآن بوده و به اصطلاح نقض غرض می‌باشد. لذا خداوند حکیم قدیر با تأکیدات بسیار وعده‌ی حفظ و صیانت مطلقه را نسبت به ذکر عظیم خود داده و و محفوظیت و مصونیت همه جانبه‌ی این کتاب عزیز را در پناه عزت و قدرت مطلقه‌اش تا روز قیامت اعلام فرموده است که: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾.

مصونیت قرآن با وجود این همه دشمن سرسخت!

به شهادت تاریخ قطعی اسلام از اوّل بعثت پیغمبر اکرم ﷺ و نزول نخستین آیه‌های قرآن مبارزات پی‌گیر و دامنه‌دار دشمنان حق برای نابودی قرآن و خاموش ساختن نور اسلام شروع و آغاز گردید.

مشرکین قریش و سپس یهود و نصاری و سرانجام منافقین یعنی دشمنان خطرناک داخلی و گرگ‌های در لباس چوپان جملگی دست در دست هم داده و به ریشه کن نمودن قرآن پرداختند و چنان که می‌دانیم بعد از عثمان و انقضای دوران بسیار کوتاه امامت امیرالمؤمنین علی‌السلام حکومت اسلامی به دست سرسخت‌ترین دشمنان قرآن افتاد. بنی‌امیه آن دودمان کثیف سراسر رذالت و ناپاکی که در رأس آنها، معاویه شیطان مجسم و یزید رجس نجس واقع شده بود، قریب نود سال در کوبیدن قرآن و هدم اساس اسلام تا آنجا که می‌توانستند اعمال نیرو نمودند و بعد از آن شجره‌ی خبیثه نوبت به بنی‌عباس رسید و آنان نیز از بنی‌امیه دست کمی در این باب نداشتند و در حدود پانصد سال برای در هم شکستن

۱- در بیان دلالت آیه‌ی حفظ از تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۸ و ۱۰۹ اقتباس شده است.

قدرت قرآن و عترت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با تمام قوا کوشیدند و همچنین در هر زمان نیروهای مخالف دین به طرق گوناگون حمله به قرآن آورده و همچون **سخره‌ی فرعون** به جنگ عصای موسی رفته‌اند. ولی چنان که می‌بینیم آن نیروهای ضدّ و مخالف (بدون استثناء) همه در هم شکسته و نابود گشته‌اند، در حالتی که کوچکترین نقص و خلل در پیکر قرآن به وجود نیامده است و حتّی آن همه قدرت‌های عظیم جهان نتوانسته‌اند، دست تعدّی به سوی یک جمله و یک حرف از قرآن دراز کرده و آن را تحریف یا از بین ببرند! در صورتی که به طور قطع و مسلّم معاویه و دنباله‌روهای او تمام همّشان این بود که قرآن را به طور کلی از میان بردارند و ریشه‌ی سیادت و عظمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را بزنند.

پس باید دید آیا چه قدرتی پشتیبان این کتاب بوده است و هست که در طول چهارده قرن روزگارهای پرماجرا با تمام آن طوفان‌های مُدْهَش و انقلابات بنیان‌کن و پیدایش مذاهب و فرق گوناگون در جامعه‌ی اسلامی و تسلّط دشمنان خونخوار بی‌پاک و به وجود آوردن دوران‌های سراسر فشار و تضییق و خفقان چنان از دستبرد تغییر و تحریف و تصرّف مصون و محفوظ مانده است که یک جمله بلکه یک حرفش دگرگون نگردیده و تحریف نشده است؟! آری آن قدرت همان قدرت لا یزال الهی است که می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾

﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾

عثمان دست به تحریف قرآن نگشود

به‌راستی اگر چنان بود که عثمان دست تحریف به سوی قرآن گشوده و اختلالی در آیات آن به وجود آورده بود، این عمل به طور حتم حربه‌ی بسیار قاطعی به دست مخالفین او می‌داد که علیه وی برخیزند و **علی روؤس الاشهاد** او را به باد انتقاد شدید گرفته و رمی به خیانت بر اسلام و مسلمین بنمایند و از این رهگذر او را مستحقّ خلع از خلافت بدانند و حال آنکه می‌بینیم آنچه که در **عداد مطاعین عثمان** از زبان مخالفان صادر نشده است، همین موضوع تحریف قرآن است که احدی از انتقادکنندگان عثمان او را به جرم تحریف قرآن

مورد ذمّ و نکوهش قرار نداده است.

حتّی در آن موقعی که از طرف مسلمانان در محاصره واقع شده بود و سرانجام متّهی به قتلش گردید، از همه جانب مردم به طعن و اعتراضات فراوان زبان گشوده بودند و انحرافات و کجروی‌ها و ناروایی‌های او را یک به یک تشریح می‌کردند و به سمع خودش و مردم می‌رسانیدند.

با اینکه موضوع جمع‌آوری نسخه‌های مختلف قرآن و تبدیل به نسخه‌ی واحد و سوزاندن سایر نسخ را نیز به میان آورده‌اند، اما در میان آن همه خرده‌گیری‌ها و اعتراضات و ذکر مطاعن و انواع غلطکاری‌ها به موضوع تحریف قرآن (که اگر بود اعظم و اشنع از تمام خیانت‌ها می‌بود) اشاره‌ای ننموده‌اند.^۱

همچنین می‌بینیم ابوذر آن صحابی بزرگوار پیغمبر اکرم ﷺ و آن شخصیت فوق‌العاده صریح الهیجه و انقلابی که رسول خدا ﷺ درباره‌اش فرموده است:

(مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبَرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ)^۲

آسمان سایه نیفکنده و زمین [بردوش خود] حمل نکرده است راستگوتر از ابوذر را.

این مرد نهضت و انقلابی دینی، وقتی روش اسرافکارانه‌ی عثمان را در امر بیت‌المال مسلمین می‌دید که اموال عمومی مردم را به توده‌ای از شکم‌خوارگان بنی‌امیه اختصاص داده و از مال یتیمان و بیوه‌زنان برای خود و بستگانش گنج‌ها به وجود می‌آورد، نمی‌توانست این اجحاف و تعدّی بر حقوق مسلمانان را ببیند و ساکت بنشیند، لذا در ملاء عامّ و حضور عموم مردم به پا می‌خواست و فریاد می‌کشید: (بَشِّرِ الْكَافِرِينَ بِعَذَابِ أَلِيمٍ)؛ بشارت ده ثروت‌اندوزان را که محکوم به عذاب الیمند.

آیه‌ی قرآن مربوط به چپاولگران زراوندوز را تلاوت می‌نمود و سرکوفتشان می‌داد که:

﴿...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۳

۱- ناسخ التّواریخ، ج. خلفاء، ص. ۴۴۰ و الغدير، ج. ۸، ص. ۹۷ تا ۳۲۳.

۲- الغدير، ج. ۸، ص. ۳۱۲.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۴.

...و کسانی که طلا و نقره می‌اندوزند و از آن گنج‌ها می‌سازند و آنها را در راه

خدا انفاق نمی‌کنند آنان را به عذابی دردناک بشارتشان بده.

این مرد مجاهد تا آنجا پافشاری در امر اعتراض بر خیانت به بیت‌المال مسلمین نمود که سرانجام محکوم به تبعید گردید و عاقبت در «رَبْدَه» با وضعی تأثرانگیز از دنیا رفت.^۱ حال چنانچه عثمان تحریف قرآن نیز نموده بود ابودر حتماً ساکت نمی‌نشست و اعتراضی به مراتب شدیدتر از اعتراض بر خیانت مالی عثمان نسبت به خیانت وی بر قرآن می‌نمود و حال آنکه ابداً تاریخ صحیح اسلام این چنین اعتراضی را از آن مرد صریح‌اللّهجه و انقلابی نشان نداده است.^۲

جرم واقعی عثمان

به شهادت تاریخ مسلم می‌دانیم بعد از عثمان، زمام حکومت اسلامی به دست امام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) افتاد و آن حضرت در مقام بسط عدل و احقاق حق و اجرای محض فرامین خدا چنان صراحت در قول و عمل به کار برد و هرگونه تعمیه و حق‌پوشی را زیر پا نهاد که روز دوم بیعت مردم با حضرتش به مسجد آمده و در مجمع عمومی مردم به سخن ایستاد و برنامه‌ی حکومت عادلانه‌اش را اعلام کرد و ضمن بیاناتش با کمال صراحت و بی‌هرگونه پرده‌پوشی ندا در داد:

(أَلَا إِنَّ كُلَّ قَطِيعَةٍ أَقْطَعَهَا عُثْمَانُ وَ كُلِّ مَالٍ أَعْطَاهُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ مَرْذُودٌ فِي بَيْتِ الْمَالِ فَإِنَّ الْحَقَّ الْقَدِيمَ لَا يُبْطِلُهُ شَيْءٌ وَ لَوْ وَجَدْتُهُ وَ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَ فُرِّقَ فِي الْبُلْدَانِ)؛^۳
(لَرَدَدْتُهُ إِلَىٰ حَالِهِ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْحَقُّ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ)؛^۴

۱- الغدير، ج. ۸، ص ۲۸۶ و ۲۹۲.

۲- لازم است دانسته شود که جمع‌آوری مصاحف به دستور عثمان برای رفع اختلاف از قرائت در سال ۳۰ و وفات ابودر (رض) در سال ۳۴ هجری بوده است. ناسخ التواریخ، مج خلفاء، ص ۴۱۳ و ۴۱۹ و تنمّة المنتهى، ص ۸.

۳- «و مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ» نسخه.

۴- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۶۹.

آگاه باشید هر قطعه از قطعات زمین که متعلق به عامّه‌ی مسلمین بوده و عثمان آن را به کسی یا کسان معینی اختصاص داده است و هر مالی از مال خدا [اموال عمومی] را که به شخصی یا اشخاصی بخشیده است، همه باید پس گرفته شود و به بیت‌المال بازگردد، زیرا حقّ قدیم و گذشته را که ثابت است و مسلم، چیزی از بین نخواهد برد (به اصطلاح مشمول مرور زمان نمی‌گردد) به خدا سوگند (تا آنجا در احقاق حقوق و حفظ حدود ایستادگی خواهیم کرد که حتی) اگر بیایم (و بینم) آن زمین‌ها و اموال عمومی را مهر و کابین زنانشان قرار داده‌اند و در شهرها توزیع نموده‌اند (یا با آنها کنیزکانی خریده‌اند)^۱ از آنان پس خواهیم گرفت و به بیت‌المال باز خواهیم گردانید.

زیرا در بسط عدل و داد در اجتماع آدمیان ظرفیت و وسعتی است (که با تأمین حقوق و دفع مظالم می‌شود همه را راضی نگه داشت). آن کس که عدالت تأمین رضای او ننماید (بر اثر انحراف طبع و واژگونی فطرت در حدّ خود نایستد و قانع به حق نگردد) و از عدل فشار و دشواری احساس بنماید، مسلم این چنین فرد از ظلم و جور اجتماعی به فشار بیشتری خواهد افتاد و در رنج فرونتری خواهد بُرد. کاملاً پیداست که نتیجه‌ی این صراحت در گفتار و مقاومت در عمل، همان خواهد شد که تلاطم به دریای هوی و هوس ثروت‌اندوزان و ریاست‌طلبان افتاد، دسته‌بندی‌هایی علیه حکومت امام علی^{علیه السلام} به وجود آمد، نطفه‌ی انقلابات و جنگ‌های مهیب داخلی از همان جا بسته شد، عمر و عاص نامه‌ای به معاویه نوشت:

(مَا كُنْتُ صَانِعاً فَاصْنَعْ، قَبْلَ أَنْ تَقْشِرَكَ ابْنُ أَبِيطَالٍ مِنْ كُلِّ مَالٍ تَمْلِكُهُ
كَمَا تُقْشَرُ عَنِ الْعَصَا لِحَاهَا)^۲

هر کاری که از تو ساخته است انجام بده قبل از اینکه پسر ابیطالب پوست از تنت کنده و همچون عصایی که از پوست بیرونش می‌آورند، تو را از جمیع به دست آورده و اندوخته‌های بیرون کشیده و صِفَرُ الیَدِ تهی دستت سازد.

غرض اینکه آیا وجداناً می‌شود باور کرد که امام علی^{علیه السلام} نسبت به چند قطعه زمین که از اموال عمومی مردم بوده و عثمان بدون حق آنها را به کسانی داده است، همان روز دوّم

۱- عبارت نهج البلاغه چنین است: «و مُلْكٌ بِهَ الْأَمَاءِ».

۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۰.

حکومتش صریحاً در مجمع عمومی مردم ندا داده و عثمان را محکوم به جور و ستم بنماید و دستور ردّ اموال موهوبه و قطایع عثمان را به بیت‌المال صادر بفرماید؛ اما ابداً راجع به تحریف قرآن و خیانت به اساس دین مسلمانان که به طور یقین ظلمی است اَفْحَش از ظلم به مستمندان و خیانتی است به مراتب افظع از خیانت به اموال مسلمانان سخنی نگوید و انتقادی ننماید و دستور برگرداندن آیات تحریف شده را به قرآن صادر نفرماید؟! (لَا وَاللَّهِ ثُمَّ لَا وَاللَّهِ مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِهِ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ عَدْلِهِ)؛ چنین کاری هرگز ممکن نیست.

همچنین می‌بینیم آن حضرت در خطبه‌ی معروف شَقِشَقِیْهِ که خطبه‌ی سوّم از خطب نهج‌البلاغه است، با بیانی کوبنده و قاطع به انتقاد از هر سه تن خلیفه‌ی ناحق پیشین پرداخته و یک به یک جهات عدم لیاقت و اهلیّت آنان را برای خلافت اسلامی به طرزی جالب و جامع تذکّر می‌دهد تا به شرح زندگی رسوا و ننگین سوّمین آنها می‌رسد با دو سه جمله‌ی کوتاه آن متجاوز تبه‌کار را معرفی کرده و دوران حکومت شرم‌آور او را فقط در اشباع یک غریزه‌ی پست و منفور بهیمی خلاصه نموده و می‌گذرد، چنان که می‌فرماید:

(إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حَضَنِيَّهَ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بُنُو أَبِيهِ يَحْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَ الْإِبِلِ نَبِيَّتَهُ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ انْتَكَثَ فَتُلَّهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بَطْنَتُهُ)؛^۱

تا آن که [بس از مرگ عمر و تشکیل شورا به دستور وی] سوّمین آن گروه [عثمان] به پا خاست [مقام حکومت اسلامی را به ناحق متصدّی گشت] در حالتی که کارش شکم آکندن میان چراگاه و سرگین بود و بس [جز خوردن و سرگین ریختن مانند بهایم شکم‌خوار، هم دیگری نداشت و از نیل به حکومت هم چیز دیگری جز این نمی‌خواست].

خویشاوندان وی نیز با او به پا خاستند [در چپاول و غارتگری با وی هماهنگی نمودند] همچون شتری که علف بهاری را با تمام دهان می‌پیچد و می‌بلعد [دست به غارت اموال عمومی مردم گشودند] و با حرص و آز تمام به خوردن مال خدا

۱- شرح نهج‌البلاغه‌ی فیض، ج ۱، ص ۴۱.

[بیت المال مسلمانان] پرداختند؛ تا آنکه ریسمان تاییده‌اش باز شد و کردارش موجب سرعت در قتلش گردید و شکم خوارگی او را به نگوینساری‌اش کشانید. اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید، امام علیه السلام اعظم خیانات وی را در تصدی به ناحق مقام خلافت و تصرف جائزانه‌ی در اموال عمومی مردم و حیف و میل بیت‌المال مسلمین نشان داده است و ابداً کوچکترین اشاره‌ای به موضوع تحریف قرآن که اشنع از جمیع اقسام خیانت در عالم اسلام است نفروده است؛ در صورتی که اگر راستی این جرم عظیم (تحریف قرآن) از وی سرزده بود، امام علیه السلام به طور مسلم آن را در رأس تمام جرایم و مثالب او با مسلمانان به میان می‌گذاشت و از این طریق او را خائن مسلم به عالم اسلام و مسلمین معرفی می‌فرمود.

چه آنکه بدیهی است این جرم از تمام جرائم برای اثبات خیانت او و سرکوفت دادن هواخواهانش مؤثرتر و قاطع‌تر بود و دیگر راهی برای بهانه‌گیری معاویه و همدستان او و علم‌کنندگان پیراهن عثمان باقی نمی‌گذاشت و حال آنکه می‌بینیم امام علیه السلام اصلاً در این زمینه کوچکترین سخنی نگفته است. پس ما از همین سکوت امام علیه السلام از انتقاد عثمان درباره‌ی تحریف قرآن و از تقریر و امضای آن حضرت درباره‌ی قرآن موجود در دست مسلمانان آن روز به طور قطع و یقین می‌فهمیم که ابداً دست تحریف به سوی قرآن عزیز دراز نشده است و قرآن امروز به همان جامعیت اولیه و دیروز خود در پناه و لطف و حمایت حضرت حق عز و علا محفوظ و باقی است.

آرای اعظم علمای شیعه در عدم تحریف قرآن

در تأیید این مطلب به آراء جمعی از اعظم علمای شیعه در عدم تحریف قرآن نیز اشاره‌ای می‌شود؛ اینجا خالی از مناسبت نمی‌باشد که با نظریات جمعی از بزرگان علمای شیعه در مسأله‌ی عدم تحریف قرآن نیز آشنا شویم.

مرحوم شیخ صدوق (رضوان الله علیه) در کتاب اعتقادات می‌فرماید:

(إِعْتِقَادُنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله هُوَ مَا بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ وَ هُوَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ لَيْسَ بِأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ قَالَ وَ مَنْ

نَسَبَ إِلَيْنَا إِنَّا نَقُولُ إِنَّهُ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ كَاذِبٌ؛^۱

اعتقاد ما [شیعه‌ی امامیه] این است قرآنی که خدا بر پیغمبر خود محمد ﷺ نازل فرموده است، همین قرآنی است که الان در دست مردم است و بیش از این نبوده است و هر کس به ما [امامیه] نسبت دهد که ما به بیشتر از این بودن قرآن [کم شدن و تحریف آن] معتقدیم، مسلماً دروغگو و کاذب است. ملاحظه می‌فرمایید مرحوم صدوق که گفتارش نزد علمای شیعه فوق‌العاده وزین و معتبر است، مسأله‌ی عدم تحریف قرآن را از «معتقدات شیعه‌ی امامیه» شمرده است. یعنی این نه حساب نظر دادن یک فرد و ده فرد و صد فرد است، بلکه از مبانی اعتقادی شیعه و از موضوعات مسلم‌القبول در این مذهب است.

شیخ الطائفة شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در اوّل تفسیر «تبیان» می‌فرماید:

(أَمَّا الْكَلَامُ فِي زِيَادَتِهِ وَنَقْصِهِ فَمِمَّا لَا يَلِيقُ بِهِ أَيْضاً لَأَنَّ الزِّيَادَةَ فِيهِ مُجْمَعٌ عَلَى بُطْلَانِهَا وَالتَّقْصَانُ فَالظَّاهِرُ أَيْضاً مِنْ مَذْهَبِ الْمُتَسَلِّمِينَ خِلَافَهُ)؛^۲

سخن در زیاد و کم شدن قرآن نیز سخنی است که لایق شأن قرآن نمی‌باشد. چه آنکه افزوده شدن بر آیات قرآن بالاجماع و الاتفاق باطل است و احدی نگفته است. و اما کم شدن از قرآن نیز، ظاهر مذهب و معتقد مسلمین، خلاف آن است. صاحب «کشف الغطاء» مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء (رض) در بحث «قرآن» کتابش می‌گوید:

(لَا رَيْبَ أَنَّهُ مَحْفُوظٌ مِنَ التَّقْصَانِ بِحِفْظِ الْمَلِكِ الدَّيَّانِ كَمَا دَلَّ عَلَيْهِ صَرِيحُ الْقُرْآنِ وَاجْمَاعُ الْعُلَمَاءِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَلَا عِبْرَةَ بِالنَّادِرِ)؛^۳

شکی نیست در اینکه قرآن به حفظ خدا محفوظ از نقصان است، چنان که صریح قرآن دلالت بر این دارد و در هر زمان نیز اجماع علماء قائم بر این مطلب بوده است [قول به تحریف نادر است] و قول نادر خالی از اعتبار است.

۱- اعتقادات صدوق، ص ۹۳، باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن.

۲- تفسیر آلاء الرحمن، ص ۲۵، از تفسیر تبیان.

۳- همان، از کشف الغطاء.

و همچنین دیگر از بزرگان مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان، فیض کاشانی، شیخ بهایی، قاضی نورالله تستری، شیخ محمد جواد بلاغی صاحب تفسیر آلاء الرحمن و نظایر این صاحب نظران محقق که برای رعایت اختصار از نقل کلامشان خودداری می شود. جویندگان به کتاب های خود این بزرگواران یا حداقل به تفسیر آلاء الرحمن^۱ و مقدمه ی تفسیر البیان^۲ و شرح نهج البلاغه ی خویی^۳ مراجعه فرمایند. آیت الله سید ابوالقاسم خویی (رحمه الله) در مقدمه ی «تفسیر البیان» بعد از اشاره به اقوال بزرگان می فرماید:

(و جُمْلَةُ الْقَوْلِ أَنَّ الْمَشْهُورَ بَيْنَ عُلَمَاءِ الشَّيْعَةِ وَ مُحَقِّقِيهِمْ بَلِ الْمَتَسَالِمُ عَلَيْهِ بَيْنَهُمْ هُوَ الْقَوْلُ بِعَدَمِ التَّحْرِيفِ)^۴

خلاصه ی کلام آنکه مشهور بین علماء شیعه و محققین آنان نشان بلکه قول مورد قبول و تسالم در میانشان همانا قول به عدم تحریف است.

بررسی اجمالی روایاتی که قائل به تحریف قرآنند

البته بررسی و تحقیق دقیق آن روایات از طور کتاب ما خارج و نفع کثیری هم به حال اکثر خوانندگان ندارد، ولی از باب اینکه بحث در مسأله خالی از اشاره ی به آن قبیل از روایات منقوله نیز نمانده باشد، توضیح مختصری داده و می گذریم و طالبین تحقیق کامل در اطراف آن روایات را به مقدمه ی تفسیر البیان آیت الله خویی، صفحه ی ۱۷۵ ارجاع می نمایم. آن مقداری که ما به طور اجمال در اینجا می توانیم اشاره کنیم این است که دسته ای از این روایات از نظر صاحب نظران در علم رجال از لحاظ سند و راویان خبر مخدوشند و به همین جهت دارای ارزش و اعتبار فنی در استدلال نمی باشند و دسته ی دیگر که شاید قسمت عمده ی روایات باب همانها باشند و صریحاً در آنها تعبیر به «لفظ تحریف» شده است خیلی روشن است که مراد از تحریف در آنها حمل آیات قرآن بر خلاف معانی

۱- ص ۲۵.

۲- ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۳- ج ۱۶، ص ۲۹۰ تا ۲۹۳.

۴- ص ۱۳۹.

مقصوده است و به عبارت دیگر تحریف در «معنی» است نه تحریف در الفاظ که مدّعی قائلین به «تحریف» می‌باشد. حال از باب نمونه در این روایات تأمل فرمایید:

(عَنِ الصَّدُوقِ فِي الْخِصَالِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ: الْمُصْحَفُ وَالْمَسْجِدُ وَالْعِترَةُ. يَقُولُ الْمُصْحَفُ: يَا رَبِّ حَرِّقُونِي وَ مَرِّقُونِي وَ يَقُولُ الْمَسْجِدُ يَا رَبِّ عَطِّلُونِي وَ ضَيِّعُونِي وَ تَقُولُ الْعِترَةُ: يَا رَبِّ قَتَلُونَا وَ طَرَدُونَا...)^۱

صدوق در کتاب خصال از جابر نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: روز قیامت، سه چیز می‌آیند و شکایت می‌کنند: قرآن و مسجد و عترت. قرآن می‌گوید پروردگارا! مرا تحریف کردند و پاره پاره نمودند. مسجد می‌گوید ای پروردگار من! مرا تعطیل کرده و ضایع گذاشتند. عترت می‌گوید: پروردگارا! ما را کشتند و از اجتماع خود طرد کرده و آواره‌مان ساختند.

(عَنِ الْكَلْبِيِّ وَ الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ فِي الْحَبْسِ كِتَاباً إِلَى أَنْ ذَكَرَ جَوَابَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَمَامِهِ وَ فِيهِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ تَمِنُوا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَحَرِّقُوهُ وَ بَدِّلُوهُ)^۲

به نقل کافی و صدوق علی بن سويد می‌گوید: نامه‌ای به امام کاظم علیه السلام نوشتم، در موقعی که آن حضرت زندان بود [راوی جواب امام را تماماً نقل کرده تا اینجا می‌رسد که امام مرقوم فرموده‌اند] اَمْتُ، امین بر کتاب خدا دانسته شدند [امانت قرآن به آنها سپرده شد] پس آن را تحریف کرده و تبدیل نمودند. در مناقب ابن شهر آشوب این جمله ضمن خطبه‌ی امام سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا آمده است که به لشکر اعداء می‌فرمود:

((إِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيَةِ الْأُمَّةِ وَ شُدَّاذِ الْأَخْزَابِ وَ نَبَذَةِ الْكِتَابِ وَ نَفْثَةِ الشَّيْطَانِ وَ عُصْبَةِ الْآثَامِ وَ مُحَرِّفِي الْكِتَابِ وَ مُطْفِئِي السَّنَنِ...))^۳

۱- مقدمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۷۶؛ این کتاب به فارسی به عنوان بیان ترجمه و چاپ شده است.

۲- همان.

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸ و تحف العقول، ص ۱۷۳، با کمی تفاوت.

همانا، شما از سران گمراهان و طاغوت‌های اقمید و دسته‌جات پراکنده و حزب‌های بی‌تار و بود. قانون شکنانی هستید که کتاب خدا را دور انداخته و پشت سر افکنده‌اید. اثر گیرندگان از دم شیطانید و قوی دستان در امر گناه. تحریف کنندگان کتاب خدا و خاموش کنندگان چراغ سنت پیغمبر ﷺ.

مقصود از تحریف، تغییر در معناست نه لفظ

تأمل در این روایات و نظایر آن به خوبی روشن می‌سازد که لفظ تحریف در اینگونه موارد ظهور در این دارد که «معانی» مقصوده‌ی از قسمتی از آیات قرآن مورد تغییر و تبدیل و یا تعطیل واقع شده است، نه الفاظ آن. یعنی یا طبق آن آیات عمل نکرده و احکام آن را متروک و مهجور ساخته‌اند و تعطیل نموده‌اند، چنان که از روایت اول همین معنی استفاده می‌شود و یا آنکه الفاظ آن آیات را حمل بر خلاف «معانی» مقصود کرده و غیر مراد را به جای مراد خدا گرفته‌اند، هم چنان که روایت دوم و سوم مفهیم همین معنای از تحریف است. آری ریاست طلبان دنیا دوست، از در چنین تحریفی داخل شده و با تصرف در معنای لفظ «ولی»^۱ و «اولی الامر»^۲ و «اهل البیت»^۳ و «مودت فی القربی»^۴ و «انفسنا»^۵ و «الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون»^۶ و «من عنده علم الکتاب»^۷ و دیگر آیاتی که مربوط به حقوق خاصه و موقعیت ممتاز عترت و اهل بیت رسول ﷺ است، مرتکب تحریف معنوی در قرآن گردیدند و در نتیجه اولیای خدا و حجج الهیه را که از جانب خدا به زعامت و امامت امت تعیین شده بودند از مقام و منصب خاص به آن بزرگواران طرد کردند و راهزنان خائن را به جای راهنمایان امین نشانیدند و کار جامعه‌ی مسلمین و عائله‌ی انسان را به تباهی و بدبختی دامنه‌دار دردناک کشانیدند و گرنه بسیار روشن است که معاویه

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

۳- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۴- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۵- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱.

۶- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۷- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۴۳.

و یزید پلید و پیروان آن دو عنصر ناپاک از پسر زیاد و پسر سعد و دیگران، هرگز دست خیانتشان به الفاظ قرآن نرسیده و دخل و تصرفی در حروف و کلمات قرآن نکرده بودند، مع الوصف امام سیدالشهداء علیه السلام آن گمراهان را به عنوان محرّفی الکتاب یعنی تحریف کنندگان قرآن وصف نموده و از این جهت تویبیشان فرموده است و این برای آن است که آن اغواشدگان معنای آیهی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ را تحریف کرده و آن را با یزید و ابن زیاد (علیهما اللعنة) تطبیق نموده و حجّت و ولیّ خدا حضرت حسین علیه السلام را به عنوان متخلف از فرمان ولیّ زمان مهدورالدم دانستند و خون پاک آن عزیز خدا و یارانش را بی پروا به زمین ریختند. (اللّهُمَّ الْعَنَهُم لَعْنًا وَبَيًّا وَعَذِّبَهُم عَذَابًا أَلِيمًا).

روایاتی در تأیید تحریف معنایی نه لفظی

این روایت هم موید همین معنی است: ضمن نامه‌ای که امام باقر علیه السلام به سعدالخیر مرقوم فرموده‌اند این جمله آمده است:

(وَ كَانَ مِنْ تَبَذُّهِمُ الْكِتَابِ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ، فَهُمْ يَزُورُونَهُ
وَ لَا يَزَعُونَهُ وَ الْجَهْلُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرَّوَايَةِ وَ الْعُلَمَاءُ يَخْزَنُهُمْ تَرْكُهُمْ
لِلرَّعَايَةِ)؛^۲

از مصادیق دور افکندن مردم قرآن را این است که حروف [و الفاظ] آن را به پا می‌دارند [و حفظ می‌کنند] و حدود [و احکام] آن را تحریف می‌نمایند [و بر وفق آن عمل نمی‌کنند] پس آنان آن [قرآن] را روایت می‌کنند، ولی رعایت [احکام] آن نمی‌نمایند [در مقام عمل به احکام و دستوراتش بر نمی‌آیند] نادانان [تنها] به حفظ روایت [نقل و قرائت الفاظ قرآن] دلخوش می‌شوند و دانیان از ترک رعایت [تعطیل نمودن احکام قرآن] محزون بوده و غم می‌خورند.

چنان که می‌بینیم امام علیه السلام در این بیان صریحاً تحریف قرآن را که به سبب آن مردم جاهل ظالم را مستحقّ ذمّ و نکوهش شناخته است، مربوط به حدود قرآن می‌داند، نه به

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

۲- روضه‌ی کافی، ص ۵۲.

حروف و الفاظ قرآن. بلکه می‌فرماید: (آن مردم نادان و ظالم در حق کتاب خدا) در حفظ حروف و روایت الفاظ قرآن کوتاهی نکرده‌اند: «أَقَامُوا حُرُوفَهُ» حروف و الفاظ آن را به پا داشته‌اند و حفظ کرده‌اند، اما «حَرَّفُوا حُدُودَهُ» حدودش را تحریف کرده و احکامش را تعطیل نموده‌اند. «فَهُمْ يَزُورُونَهُ وَلَا يَرَعُونَهُ» آن را روایت می‌کنند و الفاظش را می‌خوانند، ولی رعایت حق آن نمی‌نمایند و به دستوراتش عمل نمی‌کنند. از این آیه نیز این معنی استفاده می‌شود:

﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۱

...محققاً دسته‌ای از آنان [قوم یهود] چنین بودند که کلام خدا را می‌شنیدند و سپس با آنکه معنای آن را فهمیده بودند، آن را تحریف می‌نمودند در حالی که خود می‌دانستند [که تحریف می‌کنند و عمداً غیر معنای مراد را به خدا نسبت می‌دهند].

جمله‌ی «مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» قرینه‌ی روشنی است بر اینکه مراد از تحریف در «يُحَرِّفُونَهُ» تغییر در معنی است که بعد از فهم و تعقل تغییرش می‌دهند. زیرا تعقل و فهمیدن مربوط به معنی است. مرحوم طبرسی نیز ذیل همین آیه در بحث «اللَّغَةُ» می‌گوید: «والتَّحْرِيفُ فِي الْكَلَامِ تَغْيِيرُ الْكَلَامِ عَنْ مَعْنَاهُ»^۲ تحریف در کلام به معنای تغییر دادن کلام از معنی می‌باشد و به همین معنی است در آیه‌ی: ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...﴾^۳ کسانی از یهود هستند که کلمات را از محل و موضع خود تحریف می‌کنند و نیز آیه‌ی دیگر در سوره‌ی مائده: ﴿...يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ...﴾^۴

خلاصه آنکه تحریف به این معنی (دگرگون ساختن معنای کلمات و جُمَل) در قرآن به طور مسلّم واقع شده است. تمام بدعت‌گذاران در دین و به وجود آورندگان مذهب‌های باطل و فرقه‌های گوناگون در اسلام از راه تحریف معانی قرآن و تفسیر و توجیه‌های نادرست و خلاف حق روی کار آمده‌اند و خود را مصدّق قرآن و طرفدار واقعی کتاب خدا قلمداد

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۵.

۲- تفسیر مجمع البیان.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴۶.

۴- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۴۱.

کرده و نادانان و بی‌خبران را به ضلالت و گمراهی افکنده‌اند و آن دسته از روایاتی هم که صریحاً به لسان رسول خدا ﷺ یا ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام اسناد تحریف به قرآن داده و جمعی را به عنوان خیانت به اسلام و مسلمین مُحرّفین کتاب معرفی فرموده‌اند اکثراً بلکه عموماً نظر به همین معنای از تحریف دارند و این معنا همچنان که روشن است هیچ گونه ربط و مساسی با تحریف به آن معنی که قائلین به تحریف ادّعا می‌کنند (کم شدن آیاتی یا سوره‌هایی از قرآن) ندارد و اگر هم فرضاً روایت یا روایاتی به نظر برسد که ظاهر یا صریح در تحریف به معنای کم شدن الفاظ قرآن باشد و راه تضعیفی از لحاظ سند و راه توجیهی از لحاظ دلالت در دست ما نماند آنها را به سبب مخالفتشان با کتاب و سنت و اجماع مسلمین و حکم عقل سلیم مردود شناخته و طردشان می‌نماییم. چه آنکه این مطلب به طور «مستفیض» از معصومین علیهم‌السلام رسیده است که هر روایتی را مخالف با قرآن دیدید آن را به دیوار بکوبید و باطلش بدانید و از ما ندانید و قبولش ننمایید^۱ و از جمله این روایت است.

(قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِذَا جَاءَكُمْ عَنِّي حَدِيثٌ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَهُ فَأَقْبَلُوهُ وَ مَا خَالَفَهُ فَاضْرِبُوا بِهِ عَرَضَ الْحَائِطِ)؛^۲

پیغمبر اکرم ﷺ فرموده است وقتی از من حدیثی به شما رسید، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، پس آنچه را که با قرآن موافق شد بپذیرید و آنچه را که مخالف با قرآن در آمد به سینه‌ی دیوار بکوبید.

مصحف امام امیرالمؤمنین علی علی‌السلام

از جمله مطالبی که شبهه‌ی تحریف را در پاره‌ای از اذهان تقویت می‌کند، داستان قرآنی است که امام امیرالمؤمنین علی علی‌السلام آن را بعد از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ به مسجد آورده و در مجمع عامه‌ی مسلمین از مهاجرین و انصار اعلام فرمود که این قرآنی که به دست من است، تمام آنچه را که به رسول خدا ﷺ نازل شده است در بردارد. ولی مردم (یعنی جمعی از آنان که هوای ریاست در سر داشتند) تن به قبول آن در نداده و گفتند:

۱- مقدمه‌ی تفسیر مجمع البیان، ص ۱۸۳.

۲- همان، الفن الثالث و مقدمه‌ی تفسیر صافی، المقدمة الخامسة.

ما خود، دارای قرآن می‌باشیم و احتیاجی به قرآن تو نداریم. آن حضرت نیز از مردم اعراض نمود و قرآن خود را از دیگران برای همیشه مکتوم نگه داشت و دیگر آن را ظاهر نساخت.^۱

این جریان به خوبی نشان می‌دهد که قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام با قرآن متداول در میان مردم مغایر بوده و اضافاتی داشته است که ملائم با وضع سیاست مردم آن روز نبوده است و گرنه امام علیه السلام چه داعی بر آوردن قرآن خود در میان مردم و گفتن آن سخن داشته است؟ وانگهی مردم چه داعی بر ردّ قرآن آن حضرت و نپذیرفتن آن داشته‌اند؟

پس، این آوردن و آن قبول نمودن کاشف از «تغایر» بین دو قرآن بوده و طبعاً این را می‌رساند که قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام دارای مطالبی بوده است که قرآن موجود در دست ما مسلمانان کنونی فاقد آن مطالب است. قهراً نتیجه این می‌شود که قرآن ما نسبت به قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام کسری و نقصان دارد و همین «نقصان» کاشف از تحریف قرآن است.

و اما جواب این شبهه:

آنچه را که بزرگان از اهل تحقیق آورده‌اند این است که می‌گویند: البتّه این مطلب به جای خود صحیح و درست است و مورد تسالم و قبول علماء شیعه و سنی است^۲ که امام امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمع و تنظیم قرآن پرداخته است و قرآن جمع آورده‌ی آن حضرت نیز هم از لحاظ ترتیب سُور با قرآن موجود و متداول در میان مردم مغایر بوده است و هم مشتمل بر مطالب و اضافاتی بوده که قرآن موجود در دست مردم واجد آن مطالب و اضافات نبوده است.

این مطالب به جای خود درست است و مسلم، ولی آنچه اثباتش محتاج به دلیل است و دلیلی هم بر اثبات آن نداریم، این است که از کجا بدانیم آن اضافات و مطالبی که مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام داشته است از اجزاء و ابعا ض قرآن بوده و از آن تحریف شده است؟ این مدّعا را با چه دلیلی می‌توان اثبات کرد؟ اگر مثبتین نظر به روایات وارده‌ی در باب دارند، آنچه که از تأمل در آن روایات (بنا به فرض صحّت آنها) استفاده می‌شود بیش از این نیست که: اولاً ترتیب و تنظیم سوره‌های آن مصحف به ترتیب نزول بوده است، نه به

۱- ملخصاً از احتجاج طبرسی نقل شده، ج ۱، ص ۱۰۷ و تفسیر صافی، مقدّمه‌ی ششم.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

ترتیب موجود در دست ما و ثانیاً مطالب اضافی آن قسمتی مربوط به تفصیل جزئیات احکام و شرح و توضیح مجملات آیات و تمیز ناسخ از منسوخ بوده و در قسمت دیگر راجع به شأن نزول آیات و تصریح به اسامی اهل حق از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و ذمّ صریح از اهل باطل از منافقین و ملحدین (لعنة الله علیهم اجمعین) سخن به میان آمده است. اینک به عنوان نمونه در این روایات تأمل فرمایید:

ضمن بیاناتی که خود امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مقام احتجاج با مرد زندیقی که راجع به امور متشابهه‌ی مربوط به قرآن سؤالاتی کرده است فرموده‌اند، این جمله آمده است:

(وَلَقَدْ أَخْضَرُوا الْكِتَابَ كَمَلًا مُّشْتَمِلًا عَلَى التَّأْوِيلِ وَالْمُحْكَمِ وَالْمُتَشَابِهِ وَ النَّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ لَمْ يَسْقُطْ مِنْهُ حَرْفٌ أَلْفٌ وَلَا لَامٌ. فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى مَا بَيَّنَّهُ اللَّهُ مِنْ أَسْمَاءِ أَهْلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَأَنَّ ذَلِكَ إِنْ أَظْهَرَ نَقَضَ مَا عَاهَدُوا، قَالُوا: لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ نَحْنُ مُسْتَعْنُونَ عَنْهُ بِمَا عِنْدَنَا)؛^۱

همانا به طور مسلم آن مردم به پیشگاه «کتاب» احضار گردیدند؛ کتابی که در حدّ تمام و کمال شامل بر تأویل و تنزیل، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ بود، بی‌اینکه حرفی از آن نه الف و نه لامی ساقط شده باشد، در دسترس آنان قرار گرفت. اما همین که آنان واقف شدند بر آنچه که خدا روشن کرده بود از اسامی اهل حق و باطل و دانستند که اگر آن کتاب [با تمام شرح و تفصیلاتش] در میان مردم برملا گردد، تمام قول و قرارهایی که آنها با هم داشته‌اند در هم خواهد ریخت [تار و پود رشته‌هایشان از هم خواهد گسیخت] این بود گفتند ما را حاجتی به این مصحف نمی‌باشد. ما خود دارای قرآنیم و از قرآن توبی‌نیازیم.

و هم آن حضرت در مقام احتجاج با مهاجرین و انصار به طلحه می‌فرماید:

(يَا طَلْحَةُ إِنَّ كُلَّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ جَلَّ وَ عَلَا عَلَى مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عِنْدِي بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَطِّ يَدِي وَ تَأْوِيلِ كُلِّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ كُلِّ حَرَامٍ وَ حَلَالٍ أَوْحَدٌ أَوْ حُكْمٍ أَوْ شَيْءٍ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

مَكْتُوبٌ بِأَمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَحَطَّ يَدِي حَتَّى أَرِشَ الْخَدَشِ؛^۱

ای طلحه، حقیقت آنکه هر آیه‌ای که خداوند جلّ و علا بر محمد ﷺ نازل فرموده است به املاء رسول خدا و خطّ دست من، نزد من موجود است و تأویل هر آیه‌ای که خدا بر محمد نازل کرده است و هر حرام و حلالی یا حدّی یا حکمی یا هر چه که تا روز قیامت مورد احتیاج امت است حتّی دبه‌ی یک خراش کوچک در بدن به املاء رسول خدا ﷺ و خطّ دست من نوشته شده است.

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ قُرِءَ الْقُرْآنُ كَمَا أُنْزِلَ لَأَلْفَيْتَنَا فِيهِ مُسَمِّنِينَ)؛^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر قرآن همچنان که نازل شده است قرائت می‌شد، هر آینه ما را می‌یافتی که نام برده شدگان در قرآنیم.

اضافات مصحف امام امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر مجملات قرآن است

حاصل آنکه ما از این روایات و نظایر آنها (به فرض صحّتشان) بیش از این نمی‌فهمیم که اضافاتی در مصحف امام علیه السلام بوده است و در قرآن ما نیست. اما اینکه آن اضافات از اجزاء قرآنی بوده است که به عنوان «معجزه» به رسول خدا ﷺ نازل شده و لازم بوده است که به مردم ابلاغ شود و در دسترس عامّه‌ی مردم قرار بگیرد و علی‌رؤس الاشهاد خوانده شود، این مسلم نیست.

چه آنکه احتمال قویّ نزدیک به یقین داده می‌شود که قسمتی از آنها بیانات خود پیغمبر اکرم ﷺ به عنوان تفسیر و تبیین مجملات قرآن بسان احادیث قدسیّه بوده است و قسمتی مربوط به بیان قوانین ثابتّه‌ی هستی که ریشه‌ی تعبیرات قرآنیّه و مشارالیه به اشارات کتاب خدا و به اصطلاح تأویل آیات قرآن محسوب می‌گردد و احاطه‌ی به آن در انحصار خدا و راسخون در علم می‌باشد، در خلال آیات آمده است و یک قسمت هم راجع به مدح اولیای حق و ذمّ اعداء حق و تصریح به اسمائشان بوده است که هر چند این قسمت به عنوان «تنزیل» و «ما أَنْزَلَهُ اللَّهُ» و «مَا بَيَّنَّهُ اللَّهُ» (به تعبیر روایات) از جانب خدا نازل شده است، ولی مع الوصف قرآن

۱- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲- تفسیر صافی، مقدّمه‌ی ششم.

به معنای معهود و مصطلح نبوده است؛ زیرا چنان نیست که هر چه از جانب خدا نازل شده است اسمش قرآن باشد^۱ و اسقاط آن تحریف قرآن محسوب گردد، بلکه مطالب بسیاری هست که از سوی خدا به رسول مکرم ﷺ نازل شده است و معذک قرآن نیست؛ مثلاً:

(قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: قَدْ نَزَلَ جِبْرِيلُ عَلَيَّ وَ قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: كُلُّ سَاعَةٍ تَذْكُرْنِي فِيهَا فَهِيَ لَكَ عِنْدِي مَدَّخَرَةٌ وَ كُلُّ سَاعَةٍ لَا تَذْكُرْنِي فِيهَا فَهِيَ مِنْكَ ضَايِعَةٌ)^۲

پیغمبر اکرم ﷺ فرموده است: جبرئیل علی‌ه السلام بر من نازل شد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: هر آن ساعتی که در آن یاد من نمایی ذخیره‌ی تو نزد من خواهد بود و هر آن ساعتی که در آن یاد من ننمایی از دستت رفته و ضایع خواهد شد.

(وَرَوَى أَنَّهُ جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَ أَحِبِّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَ اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الرَّجُلِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزَّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ)^۳

روایت شده است که جبرئیل نزد رسول خدا ﷺ آمد، پس گفت: ای محمد، زنده بمان هر چه می‌خواهی که مسلماً خواهی مرد، دوست بدار هر چه را می‌خواهی که به طور حتم از او جدا خواهی شد، هر چه می‌خواهی بکن که محققاً جزای آن را خواهی دید و بدان که شرف مرد شب زنده‌داری او [برای عبادت] است و عزت او بی‌نیازی وی از مردم است.

و همچنین مطالبی که در شب معراج از جانب حضرت حق جلّ و علا به رسول خدا ﷺ القا شده است به خطابات یا «محمد» و یا «احمد» فراوان است و هیچ کدام از اینها قرآن نیست.^۴

۱- مقدمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۷۴.

۲- ارشادالقلوب دیلمی، ص ۷۳.

۳- روضة الواعظین، ص ۵۶۲.

۴- ارشادالقلوب دیلمی، الباب الرابع و الخمسون.

اقسام وحی

پس باید دانسته شود که حقایق نازل شده‌ی از جانب خدا به عنوان وحی دو قسم است: یک قسم قرآن است که سند نبوت رسول اکرم ﷺ می‌باشد و معجزه است و لازم التَّبلیغ به عامه‌ی ناس است و قسم دیگر هم غیر قرآن است که جنبه‌ی اعجاز ندارد و لازم التَّبلیغ به مردم نمی‌باشد.

حال این مصحفی که اکنون در دست ماست جامع جمیع مطالبی است که به عنوان «وحی قرآنی» به رسول خدا ﷺ نازل شده است و طبق ادله‌ی گذشته کوچکترین دست تحریف به آن نرسیده و از هرگونه زیاده و نقصان محفوظ است و اما مصحفی که در دست امام امیرالمؤمنین علیؑ بوده است و همچنان به دست ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام یکی بعد از دیگری رسیده و اکنون که در اختیار امام عصر علیهم‌السلام قرار گرفته است، علاوه‌ی بر قرآن مشتمل بر اضافات غیر قرآنی هم می‌باشد که بنابراین نبوده است که آن «مصحف» در دسترس عامه‌ی مردم قرار بگیرد و علی روؤس الاشهاد خوانده شود.

بلکه اگر گاهی بعضی از مطالب آن مصحف به گوش بعضی از خواصّ شیعه می‌رسید و به زبان‌شان جاری می‌شد از جانب ائمه‌ی دین علیهم‌السلام مأمور به خودداری از اظهار آن می‌گردیدند، چنان که منقول است:

(عَنْ سَالِمِ بْنِ سَلَمَةَ، قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا اسْتَمِعُ خُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَى مَا يَقْرَؤُهَا النَّاسُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ، فَإِذَا قَامَ، قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى حَدِّهِ وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ أَخْرَجَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ حِينَ فَرَعَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ: هَذَا كِتَابُ اللَّهِ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَ قَدْ جَمَعْتُهُ بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ. فَقَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا إِنَّمَا كَانَ عَلَيَّ أَنْ أُخْبِرَكُمْ حِينَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرَؤُوهُ؛^۱

۱- تفسیر صافی، مقدمه‌ی ششم.

سالم بن سلمه می گوید: مردی در حضور امام صادق علیه السلام حروفی از قرآن را قرائت کرد که بر وفق قرائت مردم نبود و من گوش می دادم. پس امام علیه السلام فرمود: خودداری کن از این قرائت، همچنان که مردم می خوانند بخوان، تا قائم بپا خیزد و آن موقع که او قیام کند کتاب خدا را بر حدّ خود قرائت خواهد نمود و امام صادق علیه السلام مصحفی را که امام علی علیه السلام نوشته است بیرون آورد و فرمود: این را علی علیه السلام بعد از اینکه از نوشتنش فراغت یافت نزد مردم آورد و گفت: این کتاب خداست، آن چنان که خدا بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده است و من آن را بین دو لوح [دو قطعه و دو جلد] جمع آوری نموده ام. مردم گفتند: همین مصحف که نزد ماست جامع تمام قرآن است و احتیاجی به این مصحف [که تو آورده ای] نداریم. آنگاه علی علیهم السلام فرمود: هان به خدا قسم که دیگر این قرآن را بعد از امروز ابداً نخواهید دید. همانا بر من بود که از جمع آوری آن شما را باخبر سازم تا بخوانید آن را.

(عَنِ ابْنِ زَيْنَبٍ قَالَ: دَفَعَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام مُصْحَفًا وَقَالَ: لَا تَنْظُرْ فِيهِ فَفَتَحْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيهِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَفُجِدَتْ فِيهَا أَسْمَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ قَالَ فَبَعَثَ إِلَيَّ ابْنُ عِثٍّ بِالْمُصْحَفِ)؛^١

از بزنطی نقل است که می گوید: امام ابو الحسن علیه السلام [ظاهراً مراد ابو الحسن الرضا علیه السلام است] مصحفی را به من داد و فرمود: در آن نگاه مکن. پس من آن را گشودم و در آن [سوره‌ی] لم یکن الذین کفروا را قرائت کردم، پس یافتم در آن سوره، اسامی هفتاد مرد از قریش را به نام‌های خودشان و نام‌های پدرانشان. پس امام علیه السلام کسی را نزد من فرستاد که مصحف را به سوی من بفرست.

هدف امام امیرالمؤمنین علیه السلام از عرضه‌ی قرآن در مجمع عمومی مسلمین
با در نظر گرفتن اینکه مصحف امام امیرالمؤمنین علیه السلام مشتمل بر قسمتی از اسرار و
مطالب غیر قابل اظهار در میان عامه‌ی ناس بوده و به همین جهت بنا نبود در بین مردم ظاهر

شود، طبعاً این سؤال پیش می‌آید که بنابراین منظور امام علیه السلام از آوردن آن مصحف به مجمع مسلمین و عرضه کردن آن بر توده‌ی جمعیت چه بوده است؟ در پاسخ گفته می‌شود طبق مستفاد از لسان روایات، آوردن امام علیه السلام مصحف خود را در مجمع عمومی مسلمین و عرضه نمودن آن بر مهاجرین و انصار بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به منظور اتمام حجت بر امت اسلامی بوده است. چنان که طبرسی در احتجاج آورده است:

وقتی عمر به خلافت رسید، از امیرالمؤمنین علیه السلام تقاضا کرد آن قرآنی که در زمان ابوبکر آوردی، اکنون بیاور (هدفش این بود که آن اضافاتی را که در مصحف امام امیرالمؤمنین علیه السلام هست و مضر به سیاست آنهاست از آن بردارد) امام علیه السلام فرمود:

(هِيَ هَاتِ لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ، إِنَّمَا جِئْتُ بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ لَتَقُومَ الْحُجَّةُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا مَا جِئْنَا بِهِ. إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي عِنْدِي لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِي؛ قَالَ عُمَرُ: فَهَلْ لَإِظْهَارِهِ وَقْتُ مَعْلُومٍ؟ فَقَالَ علیه السلام: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي يُظْهِرُهُ وَ يَحْمِلُ النَّاسُ عَلَيْهِ فَتَجْرِي السُّنَّةُ بِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)؛^۱

چه به امر دور از واقعیتی می‌اندیشی. این عمل [آوردن آن مصحف میان مردم و دادن آن به دست شما] ناشدنی است. اینکه من آن را نزد ابوبکر آوردم، برای این بود که حجت بر شما تمام گردد و روز قیامت نگویید ما نسبت به این جریان اصلاً در حال غفلت بودیم یا نگویید تو آن را نزد ما نیاوردی. حقیقت آنکه قرآنی که نزد من است، جز پاک شدگان و اوصیای بعد از من می‌سازد با آن نخواهند داشت. عمر گفت: آیا برای ظاهر ساختن آن وقت معلومی هست؟ امام علیه السلام فرمود: آری، وقتی قائم از فرزندان من قیام کند آن را ظاهر می‌سازد و مردم را بر عمل به آن و اِمامی دارد، پس سنت به سبب او (قائم) صلوات الله علیه اجرا می‌گردد.

و اساساً ترویج مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام و اظهار آن در میان مردم با آن شرایط و

محتویاتی که داشته است از تصریح به اسامی امامان علیهم‌السلام و قدح صریح مخالفین آن بزرگواران گذشته از اینکه به صلاح اسلام و قرآن نبوده است (چنان که شرح این مطلب بعد از این خواهد آمد ان شاء الله) با سیره‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خلق عظیم آن حضرت در رفتار با کافه‌ی مردم و تألیف قلوب مسلمانان سازگار نبوده است.^۱

قرآن لفظاً و معنأ نازل شده از جانب خداست

خلاصه‌ی گفتار آنکه مصحف امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در عین حالی که هم از لحاظ جمع و ترتیب سور مغایر با قرآن موجود در دست مسلمانان می‌باشد و هم مطالب دیگر و اضافاتی را در بر دارد که قرآن موجود در دست ما آنها را فاقد است معذک دلیل بر این نمی‌باشد که قرآن موجود دارای آیات و سوره‌های دیگری بوده و تحریف شده است. خیر، این قرآن طبق ادله‌ای که در گذشته‌ی بحث آوردیم به همین ترتیبی که اکنون موجود است در زمان خود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جمع‌آوری گردیده و تنظیم شده است و تمام آنچه را هم که به عنوان وحی قرآنی بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده است بی هرگونه زیاده و نقصان در بر دارد و کوچکترین تحریفی به آن راه نیافته است و اما مصحف امام علیه‌السلام هم ترتیبش به ترتیب نزول قرار داده شده است و هم علاوه‌ی بر قرآن مطالب دیگری را هم تنزیلاً و تأویلاً واجد است که به فرموده‌ی خودشان باید در پس پرده‌ی استتار بماند تا به دست ولی اعظم حق امام حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف آشکار گردد.

اگرچه از بحث گذشته این مطلب به دست آمده است، ولی مع الوصف اینجا مجدداً توضیح بیشتری داده می‌شود: اعتقاد عموم مسلمانان به موجب خود آیات قرآن کریم این است که قرآن به عین الفاظش از جانب خداوند تعالی به وسیله‌ی جبرئیل امین علیه‌السلام بر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده است، نه اینکه مانند احادیث قدسیه معانی از خدا و الفاظ از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد. خیر، بلکه قرآن لفظاً و معنأ نازل شده‌ی از جانب خداست.

۱- اقتباس از مقدمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۱۷۴.

دلالت آیات قرآن بر اینکه لفظ و معنی قرآن از سوی خداست

تأمل در بسیاری از ظواهر آیات قرآن کریم این مطلب را به خوبی روشن می‌سازد. حال از باب نمونه به این آیات توجه فرمایید:

۱- ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ...﴾^۱

این [آیات قرآن] آیات خداست که ما آن را سبیل حق [دور از هرگونه بطلان و خطا] بر تو تلاوت می‌کنیم...

بدیهی است که تلاوت تعلق به الفاظ می‌گیرد، نه به صرف معانی و آیه‌ی شریفه دلالت بر این دارد که الفاظ قرآن متلو و تلاوت شده‌ی خدا (یا پیک خدا) است بر پیغمبر اکرم ﷺ که خدا «تالی» و پیغمبر اکرم ﷺ متلو علیه است و قرآن نیز متلو یعنی تلاوت شده و خواندنی است.

۲- ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲

به راستی که ما آن را [کتاب را] به صورت قرآن عربی نازل کرده‌ایم به این منظور که شما درک و تعقل نمایید.

کلمه‌ی قرآن چنان که تحقیقش گذشت مصدر است به معنای قرائت و قرائت نیز به گفته‌ی راغب در مفردات به معنای ضمّ حروف و جمع کلمات است و در اینجا مصدر به معنای اسم مفعول است؛ یعنی «مقرؤ» و «مقرؤ»، یعنی آنچه که شایسته‌ی قرائت است و خواندنی است و جمله‌ی «قرآناً عربیاً» به قاعده‌ی نحوی حال است برای ضمیر غائب در «انّا انزلناه» که راجع به کتاب مذکور در آیه‌ی قبل می‌باشد.^۳

بنابراین مَدْلُول آیه این می‌شود که کتاب و وحی خدا حال نزولش بر پیغمبر اکرم ﷺ به صورت مَقْرُوء و خواندنی بوده است و قرآناً چون ناچار هر قرائت و خواندنی باید به یکی از زبان‌ها و لغات مأنوس در نزد بشر انجام پذیرد؛ لذا می‌فرماید: عَرَبِيًّا، یعنی این قرائت به زبان و لغت عربی تحقّق یافته است و ناگفته پیداست که خواندنی بودن و

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۸.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲.

۳- تفسیر کشاف.

عربی بودن، صفت لفظ است نه صفت معنی چه آنکه معنی تا در عالم معنی است حروف و کلماتی ندارد تا به صورت لغتی از لغات از عربی و غیر عربی درآید. ولی آنگاه که به عالم لفظ و عبارت تنزل یافت، قهراً ملبس به لباس لغتی از لغات و زبانی از زبان‌های متداول در بین بشر خواهد گشت تا مَفْهُم معنی گردد.

نتیجه آنکه ما از ظهور بسیار روشن آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» به دست می‌آوریم که کتاب «مُنَزَّل» از جانب خدا در حال نزولش به لباس الفاظ خواندنی عربی درآمده و بر رسول اکرم ﷺ خوانده شده است تا آن حضرت نیز کلام خدا را برای دیگران بخواند و آنان را در مسیر درک و تعقل یفکند.

نکته‌ی دیگری هم که می‌شود از این آیه به دست آورد این است که متّصف بودن قرآن به این دو صفت (سخن مستقیم خدا بودن و عربی بودن) در جامعیت قرآن نسبت به تمام اسرار و لطائف و هم قابل درک و تعقل بودنش برای بشر دخیل می‌باشد.

یعنی اگر بنا بود تنها معانی و مفاهیم قرآن بدون تلبس به لباس کلام از جانب خدا به قلب مبارک پیغمبر اکرم ﷺ القاء شود و سپس خود آن حضرت در مقام تعبیر برآمده و آن معانی وحی شده را به بیان خود در قالب الفاظ و عبارات درآورده و بر مردم بخواند (چنان که احادیث قدسیّه به این کیفیت است) و یا آنکه به لغت دیگری غیر لغت عربی ترجمه گردد، لطمه به جامعیت قرآن وارد می‌آمد و بعضی از اسرار و لطائف آن در حال خفاء می‌ماند و از دسترس عقل و ادراک بشر خارج می‌شد. چنان که در آیه‌ی دیگر نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ۝﴾^۱

به راستی که ما آن [کتاب] را قرآن عربی قرار داده‌ایم که شما درک و تعقل کنید و حقیقت اینکه آن [قرآن] در اُمّ الکتاب نزد ما بلند پایه و استوار است.

این آیه هم نشان می‌دهد که قرآن پیش از نزول به عالم لفظ و عربیت در عالم امّ الکتاب متّصف به صفت علیّ و حکیم بوده است. یعنی هم بلند مقام و اعلیٰ رتبه‌ی از درک بشر و هم به

صورت اجمال و غیر مُجَزّی به سور و آیات و حروف و جُمَل بوده است تا آنکه به جعل و عنایت پروردگار از آن مقام اشمخ و اعلیٰ تنزّل یافته و در صورت قرآن عربی یعنی الفاظ قرائت شونده‌ی در لغت عربی تجلّی کرده است تا برای درک و فهم آدمیان مهیا گردد.^۱

۳- ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾^۲

و همچنان [که به انبیای سلف وحی کرده‌ام] قرآن عربی را هم به تو [ای پیغمبر] وحی نموده‌ایم برای این که [اهل] مکه و آنان را که در اطراف آن هستند انذار نمایی...

این آیه هم دلالت بر این دارد که آنچه «ما یوحی» بوده و صورت «وحی» و لقاء الهی به خود گرفته است قرآن عربی یعنی الفاظ مقرّو در لغت عربی بوده است.

۴- ﴿إِنَّا عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾^۳

حقیقت آنکه بر عهده‌ی ما است، جمع کردن قرآن و خواندن آن. پس وقتی ما آن را خواندیم، تو [ای پیغمبر] خواندن [ما] را تبعیت نما.

شاید بتوان گفت در میان آیات دالّه بر این مطلب از همه روشن تر همین دو آیه‌ای است که از سوره‌ی قیامت در دست تفسیر ماست. زیرا: آیه‌ی کریمه‌ی اوّل به شرحی که قبلاً گذشت دلالت بر این دارد که خدای متّان علاوه بر جمع و تدوین قرآن موضوع قرائت و تنظیم حروف و کلمات آن را هم به عهده‌ی خود گرفته است و آیه‌ی دوّم نیز به طور واضح و کاملاً روشن نشان می‌دهد که قرائت پیغمبر اکرم ﷺ باید دنبال قرائت خدا واقع شود. پس از آنکه ما آن را به واسطه‌ی جبرئیل امین علیه السلام خواندیم و از قرائت آن فارغ شدیم، تو ای پیغمبر بعد از فراغت ما به قرائت آن پرداز و از قرائت ما تبعیت کن. اگرچه بعضی اتباع در قرائت را به معنای اتباع ذهنی یعنی سکوت و توجّه تامّ به قرائت در حین نزول وحی گرفته‌اند.^۴

۱- اقتباس از تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۸۱ و ج ۱۸، ص ۸۶ و ۸۷.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

۳- سوره‌ی قیامت، آیات ۱۷ و ۱۸.

۴- تفسیر المیزان، ذیل همین آیه.

فرضاً این معنی را هم بپذیریم، باز دلالت بر قرائت خدا دارد که به رسول اکرم ﷺ دستور می‌دهد تو در حین نزول وحی و قرائت ما ساکت باش و لب به تلاوت قرآن مجنبان و کاملاً فکر خود را به سخن و قرائت ما متوجه ساز.

به هر حال از آیه‌ی شریفه به خوبی فهمیده می‌شود که قرآن کریم از جانب خدا به واسطه‌ی جبرئیل علی‌ه السلام الفاظ قرائت شونده و خواندنی به رسول خدا ﷺ نازل شده است «وَهُوَ الْمَطْلُوبُ وَلِلَّهِ الْحَمْد».

معانی متعدّد وحی

هر چند کلمه‌ی **وحی** که در قرآن زیاد به کار رفته است، معانی متعدد دارد؛ ولی می‌شود گفت، قدر جامعش این است که **وحی** یعنی القای سریع مطلب به دیگری و شاید پنهان بودن نیز در معنای **وحی** ملحوظ باشد؛ بنابراین وحی، یعنی آگاه کردن کسی از مطلبی به سرعت، آن هم به طور پنهانی. وحی به این معنا منحصر به انبیا نیست. البته درجه‌ی اعلای **وحی**، مختصّ انبیا علیهم السلام است اما قرآن کریم کلمه‌ی وحی را در مورد افراد عادی نیز به کار برده است:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...﴾^۱

ما به مادر موسی وحی کردیم که آن کودک را شیر بدهد [و در میان دریا بیفکند].

واضح است که مادر موسی پیغمبر نبوده اما درباره‌ی او وحی تعبیر شده است. البته این وحی به معنای آن وحیی نیست که بر انبیا نازل می‌شده بلکه الهامی است که به قلب او رسیده است. از غریزه‌ی حیوانات نیز تعبیر به **وحی** شده است:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا...﴾^۲

خدا به زنبور عسل وحی کرد که چگونه در کوه‌ها لانه بسازد... و چگونه عسل تهیه کند. در اینجا مقصود از وحی همان غریزه‌ای است که در وجود این حیوان نهاده شده

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۸.

است. حتی از وسوسه‌های شیطانی نیز تعبیر به وحی شده است:

﴿...إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَيْهِ أَوْلِيَاءَهُمْ...﴾^۱

...شیاطین به هواداران‌شان وحی می‌کنند... یعنی وسوسه می‌کنند. پس وحی، معانی متعدّد دارد. ولی قدر جامعش القای مطلبی در ذهن دیگری به طور سریع و مخفیانه است. در آیه‌ی مورد بحث، منظور از وحی همان درجه‌ی اعلای وحی است که از جانب خداوند حکیم به انبیا و ملائکه القا می‌شود؛ چرا که می‌فرماید: خدا به ملائکه وحی کرد. نکته‌ی شایان توجه این‌که نفرموده است «اذ یوحی الله» به این معنا که الله وحی می‌کند. بلکه ربّ تعبیر شده و ربّکم نیز تعبیر نشده که بشود «اذ یوحی ربّکم الی الملائکه» بلکه ربّکم تعبیر شده؛ یعنی به شخص پیامبر اکرم ﷺ خطاب شده است و این، نشان می‌دهد که شخصیت رسول مکرم در اینجا دخالت دارد، یعنی خدا وقتی می‌خواهد وحی کند و حقایقی را به بندگانش ابلاغ نماید باید رسول اکرم ﷺ واسطه باشد و دست بشر به دامن او برسد و به وسیله‌ی او حقایق آسمانی در اختیارش گذارده شود.

«ربّکم» اشاره به مقام ربوبیت و افاضه‌ی کمال به عباد است؛ آن هم مقام ربوبیتی که درباره‌ی شخص پیامبر محبوب ﷺ عنایتی خاص دارد و به خاطر آن عنایت خاصش به ملائکه وحی فرمود.

فصل چهارم

مبیین قرآن کیست؟

مقصود از بیان در قرآن

باید دانسته شود بیانی که خدا نسبت به قرآن به عهده گرفته است در بعض موارد به طور مستقیم از خود قرآن به دست می آید. یعنی بعضی از آیات قرآن بعض دیگر را تفسیر کرده و رفع ابهام از آن می نماید. همچنان که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

(وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ...)^۱

بعضی از آیات قرآن به سبب بعض دیگرش به سخن می آید و برخی شاهد [مدعای] برخی دیگر از آن می باشد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که:

(وَ إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَنْزِلْ لِيُكَذَّبْ بَعْضُهُ بَعْضاً وَلَكِنْ نَزَلَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً
فَمَا عَرَفْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِهِ وَ مَا تَشَابَهَ عَلَيْكُمْ فَأَمْنُوا بِهِ)^۲

محققاً قرآن نازل نشده است برای اینکه بعضی از آن مکذّب بعض دیگرش

۱- شرح نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۳۳.

۲- قرآن در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۳۰، نقل از الدر المنثور، ج ۲، ص ۸.

گردد؛ بلکه نازل شده است برای آنکه برخی از آن برخی دیگر را تصدیق نماید. پس آنچه را که فهمیدید مورد عمل قرار دهید و آنچه که بر شما متشابه شد، به آن [تنها] ایمان بیاورید.

چنان که گفتیم این مطلب به جای خود مسلم است که پاره‌ای از آیات قرآن مفسر پاره‌ای دیگر از آیات آن می‌باشد و رفع ابهام از مبهمات آن می‌نماید. ولی معهذا موارد بسیاری هم هست که مستقیماً در خود قرآن بیان مجملات و مبهمات آن دیده نمی‌شود و به خوبی پیداست که هدف، ارجاع به بیان خارج از قرآن می‌باشد و لهذا خود قرآن با کمال وضوح و صراحت تأمه یک بیان قاطع و جامع همگانی را نشان داده و در دسترس امت اسلام می‌گذارد و امت را به هنگام احساس ضرورت و نیاز ارجاع به آن بیان شامل و عام می‌نماید و آن بیان رسول خدا ﷺ می‌باشد که می‌فرماید:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱
...و نازل کرده‌ایم به تو [قرآن] را برای اینکه آنچه را که به مردم نازل شده است برایشان بیان نموده و روشن کنی و شاید آنان بیندیشند.

در این آیه چنان که پیداست مردم مقصود اصلی از تنزیل و فرو فرستادن قرآن معرفی شده‌اند که می‌فرماید: «ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» یعنی آنچه که به مردم نازل شده است مانند بسیاری از آیات که قرآن را مربوط به همه‌ی مردم و وسیله‌ی هدایت عامه‌ی ناس می‌داند. چنان که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۲
ای مردم، محققاً برهانی از پروردگارتان به سوی شما آمد و فرو فرستادیم به شما نوری آشکار کننده را.

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۳
محققاً نازل کرده‌ایم به شما کتابی را که در آن یادآوری شما است [به معارف و احکام] آیا نمی‌اندیشید؟

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۴.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰.

فهم قرآن بدون بیان ممکن نیست

این درست است و مسلم؛ اما آنچه که جالب توجه و شایان دقت است این است با اینکه در آیه‌ی «انزلنا الیک الذکر...» مردم به عنوان مقصود از تنزیل معرفی شده‌اند، مع الوصف همین آیه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شخصاً مخاطب قرار داده و آن حضرت را مستقیماً مورد انزال قرآن نشان می‌دهد که: «وانزلنا الیک الذکر» ذکر (قرآن) را به تو نازل کرده‌ایم و سپس علت این تخصیص خطاب را به رسول الله صلی الله علیه و آله با جمله‌ی «لتبین للناس» روشن می‌کند که غرض از انزال قرآن به تو با اینکه قرآن مربوط به عموم مردم است، این است که مردم در فهم قرآن و در به دست آوردن احکام و معارف قرآن نیازمند به بیان و تبیین تو می‌باشند و بدون توسط بیان از تو قادر بر درک مقاصد قرآن نخواهند بود! این آیه با کمال صراحت دلالت بر این دارد که سمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها سمت تبلیغ و مبلّغی نیست که فقط اخذ وحی از منبع وحی کرده و ابلاغ به مردم بنماید و سپس مردم را در درک مقاصد قرآن به حال خودشان بگذارد. خیر. بلکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر جنبه‌ی تبلیغ وحی از جانب خدا موظف به تبیین ذکر و مکلف به بیان قرآن نیز می‌باشد.

زیرا اگر تنها تبلیغ قرآن موکول به آن حضرت بود و بس، لازم بود به جای «لتبین للناس» بفرماید: «لتبّغ للناس» که غرض از انزال قرآن به تو تنها رساندن و تبلیغ قرآن مردم، به مردم است. ولی می‌بینیم که صریحاً فرموده است: ﴿...لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛ یعنی ما که تو را از میان مردم برگزیده و مهبط وحی خود قرار داده‌ایم و کتابی را که ذکر عموم مردم است و نیز نازل شده‌ی برای هدایت کافه‌ی آدمیان است به دست تو سپرده‌ایم. برای این است که ما به شخص تو ای پیغمبر اهلیت درک مقاصد گفتار و وحی خود را داده‌ایم و آنچه را که فهم دیگران از به دست آوردن و استنباط آن از خلال کلمات و آیات کتاب ما قاصر است، در وعاء فهم تو گنجانیده و قدرت تبیین معارف و تشریح دقیق مربوط به احکام و هزاران مطالب دیگر حیاتی را به تو اعطا نموده‌ایم و دیگران را در نیل به حقایق آسمانی قرآن محتاج به بیان تو گردانیده و آنان را ارجاع به تو کرده‌ایم تا همان مطالب نازل شده‌ی برای هدایت مردم را که به صورت کلیاتی است در قوالب الفاظ و آیات تو خود برای آنان

بیان نموده و روشن سازی^۱ و هم در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ
آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾^۲

محققاً خدا منت بر اهل ایمان نهاد که پیغمبری از خودشان در میانشان

برانگیخت تا آیات خدا را بر آنان بخواند و آنها را تزکیه کرده و تعلیم کتاب و

حکمت بنماید...

اینجا هم علاوه‌ی بر تلاوت آیات خدا تعلیم کتاب و حکمت نیز مستقلاً کار و

وظیفه‌ی مخصوص رسول الله ﷺ معرفی شده است. چه اگر تنها القاء آیات عربی قرآن به

عربی دانان کافی در تفهیم و تبیین معانی و روشن‌گر مقاصد گوینده‌ی قرآن بود، احتیاجی به

مسأله‌ی تعلیم کتاب و آموزش حکمت به میان نمی‌آمد و این منصب به عنوان یک منصب

بارز و ممتاز و جدا به رسول خدا ﷺ محول می‌گردید. باز در جای دیگر فرموده است:

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾^۳

...و آنچه را که پیغمبر ﷺ برای شما آورده [امر به آن کرده است] بگیری [اعتقاداً

و عملاً بپذیرید] و از هر چه که شمارا از آن نهی کرده است خودداری نمایید...

بیان رسول خدا ﷺ بر طرف‌کننده‌ی اختلافات بین مردم

واضح است که مراد از آورده‌ها و نهی کرده‌های رسول ﷺ در این آیه آن مطالبی

است که در ظاهر قرآن نیامده است یا به عبارت بهتر به دست آوردن آن مطالب از ظواهر

قرآن در قدرت دیگران نمی‌باشد و آن حضرت به اقتضای مقام بیان که نسبت به قرآن دارد،

۱- جمله‌ی «و لعلهم يتفكرون» که ذیل آیه است، با توجه به قید «الیک» در «و انزلنا الیک» غایت دوم انتخاب آن حضرت را برای انزال قرآن نشان می‌دهد. یعنی ما که شخص تو را برای القای وحی خود برگزیده‌ایم، از این نظر است که هم اهلیت اخذ و بیان وحی خود را به شخص تو داده‌ایم و هم برای این است که مردم درباره‌ی تو با خصوصیات و یزهای که در تو هست بیندیشند و پی به صدق ادعایت ببرند که چگونه یک فرد اتمی درس نخوانده و عاری از خواندن و نوشتن پرورش یافته‌ی در محیط جهل و فساد و عصیان کتابی به جهانیان عرضه می‌دارد که حاوی انواع علوم و حکم بوده و بنیانگذار کاخ تمدن عالی انسان و راهنمای به سعادت هر دو جهان می‌باشد و مع ذلک از در تحدی با جن و انس وارد شده و همه را در برابر نیروی علم و حکمت خود به زانو درآورده است و این نیست جز اینکه این کتاب آن چنان که خود می‌گوید ریشه از مبدأ علیم و حکیم عالم گرفته است. اقتباس از تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۷۶.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۴.

۳- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

در مقام تشریح دقائق مربوط به معارف و تفصیل احکام بر می آید و مردم را با حقائق عالی‌ه‌ی وحی آشنا می‌سازد و ایضاً در آیه‌ی دیگر آمده است:

﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾^۱

و ما کتاب [قرآن] را بر تو نازل نمودیم مگر برای اینکه آنچه را که درباره‌اش

اختلاف می‌ورزند [از معارف و احکام] برای آنان بیان کرده و روشن سازی...

در این آیه نیز سخن از غایت و هدف انزال کتاب بر شخص رسول خدا ﷺ و سرّ انتخاب آن حضرت برای تلقی وحی (فراگرفتن آن) و قرآن به میان آمده و آن رسول مکرم ﷺ به عنوان مبین و برطرف سازنده‌ی اختلاف مردم در عقائد و احکام و سایر شئون دینی معرفی شده است؛ یعنی سرّ اینکه ما تو را ای رسول گرامی مخصوصاً به عنوان گیرنده‌ی وحی و مهبط قرآن برگزیده‌ایم، این است که بیان تو (منحصراً) می‌تواند تبیین محتویات وحی ما نموده و هرگونه اختلاف را از افکار و اعمال مردم بردارد و آنان را در فهم مطالب اعتقادی و اتخاذ برنامه‌های عملی روشن و مطمئن گرداند. تأمل در این آیه، خوب به دست می‌دهد که قرآن منهای بیان رسول خدا ﷺ کافی در رفع اختلاف از عقائد و اعمال مردم نمی‌باشد و انحرافات فکری آدمیان را در تعقل و درک حقایق هستی و اتخاذ برنامه‌های عملی به آنان نشان نمی‌دهد. بلکه ممکن است هر فرقه و جمعیتی در باب اعتقادات و تشخیص برنامه‌های عملی به راهی بروند و مسلک و مذهبی نوظهور از پیش خود بسازند و مع الوصف آیات ذات‌الوجوه یعنی چند احتمالی قرآن را با مرام و مسلک انحرافی خود تطبیق نموده و باطل را در لفافه‌ی حق به خورد مردم بدهند (چنان که امروز، امت اسلامی پیرو قرآن به همین درد اسفبار مبتلا شده است) و لذا حتماً بیان رسول معصوم از خطا باید ضمیمه‌ی قرآن بشود تا آنچه که مختلف فی‌ه است از پرده‌ی ابهام بیرون آمده و بر همه روشن گردد و البته بدیهی است که مردم بعد از بیان حق و روشن شدن حقیقت دو دسته می‌شوند؛ دسته‌ای مؤمن و منقاد گردیده و در مسیر حق رو به سعادت می‌روند و مشمول رحمت می‌شوند که ذیل همین آیه می‌فرماید: ﴿...وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۲ و هدایت و

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۴.

۲- همان.

رحمت باشد برای قومی که ایمان آورند و دسته‌ی دیگر راه لجاج و عناد پیش گرفته و در مبارزه‌ی با حق اصرار می‌ورزند و هالک می‌گردند و به هر حال آنچه که مقصود از لزوم بیان و اتمام حجت بوده است حاصل می‌شود که:

﴿...لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ...﴾^۱

...تا هالک و ناجی بر اساس بیینه و روشن شدن حق از هم جدا گردند...

بیان رسول اکرم ﷺ روشنگر مجملات قرآن

پس به بیان صریح قرآن بیان رسول خدا ﷺ روشنگر مجملات قرآن^۲ و رافع اختلاف^۳ از درک و فهم دیگران می‌باشد و هم منصب تعلیم کتاب^۴ علاوه بر تلاوت آیات آن، محوّل به آن حضرت گردیده و اطاعت آن گرامی رسول خدا در تمام اوامر و نواهی اش بر امت اسلامی واجب شده است^۵ و رسول خدا ﷺ نیز به موجب حدیث متواتر ثقلین که متفق علیه بین شیعه و سنی است، عترت و اهل بیت خود (امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند پاک آن حضرت علیه السلام) را به عنوان جانشین خود در این مقام شامخ عالی معین فرموده است که:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ (أَوِ الْخَلِيفَتَيْنِ) كِتَابَ اللَّهِ وَ عِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنِ

تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضِ)؛^۶

حقیقت آنکه من در میان شما دو چیز گرانقدر یا دو جانشین [از خود] باقی

می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. مادام که به آن دو تمسک جوید ابداً

گمراه نخواهید شد. چه آنکه آن دو هرگز از هم جدا نمی‌گردند تا [روز قیامت]

در کنار حوض بر من وارد شوند.

این حدیث شریف اهل بیت پیغمبر ﷺ را لازم لاینفک قرآن در امر هدایت امت

نشان داده و شرط مصونیت از ضلالت را (تا روز قیامت) تمسک به هر دو ثقل عظیم می‌داند

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

۲- به موجب آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی نحل.

۳- به مفاد آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نحل.

۴- طبق آیه‌ی ۱۶۴ سوره‌ی آل عمران.

۵- به حکم آیه‌ی ۷ سوره‌ی حشر.

۶- تفسیر آلاء الرحمن، ص ۴۳ و بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۲، با اختلاف در عبارت و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹ تا ۱۴.

فهم قرآن بدون بیان ممکن نیست □ ۱۳۷

و این خود بالملازمة دالّ بر حجّیت بیان عتوت در باره‌ی قرآن بلکه لزوم توأمیت قرآن با بیان عتوت می‌باشد؛ به طوری که قرآن منهای بیان عتوت تکفّل و ضمانت امر هدایت امت را نمی‌نماید و خود قرآن نیز این مطلب را تأیید کرده و منحصرّاً اهل بیت را دانا به حقایق شامخه‌ی قرآن معرفی می‌نماید. یک جا می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾^۱

محققاً آن قرآنی است محترم در کتابی که محفوظ است و مستور [کتابی] که آن را جز پاک‌شدگان مساس نمی‌نمایند.

این آیه مساس با حقیقت قرآن را در انحصار مطهّرون (پاک‌شدگان از مطلق ارجاس و گناهان) قرار داده است.^۲

۱- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۲- البته احتمال این هست (چنان که در تفاسیر آمده است) که مقصود از مسّ در «لا یمسه» مساس بدن با کتابت قرآن باشد و منظور از طهارت در مطهّرون نیز طهارت از حدث که نتیجتاً مدلول آیه‌ی شریفه تحریم مسّ کتابت قرآن در غیر حال طهارت باشد و در این فرق نمی‌کند که لا «لا یمسه» را ناهیه و نافیّه بگیریم، زیرا بنا بر معنای نفی نیز انشاء به صورت اخبار خواهد بود که ابلاغ از انشاء است. ولی با توجه به اینکه جمله «فی کتاب مکنون» صفت قرآن است و مقصود از آن لوح محفوظ است که مصون از تغییر و تبدیل می‌باشد، چنان که می‌فرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیدٌ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (سوره‌ی بروج، آیات ۲۱ و ۲۲) و همچنین ضمن حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است پس از وصف لوحی که شامل ماکان و ما هو کائن الی یوم القیامة است می‌فرماید: «فَهُوَ الْكِتَابُ الْمَكْنُونُ» (تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۷، نقل از تفسیر قمی). با توجه به این معنی مسلماً مقصود از مس قرآن مساس فکری و درکی یعنی احاطه‌ی علمی نسبت به قرآنی که در کتاب مکنون است و یا کتاب مکنونی که قرآن در آن است خواهد بود و در این صورت لا در «لا یمسه» متعیناً نافیّه است و ضمیر در «لا یمسه» نیز چه به قرآن و چه به کتاب برگردد، یعنی جمله‌ی «لا یمسه الا المطهّرون» صفت قرآن یا صفت کتاب مکنون واقع شود، تفاوتی در معنی حاصل نخواهد شد و به هر تقدیر خلاصه‌ی معنای آیه این می‌شود:

این کتاب نازل شده‌ی بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم همان قرآن کریم است که در لوح محفوظ است که احدی جز پاک‌شدگان از رجس معاصی و قذارت توجه به غیر حق قادر بر تماس علمی با آن نمی‌باشند و این مرتبه‌ی مقروءات که در دسترس همگان است، مرتبه‌ی تنزل یافته‌ی آن کتاب مکنون است که به اقتضای ربوبیت ربّ العالمین نازل شده است و این معنی با تأمل در کلمه‌ی «مطهّرون» نیز تأیید می‌گردد و روشن می‌شود چه آنکه اگر مقصود از مسّ، مسّ کتابت قرآن بود می‌بایست گفته شود: «لا یمسه الا المتطهّرون» زیرا متطهّر یعنی کسی که تحصیل طهارت نموده و وضو و غسل و تیمم مثلاً به جا آورده است و واضح است که طهارت مناسب با مسّ کتابت قرآن طهارت به همین معنی است که تطهّر شرط جواز مساس بدن با خطّ قرآن است. اما مطهّرون یعنی کسانی که به تطهیر خدا و اراده و خواست او در ساختمان وجود و ارواح و نفوسشان طهارت از هرگونه پلیدی و قذارت روحی تثبیت گردیده و دارای ملکه‌ی عصمت شده‌اند و این معنی مطهّر بودن از قذارات روحی پیداست که تناسب بسیار روشن با مسّ علمی نسبت به کتاب مکنون دارد نه با مسّ بدنی نسبت به کتابت قرآن؛ یعنی طهارت روحی شرط مساس علمی با حقایق مکنونه در لوح محفوظ است، نه شرط جواز مساس بدنی با نوشته و خطّ قرآن مکتوب. به این روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توجه فرمایید که ذیل همین آیه فرموده است:

«عِنْدَ اللَّهِ فِی صُحُفٍ مُّطَهَّرَةٍ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، قَالَ: الْمُقَرَّبُونَ»؛ تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۶۱، نقل از الدرّ المنثور. یعنی: قرآن در نزد خدا در صحیفه‌های پاک شده است که جز پاک‌شدگان کسی آن را مسّ نمی‌کند، آنگاه آن حضرت در مقام تفسیر «مطهّرون» فرمود: مقربون؛ نزدیک‌شدگان، تفسیر مطهّرون به مقربون از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روشنگر صحت همان معنایی است که بیان شد —

مطهرون، عالم به حقایق قرآن کریم

آیه‌ی دیگر هم می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱

همانا اراده‌ی مستمره‌ی خدا بر این است که هرگونه پلیدی را از [ساحت] شما اهل

بیت [خاندان نبوت ﷺ] دور بدارد و شما را از [مطلق ناپاکی] پاک نگه دارد.

این آیه هم طبق اخبار کثیره از شیعه و سنی در حق اهل بیت پیغمبر ﷺ نازل شده است.^۲ نتیجه‌ی جمع این دو آیه (آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی واقعه و آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب) با حدیث ثقلین این می‌شود که به نص خدا در «آیه‌ی واقعه» علم به حقایق مکنونی قرآن در انحصار مطهرون است و مطهرون نیز به موجب «آیه‌ی تطهیر» منحصراً اهل بیت رسول ﷺ و خاندان معصوم پیغمبر اکرمند و آنان ﷺ نیز به نص رسول اعظم ﷺ قرین لاینفک قرآن و مرجع امت اسلام الی یوم القیام می‌باشند، به طوری که امر هدایت قرآن بدون ضم بیان آن امامان ﷺ تحقق‌ناپذیر است. اینک به نمونه‌ای از روایات در این زمینه توجه فرمایید:

۱- (عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْآيَةَ تَنْزِلُ أَوَّلُهَا فِي شَيْءٍ وَ أَوْسَطُهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» مِنْ مِيلَادِ الْجَاهِلِيَّةِ)^۳

خلاصه‌ی مضمون حدیث: چیزی مانند تفسیر قرآن دور از درک مردم عادی

—و مع ذلک استفاده‌ی هر دو معنای مزبور از آیه‌ی شریفه اشکالی ندارد و آن دو مطلب با هم قابل جمع می‌باشند. یعنی ممکن است هم موضوع تحریم متن کتابت قرآن در غیر حال طهارت از آیه‌ی کریمه به دست آید، بنابراینکه کلمه‌ی مطهرون از باب تفعل گرفته شده و با تشدید طاء و کسرهما قرائت می‌شود (چنانچه این قرائت نیز نقل شده است) و هم مسأله‌ی انحصار مساس درکی و احاطه‌ی علمی نسبت به حقایق مکنونی قرآنی در گروه مطهرون که ملائکه و رسول خدا ﷺ و اهل بیت معصومش ﷺ می‌باشند مدلول آیه‌ی مبارکه باشد و کلمه‌ی مطهرون به قرائت مشهور و از باب تفعل قرائت شود و همچنین ممکن است بنا بر هر کدام از این دو قرائت یکی از آن دو معنا تفسیر و دیگری تأویل و به عبارت دیگر یکی معنای ظاهر و دیگری معنای باطن باشد. چنان که مرحوم فیض می‌فرماید: «أَقُولُ وَ فِي التَّحْقِيقِ لَا مُنَافَاةَ بَيْنَ الْمَعْنَيَيْنِ لِجَوَازِ الْجَمْعِ بَيْنَهُمَا وَ إِرَادَةِ كُلِّ مِنْهُمَا أَوْ يَكُونُ أَخَذُهُمَا تَفْسِيراً وَ الْآخِرُ تَأْوِيلًا»: تفسیر صافی، سوره‌ی واقعه، ذیل همین آیه.

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۹.

۳- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۰.

نمی‌باشد. زیرا ممکن است آیه‌ای قسمت اولش درباره‌ی مطلبی نازل شده باشد و آخرش درباره‌ی مطلب دیگری و قسمت وسط هم مربوط به مطلبی جدا از دو مطلب اول و آخر آن باشد. سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

﴿أَتَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛

ظاهراً منظور امام علیه السلام از تلاوت آیه‌ی شریفه این بوده است که تنها کسانی که به اراده‌ی ازلیته‌ی پروردگار از رِجسِ جهل به حقایق وحی و قرآن تطهیر گردیده‌اند اهل بیت اطهار علیهم السلام و خاندان نبوتند که آگاه از تمام رموز خفیه‌ی قرآن به طور صحیح می‌باشند و علم به جمیع جهات و شئون قرآن از ناسخ و منسوخ، ظاهر و باطن و تأویل و تنزیل آن دارند و جمله‌ی «من میلاد الجاهلیة» هم که ذیل روایت آمده است مؤید همین معنی است که نشان می‌دهد دانایان به حقایق قرآن از زایش جاهلی به دورند و آنان مولود مادر علم و تکوّن یافته از منبع فضل و کمال و درایتند.

۲- (عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعَى أَنْ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ)؛^۱

جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: غیر از اوصیاء (ائمه‌ی اطهار علیهم السلام) که اوصیای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند) احدی نمی‌تواند ادعا نماید که تمام قرآن از ظاهر و باطنش پیش او جمع است. قید «ظاهر» و «باطن» شاهد است که مراد از جمیع القرآن تمام معانی قرآن است چه آن معانی که برای بشر عادی از ظواهر قرآن قابل درک است و چه آن معانی که از سطح فهم انسان‌ها برتر و از دید درکشان پنهان است؛ نه اینکه مراد تمام الفاظ قرآن باشد تا شائبه‌ی تحریف از آن فهمیده شود. خلاصه‌ی معنای حدیث آنکه تنها اهل بیت اطهارند که می‌توانند ادعای علم به جمیع معانی قرآن از ظاهر و باطن آن بنمایند.

۳- (قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ إِثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ)؛^۲

هیچ مطلبی نیست که دو نفر درباره‌اش اختلاف بورزند، مگر اینکه آن مطلب

۱- کافی، ج. ۱، ص. ۲۲۸.

۲- بحار الانوار، ج. ۹۲، ص. ۱۰۰.

ریشه و اصلی در کتاب خدا دارد، ولی عقل‌های مردان به آن نمی‌رسد [یعنی از دسترس درک بشر عادی خارج است].

۴- (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ: أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فِيمَ تُفْتِيهِمْ؟ قَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ. قَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ وَ تَعْرِفُ النَّاسِخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا وَ يُلَکَ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِمْ وَ يُلَکَ وَ مَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّنَا ﷺ وَ مَا أَرِيكَ تَعْرِفُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا...)^۱

از امام صادق علیه السلام منقول است که به ابوحنیفه فرمود: تو فقیه اهل عراقی؟ گفت: آری. فرمود: از روی چه مدرکی برای آنها فتوا می‌دهی؟ گفت: از روی کتاب خدا و سنت پیغمبرش ﷺ. فرمود: ای ابوحنیفه، تو کتاب خدا را آنچنان که باید می‌شناسی؟ ناسخ را از منسوخ امتیاز می‌دهی؟ گفت: آری. فرمود: ای ابوحنیفه، ادعای علم و دانایی [فوق العاده بزرگی] نمودی! وای بر تو، خدا این علم را قرار نداده است مگر نزد اهل کتاب [قرآن]، آنان که آن [کتاب] را بر آنها نازل کرده است، وای بر تو و نیست آن علم مگر نزد خواص از ذریه‌ی پیغمبر ما و من نمی‌بینم تو را که حرفی از کتاب خدا را بشناسی...

البته روشن است که منظور امام علیه السلام از اینکه به ابوحنیفه فرموده است نمی‌بینم که حرفی از کتاب خدا را بشناسی شناختن بطون معانی قرآن است که فرموده‌اند:

(مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ وَ لِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ)^۲

آیه‌ای نیست در قرآن مگر اینکه ظاهری دارد و باطنی و حرفی نیست در آن مگر اینکه آن حرف دارای حدی است و برای هر حدی مَطْلَعی است [موضع مرتفعی که از طریق خاص به خود باید به آن رسید].

۱- تفسیر صافی، ذیل مقدمه‌ی دوم، نقل از علل الشرایع صدوق.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۴، حدیث ۴۷.

چنان که از ابن عباس منقول است که گوید: در یک شب مهتابی خدمت امام علی علیه السلام در بیابان بودم، به من فرمود: (ما تَفْسِيرُ الْاَلِفِ مِنَ الْحَمْدِ)؛ حرف «الف» از حروف «الحمد» تفسیرش چیست؟ من جوابی نداشتم که بگویم. خود امام علیه السلام آغاز سخن نمود و ساعتی مربوط به یک حرف الف بیاناتی فرمود و سپس به تفسیر حروف دیگر کلمه‌ی «الحمد» پرداخت. تا سپیده‌ی صبح از افق دمید. آنگاه به من فرمود: برخیز و به منزل خود بازگرد و آماده‌ی انجام فریضه‌ات باش.^۱

آری، منظور از نشناختن ابوحنیفه حرفی از کتاب خدا را، چنین شناختنی است که مختصّ به اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و گرنه تلاوت آیات و حروف کتاب خدا و دانستن مفاهیم ظاهر الفاظ و آیات قرآن، بدیهی است که در قدرت هر انسان عارف به لغات عربی هست. همه می‌فهمند «ایاک نعبد و ایاک نستعین» یعنی چه و همه می‌دانند آیه‌ی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲

چه معنایی دارد. به طور حتم ابوحنیفه هم می‌فهمید معنای این آیه را: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳؛ اما آنچه را که ابوحنیفه و دیگران فاقد آن بوده و می‌باشند، همانا علم به حقایق مکنونه‌ی قرآن است که شرط مس آن حقایق به صریح خود قرآن طهارت از «مطلق رجز» است که: «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».

ممنوعیت تفسیر به رأی

قرآن که وحی خدا و برنامه‌ی سعادت هر دو جهانی است و با سرنوشت نیک و بد آدمیزادگان و حیات ابدی آنان بستگی تمام دارد، مسلماً تفسیر و تبیین آن با آزادی در افکار و رها بودن در گفتار و بیان هرگز نمی‌سازد و جدّاً بازی کردن با سعادت عالم انسان محسوب می‌گردد. بلکه یک مفسر قرآن باید دقیقاً متوجه به این نکته باشد و آن را مکرراً به خود تلقین نماید که: بحث قرآنی یعنی فحص از حقایق وجود و پژوهش در واقعیات هستی که

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۴.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۰.

۳- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۳.

به منظور تشخیص صراط مستقیم حق و سپس افتادن در آن صراط و سوق دادن دیگران نیز به آن راه و آنگاه حرکت کردن با هم به سوی کمال مطلق و عاقبت نائل گشتن به سعادت جاودان با مصونیت از موجبات شقاء و هلاکت بی پایان معمول می‌گردد و این عمل هم بدیهی است که یک کار ساده و آسانی نیست که هر کس بتواند از عهده‌ی آن برآید.

بلکه کاری است فوق‌العاده خطیر و پرمسئولیت در پیشگاه خدا که ممکن است کوچکترین کجروی، انحرافات وسیع و عمیق در عقاید و اخلاق و عمل را برای مردم به وجود آورد و برای همین است که در لسان رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام از تفسیر به رأی و قول به غیر علم درباره‌ی قرآن شدیداً نهی گردیده و عامل آن محکوم به عذاب و انذار به آتش شده است:

(عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ)؛^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر نماید، باید جایگاه خود را از آتش آماده بسازد.

(وَعَنْهُ ﷺ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ)؛^۲

باز هم از رسول خدا ﷺ است که: هر کس در [تفسیر] قرآن بدون علم و دانایی [لازم] به سخن پردازد، باید جایگاه خود را از آتش مهیا سازد.

(وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ لَمْ يُوجَرْ وَإِنْ أَخْطَا كَانَ إِثْمُهُ عَلَيْهِ)؛^۳

امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کرده و [اتفاقاً] برخورد به واقع نماید مأجور نخواهد بود و اگر به خطا و اشتباه افتد گناه کجروی برای او مسلم خواهد شد.

(وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَكْثَرُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ يُنَاولُ

۱- تفسیر صافی، مقدمه‌ی پنجم.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۱.

۳- همان، ص ۱۱۰.

الْقُرْآنَ يَضَعُهُ عَلَى غَيْرِ مَوَاضِعِهِ؛^۱

رسول خدا ﷺ فرموده است: ترسناک ترین چیز بر امت من بعد از من مردی است که قرآن را بگیرد و آن را در غیر مواردی که باید نهاده شود بنهد، یعنی قرآن را تطبیق با آراء خود نموده و از مسیر مرادات واقعیه اش برگرداند.

مراتب بیان قرآن

بنابراین تنها بیانی که صلاحیت انضمام به قرآن را واجد است (البته در مواردی که درک مقاصد آن نیازمند به بیان است) و از لحاظ توضیح مبهمات و تفصیل مجملات قرآن دارای سندیت آسمانی و حجیت الهیه می باشد در رتبه ی اولی بیان خدا است که نازل کننده و گوینده ی اصلی قرآن است و خود، فرموده است: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾؛^۲ محققاً بر ماست بیان آن و در رتبه ی دوم بیان رسول خدا ﷺ است که به حکم خود قرآن، مبین قرآن معرفی شده است که می فرماید:

﴿...لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛^۳

... که بیان کنی [تو ای پیغمبر] برای مردم آنچه را که به سوی آنها فرود آمده

است [از آیات قرآن]...^۴

در رتبه ی سوم بیان عترت و اهل بیت رسالت ﷺ است که یکجا خدا آن وجودات مقدسه را مطهر به تطهیر الهی معرفی فرموده است که:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؛^۵

...همانا خدا اراده ی مستمره اش بر این است که هرگونه پلیدی را از شما خاندان

[نبوت] دور سازد و شما را از تمام آلودگی ها پاک نگه دارد.

در جای دیگر مس حقائق مکنونه ی قرآن را منحصرأ در خور صلاحیت آن مطهرون و

پاک شدگان نشان داده است که: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۱۲.

۲- سوره ی قیامت، آیه ی ۱۹.

۳- سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

۴- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

الْمُطَهَّرُونَ»؛^۱ حقیقت آن که، آن قرآنی است کریم در کتابی محفوظ که مس نمی‌کند آن را به حقیقت آن نمی‌رسد مگر پاک‌شدگان و هم رسول اکرم ﷺ که به حکم آیه‌ی: ﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾؛^۲ هر چه را که پیغمبر ﷺ آورده است امر به آن کرده است آن را بپذیرید و عمل کنید و از هر چه که شما را نهی کرده است خودداری نمایید، امر و نهی و تمام آورده‌هایش به عنوان ابلاغ رسالت «واجب‌الاحذ و مفترض‌الاتباع» است. به مقتضای حدیث متواتر ثقلین آن حضرت عترت و اهل بیت خود را «عَدِيلَ لَزْمِ الْإِفْتِرَاقِ» قرآن که «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» قرار داده و اُمت را مأثور به تمسک به هر دو ثقل (قرآن و عترت) فرموده است:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ)؛^۳

من دو چیز گرانبه‌تر از خود در میان شما باقی می‌گذارم؛ اگر به این دو متمسک شوید، هیچگاه گمراه نمی‌گردید! آن دو، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا روز قیامت بر من وارد شوند.

سررعیات ابهام در قرآن

چنان که سابقاً گفتیم آنچه مسلم است اجمالاً در قرآن کریم آیاتی به چشم می‌خورد که در عین فصاحت الفاظ و دلالت روشن بر مفاهیم ظاهر از نشان دادن مصداق و تعیین مراد از مفاهیم الفاظ و تشریح بسیاری از خصوصیات مطالب مقصوده‌ی از آیات خودداری شده است. مانند آیات احکام و آیات مربوط به ولایت (امامت و زعامت اُمت) و آیات دیگری که از باب نمونه ارائه گردید و طبق آیات ۴۴ و ۶۴ سوره‌ی نحل و آیه‌ی ۷ سوره‌ی حشر و آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره‌ی واقعه و ۳۳ سوره‌ی احزاب بیان این قبیل آیات و گذار به رسول خدا ﷺ و اهل بیت اطهار او علیهم‌السلام گردیده است.

حال این سؤال پیش می‌آید که چرا در قرآن حکیم این روش اعمال شده است و روی

۱- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۳- مقدمه‌ی تفسیرالبیان، ص ۶ و ۷.

چه مصلحتی یک سلسله مطالب اصیل و اساسی اسلام در متن قرآن که سند متقن و جاودانی حق است با صراحت تمام ذکر نگردیده و عمداً با ابهام و اجمال برگزار شده است؟ تا نتیجتاً قرآن در توضیح و تبیین بسیاری از محتویات خود نیازمند به بیان خارج از خود گردد. چرا چنین شده است؟ سرش چیست؟ در پاسخ گفته می‌شود البتّه حکم و مصالح واقعیه‌ای که مرعی در افعال و اقوال خداوند حکیم است از اسراری است که جز ذات اقدس او و مقربین مختصّ به اسرارش دیگران را راهی به سوی درک و مَسّ آن نمی‌باشد و از دسترس فکر ما انسان‌های عادی بیرون است.

ولی با این حال تا آنجا که به حکم آیه‌ی شریفه: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛ ما هم مأذون در تدبّر در قرآن بوده و امتثالاً لِلْأَمْرِ در این باب اندیشیده‌ایم، به انضمام آنچه که از متون روایات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و تحقیقات رجال دین به دست آورده‌ایم، به دو نکته یا به دو سرّ از اسرار رعایت ابهام در قرآن برخورد کرده‌ایم که ان شاء الله ذیلاً به تشریح آن دو مطلب می‌پردازیم.

سرّ اول: صیانت قرآن از تحریف

در بعض آیات قرآن رعایت ابهام و سخن سر بسته گویی از این جهت شده است که قرآن از دست تناول تحریف کنندگان محفوظ بماند و در واقع حربه‌ی هدم اساس قرآن به دست آن ناپاکان داده نشود و این جهت در آیات مربوط به موضوع بسیار مهمّ ولایت (امامت و زعامت امت) تقریباً روشن و بین به نظر می‌رسد. چه آنکه می‌دانیم منافقان خطرناکی که با اخفاء کفر درونی خود دست ایمان به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داده و خود را به طمع رسیدن به منافع مادی در عداد امت اسلامی جا زده بودند و از این تظاهر به ایمان جز نیل به اهداف شیطانی و سروری کردن بر دیگران همی نداشتند و در راه رسیدن به این هدف چنان که تاریخ بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خوبی نشان داد از اقدام به هر نوع جنایت و جور و ستم حتّی به خاندان رسالت در فجیع ترین صورت خودداری نمی‌کردند. آری این عناصر خطرناک اگر می‌دیدند امام امت و خلیفه‌ی حقّ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به نام

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴. آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا به دل‌هایی قفل‌هاشان زده شده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزند معصوم آن حضرت علیهم السلام با کمال صراحت در قرآن معرفی شده چنان آتش خشم و انتقام از کانون وجودشان شعله می کشید و با بغض تمام به فکر اخلال نظام و تخریب اساس اسلام و قرآن می افتادند که اگر در همان زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زمینه‌ی مساعدی می یافتند دست به تشکیل یک حزب ضد اسلامی زده و با قرآن به مبارزه بر می خاستند و قهراً جنگ مهیب داخلی در میان امت اسلامی به وجود می آمد و نهال نورس اسلام از همان روزهای اوّل عمرش رو به خشکی و افسردگی می رفت و اگر هم چنین فرصتی به دستشان نمی آمد، در کمین می نشستند تا بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از آنکه با دسیسه‌های شیطانی به قدرت رسیدند، برای اینکه مدرک زنده و روشنی بر بطلان حکومت جائرانہ‌ی خود در دست مسلمانان باقی نگذارند، دست به تحریف قرآن می گشودند و آیات نصّ بر امام را محو می کردند و این تنها سند قطعی آسمانی و یگانه مدرک دست نخورده‌ی وحی و نبوت را دست خورده و لگه دار می ساختند و این ننگ را تا آخرین روز عمر دنیا بر دامن اسلام و مسلمین می نهادند و نتیجتاً قرآن هم به سرنوشت تورات و انجیل محرّف فعلی مبتلا می گشت و ارزش و اعتبار آسمانی خود را از دست می داد و به کلی از حجّیت و مدرکیت می افتاد و لذا بر اساس این مصلحت حکیمانه‌ی الهی است که می بینیم آیات مربوط به ولایت و امامت در خلال آیات مربوط به احکام و اخلاق و قصص با طرزی عجیب و پیوستگی غریب گنجانده شده است و به طوری سخن سربسته و غیرصریح از این نظر آمده است که مخالفان لجوج و عنود نیز می توانند آن را به نفع خود توجیه نموده و اصلاً به فکر تغییر و تحریف آن آیات نیفتند و دست جسارت به ساحت اقدس قرآن دراز نکنند.

به قول یکی از دانشمندان عیناً مانند داستان یعقوب علیه السلام که به زبان فرزندان خود می گذارد وقتی یوسف علیه السلام را به چاه انداختند بگویند گرگ او را پاره کرد. ولی در عین حال همان آیات غیر صریح آن چنان برای حقیقت طلبان روشندل حق جو درخشندگی خاصّ و جذّابیت مخصوص دارد که از پشت صدها پرده‌ی ابهام و استتار آنچه را که باید در پرتو نور فراست ایمان بفهمند می فهمند.

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ وَ طِيبُ كَلَامٍ الْحَقُّ دَلٌّ عَلَى الْحَقِّ)؛

مه فشانند نور و سگ غوغو کند هر کسی بر طینت خود می تند

تحمل مصیبت‌های جانگداز به سبب ناشناخته ماندن

البته این نکته هم پوشیده نماند که هر چند موضوع ابهام و عدم صراحت قرآن در امر ولایت و امامت و معین نمودن مصداق امام و شخص ولی یکی از علل و اسباب صیانت قرآن از تحریف گردیده است ولی با وجود این همین مسأله‌ی ابهام از یک سو ناگزیر به دنبال خود تبعات تأثرخیز و غم‌انگیز فراوان نیز داشته است و آن اینکه همین موضوع ابهام و عدم تصریح به شخص ولی باعث شد که عزیزان خدا و رسول و اهل بیت معصومین علیهم‌السلام در میان امت اسلامی قدرشان مجهول و ذکرشان متروک گشته و صدمه‌ها ببینند و لطمه‌ها بخورند و مصیبت‌های جانگداز تحمل نمایند و از سوی دیگر دنیاداران یغماگر در لفافه‌ی همین ابهام و عدم صراحت قرآن نسبت به شخص ولی تکیه بر مسند خلافت زده و خود را «امام المسلمین»!! و خلیفه‌ی الرسول!! معرفی کنند و بیرحمانه در وادی طغیان بر خدا بتازند و قیحانه در اشباع هوس‌های ضد انسانی خود بکوشند و نتیجتاً آن همه حق‌کشی‌ها و خونریزی‌ها به وجود آمد و فتنه‌ها برخاست و امت اسلامی آن چنان دچار حیرت و گمراهی گردید که تا ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام از این ضلالت و حیرت خلاصی نخواهد یافت.

آری این مصائب جانسوز از تبعات قهری ابهام قرآن در امر تعیین امام و ولی امر مسلمین بوده است. ولی مع الوصف آن مصلحت عظمی که بر اثر ابهام و عدم تصریح به اسم امامان علیهم‌السلام تأمین شده است، یعنی مصونیت قرآن از تحریف، جبران کننده‌ی این مصائب جانسوز غم‌انگیز گردیده است. یعنی اولیای حق و پاسداران وحی خدا که در راه اعلای کلمه‌ی توحید و ابقاء شرع مبین تن به انواع بلیات و مصائب می‌دهند و خود را در راه حفظ اساس قرآن به شدیدترین نوع بلا مبتلا می‌سازند اینجا هم رضا داده‌اند که ذکر و نام مقدّسشان در قرآن شریف مبهم باشد و بر اثر این ابهام از تمام مزایای زندگی دنیایی بهره و منقطع گردند و ضربه‌ها بخورند و شکنجه‌ها ببینند و زجرها بکشند.

ولی در عوض قرآن عزیز سالم بماند و آیات شورانگیز الهام‌بخشش بی هرگونه تصرف شیطان‌صفتان ورد زبان‌های مرد و زن گشته و صبح و شام علی رؤس الاشهاد تلاوت شود و اوتار گوش قلب صاحب‌دلان را به ارتعاش آورده و تشنه کامان را از آب زلال آسمانی اش سیراب گرداند و صدای وحی خدا بی کم و کاست تا روز قیامت به گوش عالم و همه‌ی انسان‌ها برسد.

فداکاری اولیای دین در صیانت از قرآن کریم

آری، امیر مؤمنان علی علیه السلام همین را می‌خواست و می‌گفت بگذار من با اینکه در به‌وجود آوردن اسلام و پیشبرد آن، رکن اصیل بوده و با مؤسس و بنیانگذارش دوش به دوش و قدم به قدم در تأسیس و تحکیمش کوشیده‌ام، در عالم اسلام مجهول‌القدر و گمنام بمانم و مانند یک فرد عادی به درختکاری و آبیاری بپردازم و از آن طرف دیگران با نداشتن کوچکترین صلاحیت و اهلیت کار امامت بر سریر حکومت اسلامی بنشینند و بر مردم سروری کنند، اما دست خیانت به سوی قرآن عزیز (امانت کبرای الهیه) دراز ننمایند و لگه‌دارش نگردانند.

آری بگذار لباسی را که خدا به قامت من دوخته است دیگران بپوشند^۱ و من برهنه بمانم، ولی قرآن عزیز از دستبرد خیانتکاران مستور باشد و از جسارت تحریف شیطان‌صفتان محفوظ بماند. بگذار این حکم خدا در عالم، زنده و جاوید باشد که هر کس از جماعت مسلمین تخلف کند، در خانه‌اش آتش بیفکنید و خانه‌اش را بسوزانید.^۲

اگرچه این حکم را به غلط درباره‌ی من تطبیق کنند و درب خانه‌ام را به اتهام تخلف از جماعت بسوزانند و همسر عزیزم را به وضع فجیعی بکشند! آری اگر چه از این افتراء و از این تطبیق غلطشان رنج می‌برم، اما از اینکه نام اسلام و قرآن زنده و حکم خدا (به صورت) باقی است و من هم به ظاهر به حکم اسلام و قرآن محکوم به احراق بیت و تضییق و فشار گشته‌ام بسی خوشحال و دلشادم که می‌بینم مطلوبم که بقاء قرآن است و حیات اسلام اگر

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۳، هان به خدا قسم پسر ابی قحافه جامه‌ی خلافت را همچون پیراهنی به تن پوشید.

۲- وافی، ج ۲، ص ۱۷۵، العروة الوثقی، ص ۲۶۷.

چه به صورت ناقصش تأمین است و فعلاً بیش از این میسر نیست.

فرزند عزیزش حسین علیه السلام نیز منطقش همین بود، او هم می گفت: بگذار اسلام بماند و قرآن باقی باشد، اگر چه مرا به اتهام خروج از ربه‌ی اسلام! و تخلف از قرآن مهدورالدم معرفی نمایند و سرم را بالای نی بزنند و تنم را زیر سم ستوران پایمال نمایند و خواهران و دخترانم را به اسیری، شهر به شهر بگردانند.

آری، خاندان رسالت علیهم السلام می گفتند: بگذارید هر بلا که بر سر ما می بارد ببارد، ولی سر اسلام بی بلا بماند و قرآن کتاب عزیز خدا سالم و بی هرگونه تصرف و تحریف به دست آیندگان برسد تا آنان که طالبان حق و جویندگان حقیقتند خود به قضاوت بنشینند و با اندیشه‌ی در قرآن و تاریخ اسلام پی به حقیقت مطلب ببرند و بفهمند که:

آن همه آیات مربوط به ولایت و زعامت امت درباره‌ی چه کسانی ممکن است انطباق پذیرد؟ آیا علی و فرزندان و پاک و معصومش؟! یا دیگران و همفکران رذل و منفورشان؟

پس نتیجه این شد که هم از طرفی تصریح قرآن به نام امامان علیهم السلام مستلزم طغیان منافقین بوده و منجر به تحریف کتاب خدا می گردیده است و هم از طرف دیگر مبهم گذاشتن این مطلب نیز موجب حیرت و انحراف امت از صراط حق می شده و فتنه‌ها به وجود می آورده است. ولی چون خطر تحریف قرآن برای عالم اسلام از خطر حیرت در امر امامت و انحراف موقت امت از صراط سعادت به مراتب هراس انگیزتر و وحشتناکتر و بلکه اساساً مساوی با نابودی قرآن بوده است.

لذا مقتضای حکمت و اصل رعایت مصلحت در ابقای اساس شریعت داعی بر این شده است که آیات مربوط به ولایت در لفافه‌ی ابهام و دو پهلوی نازل شود تا راه توجیهی به نفع شیادان نیز باز باشد و آنها هم بتوانند آن آیات را تطبیق با خود نمایند و دیگر حیات خود را در مرگ قرآن ندانند و به فکر نابود ساختن قرآن نیفتند و حداقل از کشتن یوسف عزیز قرآن درگذرند و او را به سلامت در چاه اندازند؛ باشد تا روزی که آن عزیز از چاه دنیای هوسبازان بیرون آمده و بر دامن یعقوب آن پدر مهربان (که جسم و جانم فدای خاک پای مبارکش باد) بنشینند و حاکم بر جهانیان گردد و عالم انسان را غرق در نور و سرور و سعادت

جاوید گرداند.

(اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً)؛

بیان لطیف علامه‌ی مجاهد سید شرف الدین عاملی

اینجا مناسب آمد جهت تأیید مطلب بیان لطیفی که از علامه‌ی جلیل‌القدر مجاهد سید شرف الدین عاملی رسیده است نقل شود: این عالم بزرگوار ضمن یکی از مکاتباتش که با یکی از علمای اهل تسنن بر اساس یک مناظره‌ی دامنه‌دار بسیار جالب مذهبی داشته است در بحث راجع به آیه‌ی ولایت:

﴿...إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

در اینکه اگر مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا...» شخص امام امیرالمؤمنین علیه السلام است با اینکه آن حضرت یک فرد تنها و منحصری بوده که ایتاء زکوة در حال رکوع نماز از وی صادر شده است، پس چرا با کلمه‌ی «الَّذِينَ» که لفظ جمع است و دلالت بر تعدد افراد دارد تعبیر شده است؟ چند وجه از مفسرین و اهل ادب نقل می‌کند و سپس خود آن مرحوم سید (شرف الدین) وجه دیگری به عنوان وجه پنجم می‌آورد که نگارنده نظر به صفا و لطافت آن بیان دوست دارد عین الفاظ آن بزرگمرد مجاهد را در اینجا نقل و زینت بخش کتاب خود سازد.

(قُلْتُ عِنْدِي فِي ذَلِكَ نُكْتَةُ الْطُفِّ وَ أَدَقُّ وَ هِيَ أَنَّهُ إِنَّمَا آتَى بِعِبَارَةِ الْجَمْعِ دُونَ عِبَارَةِ الْمُفْرَدِ بَقِيًّا مِنْهُ تَعَالَى عَلَى كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ فَإِنَّ شَائِنِي عَلَى وَ أَعْدَاءِ بَنِي هَاشِمٍ وَ سَائِرِ الْمُتَنَافِقِينَ وَ أَهْلِ الْحَسَدِ وَ التَّنَافُسِ لَا يُطِيقُونَ أَنْ يَسْمَعُوهَا بِصِغَةِ الْمُفْرَدِ إِذْ لَا يَبْقَى لَهُمْ حِينَئِذٍ مَطْمَعٌ فِي تَمْوِيهِ وَ لَا مُلْتَمَسٌ فِي تَضْلِيلٍ فَيَكُونُ مِنْهُمْ سَبَبٌ يَأْسِيهِمْ حِينَئِذٍ مَا تُخْشَى عَوَاقِبُهُ عَلَى الْإِسْلَامِ فَجَاءَتْ الْآيَةُ بِصِغَةِ الْجَمْعِ مَعَ كَوْنِهَا لِلْمُفْرَدِ اتِّفَاءً مِنْ مَعَرَّتِهِمْ؛ ثُمَّ كَانَتْ التَّصَوُّصُ بَعْدَهَا تَتَرَى بِعِبَارَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ مَقَامَاتٍ مُتَعَدِّدَةٍ تَبَيَّنَتْ فِيهِمْ

أَمْرُ الْوَلَايَةِ تَدْرِجاً حَتَّى اكْمَلَ اللَّهُ الدِّينَ وَآتَمَّ النِّعْمَةَ جَرِيماً مِنْهُ عَلَى عَادَةِ
الْحُكَمَاءِ فِي تَبْلِيغِ مَا يَشُقُّ عَلَيْهِمْ وَلَوْ كَانَتْ الْآيَةُ بِالْعِبَارَةِ الْمُخْتَصَّةِ
بِالْمُفْرَدِ لَجَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرَوْا وَاسْتَكْبَرُوا
اسْتِكْبَاراً وَهَذِهِ الْحِكْمَةُ مُطَوَّرَةٌ فِي كُلِّ مَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ مِنْ آيَاتِ
فَضْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَاهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ كَمَا لَا يَخْفَى؛^۱

مُلَخَّصْ گفتار آن جناب این که: من برای تعبیر آیه‌ی ولایت از مفرد به جمع نکته‌ای
لطیف‌تر و باریکتر سراغ دارم و آن این است که خداوند حکیم از باب رعایت حال بسیاری
از مردم مفرد را تبدیل به جمع کرده است؛ چه آنکه دشمنان علی علیه السلام و منافقان و دنیاداران
طاقت اینکه از قرآن در مقام تعیین ولی مسلمین لفظ مفردی را بشنوند که با وصف خاصش
جز علی علیه السلام بر کس دیگری منطبق نگردد نداشتند و اگر چنین می‌شد و آیه به لفظ مفرد
می‌آمد و راه انطباق بر آنها را به کلی می‌بست آن قوم عنود از شدت انزجار و نفرت از
استماع آن کلام از خدا انگشت‌ها در گوش‌ها می‌نهادند و جامه بر سر می‌کشیدند و مصرّاً
در مقام استکبار و تخلف از فرمان روی در روی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌ایستادند و با
فتنه‌انگیزی‌های پی‌گیر خود دست به اقدامات خرابکارانه می‌زدند و عواقب شوم و ننگینی را
برای اسلام و قرآن به وجود می‌آوردند.

لذا حکمت حق چنین مقتضی شد که برای خاموش کردن آتش کفر و نفاق درونی
آنان و مصون نگه داشتن قرآن از اقدامات ننگ‌آور آن ناپاک‌دلان تعبیر آیه به صیغه‌ی جمع
آید تا مفهوماً قابل انطباق بر جمع کثیری باشد و آنها هم بتوانند خود را به زعم خود داخل در
مفهوم لفظ «الَّذِينَ» نموده و راهی برای تدلیس و تضلیل مردم با نگه داشتن قرآن در میان
خود داشته باشند. منتها حقیقت امر و مصداق حقیقی «الَّذِينَ آمَنُوا...» بعداً به وسیله‌ی نصوص
و بیانات صریح و پی‌درپی رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله در مقامات متعدده با عبارات مختلفه به
امت اسلام ارائه گردید و ولایت حقّه‌ی امام به حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام تدریجاً در میان
مردم به ثبوت رسید تا آنجا که روز غدیر خم به عنوان کمال الدّین و تمام النّعمة از جانب

خدا به اسلامیان معرفی شد و این رمز حکیمانه یعنی سخن سربسته‌گویی قرآن در موضوع ولایت در تمام آیاتی که مربوط به فضائل و شئون آسمانی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اهل بیت اطهار علیهم السلام است، با کمال لطافت و دقت رعایت شده است، چنان که بر ارباب بصیرت و بینش کاملاً روشن و لایخفی است.

پاسخ به یک اشکال در چگونگی صیانت قرآن از تحریف

ممکن است از بیانات گذشته اشکالی به بعض اذهان راه یابد و آن اینکه بگویند شما مبهم آمدن آیات ولایت را سبب صیانت قرآن از تحریف معرفی نمودید، در صورتی که خدا مستقیماً در قرآن وعده‌ی حفظ کتاب خود را داده و صیانت آن را به عهده گرفته است که:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

به طور مسلم ما ذکر [قرآن] را فرو فرستاده‌ایم و محققاً ما آن را نگه دارنده‌ایم. بنابراین مصونیت قرآن بعد از ضمانت خداوند سبحان نیازی به ابهام‌آمیز بودن آیات ولایت نخواهد داشت. برای دفع این اشکال گفته می‌شود: در گذشته نیز اشاره شد که خداوند علیّ حکیم، افعال خود را در عالم به وسیله‌ی اسباب و علل جاری می‌سازد، منتها گاه از طریق علل و اسباب عادی که طریق اکثری است تحقق می‌پذیرد و گاه از مجاری غیبی و راه‌های غیر عادی که احیاناً در موارد خاصه‌ای به اقتضای مصالح ویژه‌ای ضرورت می‌یابد، در جریان می‌افتد. بنابراین توقع اینکه خدا هر کاری را که به عهده گرفت و به خود نسبت داد به طور حتم باید آن را از مجاری غیبی و از راه‌های غیر عادی انجام دهد توقع بی‌جا و اساساً مخالف با سنت جاریه‌ی در عالم طبع است (مگر در موارد استثنایی که بر اساس مصلحتی بنا بر اعجاز و خرق عادت نهاده شده باشد).

چه آنکه جریان عادی عالم و نظام کون و آفرینش در جهان طبیعت بر اساس تسبیب اسباب و توسط وسایط عادی و طبیعی استوار است. البته شکی نیست در اینکه تمام آثار و افعال موجودات جهان از خدا سرچشمه گرفته است اما در مجاری اسباب و علل به جریان افتاده و هر فعل و هر اثری به دنبال سبب و علت مخصوص به خود در مظهری از مظاهر خلق

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

آشکار می گردد. پس بنابراین ما مثلاً به عذر اینکه خدا روزی هر جنبنده‌ای را به عهده گرفته و خود فرموده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾^۱

هیچ جنبنده‌ای نیست در زمین مگر اینکه رزق آن بر خداست...

نمی‌توانیم دست روی دست گذاشته و گوشه‌ای بنشینیم و روزی خود را از مجاری غیبی بخواهیم یا به اتکاء اینکه او ﴿خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ است و قادر بر آفریدن هر چیز است، بدون اقدام به ازدواج از طریق غیر عادی و غیب انتظار فرزنددار شدن داشته باشیم. خیر، او رازقیت و خالقیتش به همان سببی و مسببی است که خود در عالم به جریان انداخته است. تسلیم آن نظام شدن و خود را در مجرای علل و اسباب افکندن عین تسلیم خدا شدن است و خود را به دامن رازقیت و خالقیت خدا افکندن.

حال اگر وعده‌ی حفظ قرآن داده و صیانت آن کتاب مبین را بر عهده گرفته است لازمه‌اش این نیست که منحصرأ نحوه‌ی حفظش نحوه‌ی خارق‌العاده و از مجاری غیبی باشد. بلکه ممکن است از راه‌های گوناگون (عادی و غیر عادی) موجبات حفظ و مصونیت قرآن را از خطر تحریف جنایتکاران میسر سازد و یکی از علل و اسباب عادی آن همان مبهم گذاردن آیات ولایت و تصریح ننمودن به اسم امامان علیهم‌السلام و گنجاندن آن آیات در خلال آیات احکام و قصص باشد، اگرچه او قادر است از طرقی که از درک ما پنهان است تحفظ وحی و کتاب خود را محقق گرداند.

همچنان که باز یکی از علل و اسباب مهم حفظ و مصونیت قرآن از دستبرد شیطان صفتان در عالم طبع مراقبت علمی و عملی ما مسلمانان است درباره‌ی این کتاب عزیز و امانت بسیار بزرگ الهی در میان بشر.

مسئولیت مسلمانان در حفظ و صیانت قرآن از مهجور بودن

آری بدون تردید ضمانت خدا نسبت به صیانت قرآن رفع مسئولیت از ما مسلمانان در موضوع حفظ این ودیعه‌ی پروردگار از خیانت خائنان نمی‌نماید؛ بلکه ما پیروان قرآن نیز

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

شدیداً موظّفیم با تعهّد جدّی و گرایش صمیمی به قرآن از جهات گوناگون تعلیمات و تعلّمات، تلاوة و حفظاً، بحثاً و تفسیراً، ترویجاً و تبلیغاً، لساناً و قلماً و مخصوصاً با اخذ برنامه‌های عملی و ظاهر ساختن تعلیمات اخلاقی آن در مظاهر زندگی و مورد بحث و بررسی قرار دادن معارف توحیدی آن در میان نسل جوان در حفظ و صیانت قرآن از اندراس و متروکیت آن در اجتماع خود و معرفی آن در دنیا بکوشیم و از خدای مهربان در این کار بزرگ استمداد جوییم که خود فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

کسانی که در [حفظ دین] ما بکوشند، به طور مسلم ما آنان را به راه‌های خود هدایتشان می‌کنیم و محققاً خدا با نیکوکاران همراه است.

اگر چنین کردیم و بدین طریق از اندراس و نابودی و متروکیت قرآن پیشگیری نمودیم، بدیهی است که این هم مصداقی از مصادیق حفظ موعود خداست که از طریق حفظ ما در عالم تحقّق پذیرفته است.

آری قرآن در پناه خدا به وسایل گوناگون محفوظ است؛ اما محفوظیت قرآن در پناه خدا هیچگونه تضمینی نسبت به عدم محرومیت ما از برکات قرآن نخواهد داشت. ممکن است قرآن از طرق گوناگون در حفظ و صیانت خدا باشد (چنان که هست) ولی مع ذلک ما بر اثر اهمال در وظیفه‌ی حفظ و تعهّد قرآن (به سهم خود) تا آخر عمر از برکات حیات بخش آن محروم مانده و محروم بمیریم. ذلک هو الخسران المبين.

خلاصه این شد که یکی از اسرار رعایت ابهام و عدم صراحت در بعض آیات قرآن در نظر گرفتن مصلحت مصونیت قرآن از تحریف بوده است که مصلحتی فوق العاده مهم و حیاتی برای اسلام و مسلمین می‌باشد.

سرّ دوم: احساس نیاز قطعی به امام معصوم علیه السلام

احساس نیاز قطعی به امام باید در افکار عامّه‌ی مسلمانان به عنوان اساسی‌ترین مطالب دینی و ضروری‌ترین مسائل زندگی تزریق گردد تا آنجا که مرد و زن، پیر و جوان، عالم و

عامی بیش از ضرورت آب و هوا به ضرورت وجود امام اذعان نموده و در طلبش با بی صبری تمام بشتابند و تا خود را به پناه ولایت او نیفکنند و او را بر مسند حکومت مطلقه‌ی عالم انسان نشانده‌اند آرام نگیرند. حال از جمله‌ی این طرق که خداوند حکیم آن را به کار برده و احساس نیازمندی به امام را در قلوب امت اسلام آشکار و بارز ساخته است، موضوع رعایت **ابهام در قرآن** است که می‌بینیم از طرفی قرآن را تنها کتاب هدایت و یگانه برنامه‌ی تأمین سعادت معرفی کرده و عالم انسان را سوق به سوی آن داده است که: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾؛^۱ به طور حتم این قرآن به طریقه‌ای که عادلانه‌ترین طرق است، هدایت می‌کند و از طرفی تدبیر در قرآن را وظیفه‌ی حتمی مسلمانان دانسته و با لحنی تحریک‌آمیز دعوت به آن فرموده است:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛^۲

آیا تدبیر در قرآن نمی‌کنند [در آن نمی‌اندیشند] یا بر دل‌هایی قفل‌های آن

نهاده شده است؟...

ولی از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که در بسیاری از موارد حساس و ضروری، ابهام و اجمال در مطالب به کار برده و از این طریق انسان‌های تشنه و عطشان درک حقایق را تشنه‌تر نموده و بر شدت التهابشان می‌افزاید. آنگاه برای رفع عطش از مردم عطشان و رساندن آنان به چشمه‌سارهای عذب و زلال قرآن کسانی را به عنوان «أهل الذکر» و دانیان علوم کتاب‌های آسمانی معرفی کرده و دانش‌طلبان قرآنی را ارجاع به آنان می‌فرماید که: ﴿...فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛^۳ در ذکر بودن قرآن هم که تردیدی نیست. چه آنکه مکرراً به این نام از قرآن تعبیر شده است:

﴿...إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾؛^۴

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛^۵

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی محمّد، آیه‌ی ۲۴.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

۴- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۹.

۵- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

و هم برای تعیین مصداق «اهل الذکر» و جلوگیری از ضلالت فکری حقیقت‌طلبان نیل به حقایق اصیل قرآنی را مشروط به نوعی طهارت مخصوص دانسته و خاطر نشان می‌سازد که: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾؛ آنگاه آن دسته‌ی پاکان و دارندگان طهارت خاصه‌ی قرآنی را هم منحصر در اهل بیت و خاندان نبوت و رسالت نشان می‌دهد که: ﴿...إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا﴾^۱؛ و از سوی دیگر نیز بیان شخص رسول اکرم ﷺ را روشنگر مبهمات قرآن و رافع اختلاف از افکار مردمان معرفی می‌نماید:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَیْكَ الذِّکْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ...﴾^۲؛

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْکِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فِیهِ...﴾^۳؛

و سپس اهل بیت و عترت ﷺ را از طریق «بیان»، مأمون از خطای رسول ﷺ (حدیث متواتر ثقلین) به عنوان عدیل کتاب و لازم لاینفک قرآن الی یوم القیامه معین نموده و بیان آنان را جانشین صادق و امین بیان رسول ﷺ اعلام می‌فرماید که: (إِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِی أَهْلَ بَیْتِی وَ إِنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّى یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ)؛^۴ نتیجه این شد که خداوند حکیم از طریق رعایت ابهام در قرآن کریم و منحصر ساختن عامل رفع ابهام از قرآن به «بیان» امام، امت اسلامی را شدیداً محتاج و نیازمند به امام معصوم و اهل بیت رسول ﷺ گردانیده و آنان را مضطرّ به عرض حاجت در آستان اقدس حجت ﷺ نموده است. بنابراین در واقع یکی از شئون مهمه‌ی قرآن هدایت مردم به سوی امام است و امام هم کارش تربیت انسان و رساندن او به قرب جوار حضرت رحمان می‌باشد.

هدایت قرآن به سوی امام ﷺ

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِی قَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ،

۱- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۴- همان، آیه‌ی ۶۴.

۵- مقدمه‌ی تفسیر البیان، ص ۶.

قال: يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ؛^۱

امام صادق در معنای آیه «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي...» فرموده است: [قرآن] به سوی امام هدایت می نماید.

چه آنکه تنها امام معصوم علیه السلام است که ملّت اقوم و استوارترین طریقه ها را به احسن وجه بیان نموده و عالم انسان را در آن مسیر رهبری می فرماید.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: فَلَا مَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛^۲

از امام سجّاد علیه السلام منقول است که فرمود: پس امام به سوی قرآن هدایت می کند و قرآن نیز به سوی امام راهنمایی می نماید و این است [معنای] گفتار خداوند عزّوجلّ: این قرآن به استوارترین طریقه ها هدایت می کند.

آری قرآن مردم را به سوی ائمه ای دین علیهم السلام که اهل بیت و اهل الذکر و مطهّرون هستند راهنمایی می نماید و آن بزرگواران نیز آنان را با حقایق اصیل قرآن و معارف عالیّه و احکام مُتَقَنّه آن کتاب آسمانی آشنا می گرداند و حقیقت آنکه اگر بنا بود تمام مطالب مورد احتیاج امت در قرآن به طور صریح و مبین آورده شود، آنچنان که امت در استنباط محتویات قرآن نیازمند به خارج از قرآن نگردد. در این صورت جمله ای حق به جانب «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» که یک تن از افراد صحابه؟! در حسّاسترین موقع به زبان آورد و شبهه ای هول انگیزی در افکار مردم افکند^۳ جدّاً در میان امت اسلام پا می گرفت و در دل بی خبران ساده دل جایگزین می گردید و به طور کلی مقام اصیل امامت را در یک مقام لغو و بی ثمری قلمداد می نمود و وجود اقدس امام را (العیاذ بالله) یک عضو فلج در اجتماع و فردی مُسْتَعْنَى

۱- تفسیر برهان، ج ۲، سوره ی اسراء، ص ۴۰۹، نقل از کافی.

۲- همان، ج ۶، سوره ی اسراء، ص ۲۰۹، حدیث ۳.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که حالت اشraf به موت در وجود مبارکش ظاهر شد به جمعی که در محضرش و در کنار بسترش بودند فرمود: «إِشْنُونِي بِدَوَايِ وَ ضَعِيفَةٌ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّونَ بَعْدَهُ»؛ دوات و صفحه ای برای من بیاورید تا مکتوبی بنویسم که بعد از آن به ضلالت نیفتید. یکی از حضار!! گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ يَهْجُرُ عِنْدَنَا الْقُرْآنَ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ پیغمبر هذیان می گوید (العیاذ بالله) قرآن نزد ما هست، کتاب خدا ما را بس (المراجعات، ص ۲۷۲) و (النص و الاجتهاد، ص ۸۰)، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۱۷، اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهْ عَلَي ذَلِك.

عنه و غیر لازم معزفی می‌کرد و برای همیشه او را از مرکز امت بیرون می‌راند و می‌گفت: اگر علم به قرآن و اخذ معارف و احکام از کتاب خدا منظور است که همه چیزش بر ما روشن است و ما خود می‌توانیم از تمام محتویات قرآن آگاه شویم و راه و رسم زندگی و بندگی را بشناسیم و اگر مسأله‌ی حکومت و زمامداری در نظر است، آن هم که از عهده‌ی هر فرد مدیر و مدبری ساخته است. بنابراین هیچگونه نیازی به مقام خاص و شخص معینی نداریم. آن وقت در این شرایط تمام مفسد ذلت‌بار ویرانگر که به پاره‌ای آن اشاره شد بر سر اسلام و مسلمین فرو می‌ریخت و با نبود امام و رهبر معصوم در میان امت چه بدبختی‌ها در عالم اسلام از همان آوان به وقوع می‌پیوست.

ما می‌بینیم با اینکه آنان در بسیاری از موارد در فهم کثیری از ظواهر قرآن پا در گل بودند و مکرراً «لَوْ لَا عَلَيَّ لَهْلَكْتُ فَلَانٌ»^۱ می‌گفتند، مع الوصف در مقام انکار احتیاج خود به امام علیه السلام برآمده و گفتند: کتاب خدا و قرآن ما را بس.

یعنی با وجود قرآن در میان ما به هدایت و راهنمایی شخص دیگری غیر قرآن نیازی نداریم. این جمله را با اینکه نابجا بود گفتند و امت اسلام را به خاک سیاه نشانیدند. حال انصاف خواهید داد که اگر واقعاً قرآن کتاب مبین و همه چیزش واضح و روشن بود و امت در فهم حقایق آن محتاج به امام معصوم نمی‌بود و جمله‌ی «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» برای خود در دل‌ها جایی باز می‌نمود، در آن موقع خدا می‌داند که نسبت به ساحت قدس امام علیه السلام و حجت پروردگار از خود چه بی‌مهری‌ها نشان می‌دادند و قهراً به چه رسوایی‌ها و خواری‌ها مبتلا می‌گشتند و لذا همچنان که اگر در قرآن تصریح به اسامی امامان علیهم السلام می‌شد، زمینه برای تحریف قرآن به وجود می‌آمد (چنان که مفضلاً در این باب در گذشته سخن گفتیم). همچنین اگر تمام حقایق و محتویات قرآن به طور آشکار و مبین نازل شده و در دسترس عامه‌ی مردم قرار می‌گرفت، زمینه‌ی بسیار آماده‌ای برای انزال و کنار افتادگی امام علیه السلام از اجتماع مسلمین فراهم می‌گردید و اغواگران و ایادی ابلیس ابداً جایی برای امام علیه السلام در مجتمع مسلمانان باقی نمی‌گذاشتند و به کلی مردم را منقطع از حجت پروردگار می‌نمودند و

البته روشن است که این هر دو (تحریف قرآن و انزال امام علی از جامعه‌ی مسلمانان) برای اسلام و مسلمین خطری فوق‌العاده عظیم را باعث می‌شد و ضربه‌ای بی‌اندازه کوبنده و مهلک بر پیکر قرآن عزیز وارد می‌ساخت و لهذا حکمت بالغه‌ی حضرت حق تعالی این چنین مقتضی شد که هم اسامی اولیای خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام در قرآن صریحاً ذکر نگردد و هم بسیاری از حقایق و مسائل مورد نیاز مردم در شئون گوناگون زندگی به طور مبین و واضح در قرآن نشان داده نشود.

بلکه هر دو قسمت در بوته‌ی اجمال و ابهام به بشر القاء شود تا در نتیجه هم قرآن کریم از دست تجاوز و تطاول تحریف‌کنندگان محفوظ بماند و هم تا روز قیامت دست حاجت و نیاز عالم انسان به آستان اقدس امام علی دراز باشد و در هیچ زمان خود را مستغنی از حجت حق تصور ننماید و برای همیشه کتاب خدا و عترت مصطفی علیهم‌السلام هر دو با هم ملجأ و مقتدای عالم انسان باشند و عائله‌ی بشری بر محور این دو امانت مخزونه‌ی پروردگار علی‌الدوام بچرخند و بالمال سعادت دو جهانی و حیات جاودانی خود را در پرتو این دو نور آسمانی تأمین نمایند.

فهم حقایق قرآن فقط از طریق اهل بیت اطهار علیهم‌السلام

اینجا مناسب است برای تأیید مطلب به روایتی که امام صادق علی‌السلام منقول است متمسک شویم و نیز برای رعایت اختصار جملاتی چند از آن حدیث شریف را نقل و ترجمه نماییم.
علامه‌ی مجلسی (رض) در بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه‌ی ۱۰۰، حدیث ۷۲، نقل از محاسن می‌فرماید:

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رِسَالَةٍ: وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنَ الْقُرْآنِ.... وَإِنَّمَا الْقُرْآنُ
أَمْثَالُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ دُونَ غَيْرِهِمْ وَلِقَوْمٍ يَثْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَهُمْ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِهِ وَيَعْرِفُونَهُ. فَأَمَّا غَيْرُهُمْ فَمَا أَشَدَّ إِشْكَالُهُ عَلَيْهِمْ وَابْعَدَهُ مِنْ مَذَاهِبِ قُلُوبِهِمْ
وَلِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَبْعَدَ مِنْ قُلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ
تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَفِي ذَلِكَ تَحْيِيرُ الْخَلَائِقِ أَجْمَعُونَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ)؛

از امام صادق علی‌السلام است ضمن نامه‌ای: و اما راجع به قرآن که سؤال کرده‌ای...

همانا قرآن مثل‌هایی است^۱ [حقایق عالیه در قالب تمثیل و تشبیه برای تقریب به اذهان آمده است] برای قومی که می‌دانند [قدرت درک مطالب دارند]^۲ نه برای دیگران و برای قومی که قرآن را آن‌چنان که باید تلاوت می‌کنند و اما برای دیگران [که ایمان به آن ندارند و یا از حقیقت آن بی‌خبرند و از درک محتویات آن عاجزند] پس چه بسیار دشوار و پر از مشکلات خواهد بود و بسی دور از موازین درک و فهم آنان تلقی خواهد شد و برای همین جهت رسول خدا ﷺ فرموده است: حقیقت آنکه چیزی مانند تفسیر قرآن دور از قلوب مردان نمی‌باشد و در آن جمیع خلایق به استثناء آنهایی که خدا خواسته است به تحبیر افتاده‌اند.

(وَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ بِتَعْمِيَّتِهِ فِي ذَلِكَ أَنْ يَنْتَهُوا إِلَى بَابِهِ وَ صِرَاطِهِ وَ أَنْ يُعْبُدُوهُ وَ يَسْتَنْبِطُوا مَا اخْتَجَوْا إِلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ عَنْهُمْ لَا عَنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ قَالَ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأُمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَأَمَّا غَيْرُهُمْ فَلَيْسَ يَغْلَمُ ذَلِكَ أَبَدًا وَ لَا يُوجَدُ)^۳

و همانا خدا منظورش از «تعمیه» [رعایت اجمال و ابهام و سخن سربسته گویی] در [بعض] مطالب قرآن این بوده است که مردم [از همه جاقطع امید نموده و در فهم حقایق قرآن از همه کس مأیوس شوند و عاقبت] برسند به باب خدا و صراط خدا [دری که خدا به روی مردم باز کرده و راهی که خدا برای بندگان مقرر فرموده است تا از آن در وارد شوند و در آن راه به حرکت در آیند و سرانجام به قرب خدا و کمال مطلق و سعادت جاودان نائل گردند] و در به دست آوردن مقصود و مراد خدا از کلامش تابع و مطیع کسانی باشند که از جانب خدا سخن می‌گویند و به امر خدا عهده‌دار امور کتاب خدا هستند.

۱- «وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» سوره ابراهیم، آیه ۲۵ و «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» سوره رعد، آیه ۱۷.

۲- «وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ يَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ» سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

۳- سوره نساء، آیه ۸۳.

[مردم] از پیش خود چیزی نگویند و متکی به استنباط خود نباشند. چنان که خدا فرموده است: اگر آن [کتاب خدا] را واگذار به رسول و اولی الامر [ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام] بنمایند، هر آینه آنان که اهل استنباط [و استخراج مطالب عالیّه از قرآن] می‌باشند آن را خواهند دانست [و به دیگران نیز خواهند آموخت] ولی غیر آنان هرگز نمی‌توانند علم [صحیح و کامل] به حقایق قرآن داشته باشند و [چنین فردی جز ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام] پیدا نخواهد شد.

(إِيَّاكَ وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ النَّاسَ غَيْرَ مُشْتَرِكِينَ فِي عِلْمِهِ كَاشْتَرَاكَهُمْ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْأُمُورِ وَلَا قَادِرِينَ عَلَيْهِ وَلَا عَلَى تَأْوِيلِهِ إِلَّا مِنْ حَدِّهِ وَ بَابِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ فَافْهَمُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ اطْلُبِ الْأَمْرَ مِنْ مَكَانِهِ تَجِدْهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ)؛

بپرهیز از اینکه به رأی خود در تأویل قرآن سخنی گویی، چه آنکه مردم در علم [تأویل] قرآن مشارکتی ندارند آن چنان که در سایر امور اشتراک باهم دارند و کسی قادر بر این [تأویل قرآن] نخواهد بود، مگر از همان دری وارد شود که خدا آن را برای همین کار افتتاح فرموده است؛ پس به خواست خدا فهم سخن نما و هر مطلبی را از محلّ و مستقرّ مخصوص به خود طلب کن که در این صورت و باین شرط آن را خواهی یافت و به مقصد خواهی رسید إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

به این جمله‌ی نورانی از صحیفه‌ی سجّادیه نیز عطف توجّهی بفرمایید:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُجْمَلًا، وَ أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكْمَلًا، وَ وَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا، وَ فَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ، وَ قَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِيقْ حَمْلَهُ. اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمَلَةً، وَ عَرَفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ شَرْفَهُ وَ فَضْلَهُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ، وَ عَلَى آلِهِ الْخُرَّانِ لَهُ)؛^۱

بار الها! تو آن [قرآن] را به طور سر بسته و مجمل بر پیغمبرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و

گردانیدی و آنگاه او را به دانستن عجائب و شگفتی‌های آن مُلْهَم ساختی و ما [اهل بیت نبوت ﷺ] را در علم به [تفصیل] آن و تفسیر [متشابهات و توضیح مبهماتش] وارث [پیغمبرت] قرار دادی و ما را بر کسی که علم به قرآن ندارد تفضیل داده و برتری بخشیدی و نیروی درک حقایق قرآن و قیام به مقتضای آن را به ما عنایت فرمودی تا [از این راه، عظمت و] رفعت منزلت ما را نسبت به کسی که تاب تحمل آن را نداشته است اثبات نمایی. بارالها!

پس همچنان که دل‌های ما را شایسته‌ی حمل قرآن نموده و به رحمت خود شرف و فضیلت آن را به ما شناساندی درود و رحمت فرست بر محمد که به سبب قرآن صلا‌ی هدایت زده و دعوت مردم به سوی حق فرموده است و هم بر آل او که گنجوران حکم و معارف قرآن و خزانه‌داران علوم آسمانی آن می‌باشند.

چرا درک حقایق قرآن به بیان امام علیؑ نیازمند است

از سخنان گذشته که در باب نیازمندی درک حقایق قرآن به بیان امام آمده است ممکن است اشکالی به بعض اذهان راه یابد و آن اینکه این سخن (نیاز قرآن به بیان خارج از خود در افاده‌ی مراد) با اوصافی که قرآن برای خود ذکر کرده است نمی‌سازد و آن اوصاف از این قرار است: نور^۱، هدی^۲، مبین^۳، بیان^۴، تبیان^۵، فرقان^۶، بینه^۷.

البته بدیهی است کلامی که خود نور است و مبین است، یعنی روشن و روشن کننده است در روشن نمودن محتویات و نشان دادن مدلولات و مرادات خود نیازی به نور و مبین دیگری نخواهد داشت. کتابی که خود تبیان همه چیز است و نسبت به تمام حقایق عالیه‌ی عالم بینه و دلیل است، چگونه ممکن و متصور است که تبیان خود نبوده و در دلالت بر

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷۴.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۵.

۳-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۱.

۴-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۸.

۵-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۸۹.

۶-سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۱.

۷-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۷.

مقاصد خود دلیل دیگری بخواهد و همچنین در وصف هدی و فرقان و بیان که قرآن به حکم توصیف خود دارای این صفات می باشد هادی بودن و فارقیّت بین حق و باطل و روشن نمودن برنامه های حیات از شئون حتمیّه ی قرآن به شمار می آید. بنابراین توصیف قرآن به اینکه دارای صفت ابهام است و طبعاً نیازی به بیان خارج از خود دارد، مستلزم نوعی تضادّ در اتّصاف می باشد که قرآن هم مبین باشد و هم مبهم. هم بیان و هم محتاج به بیان. در عین حال که تبیان همه چیز است، تبیان خودش نباشد و هکذا در سایر اوصاف. این، طرح صورت اشکال.

الف: پاسخ نقضی

و اما جواب از اشکال، اوّلًا ما نقض دلیل می کنیم به مواردی از آیات قرآن که مسلّمًا دارای ابهام و اجمال است و اینجا نیز از باب نشان دادن شاهد نقض و اشاره به کثرت موارد ابهام قرآن می توانیم آیات احکام را از مصادیق روشن و مسلّم آن موارد مبهم به شمار آوریم که هر شخص عارف به اسالیب کلام از شنیدن آیات «اقیموا الصلوة»، «آتوا الزکوة»، «کتب علیکم الصّیام» و «لله علی النّاس حجّ البیت» و دیگر آیات مشابه آن که مربوط به اعمال عبادی است یک نوع اجمال و ابهام در سخن در چهره ی این جملات احساس می نماید و قهراً در مقام کشف مراد از آن به جستجوی بیان و تبیان می پردازد تا مقصود از صلوة و زکوة و صیام و حجّ و استطاعت را با کمّ و کیف اجزاء و شرایط از زمان و مکان و دیگر انحاء متعلّقاتشان را توضیح داده و روشن نماید.

ولی در خود قرآن هر چه تفحص کند برخورد به چنین بیانی نمی نماید. یعنی تشریح خصوصیات احکام و تفصیل جزئیات اعمال عبادی و معاملی که کلاً مورد ابتلای مکلفین است در ظواهر قرآن نیامده است (به استثنای موارد خاصّه و معدودی در مسائل ارث و نکاح و طلاق و بعضی از عبادات). حال از شما می پرسیم آیا نه مگر اعمال و وظایف عبادی و معاملی از مطالب مسلّمه ی دینیّه است و هر مسلمانی موظّف به دانستن و انجام آن به فراخور حال و شرایط خود می باشد و هم نه مگر قرآن بنا به گفته ی خود «تبیان کلّ شیء» و روشنگر هر چیز است؟ «بیان للنّاس» است و تشریح کننده ی هر وظیفه ای از وظایف و نشان دهنده ی

راه و رسم زندگی برای مردم و «هدی للناس» است؟

بنابراین اوصاف، پس بیان تفصیلی این اعمال و تبیان این امور در کجای قرآن است؟ نه از تعیین رکعات نماز و اجزاء و شرایط آن ذکر می‌شود و نه اجناسی که مورد تعلق صدقه‌ی به معنای زکات واقع می‌شود و هر یک دارای نصاب معین و شرایط خاصی است توضیح داده شده است و نه از مناسک حج با آن تفصیلی که دارد از واجبات و محرمات و کفارات آن و شرایط استطاعت بحث کامل به عمل آمده است و همچنین مسائل مربوط به ازدواج و طلاق و امر به معروف و نهی از منکر و اقسام معاملات و معاشرات و انحاء روابط اجتماعی و حقوقی که تمام اینها از مصادیق شیء‌اند و نیازمند به تبیانند. ولی بسیار روشن است که تبیان هیچ‌یک از اینها تفصیلاً در قرآن دیده نمی‌شود. آیا مگر مسأله‌ی نصب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مقام ولایت امت در عداد حقائق اصیل‌ی اسلامی نیست؟ پس چرا تبیان آن به طور واضح و آشکار آن چنان که قابل انطباق با غیر آن نباشد در قرآن که «تبیان کل شیء» است نیامده است، بلکه چنان که می‌بینیم از آن موضوع فوق‌العاده اصیل و عظیم گاهی تعبیر ابهام آمیزی شده است که: ﴿...مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾؛^۱ و گاه از شخص امام علیه السلام نیز تعبیری مبهم به کار رفته است که: ﴿...الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛^۲ و دیگر گاه با جملاتی ابهام آمیز اشاره به روز ابلاغ ولایت گردیده است:

﴿...الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...﴾؛^۳

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾؛^۴

و موارد بسیاری از آیات دیگر که به طور سربسته و مبهم مطالبی را مورد بحث قرار داده و تبیان آن را در هیچ جای قرآن نیاورده است. بنابراین مبهم بودن این سلسله از آیات قرآن با اوصاف نور و مبین بودن و تبیان و بیان بودن قرآن چگونه قابل جمع است؟ این اولاً که جواب نقضی ما نسبت به اشکال سابق الذکر است.

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

۲- همان، آیه‌ی ۵۵.

۳- همان، آیه‌ی ۳.

۴- همان.

ب: پاسخ حلی

و اما برای جواب حلی به اشکال مذکور می‌گوییم: ممکن است کلامی یا کتابی که در حدّ نفس خود دارای مطالب عالیه‌ای می‌باشد، نسبت به کسانی که در سطح عالی از درک و فهم قرار گرفته‌اند کاملاً روشن و واضح باشد؛ ولی نسبت به جمع دیگری که در سطح نازل از ادراکند مبهم و نامفهوم تلقی گردد.

در این صورت صحیح است که بگوییم آن کلام یا آن کتاب در عین حال که نور و مبین است مع‌الوصف دارای ابهام است؛ یعنی برای جمعی مبین است و برای جمع دیگری غیر مبین است و همچنین صحیح است که بگوییم آن کلام و آن کتاب برای هر دو دسته (از عالی و دانی) نور و مبین است، منتها برای دسته‌ی اوّل (دانیان عالی رتبه‌ی در ادراک) مبین بلاواسطه است و برای دسته‌ی دوّم (پایین رتبه‌های در ادراک) مبین مع‌الواسطه است.

یعنی دسته‌ی دوّم نیز با مراجعه به دسته‌ی اوّل و تعلّم از آنان به درک مطالب آن کلام نائل می‌شوند و در نتیجه آن کتاب برای همگی واضح و روشن می‌گردد و عنوان «بیان للنّاس» به خود می‌گیرد.

البته شکی نیست در اینکه قرآن کتاب هدایت برای عموم مردم است و تمام انسان‌ها باید از قرآن دستورالعمل بگیرند و راه زندگی بیابند. ولی در این نیز تردیدی نیست که بسیاری از مردم بی‌سواد و یا باسواد ناآشنای با لغات و دستور زبان عربی از درک معانی قرآن بلکه از تلفّظ به الفاظ آن عاجزند.

بنابراین چگونه ممکن است که قرآن به طور عموم «بیان للنّاس» و «هدی للنّاس» باشد و عامه‌ی مردم بتوانند از معارف قرآن برخوردار گردند و به گنجینه‌ی محتویات آن راه یابند یا چگونه متصوّر است که قرآن برای همه کس حتّی برای آن مرد و زن مسلمان دهنشین پشت کوهی که دور از مراکز علم و دانش زندگی می‌کنند و اصلاً سواد خواندن و نوشتن ندارند، برای آنها هم قابل دسترسی و «یسیر الدّرك» باشد که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۱

و به طور مسلم ما قرآن را جهت ذکر [تفهّم و به دست آوردن احکام و معارف و آشنا گشتن با خدا و برنامه‌های هدایتش برای عموم مردم از عالم و عامی، شهری و بیابانی، دارندگان فهم بسیط و صاحبان ادراکات عمیق و برای همه و همه] سهل التناول و آسان قرار داده‌ایم. پس آیا کسی هست که متذکر گردد [در مقام اخذ معارف و احکام از کتاب خدا برآید]؟

آیا تصحیح این سخن جز به همین است که بگوییم آری قرآن برای «اهل الذکر» و دانیان لغات و اصطلاحات و الفبای زبان قرآن به طور مستقیم و بلاواسطه روشن و «یسیر الذکر» است و برای توده‌ی مردم دیگر نیز که کلید فهم زبان قرآن به دستشان نیست از طریق بیان دانیان قابل فهم است. بلی صحیح است آن مرد و یا آن زن مسلمان ده‌نشین بی‌سواد نیز باید از قرآن و کتاب هدایتش به حکم کلی «بیان للنّاس» و «هدی للنّاس» اخذ معارف و احکام بنماید. امانه به طور مستقیم و بدون بیان چه آنکه بدیهی است او قدرت این کار را ندارد.

پس به حکم عقل سلیم که هر جاهل در فتنی باید به عالم در آن فن رجوع نماید، او موظف است مثلاً به عالم قریه‌اش مراجعه کرده و از طریق بیان او پی به وظایف قرآنی‌اش ببرد. آن عالم قریه نیز در صورت عجز از بیان به اعلم از خود رجوع نموده و او هم به اعلم از خود، تا برسیم به امام معصوم و حجت منصوب از جانب خدا که همه چیز قرآن برای او روشن است و کوچکترین ابهام در هیچ ناحیه‌ای از نواحی قرآن برای او متصور نیست. چه آنکه خداوند متعال او را برای همین کار از جانب خود تعیین نموده و فرموده است:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...﴾^۱

سپس ما آن کسانی را که از میان بندگان خود برگزیده‌ایم، آنان را وارث [علم] کتاب [قرآن] قرار داده‌ایم...

﴿...وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأُمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَبِطُونَهُ مِنْهُمْ...﴾^۲

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۳۲.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۳.

...و اگر آن [قرآن] را به رسول ﷺ و اولی الامر [ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام]

واگذارند، هر آینه آنان که اهل استنباط آن می‌باشند آن را می‌دانند...

آری ممکن است دستگاه مولّد نوری که قدرت روشن نمودن همه جا و همه چیز را دارد در عالم باشد و مربوط به تمام ابناء بشر هم باشد، ولی رمز به کار انداختن آن دستگاه و راه پخش و افاضه‌ی نور آن بر اساس حکم و مصالحی در انحصار فردی یا افراد معینی قرار داده شده باشد. در این صورت درست است که بگوییم این دستگاه اگرچه در حدّ ذات خود دستگاه مولّد نور است و متعلّق به همه است.

ولی با این وجود پی بردن به تمام اجزاء درونی و جهازات کاملاً منظمّ آن و همچنین ارائه‌ی اشیاء دیگر در پرتو نور آن نیازمند به راهنمایی و هدایت آن فرد یا افراد معینی است که برای تصدّی و اداره و تدبیر امور آن دستگاه منظمّ معرفی شده‌اند و کلید آن به دست آنان سپرده شده است.

بنابراین دیگر جای اعتراض برای کسی نمی‌ماند که بگوید این چگونه است دستگاه پخش نوری که خود دارای نور است و نشان دهنده‌ی اشیاء است، مع الوصف از نشان دادن محتویات خود عاجز و قاصر بوده و نیازمند به وسیله یا وسائلی خارج از خود می‌باشد؟ زیرا در جواب گفته می‌شود خیر آن دستگاه مولّد نور عاری از هرگونه قصور است و در ارائه‌ی داخل و اشیاء خارج از خود در کمال قوّت و شدّت بوده و هیچگونه حاجت به خارج از خود ندارد. اما مردم از رمز کار آن به طور صحیح و بی‌خطر بی‌خبرند و وسایل و ابزارهای به کار انداختن آن و راه بهره‌برداری از آن با رعایت کُلّ مناسبات و حفظ حدود و ثغور همه‌جانبه‌اش به دستشان نیست. آری این مردمند که به حکم قصور در آگاهی و به خاطر بی‌اطلاعی از رمز عمل محتاج به ارشاد آگاهان از رمز کار و کلیدداران آنند. نه آن دستگاه مجهّز به جمیع جهازات کار و عاری از هرگونه قصور در عمل. پس نور مبین و تبیان کُلّ شیء بودن قرآن منافاتی با آیات ذیل نخواهد داشت:

﴿...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

... شما جز اندکی از علم داده نشده‌اید.

﴿...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ...﴾^۱

...از دانایان بپرسید اگر نمی‌دانید...

و این افراد عادی مردم و توده‌ی ابناء بشرند که دیدگانشان کم فروغ و دستشان به غایت کوتاه است و در مقام دیدن اشیاء در پرتو نور وحی و نیل به حقایق آسمانی قرآن به بندگان ﴿أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴾^۲ خدا محتاجند، نه قرآن که:

﴿...كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۳

...کتابی است که آیاتش محکم شده است و سپس تفصیل داده شده است از جانب [خدای] درستکار آگاه.

اکنون روایاتی چند در تأیید مطلب:

(عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَبَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ)؛^۴

از امام باقر عليه السلام منقول است که کسی نمی‌تواند ادعا کند که تمام [علوم] قرآن از ظاهر و باطن آن نزد او جمع است، مگر اوصیاء حق [ائمه‌ی معصومین عليهم السلام که اوصیاء پیغمبرند].

(عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَخَبَرُ الْأَرْضِ وَخَبَرُ مَا كَانَ وَخَبَرُ مَا هُوَ كَأَنَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ)؛^۵

راوی گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: به خدا قسم من کتاب خدا

۱- سوره نحل، آیه‌ی ۴۳.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۵، انبیاء عليهم السلام را توصیف می‌کند به اینکه صاحبان دست و دیده‌اند، یعنی واقع‌بینان درست‌کردارند.

۳- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱.

۴- کافی، ج ۱، ص ۲۲۸.

۵- همان، ص ۲۲۹، آیه‌ی شریفه در سوره‌ی نحل آیه‌ی ۸۹ چنین است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» و در روایت بالا نقل به معنی شده است.

را از اول تا آخرش آنچنان می‌دانم که گویی در کف دست من است. خبر آسمان و زمین و خبر آنچه که بوده و آنچه هست [یا خواهد بود] در قرآن است، خداوند عزوجل فرموده است: تبیان همه چیز در آن [قرآن] است.

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ الَّذِي عَنْهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ قَالَ فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ وَ عِنْدَنَا وَ اللَّهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ)؛^۱

از امام صادق علیه السلام منقول است که حضرت آیهی ۴۰ سورهی نمل را تلاوت کردند که آن کس که دانشی از کتاب در نزدش بود [وزیر حضرت سلیمان علیه السلام] گفت: من پیش از اینکه چشم خود را بر هم زنی آن [تخت ملکه‌ی سبا] را نزد تو می‌آورم. آنگاه امام علیه السلام انگشت‌های خود را از هم گشود و روی سینه‌اش نهاد و سپس فرمود: و به خدا سوگند در نزد ماست علم تمام کتاب.

حاصل آنکه اتصاف قرآن به اوصاف «نور» و «هدی» و «تبیان» و «بیان» منافات با این ندارد که امام علیه السلام واسطه‌ی در رساندن انسان به نور هدایت قرآن باشد و وسیله‌ی فتح باب «بیان» و رمز پخش نور قرآن به دست آن خلیفه‌ی الله و ولی امر معصوم منصوب از جانب خدا و رسولش سپرده شده باشد. درست است که قرآن نور است و مبین است، بیان و تبیان کلّ شیئی است و طبعاً تبیان خودش نیز خواهد بود و روشنگر محتویات خود نیز خواهد شد.

اهل بیت اطهار علیه السلام قرین جدانشدنی قرآن کریم

اما به این نکته هم باید توجه داشت که از جمله محتویات قرآن مسأله‌ی حجّیت بیان رسول ﷺ و اهل بیت رسول ﷺ است که می‌فرماید:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛^۲

﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾؛

و بیان رسول اکرم ﷺ نیز به موجب روایت متواتر ثقلین، اهل بیت اطهار را قرین

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲- سورهی نحل، آیهی ۴۴.

۲- سورہی احزاب، آیہی ۳۳.

(قَالَ إِنَّ أَحَدَكُمْ بِمَا فِيهِ نَجَوْتُمْ مِنَ النَّارِ وَ دَخَلْتُمْ الْجَنَّةَ فَإِنَّ فِيهِ حُجَّتَنَا وَ بَيَانَ حَقَّنَا وَ فَوْضَ طَاعَتِنَا)؛^۱

فرمود [به مردمی که بعد از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ به بهانه‌ی «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» از اطاعت امام علی (ع) سرپیچی کرده و قرآن را کافی در هدایت خود می‌پنداشتند] اگر شما به محتویات همین قرآن [که در دست دارید] عمل کنید [نصوص و ظواهر و تلویحات آن را نادیده نگیرید] از آتش نجات می‌یابید و داخل بهشت می‌شوید. چه آنکه در میان محتویات همین قرآن حجت ما [دلیل امامت ما] و بیان حق ما و وجوب اطاعت [فرمان] ما آمده است.

این گفتار امام علی (ع) با کمال وضوح این حقیقت را نشان می‌دهد که قرآن مردم را به دامن رهبر و امام معصوم منصوب از جانب خدا می‌افکند و همه را تحت ولایت حقّی وی در می‌آورد؛ آنگاه امام هم مردم را با حقائق عالی‌هی قرآن آشنا نموده و جملگی را در پرتو نور وحی خدا به بهشت جاودان و سعادت بی‌پایان می‌رساند.

از تأمل در روایت ثقلین نیز این مطلب به دست می‌آید. رسول خدا ﷺ نیز در روایت ثقلین با جمله‌ی بسیار عمیق و پرمغز «لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» و هم با جمله‌ی «إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا» اشاره به همین نکته‌ی فوق‌العاده ارزنده و عالی فرموده است که قرآن نازل شده‌ی از جانب خدا وقتی دارای صفات حیّه و زنده‌ی خود از قبیل نور، مبین، هدی، فرقان، بیان و تبیان کلّ شیء خواهد بود که با عترت من قرین بوده و توأم اهل بیت من باشد. در این صورت است که کتاب هدی و مایه‌ی نجات شما خواهد بود و اما همین که از اهل بیت من جدا شد دیگر آن کتاب خدا و رمز هدی نخواهد بود و بر اثر منفک بودن از بیان و روشن نگشتن حقایق مقصوده‌اش موجب ضلالت و گمراهی امت نیز خواهد گردید. چنان که همچنین شد و قرآن جدا از اهل بیت رسول ﷺ افتاد به دست حکام بنی‌امیه و بنی‌عبّاس و چه فتنه‌ها که برپا کرد و کور دلی‌ها که به وجود آورد و جمعیت‌ها که به ضلال افکند. آری:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱

و نازل می‌کنیم قرآن را که شفا بخش و مایه‌ی رحمت است برای مؤمنان و نسبت به ستمکاران چیزی جز زیان نمی‌افزاید.

عصر غیبت، عصر جدایی قرآن از امامت

بدیهی است که قرآن جدا شده از علی علیه السلام و افتاده در دست امثال معاویه از هواپرستان دنیا طلب به طور حتم دیگر کتاب هدایت نخواهد بود و دردی از عالم انسان درمان نخواهد نمود. سهل است، بلکه بر دردهای بی درمان عالم انسان به طور مسلم خواهد افزود و تباهی و «خسار» فراوان هم به بار خواهد آورد. راستی اگر قرآن بدون بیان امام علیه السلام همان قرآن خدا و نور مبین و تبیان و بیان بود و در حدّ نفس خود مفهوم جمیع مرادات و مقاصد الهی و کافی در امر هدایت امت اسلامی بود آن همه کوشش و اهتمام برای اثبات معیت عترت و قرآن از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول مدّت بعثت و عاقبت در مرض موت و هنگام وداع ابراز نمی‌شد و روی آن پافشاری نمی‌گردید.

حال اگر کسی بگوید بنابراین در زمان غیبت که قرآن از امام علیه السلام جدا شده و به دست بشر عادی افتاده است، بشری که کلید مخازن علم و حکمت قرآن به دستش نیست و از رموز کشف صحیح حقایق عالیه‌ی آن بی خبر است پس باید در این شرایط عالم انسان و در این میان جامعه‌ی مسلمانان از برکات آسمانی قرآن محروم باشند و نتوانند از کتاب هدایت خود چنان که هست استفاده بنمایند و از علوم و معارف آن برخوردار گردند. آیا این سخن لازمه‌اش تعطیل قرآن و سدّ باب اکتساب از معارف قرآن نمی‌باشد و در این صورت آیا تنزیل یک چنین کتاب عزیز حکیم بر بشری که قادر بر استفاده‌ی از آن نیست لغو و خلاف حکمت تلقّی نمی‌شود؟!

در جواب عرض می‌شود آری مطلب همین است، جدا شدن قرآن از امام و حجت معصوم حق لازمه‌اش معطل ماندن آن کتاب عزیز از اجرای کامل احکام و قوانینش و بسته

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

فهم حقایق قرآن با بیان اهل بیت □ ۱۷۳

شدن باب اکتساب صحیح از معارف حقّه و عاری از انحراف و اشتباهش خواهد بود.^۱ چنان که در دعای عهد منقول از امام صادق علیه السلام آمده است:

(وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومٍ عِبَادِكَ... وَ مُجَدِّدًا لِّمَا عَطَلَ مِنْ أَحْكَامٍ كِتَابِكَ)؛^۲

بارالها! اورا [امام علیه السلام] پناهگاه بندگان ستمدیده‌ات و تجدید کننده‌ی احکام تعطیل شده‌ی کتابت قرار بده.

و همچنین در دعای غیبت امام زمان علیه السلام آمده است:

(وَ أَصْلَحْ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَ غَيِّرْ مِنْ سُنَّتِكَ حَتَّىٰ يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَ عَلَىٰ يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا صَحِيحًا لَا عِوَجَ فِيهِ وَ لَا بِدْعَةَ مَعَهُ)؛^۳

و اصلاح کن به سبب او [امام علیه السلام] حکمی را از تو که تبدیل گردیده و سنتی را از تو که تغییر داده شده است تا دین تو با تدبیر او به تازگی و شادابی خود باز گردد و از هرگونه بدعت و کجی‌هایی یابد.

امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به کار امام «قائم» منتظر علیه السلام می‌فرماید:

(وَ يَغْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ)؛^۴

رای [خودکامگی‌ها] را به قرآن بر می‌گرداند در زمانی که قرآن را به رای خود تبدیل کرده باشند.

و امروز این مطلب بر همه کس روشن است که حدود برخورداری امت اسلام از قرآن در چه سطح نازلی قرار گرفته و جدّاً شرم‌آور شده است. ولی مع الوصف این جریان مستلزم این نیست که تنزیل کتاب هدایت بر بشری که قادر بر استفاده‌ی کامل از آن نمی‌باشند لغو و خلاف مقتضای حکمت باشد؛ چه آنکه این محرومیت از ناحیه‌ی خود این بشر به وجود آمده است و خداوند متّان از روی لطف بر بندگان، تنزیل کتاب حکیم و نصب

۱- البته باب اجتهاد و استنباط احکام از ظواهر کتاب برای همیشه مفتوح است و در صحت و لزوم آنچنان که در گذشته بیان شد بحثی نیست.

۲- مفاتیح الجنان، ص ۵۴۰.

۳- البلد الامین، ص ۳۰۷.

۴- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۸.

امام علیم و تعیین حجت معصوم از قبل خود فرموده است تا از هر جهت راه اعتراض و اعتذار را بر بشر ببندد و او یک روز نگوید که اگر «نور مبین» و «فرقان» و «بیان» در اختیار من گذارده بودی هرگز من به راه خطا نمی‌رفتم و سر از هلاک مؤبد در نمی‌آوردم و لذا حجت تا روز قیامت بر بشر تمام است. هم قرآن در اختیار است و هم امام در انتظار و الحال این بر عهده‌ی عالم انسان است که زمینه‌ی اطاعت خود را از حجت حق فراهم سازد تا او ظاهر گردد و ابواب علوم و معارف آسمانی قرآن را به روی بشر بگشاید و احکام حیات بخش آن را در صحنه‌ی زندگی انسان جاری گرداند. آری به فرموده‌ی خواجه نصیرالدین طوسی (رض):

(وَجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ وَ عَدَمُهُ مِثْلٌ؛^۱)

وجود او [امام علی‌علیه السلام] لطف است و تصرف او لطف دیگری است و نبود [شرایط]

تصرف او [برای اصلاح عالم و اجرای احکام قرآن] از ناحیه‌ی ماست.

البته تا بشر راه طغیان و عصیان بر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در پیش گرفته است و سبک مغزانه در این راه می‌تازد، دستش به دامن حجت معصوم خدا و در نتیجه به دامن قرآن و کتاب خدا نخواهد رسید و بالمال از برکات آسمانی قرآن محروم مانده و از در رحمت حق مطرود و مردود خواهد گردید. این فرموده‌ی خدای حکیم است:

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾^۲

...حقیقت آنکه خدا وضع قومی را دگرگون نمی‌سازد تا آن قوم آنچه را که در

درون خود دارند [از نیات و حالات روحی و ملکات نفسانی] دگرگون سازند...

از ترازو کم کنی من کم کنم تا تو با من روشنی من روشنم

نیاز قطعی قرآن به بیان معصوم علی‌علیه السلام

حاصل آنچه که تا به حال از سخنان گذشته به دست آمد این شد که درک مقاصد قرآن به طور اجمال از نظر ابهاماتی که در موارد حساسی از آیات کریمه‌اش بر اساس حکم

۱- کشف المراد علامه حلی، ص ۲۲۶.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۱.

و مصالح خاصه‌ای به کار رفته است (علاوه بر بطون و معانی طولیه‌ی آن) نیاز قطعی به بیان حجت معصوم و امام منصوب از جانب خدا دارد تا در هر زمان برای حل مشکلات و معضلاتی که به موازات سیر تکاملی افکار بشر در علوم و معارف پیش می‌آید و از هر طرف سیل سؤالات علمی و غیر علمی چه از جانب کفار و معاندین و چه از ناحیه‌ی متحرّیان حق و طالبان حقیقت به سوی عالم اسلام و امت قرآن سرازیر می‌گردد، ملجئی محکم و حصّنی حصین و مستحکم برقرار باشد و حفظ کیان امت اسلامی در پناه علم و عصمت آن حجت تأمین شود. این یک ضرورت حیاتی است برای پیروان قرآن که نبود آن موجب بروز اختلاف و تشّت در آراء علمی و استنباطات قرآنی دانشمندان اسلام گردیده و نتیجه‌اش تجرّی و تغلب کفار و منافقان و تذلل و شکست مسلمانان خواهد بود و لذا اغراق در سخن نکرده‌ایم اگر بگوییم مقصد اصلی قرآن از دعوت جامعه‌ی انسان به تدبّر در قرآن همین است که پی به موقعیت بسیار حسّاس امام علیه السلام از نظر «قرآن» ببرند.

روح مفسّر باید برخوردار از روح علوی و جعفری باشد

پیامبر اکرم فرمودند:

(فَإِذَا تَأْتَاكُمْ الْحَدِيثُ فَأَعْرِضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَمَا وَ أَفَقَ كِتَابِ

اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ)؛^۱

وقتی حدیثی به شما رسید، آن را به کتاب خدا و سنت [قطعیه‌ی] من عرضه

کنید، پس آنچه که با کتاب خدا و سنت من توافق داشت اخذ به آن نموده و

آن را مورد عمل قرار دهید و آنچه که مخالف با کتاب خدا و سنت من باشد

اخذ به آن ننمایید.

بدیهی است که عرض حدیث به قرآن برای تشخیص صحّت و سقم آن متفرّع بر تدبّر

در قرآن و به دست آوردن مفاهیم آن می‌باشد و در غیر این صورت تصوّر معقولی برای

عرض حدیث به قرآن نمی‌ماند.

این مطلب بلاشکال است و مسلّم، ولی با عطف توجّه به روایات کثیره‌ی دیگری که

در مقام نهی از تفسیر قرآن بدون استمداد از بیان معصومین علیهم‌السلام وارد شده است و نمونه‌ای از آن نیز در گذشته ارائه شد، تناقضی (به حسب ظاهر) میان این دو دسته از روایات دیده می‌شود و لذا بعضی از بزرگان در مقام جمع بین این دو گروه از اخبار برآمده‌اند. از جمله مرحوم فیض (رض) می‌گوید:

(فَالصَّوَابُ أَنْ يُقَالَ: مَنْ أَخْلَصَ الْإِنْقِيَادَ لِلَّهِ وَ لِرُسُولِهِ ﷺ وَ أَهْلِ الْبَيْتِ عليهم‌السلام وَ أَخَذَ عِلْمَهُ مِنْهُمْ وَ تَتَبَعَ آثَارَهُمْ وَ أَطَّلَعَ عَلَى جُمْلَةِ مَنْ أَسْرَارِهِمْ بِحَيْثُ حَصَلَ لَهُ الرُّسُوخُ فِي الْعِلْمِ وَ الطَّمَأْنِينَةُ فِي الْمَعْرِفَةِ وَ انْفَتَحَ عَيْنَا قَلْبِهِ وَ هَجَمَ بِهِ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ وَ بَاشَرَ رُوحُ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَانَ مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَنَسَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحِبَ الدُّنْيَا بِبَدَنِ رُوحِهِ مُعَلِّقَةً بِالْمَحَلِّ الْإِلَهِيِّ فَلَهُ أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنَ الْقُرْآنِ بَعْضَ غَرَائِبِهِ وَ يَسْتَنْبِطَ مِنْهُ نَبْذاً مِنْ عَجَائِبِهِ.

لَيْسَ ذَلِكَ مِنْ كَرَمِ اللَّهِ تَعَالَى بِغَرِيبٍ وَ لَا مِنْ جُودِهِ بِعَجِيبٍ. فَلَيْسَتْ السَّعَادَةُ وَ قَفَاً عَلَى قَوْمٍ دُونَ آخَرِينَ وَ قَدْ عَدُّوا عليهم‌السلام جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِمْ الْمُتَّصِفِينَ بِهَذِهِ الصِّفَاتِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَا قَالُوا: سَلَمَانُ مِمَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، فَمَنْ هَذِهِ صِفَتُهُ لَا يَبْعُدُ دُخُولُهُ فِي الرُّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ الْعَالَمِينَ بِالتَّأْوِيلِ بَلْ فِي قَوْلِهِمْ نَحْنُ الرُّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؛^۱

ملخص گفتار فیض (رحمه الله):

حق سخن اینکه ممکن است جمعی از بندگان پاک اندیش و مهذب بر اثر اخلاص در انقیاد و تسلیم گشتن در مقابل پیغمبر اکرم ﷺ و اهل بیت عصمت علیهم‌السلام و تتبع در آثار و تعالیم آن منابع وحی خدا و غور در کنوز علوم و گنجینه‌های اسرارشان به حدی از صفای در فهم و لطافت در درک رسیده باشند که علم به حقایق امور از مبادی صدق آن سرازیر در قلبشان گشته و روح ایقان به مطالب حق در جانشان رسوخ یافته باشد، اگرچه اینان به بدن با مردم دنیا

محشورند ولی روحاً به جایگاهی ارفع و اعلی و ابسته‌اند. لذا آنچه که تحملش بر اهل تنعم دشوار است و خشن، برای آنان نرم است و آسان و با آنچه مردم جاهل از آن در وحشتند آنان مأنوسند و آشنا. البته این دسته از پاک‌طینتان مصفی که ارتباط روحشان با خاندان طهارت علیهم‌السلام در کمال شدت است [تا آنجا که گویی تراوشات فکری آنان شعبه‌ای از دریا‌های علوم آسمانی اهل بیت نبوت علیهم‌السلام و مایه گرفته از چشمه‌های صاف و جوشان حکمت عترت است] آری بر اینان رواست که با این سرمایه‌ی بسیار عظیم فهم و ادراک مستقیم که به دست آورده‌اند وارد اقیانوس‌های ژرف و کرانه‌ناپیدای قرآن گردیده و در اکتساب انواع غرائب و عجائب علوم آن بکوشند.

نه مگر در ساحت قدس کرم و رحمت و اسعه‌ی حق و اولیای حق فیض عام است و ساعات در صفت اطلاق است و شمول؟ نه بر قومی وقف است و نه از قوم دیگری منع! بلکه چنان گسترش به دامن فضل و کرم داده‌اند که جمعی از مردم عادی را [به شرط اتّصاف به این صفات] از خود شمرده‌اند. سلمان فارسی را در جرگه‌ی خود جا داده و درباره‌اش فرموده‌اند سلمان از ما اهل بیت است. بنابراین چه استبعاد از اینکه این دسته‌ی از پاکان نیز در حدّ خود دانای به حقایق قرآنیّه و عارف به بطون تأویلیّه آن باشند و طبق آیات و روایات آمره‌ی به تدبّر در قرآن به تدبّر و تفسیر قرآن پردازند.

پس نه اینکه لازم است تفسیر آیه به آیه‌ی قرآن با استناد به اخبار امامان علیهم‌السلام باشد، خیر، اینکه میسر نیست؛ زیرا روایات معتبره‌ی قابل اعتماد در توضیح و تفسیر آیات قرآن به قدر کافی نداریم، بلکه آنچه لازم و واجب است این که باید روح مفسّر روح امامی یعنی روح علوی و جعفری باشد نه روح عرفانی و فلسفی به اصطلاح زمان! و از شدت ارتباط با منطق اهل بیت عصمت علیهم‌السلام و کثرت ممارست با تعلیمات آن معلّمین الهی یک نوع استقامت فکری در او پیدا شده باشد که به هنگام تفسیر قرآن طرز تفکر و گفتارش بیگانه‌ی از روش اهل بیت علیهم‌السلام نباشد.

بلکه به طور واضح و روشن، نماینده و مرآت تعالیم اهل بیت طهارت علیهم‌السلام بوده و کاملاً هم‌سنخی و مشابَهت با گفتار و آثار عترت علیهم‌السلام در چهره‌ی گفتار و افکارش هویدا باشد و خلاصه بعد از به دست آوردن رمز کشف حقایق و کلید فتح مخازن قرآن از «عدیل قرآن» یعنی عترت و اهل بیت رسالت علیهم‌السلام قدم به وادی تفسیر قرآن بگذارد. در این صورت است که با طمأنینه و آرامش نفسانی پیش خواهد رفت و در استنباطاتش به حول و قوه‌ی الهی مُصیب خواهد شد. إِنْ شَاءَ اللَّهُ

ابهام قرآن در مصادیق است نه مفاهیم

البته آیات قرآن دارای ابهام هست و نیاز به بیان دارد اما این ابهام از جهت مصادیق است نه از جهت مفاهیم. مثلاً آیه‌ی:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۱

از جهت مفهوم بسیار روشن است و می‌فرماید: ...امروز، دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد...! اما مصداقاً مبهم و نامعلوم است که آن روز، کدام روز است و احتیاج به بیان دارد و همچنین آیه‌ی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۲

مفهوماً روشن است که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا و رسول و فرمانروایان از خودتان را...

اما مصداقاً مبهم است که آن «اولی الامر» و فرمانروایانی که اطاعتشان در ردیف اطاعت خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم واجب است؛ کیانند؟

پس قرآن از این نظر هم عربی است. یعنی دارای فصاحت و روشنی کامل در تفهیم

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

مقاصد خودش می باشد چنان که فرموده است:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۱

ما به یقین قرآن را برای فهمیدن و یادآوری نمودن سهل و آسان قرار داده ایم؛ حال آیا کسی هست که [بدون لجاج و عناد با قرآن مواجه گردد و] پند پذیرد. ولی متأسفانه ما آن چنان که لازم است؛ به فکر تحصیل این سرمایه ی حیاتی خود نیستیم. ما حتی اگر بخواهیم برای قرآن هم خیلی اهمّیت قائل بشویم مانند دیگر کتاب های علمی با آن برخورد می کنیم و آن را مورد تجزیه و تحلیل علمی و فنی قرار می دهیم. مطالب فلسفی و عرفانی و کلامی یا فقهی و اصولی و ادبی از اطلاق و تقیید و عموم و خصوص و... استنباط می کنیم و به همین مقدار دلخوش می شویم و خود را عامل به وظیفه ی قرآنی خود می پنداریم و حال آنکه هدف اصلی قرآن، چنان که خودش می فرماید:

﴿...لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾

ظلمت های روحی را به نور تبدیل کردن است. علوم نامبرده وقتی به عنوان علوم قرآنی حساب می شوند که مولّد آن نور، باشند و سرمایه ی حیات ابدی را در جان عالم به آن علوم، به وجود آورند، وگرنه با سایر دستاوردهای دنیوی فرقی نخواهند داشت و در ردیف دیگر تشخّصات و تعینات دنیوی عالمان دینی قرار خواهند گرفت و این، خود، منشأ فساد بسیار وسیع و عمیقی در میان امت اسلامی خواهد گشت و اکثریت مردم مسلمان در عین دینداری، ناآگاه از حقیقت دینشان خواهند بود و از مقصد اصلی قرآن که ایجاد نور الهی در دل هاست تهی دست خواهند شد.

پیامبر و عترت او علیهم السلام مبین قرآن

در هر جا که قرآن حکمی را در مورد خاصی گفته و راجع به سایر موارد ساکت است، وظیفه ی ما چیست؟ وظیفه ی ما فحّص در سنت است. باید به سراغ بیان رسول ﷺ و عترت برویم و ببینیم نظر آنها چیست؟ زیرا خود قرآن مراجعه به آنها را لازم دانسته می گوید: در کنار من باید بیان باشد. قرآن ابهاماتی دارد. اجمال ها و کلی گویی هایی دارد. اما تبیین و

۱- سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.

تفصیل این کلی گویی‌ها به بیان رسول ﷺ و عترت واگذار شده است. خود قرآن ما را به رسول ﷺ ارجاع داده است. از جمله در سوره‌ی حشر فرموده:

﴿... مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾؛

پیغمبر هم امر و نهی کرده است؛ به هر چه امر کرده عمل کنید و از هر چه نهی کرده خودداری کنید...

به حکم این آیه، پیغمبر ﷺ گذشته از اینکه احکام را تبلیغ می‌کند، خودش هم امر و نهی می‌کند. ما وظیفه داریم که امر و نهی او را اطاعت کنیم و بیان او در کنار قرآن لازم است. در سوره‌ی نحل هم که خوانده‌ایم:

﴿... وَ أُنزِلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرُ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛^۱

... ما قرآن را بر تو نازل کردیم، برای اینکه تو مبین آن باشی...

قرآن می‌فرماید: وظیفه‌ی تو ای پیامبر تنها تبلیغ آیات قرآن، یعنی «لِتُبَلِّغَ» نیست؛ بلکه «لِتُبَيِّنَ» است. تو وظیفه داری کلیات کتاب مرا تبیین کنی. اگر بنا بود قرآن نیاز به بیان نداشته باشد «تُبَيِّنَ» معنا نداشت. پس لازم است که پیغمبر ﷺ تشریحش کند. خود پیغمبر ﷺ هم به حکم حدیث ثقلین که تمام فرق اسلامی از شیعه و سنی بر آن متفقند، فرموده است:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي)؛^۲

بنابر این، پس از پیامبر ﷺ عترت او مبین قرآن است. پس این سه بیان احکام، باید کنار هم باشند: خدا، رسول و عترت. در این صورت، احکام الهی و حقایق آسمانی قرآن روشن می‌شود و این یک مطلب اساسی است که باید در ذهن جوان‌ها خوب جا بگیرد. چون مغرض‌ها خیلی زیاد هستند که القای شبهه می‌کنند و می‌گویند: در کجای قرآن فلان مطلب آمده است؟ قرآن که فلان مطلب را نگفته است! باید این را بفهمیم که احکام ما تنها از قرآن به دست نمی‌آید. احکام دینی ما دو منبع دارد. یکی کتاب و دیگری سنت. قرآن و سنت. یعنی بیان رسول ﷺ و عترت.

اگر احکام دینی ما تنها مُتکی به قرآن باشد، در مقام عمل متحیر و سرگردان می‌مانیم.

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- حدیث الثقلین، نجم الدین العسکری، ص ۸۲.

هیچ کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. نمی‌توانیم عبادت کنیم. مثلاً عبادت حجّ صدها حکم دارد. از وقتی که به میقات می‌روید و مُحَرَّم می‌شوید تا وقتی که تمام می‌شود، احکام فراوانی دارد. این مناسک و احکام از کجا آمده که وقتی به میقات رسیدید، لباس از تن بر کنید و جامه‌ی احرام بپوشید و لَبَّيْکَ بگویید؟ در حال احرام، مرد نباید زیر سایه برود و نباید سر را بپوشاند، نباید روی پا پوشیده شود، نباید به آینه نگاه کند و.. این دستورها در کجای قرآن است؟ هیچ کدام از اینها در قرآن نیست. فقط همین قدر فرموده که:

﴿...لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...﴾^۱

...مردم وظیفه دارند به خانه‌ی خدا بروند...

اما چگونه بروند و چه عملی انجام بدهند؟ هیچ کدام در قرآن نیست. ما این همه مناسک را از کجا آورده‌ایم؟ از فقها گرفته‌ایم. فقها از کجا گرفته‌اند؟ به سراغ سنت رفته‌اند و گفته‌اند: قال الصادق علیه السلام و قال الباقر علیه السلام. همه‌ی اینها از سنت گرفته شده نه از قرآن.

اگر ما هم تبعیت از عمر کنیم و بگوییم: (حَشْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ)؛ همین قرآن برای ما کافی است، در عمل به قرآن و فهم آن دچار مشکل می‌شویم. آن گاه از چه کسی بپرسیم که مراد از حجّ چیست و مناسک آن کدام است؟ ابوحنیفه بگوید؟ مالک ابن انس بگوید؟ شافعی بگوید؟ یا احمد بن حنبل؟ می‌گوییم: نه، هرگاه چیزی از قرآن را نفهمیدیم، باید به سراغ پیغمبر صلی الله علیه و آله برویم. پیغمبر صلی الله علیه و آله که خودش آورنده‌ی قرآن است و عترت او که خودش آنها را خلیفه‌ی خویش قرار داده است باید بگویند، نه دیگران.

ما می‌گوییم استنباط احکام این گونه است. تنها خود قرآن برای بیان احکام کافی نیست. شرایط نماز چیست؟ مبطلات روزه چیست؟ هیچ کدام از اینها در قرآن نیست. تمام اینها از سنت گرفته می‌شود. بنابراین، ممکن است قرآن قسمتی از یک حکم را بیان کند و بقیه را موکول به سنت کند.

قرآن و علی علیه السلام ملازم یکدیگرند

قرآن را باید از اهل قرآن گرفت. خوارج مسلمان بودند و نماز شب می‌خواندند و قرآن

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

تلاوت می کردند؛ ولی معرفت و شناخت لازم را نداشتند. نمی دانستند که قرآن، اهل دارد و آن را از اهلش باید گرفت. همانگونه که خود قرآن می فرماید:

﴿...فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

قرآن را باید از اهل گرفت. نه اینکه بگوییم «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» قرآن ما را بس و نیاز به کسی نداریم. امروز هم جسته و گریخته از این سخنان می شنویم که می گویند ما قرآن را قبول داریم و هر چه قرآن گفته می پذیریم، اما نمی دانند قرآنی که از عترت جدا باشد، قرآن مضل است. قرآن هادی، آن قرآنی است که در کنارش بیان علی و آل علی علیهم السلام قرار گرفته باشد. خوارج نهروان، با تمام انسی که با قرآن داشتند چون از علی علیه السلام که بیان قرآن بود منحرف بودند، به این بدبختی افتادند و جهنمی شدند.

بنابراین مطلب بسیار دقیق و سنگین است و مراقبت شدید لازم دارد. مبدا بدعملی‌ها ما را از قرآن و عترت جدا کند و به هنگام مرگ چیزی در کوله بارمان نباشد و -العیاذ بالله- بی ایمان برویم. چون قرآن می فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾^۲

یعنی پایان شوم بدعملی‌ها تکذیب آیات خدا و به استهزا گرفتن آن خواهد بود. اینکه فرموده اند قرآن را مکرر بخوانید برای این است که مکرراً در آیات آن بیندیشید، تدبّر کنید و آنها را با اعمالتان بسنجید و ببینید آیا نوع زندگی شما با قرآن منطبق است؟ آیا در حدّ خود، قرآن عینی شده اید یا نه؟ چنان که بیان آن گذشت، قرآن لفظی و کتبی و تفسیری فراوان داریم. مخالفین مذهب ما نیز بیش از ما دارند. تفسیر کبیر ۳۲ جلدی فخر رازی مطالب عالی و حکیمانه دارد و عمیقانه بحث می کند اما: ﴿...طُيْعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ...﴾^۳؛ چون از عترت منحرف است، در حقیقت عاری از هدایت است. شیعه‌ی واقعی آن کسی است که در عین حال که به علی و آل علی علیهم السلام متوسّل می شود، خوف آن دارد که مبدا بدعملی‌ها عاقبت او را از قرآن

۱- سوره نحل، آیه ۴۳.

۲- سوره روم، آیه ۱۰.

۳- سوره منافقون، آیه ۳.

و علی علیه السلام جدا کند. در روایت دیگر می خوانیم:

(مَنْ أَرَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَلْيَتَوَرَّ الْقُرْآنَ)؛

هر کس می خواهد علوم اوّلین و آخرین را به دست آورد، باید به کنجکاو
در قرآن پیردازد.

ما بر اساس تحقیقی که در منابع دینی برای به دست آوردن معارف حقّه داشته ایم، این
حقیقت را بسیار واضح و روشن به دست آورده ایم که معیار حق در مکتب اسلام و قرآن،
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. این حدیث از احادیث متفق علیه شیعه و سنی است که
رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدْوُرُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ)؛^۱

حق، ملازم علی و علی، ملازم حق است؛ حق با علی می گردد بدان گونه که او بگردد.

ما باید توجه کامل داشته باشیم که کسانی در میان ما پیدا شده اند که پیوسته داد قرآن
می زنند و می گویند: قرآن، قرآن. مجالسی به نام بحث های قرآنی برگزار می کنند و
می گویند: کتاب دینی ما قرآن است و ما می خواهیم حقایق دینی خود را از کتاب دینی مان
به دست آوریم ولی اصلاً سخنی از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به میان نمی آورند.

البته این تازگی ندارد، پسر خطاب، اوّل کسی بود که این فکر را در میان امت اسلامی
القا کرد و اوّل کسی بود که گفت **حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ**؛^۲ (قرآن برای ما کافی است) و نیازی به
علی نداریم. کسانی هم که به قول خود روشنفکرند و جلسه تشکیل می دهند و جوانان ناپخته
و خام را دور خود جمع کرده و قرآن، قرآن می کنند، دنباله رو گوینده ی جمله ی «حسبنا
کتاب الله» هستند و می خواهند مرام او را تجدید نموده و فکر او را ترویج کنند. اگر راست
می گویند و تابع قرآنند، این قرآن است که می فرماید: ﴿... مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ...﴾؛^۳
آنچه که پیامبر آورده، آن را بگیرید. این قرآن است که بیان پیامبر را لازم لا

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۲۳. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۲۶ تا ۴۰، با عبارات گوناگون.

۲- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۱ و صحیح مسلم، ج ۶، ص ۷۶.

۳- سوره ی حشر، آیه ی ۷.

یَنفَكُ خُودِ نَشَانِ دَادِه وَ مِی گُویَد: ﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛ 'ما قرآن را به تو نازل کردیم که تو آن را برای مردم بیان کنی و مجملات آن را تبیین نمایی. حال، وقتی بیان پیامبر به حکم قرآن حجت است همو فرموده است:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ)؛

اگر واقعاً شما راست می‌گویید و می‌خواهید برادر باشید پس به حق برگردید و بر محور حق بچرخید؛ اگر نه، روح قرآن را کنار زدن و جسم آن را گرفتن که حق نیست! پسر خطاب این حرف را زد و بعد از او هم معاویه آن را تعقیب کرد. در جنگ صفین قرآن را بالا بردند و گفتند: ما اهل قرآن هستیم. مردم نادان نیز گول همین را خوردند و گفتند: ما با قرآن و اهل قرآن نمی‌جنگیم!

لذا به روی علی علیه السلام شمشیر کشیدند و گفتند: باید دستور بدهی مالک اشتر که هم اکنون با لشکر معاویه می‌جنگد و اندکی مانده که به خیمه‌ی معاویه برسد و ریشه‌ی فساد را برکند، برگردد؛ اگر برگردد و جنگ تعطیل نشود تو را می‌کشیم. امیرالمؤمنین علیه السلام دید چاره‌ای نیست، پیغام داد که مالک برگردد و بعد هم ناچار، تن به حکمیت داد و آن بدبختی‌ها که می‌دانیم، پیش آمد. خوارج نهروان نیز به قول خود اهل قرآن بودند، نماز شب خوان و قاریان قرآن بودند. مردم نادانی هم که دور امیرالمؤمنین علیه السلام بودند گفتند: ما با نماز شب خوان‌ها و قاریان قرآن نمی‌جنگیم.

خلاصه؛ روح قرآن را کنار زدند و جسم قرآن را چسبیدند و گفتند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ ما هستیم و کتاب الله؛ مرجع مطاع ما، خود قرآن است و بس.

لذا مولا علیه السلام به ابن عباس می‌فرمود: وقتی با خوارج نهروان صحبت می‌کنی:

(لَا تَخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حِمْلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ)؛

با آنها به آیات قرآن استدلال نکن. زیرا قرآن کلتانی دو پهلو و چند پهلو دارد، تو می‌گویی و آنها می‌گویند.

هر آیه به چند معنی ممکن است تفسیر شود. تو معنایی را از آیه می‌گیری و آنها

معنای دیگری را و سخن به درازا می کشد و نتیجه بخش نمی شود.

(وَلَكِنْ حَاجُّهُمْ بِالسُّنَّةِ)؛

با بیان پیامبر که نص است با آنها صحبت کن.

بگو همان پیامبر که قرآن را آورده و قرآن هم بیان او را حجت دانسته و او را به عنوان

(اهل الذکر) مرجع مردم معرفی کرده و فرموده است:

﴿... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛^۱

هر چه را که نمی دانید از دانای آن بپرسید.

آری همان پیامبر فرموده است: (عَلَيْكَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ)؛ وقتی بیان پیامبر را به

میان آوردی: (فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا)؛^۲ چاره ای نمی بیند جز این که بپذیرند.

لزوم استمداد از سنت در فهم قرآن

آقایان جوان باید همیشه متوجه این مطلب باشند که معارف دینی ما تنها از قرآن به

دست نمی آید. قرآن کلیات و مُجَمَلات دارد و مُبیین می خواهد. دیدیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام)

می فرماید: تنها به قرآن نمی توان تکیه کرد، باید در فهم قرآن از سنت استمداد نمود: (لا

تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ... وَلَكِنْ حَاجُّهُمْ بِالسُّنَّةِ)؛ به ما هشدار داده اند که:

(يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ عُبَادٌ جُهَالٌ وَ عُلَمَاءٌ فُسَاقٌ)؛^۳

در آینده ی زمان، عابدانی نادان و عالمانی فاسق به وجود می آیند.

دیندارانی دین شناس از یک سو، و دانشمندانی بی دین از سوی دیگر به هم می رسند

و از تلاقی این دو گروه، انحرافات عمیق و مفساد وسیع در جامعه ی مسلمین تولید می شود.

مراقبت در زمان ما بسیار لازم است؛ زیرا در حال حاضر، از نظر فرهنگ دینی در

شرایطی بسیار دشوار واقع شده ایم؛ چهره های فریبنده و غلط انداز زیاد شده اند. جوان ها و

نوجوان ها باید کاملاً بیدار باشند، چه بسا جلساتی به نام دین و قرآن تشکیل می دهند و دایم

دم از قرآن می زنند و ادعای بحث قرآنی خالص می کنند؛ بدانند که تحت این عناوین به

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۴۳.

۲- نهج البلاغه ی فیض، نامه ی ۷۷.

۳- المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۲۵.

ظاهر حق، باطل‌ها به افکار آنان القا می‌گردد و به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام):

(كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُّ بِهَا بَاطِلٌ)^۱

در پوشش سخن حق، مقاصد باطل دنبال می‌شود.

﴿وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

ما آیات خود را برای دانایان تشریح می‌کنیم.

اما دانایان و عالمان از نظر قرآن چه کسانی هستند؟

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۲

علمای قرآن کسانی هستند که خشیت و ترس از خدا در جان‌شان نشسته است.

و هیچ شأنی از شؤون دنیا برای آنها جاذبه‌ای ندارد. تنها آنانند که می‌توانند از تفصیل

و تبیین آیات قرآن حقایقی به دست آورده و بهره‌ها ببرند. در دعای غیبت امام زمان (عجل الله

تعالی فرجه الشریف) می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَ أَضِلِّحْ بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَ

غَيِّرْ مِنْ سُنَّتِكَ)

یعنی وقتی او بیايد خواهد دید که دین خدا دگرگون شده و احکام، مبدل و سنت،

تغییر یافته است و باید تجدید حیات دینی کند. جمله‌ی آخرش «وَ أَخِي بُولِيكَ الْقُرْآنَ» یعنی

او که بیايد قرآن را زنده می‌کند، معلوم می‌شود قرآن در زمان غیبت او تدریجاً می‌میرد. چه

کسانی قرآن را می‌میرانند؟ کفار؟ نه، کفار که با قرآن کاری ندارند، بلکه همین امثال ماها

که ادعای پاسداری از قرآن را داریم و خود را مبیین احکام آن معرفی می‌کنیم و معتقدیم که

در هر زمانی باید به گونه‌ی خاصی قرآن را به جهانیان عرضه کنیم، و همین باعث تبدیل

قرآن و تغیر سنت می‌شود، در نتیجه قرآن می‌میرد. پس آیه‌ای که می‌خوانیم منحصر به

مشرکین صدر اسلام نیست، بلکه تا روز قیامت به همه می‌گوید:

﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ﴾

تا دست‌اندرکاران امور مساجد و سازمان‌های دینی موحد نباشند معابد دینی و

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، باب الحكم، حکمت ۱۸۹.

۲- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸.

سازمان‌های تبلیغی اسلامی مفید فایده‌ای نخواهند بود و تأثیر معنوی و روحانی نخواهند داشت. باید به معنای واقعی موحد باشید تا مراکز دینی اثربخش و ثمربخش گردد و محصول روحانی خود را بدهد.

این جمله هم از رسول خدا ﷺ نقل شده است: (یا معاشِرَ قُرَآءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللَّهَ فِی مَا حَمَلَكُم مِّنْ كِتَابِهِ؛ ای گروه‌هایی که خود را عالمان و پاسداران قرآن معزفی می‌کنید از خدا بترسید، قرآن را آنچنان که خدا بار آن را بر دوشتان نهاده است تبلیغ کنید). (فَإِنِّی مَسْئُولٌ؛ من مسئول بودم. تا کتاب خدا را بیاورم، به شما ابلاغ کنم). (وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ؛ شما هم مسئول هستید که همانگونه که من ابلاغ کرده‌ام به مردم برسانید، در محتویات آن دخل و تصرف نکنید، مشرکِ هواپرست نباشید؛ موحد خداپرست باشید).

(إِنِّی مَسْئُولٌ مِّنْ تَبْلِیغِ الرِّسَالَةِ وَ أَمَّا أَنْتُمْ فَتَسْأَلُونَ عَمَّا حَمَلَكُم مِّنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِی)؛

کتاب خدا و سنت من در میان شماست، من دست نخورده به شما تحویل دادم، شما هم دست نخورده تحویل مردم بدهید. روز قیامت از شما شکایت خواهم کرد.

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۱

آن روز از شما شکایت خواهم کرد که خدایا! من قرآن تو را به مردم رساندم، ولی این مردم قرآن تو را مهجور کردند و پشت گوش انداختند. آرای خودشان را بر قرآن تحمیل کردند. ما باید همیشه متوجه این اصل از اصول قرآنی باشیم که خداوند به شخص عامل نظر دارد، نه فقط به عمل.

اگر عمل - هر چند هم به ظاهر خوب باشد - از غیر مؤمن صادر شود بی‌ارزش است! و لذا در منطق قرآن، عمل کافر ارزش الهی ندارد؛ اگر چه در میان مردم بسیار بزرگ و باارزش شمرده شود. ممکن است در میان کفار کسانی بوده‌اند و باشند که خدمات عالی کرده و موجبات رفاه زندگی بشر را فراهم آورده‌اند و واقعاً با اکتشاف نیروی برق و بخار و شناختن میکروب بیماری‌ها و بدست آوردن واکسن آنها و نظایر این امور، چهره‌ی زندگی را

روشن و زیبا ساخته‌اند؛ اما از نظر قرآن کریم ارزش معنوی در نزد خدا ندارند، و در عالم پس از مرگ اهل نجات نخواهند شد.

البته ما کاری به مکتشفان و مخترعان از نظر کفر و ایمان نداریم و نمی‌دانیم آیا کافر بوده‌اند یا موحد؟ لذا حق قضاوت درباره‌ی حالات درونی اشخاص نداریم و کسی جز خدا از حالات درونی و افکار اشخاص آگاه نمی‌باشد، و بطور کلی می‌گوییم از نظر قرآن، اعمال کافران نزد خدا ارزش ندارد. این قرآن است که می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ﴾؛

کافران اعمالشان [هرچند به ظاهر خوب هم باشد] حبط و بی‌ارزش می‌شود و برای همیشه در آتش دوزخ خواهند بود.

جوانان مراقب تفسیرهای منحرف باشند

برخی از مفسران اهل سنت این حدیث را از مردی به نام حمید بن زیاد نقل کرده‌اند که می‌گوید: روزی از محمد بن کعب قرظی پرسیدم: درباره‌ی اصحاب رسول خدا ﷺ چه نظری داری؟ گفت:

(إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ غَفَرَ لِجَمِيعِهِمْ وَ أَوْجَبَ لَهُمُ الْجَنَّةَ فِي كِتَابِهِ مُحْسِنِهِمْ وَ مُسِيئِهِمْ)؛

خداوند همه‌ی آنها را مغفور قرار داده و بهشت را برای آنها واجب کرده، اعم از نیکوکاران و بدکارانشان.

گفتم: در کجای قرآن آمده که همه‌ی اصحاب، اهل بهشتند؟! گفت: مگر این آیه را نخوانده‌ای:

﴿وَالسَّائِقُونَ الْأَوَّلُونَ... ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛^۱

اینجا تذکر این نکته به شما جوانان محترم لازم است که: افراد مغرض اغواگری پیدا می‌شوند و آیه‌ای از قرآن را به شما عزیزان القامی کنند و با مقصد انحرافی خود تطبیق و تفسیر می‌نمایند و شما را که اطلاع کاملی از مبانی تفسیری ندارید اضلال کرده، به انحراف می‌کشانند. از باب مثال؛ اگر کسی همین آیه را برای شما بخواند و بگوید: طبق این آیه، تمام

۱- تفسیر کبیر رازی، ج ۱۵، ص ۱۷۱ و تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۱۶، ذیل آیه‌ی مورد بحث.

مهاجرین سابقین اولین، مشمول رضای خدا و بهشتی هستند و از نظر تاریخ قطعی اسلام نیز، ابوبکر و عمر از پیش قدمان در اسلام و هجرت بوده‌اند، حتی ابوبکر تنها و اولین کسی بود که در شب هجرت در غار همراه پیامبر اکرم ﷺ بود؛ بنابراین شما چگونه از آنها تبری می‌جوئید و مستحق طرد و لعنشان می‌دانید؟!

آیا شما در مقابل این استدلال قرآنی جوابی دارید؟! از یک طرف قادر بر جواب گویی نیستید و از طرف دیگر، شجاعت و شهامت این را هم ندارید که بگوئید: «من اطلاعاتم در مسائل قرآنی اندک است، شما به شخص مطلع‌تری مراجعه کنید». طبعاً تسلیم فکر شیطانی او گشته و گمراه می‌شوید.

لذا خدمت برادران عزیز و جوانان محترم عرض می‌شود: این اصل مسلم در نظر شریفتان باشد که برای به دست آوردن مقصدی از مقاصد قرآن، نمی‌شود روی یک آیه تکیه کرد و تنها از همان آیه به آن مقصد پی برد؛ بلکه باید آن آیه را با آیات دیگر که متناسب با مضمون آن آیه می‌باشند، کنار هم قرار داد و آنگاه روی موازین مخصوص استظهار معانی از کلام، به برداشت مطلب پرداخت؛ زیرا قرآن «عمومات» و «مخصّصات» دارد؛ «مُطْلَقَات» و «مَقِیدَات» دارد؛ «مُجْمَلَات» و «مُبِیِّنَات» دارد؛ «نصوص» و «ظواهر» دارد؛ «محکّمات» و «متشابهات» دارد؛ به این سادگی نیست که آیه‌ای را بگیریم و بگوئیم مضمونش این است و تمام شد! لذا در نهج البلاغه‌ی شریف آمده است که امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

(...كِتَابُ اللَّهِ.... يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا...)^۱

کتاب خدا، برخی از آیاتش به سبب برخی دیگر به سخن در می‌آید، بعضی شاهد بعضی دیگر [در دلالت بر مقصود] می‌باشد و بعضی مصدّق بعضی [و ارائه کننده‌ی مصداق آن] می‌باشد.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۳۳.

اکتفا به قرآن، وسوسه‌ای از سوی شیطان

اکنون یکی از القائات شیطانی که به ذهن و زبان برخی از ناپختگان افتاده است وسوسه‌ی اکتفا به قرآن است که مرتّب می‌گویند: بله؛ ما قرآن را قبول داریم و هر چه که در قرآن است می‌پذیریم.

این همان است که عمر بن خطاب آن را پایه‌گذاری کرده و فرقه‌ی وهابیه آن را ترویج می‌نماید، این حرف از اوست که در کنار بستر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که آن حضرت در آخرین ساعات عمر شریفش می‌خواست نوشته‌ای در باب ولایت علی امیرالمؤمنین علیه السلام به دست اُمّت بدهد گفت: «حسبنا کتاب الله» کتاب خدا و قرآن در دست ما هست و نیازی به چیز دیگر نداریم. در صورتی که خود قرآن همانگونه که مکرّر عرض کرده‌ام؛ می‌گوید: باید من کنار مُبِینم که آورنده‌ی من و رسول خداست قرار گیرم. رسول هم فرموده است پس از من عترت و اهل بیت من باید کنار کتاب خدا قرار گیرند و مُبِین مُجملات آن باشند و این دو نباید از هم جدا شوند.

(فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ)؛^۱

قرآن جدا شده‌ی از عترت نه تنها هادی نیست؛ بلکه مُضِلّ است. مگر خودش نمی‌فرماید:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛^۲

قرآن تنها برای مؤمنان [به ولایت علی] شفا بخش است درباره‌ی ظالمان [منحرف از ولای علی] خسارت بار و زیان بخش است.

معاویه با همین قرآن که روی سر گرفته بود به جنگ علی علیه السلام رفت و آن همه خونریزی‌ها کرد و اُمّت اسلامی را به خاک سیاه نشاند. امروز هم دنباله‌روهای پسر خطاب و معاویه اند که دم از قرآن تنها می‌زنند و سخن از عترت و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله به میان نمی‌آورند و در عین حال خود را متدین و معتقد به قرآن می‌دانند! اینان همان کسانی هستند که قرآن درباره‌شان فرموده است:

۱- بحار الانوار، ج ۲۱، صفحه ۳۸۷.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۖ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱

بگو آیا می‌خواهید زبان کارترین مردم را به شما بشناسانم؟ آنها کسانی هستند که از راه به بیراهه افتاده‌اند و در عین حال می‌پندارند که راه نجات همان است که آنها می‌روند.

رویش بذر قرآن با تابش آفتاب ولایت

قرآن کریم، انبیاء علیهم‌السلام را مرجع علمی بشر قرار داده و فرموده است، شما اگر بخواهید راه سعادت بیابید، تنها باید به این سنخ از بینش و دانش که تنها انبیاء علیهم‌السلام واجد کامل آن هستند، بپیوندید. غیر از منطق انبیاء، هیچ منطقی نمی‌تواند راهنمای شما باشد. سرگرم با افکار خودتان نشوید و از افکار و آرای امثال خودتان نیز پیروی ننمایید. نه آرای فلاسفه می‌تواند شما را به جایی برساند و نه کشف و شهود عرفا، دردی از دردهای روحی شما را درمان می‌کند. تنها چراغ وحی خداست که به دست انبیاء علیهم‌السلام در عالم انسان روشن شده است و توانایی راهنمایی او را دارد.

از خدا می‌خواهیم به ما نیز عنایتی بفرماید تا نور علم و حکمتش بر زمین قلب ما بتابد و آن را زنده نماید که فرموده است:

﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ۖ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ﴾^۲

نشانه برای آنها اینکه ما زمین مرده را زنده می‌کنیم و از آن میوه‌ها بیرون می‌آوریم و چشمه‌ها می‌جوشانیم.

زمین قلب شما آدمیان، از این زمین خاکی که مرده‌تر نیست. چرا باید از زمین جان شما، گل‌های علم و حکمت تحویل داده نشود؟ راه زنده ساختن این زمین، این است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾^۳

۱-سوره‌ی کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲-سوره‌ی یس، آیات ۳۳ و ۳۴.

۳-سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.

شما ای اهل ایمان! دعوت خدا و رسولش را اجابت کنید که شما را دعوت به انجام اموری می‌کنند که حیات‌بخش و زنده‌کننده‌ی شماست...
طوری زندگی کنید که زنده بمیرید، نه مرده‌ی فاقد حیات انسانی، که جز هیزم جهنم شدن، فایده‌ای نخواهد داشت.

خداوند به حرمت امام عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف ما را مشمول لطف آن حضرت قرار دهد و این را بدانیم که تا نور آن آفتاب حقیقت بر قلب‌های ما نتابد، از قرآن نیز نتیجه‌ای نخواهیم گرفت. بذر قرآن در زمین جان باید با تابش آفتاب ولایت و بارش ابر امامت زنده شود و شادابی و طراوت به خود بگیرد و به میوه و محصول بنشیند، وگرنه فرقه‌های مخالف مذهب ما نیز قرآن را دارند و بیشتر از ما هم با قرآن در تماسند؛ ولی چون نور ولایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از خلال آیات قرآن بر قلبشان نمی‌تابد:

﴿...طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۱

مهر بر قلبشان نهاده شده است و حقیقت قرآن را نمی‌فهمند.

ما به دستور قرآن کریم که می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۲

آیا تدبّر در قرآن نمی‌کنند یا بر دل‌ها قفل‌های آنها زده شده است.

در حدّ خود وظیفه‌ی تدبّر در قرآن داریم و صرف اینکه مفسّری مطلبی را گفته باشد؛ در صورتی که مخالف با تحقیق و تدبّر خودمان باشد، موظّف به پذیرفتن آن نمی‌باشیم. برای اینکه گفتار خود مفسّر از آن جهت که مفسّر است برای ما حجّیت و سندیتی ندارد مگر اینکه متکی به روایت معتبری باشد و عرض شد روایتی که می‌گوید، شیطان حالت خدا فراموشی در حضرت یوسف صدیق (علیه‌السلام) ایجاد کرد، با صریح قرآن که آن حضرت را از عباد مخلصین معرفی کرده که شیطان راه نفوذ در آنان ندارد ناسازگار است و پذیرفته نمی‌شود.

قرآن کریم وقتی قصّه‌ای را بیان می‌کند؛ منظورش داستان سرایی و قصّه‌گویی نیست. شأن قرآن اجلّ از این است که کتاب تاریخ و قصّه باشد بلکه «کتاب هدایت» است و هدف

۱- سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۸۷.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

از ذکر هر مطلبی، تربیت انسان و تکمیل معارف و تهذیب نفوس و اخلاق و تعلیم برنامه‌های عبادی و عملی است.

قرآن می‌فرماید: همان‌طور که شما افراد بشر برای رسیدن به جمال‌های مادی، این چنین خود را موظف به تحسّس می‌دانید و با جدّ تمام در مجهّز کردن قوای خود می‌کوشید، همچنین باید خود را موظف بدانید که برای به دست آوردن جمال‌های معنوی و روحانی که جمال اصلی و واقعی همانها هستند، خود را و قوای عقلی و نیروهای روحی خود را قوی و حسّاس کنید و جدّاً در مقام فهم معارف و حقایق آسمانی برآیید. این چنین که پیش آمدید، مسلّم به یوسف حقیقت می‌رسید. خدا که بهشتیان را توصیف می‌کند، می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ...﴾؛

مردم پرهیزکار متّقی، در بوستان‌ها و چشمه سارهای بهشتی غرق در نعم و الطاف خدای خود هستند...

اینها چه کاره بودند که به این مقام رسیدند؟!۱

﴿...إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ الَّذِينَ مَا يَهْجَعُونَ﴾ و

بِأَلْسِنَةٍ حَرِّ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ؛^۱

...اینها مردمی بودند که قسمت عمده‌ی شب‌های دنیا را بیدار بودند و سر به

آستان عبودیت می‌ساییدند. در ثروت و مال خود حقی برای سائل و محروم

معین کرده بودند و سحرگاهان، حال توبه و استغفار داشتند.

همیشه در حال تحسّس و کنجکاوی راجع به امر آخرت بودند و چون چنین بودند،

به وصال یوسف سعادت رسیدند. خود قرآن خودش را تفسیر می‌کند. (يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا).

هدایت امت در سایه قرآن و عترت ﷺ

ما آن قرآنی را به عنوان وحی آسمانی و کتاب هدایت عالم انسان می‌شناسیم که در

کنارش بیان علی‌امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندان معصومش (علیهم السلام) قرار گرفته باشد چه آنکه خدا

خطاب به پیامبر مکرّمش فرموده: ﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛ «...ما قرآن را به تو نازل کردیم برای اینکه تو مبین آن باشی... و رسول خدا ﷺ هم به امر خدا، خطاب به امتش فرمود: (اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلَیْنِ کِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِی أَهْلَ بَیتِی...)؛ من کتاب خدا را قرین عترت و اهل بیتم قرار دادم.

(...لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَی الْحَوْضِ)؛

هیچگاه این دو [قرآن و عترت] از هم جدا نمی‌شوند تا روز قیامت به من برسند!

(اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهَیْمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِ)؛^۲

اگر شما به این دو متمسک گردید، هیچگاه پس از من به ضلالت نخواهید افتاد!

پس ما به حکم خدا و رسول، قرآن جدا از علی و اهل بیت رسول ﷺ را کافی در هدایت امت نمی‌دانیم و بلکه آن را موجب ضلالت و خسارت می‌شناسیم! اما آقایان اهل تسنن به پیروی از رئیس خود می‌گویند: (حَسْبُنَا کِتَابُ اللَّهِ)؛ «کتاب خدا ما را بس است و کافی در امر هدایت امت است و نیازی به عترت و اهل بیت رسول نداریم!! آیا باز ما در اعتقاد به قرآن با هم مشترکیم!

حال، این بزرگوارانی که به عذر دعوت به وحدت اسلامی! سخن از مشترکات در اصول اعتقادی به میان می‌آورند و نسل ناپخته و خام جوان را به انحراف در عقیده می‌کشانند؛ آیا این افترا به خدا و زیان‌بخش‌ترین ستمها نیست؟!

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلٰی اللَّهِ کَذِبًا...﴾؛

البته ما دشمن مشترک داریم و باید در مقابل آن با هم متحد باشیم اما هیچگاه عقیده‌ی مشترک نداریم و نمی‌توانیم به بهای رسیدن به اندک پیروزی سیاسی در دنیا، سرمایه‌ی حیات ابدی خود را که عقیده‌ی حقّه است از دست بدهیم!! این هشدار توییح‌آمیز خدا را بشنویم:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

۲- المراجعات، ص ۱۹.

۳- همان، ص ۲۷۲.

تَعْلَمُونَ؟^۱

ای آگاهان از حقایق کتاب‌های آسمانی! چرا حق را با باطل مشتبّه می‌سازید [تا مردم نفهمند و به گمراهی بیفتند؟] چرا حق و حقیقت را کتمان می‌کنید [و آن را روشن و بین نمی‌گویید] در حالی که می‌دانید؟

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۲

حق را با باطل نیامیزید و حقیقت را با اینکه می‌دانید، کتمان نکنید.

این حدیث را که مقبول عند الفریقین است می‌دانید که رسول خدا فرمود:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ)^۳

حق با علی و علی با حق است؛ حق آنگونه می‌گردد که علی بگردد!

این جمله‌ی (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ)؛ نشان می‌دهد که علی اصل است و حق بر محور علی می‌چرخد. در جمله‌ی دوم (عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ)؛ علی کمک رسان به حق است آنچنان که: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾؛ الله کمک رسان و یاور متّقیان است؛ اصل در حقیقت علی است که: (...يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ)؛ حق آنگونه می‌گردد که علی می‌گردد! بنابراین آن مذهبی که از علی که حق است فاصله بگیرد، طبیعی است که بر محور باطل می‌چرخد و جز سرگشتگی در دنیا و حرمان ابدی از رحمت حق در آخرت، نصیبی نخواهد داشت.

(أَعَادَنَا اللَّهُ مِنَ الْجَهَالَةِ وَالْعَصِيَّةِ الْعَمِيَاءَ)؛

خدا پناهمان دهد از نادانی و تعصّب کور!

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۱.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۲.

۳-نقل از مناقب خوارزمی، ص ۲۲۳.

فصل پنجم

مبارز طلبی قرآن

مبارز طلبی قرآن کریم

قرآن تحدّی می کند و نحوه‌ی تحدّی او هم مختلف است. تحدّی یعنی: مبارز طلبی. هر پیامبر راستین باید هم آیت بیاورد و هم اعلان عمومی کرده و از اهل فنّ مربوط به آیت خارق العاده‌اش مبارز بطلبد و بگوید: من از جانب خدا مبعوث به رسالتم و این کار خارق العاده که انجام می‌دهم آیت و نشانه‌ی صدق رسالت من است. حال هر که می‌تواند همانند آیت من بیاورد بِسْمِ اللَّهِ وگرنه تسلیم رسالت من باشید تا به سعادت ابدی نائل گردید. البته گاهی قرآن تحدّی به مثل مجموعه‌ی قرآن می‌کند و می‌فرماید:

﴿قُلْ لِّیْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ...﴾^۱

بگو: اگر جنّ و انس گرد هم آیند و پشت به پشت هم بدهند نخواهند توانست مانند این

قرآن را بیاورند. گاهی هم تنزّل کرده و می‌فرماید:

﴿...قُلْ فَاَتُوْا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهٖ مُفْتَرٰتٍ...﴾^۲

...[می‌گویند: تو این کتاب را به دروغ به خدا بسته‌ای] بگو: شما هم به اندازه‌ی

۱-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۸.

۲-سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۳.

ده سوره مانند این به دروغ بسته شده‌ها بیاورید [اگر می‌توانید].

باز تنزل کرده و می‌فرماید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتِطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱

اگر می‌توانید به قدر یک سوره بیاورید و از هر که هم می‌خواهید کمک بگیرید.

هم اکنون نیز ندای تحدی قرآن در این دنیای علم و دانش بلند است و می‌گوید: ای دانشمندان! ای متفکران! ای مبتکران! و ای مخترعان! شما که این همه سخنوران و قلم به دستان زبر دست از هر صنف و طبقه ای دارید دست به کار بشوید و چند جمله‌ی کوتاه همچون سوره‌ی کوثر قرآن از حیث فصاحت و بلاغت و دیگر جهات لفظی و معنوی با تشخیص اهل فن بیاورید. از چهارده قرن پیش تا امروز نتوانستند بیاورند امروز هم نمی‌توانند و گرنه بهترین راه برای کوبیدن اسلام آوردن کتابی است همانند قرآن که در آن صورت بساطش برچیده می‌شود و کار به بحث و جدل و جنگ و دعوا نمی‌رسد.

در آیه‌ی بعد خداوند می‌فرماید: عَلَّمَ این که مردمی در مقابل قرآن تسلیم نمی‌شوند بلکه آن را تکذیب می‌کنند جهل آنها نسبت به حقایق آن است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾^۲؛ چون احاطه‌ی علمی به حقایق قرآن ندارند تکذیبش می‌کنند و آن را دروغ می‌پندارند و این نهایت جهل و نادانی است که آدم هر چه را که نفهمد بگوید: دروغ است. انسان عاقل وقتی مطلبی را نتوانست با عقل خود درک کند باید غرور خود را بشکند و بگوید: من نمی‌فهمم؛ درک و عقلم ناقص است شاید در واقع حقیقتی باشد و من از درک آن ناتوان باشم... ولی برخی از انسان نمایان آنقدر مغرورند و به رقاء^۳ علمی خود معتقد که هر چه از حیطه‌ی درک آنها خارج باشد اصلاً وجودش را منکر می‌شوند و این انکار و تکذیب را تشخیص خود می‌پندارند! گویی فهم و درک خود را معیار و ملاک وجود و عدم و میزان تشخیص حق و باطل و صدق و کذب به حساب می‌آورند.

﴿وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۸.

۲- همان، آیه‌ی ۳۹.

۳- رقاء: بالا بودن.

هنوز تأویل قرآن نیامده و قیامت تحقق نیافته است.

حقایق قرآن در عالم پس از مرگ که حیات ابدی ماست روشن می شود و می فهمیم که قرآن چه می گفته است.

﴿كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾

اقت های پیشین نیز چنین بوده و بر اساس جهالت تکذیب حقایق می نمودند.

﴿فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾

حال بنگر که سرنوشت آن ستمگران به کجا منتهی شد.

اینک به همان راهی که آنها رفته اند اینها هم می روند و به همان سرنوشت شوم مبتلا می شوند: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ﴾؛ گروهی از آنان عاقلانه می اندیشند و به قرآن ایمان می آورند و گروه دیگر از آنان به جهل و غرور خود باقی می مانند و ایمان نمی آورند! ﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ﴾

و خدای تو می داند که مفسدان کیانند [و به چه کیفر دردناکی باید دچار شوند].

شکست خفت بار مدعیان مبارزه با قرآن

تاریخ اسلام نشان می دهد که به میدان آمدند و معلوم بود که وقتی آنها را دعوت کرد که این کار را بکنید، قطعاً می آیند. آنها هم سخنورانی داشتند که در فن سخن خیلی زبردست بودند. قصیده سرایی ها داشتند. حتماً آمده اند؛ اما شکست خورده اند. تاریخ اسلام نشان می دهد که در طول این ۱۴ قرن بسیاری برای مبارزه با قرآن آمده اند، ولی شکست خورده و رسوایی به بار آورده اند. یکی از آنها مسیلمه ی کذاب است که در زمان خود پیغمبر اکرم ﷺ مدعی نبوت بود. این فرد به میدان آمده و ادعای نبوت کرده و کتابی هم با خود آورده و به مقابله با قرآن پرداخته است و از جمله خواسته که به جنگ سوره ی فیل برود. در قرآن کریم در سوره ی فیل داریم:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾ * ﴿أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ﴾ * ﴿وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾ * ﴿تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ﴾ * ﴿فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ﴾؛

آیا ندیدی خدای تو با اصحاب فیل [سپاه ابرهه] چه کرد؟ آیا کید و تدبیری را که برای خراب کردن کعبه اندیشیده بودند خراب نکرد؟ بر آنها مرغان ابابیل را فرستاد تا آن سپاه را به سنگ‌های سجّیل سنگباران کنند و نشان را چون علفی زیر دندان‌های حیوان خرد گردانید.

چه قدر این کلمات زیبا و پر محتواست. از یک واقعیت تاریخی حکایت می‌کند و قدرت قهار خدا را نشان می‌دهد. می‌گوید: عده‌ای با فیل برای ویران کردن کعبه آمدند. دیدید که خدا با آنها چه کار کرد؟ چند تا پرنده‌ی کوچک مانند پرستو بالای سرشان فرستاد. هر کدام سه سنگریزه به اندازه‌ی یک نخود همراهشان بود. یکی در منقارشان و دو تا هم در پنجه‌هایشان. اینها بالای سر آن اصحاب فیل آمدند و سنگریزه‌ها را روی سرشان ریختند و آنها را کوبیدند و به صورت توده‌ی کاه در آوردند. این سوره به این مطلب اشاره می‌کند که خیلی با جلالت و پر محتواست. آن مرد هم خواست به مبارزه با این سوره برود. چیزی از پیش خودش درست کرد که رسوایی به همراه داشت و چیز مسخره‌ای شد. او گفت:

(الْفِيلُ مَا الْفِيلُ ﴿١﴾ وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْفِيلُ ﴿٢﴾ لَهُ ذَنْبٌ وَبِيلٌ ﴿٣﴾ وَخُرْطُومٌ طَوِيلٌ)؛

اولاً کلماتش را از خود قرآن گرفته است: برای این که «الفیل» در قرآن و سوره‌ی فیل است. «ما اذریک» هم در قرآن است: (وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ)؛^۱ خرطوم هم در قرآن است: (سَنَسِمْهُ عَلَى الْخُرْطُومِ)؛^۲ «طویل» هم در قرآن است: (إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا)؛^۳ مفردانش مال قرآن است. ترکیبی از خود ساخته که چیز مضحکی از آب درآمده است.

(الْفِيلُ مَا الْفِيلُ وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْفِيلُ)؛

فیل، چه دانی که فیل چیست؟

(لَهُ ذَنْبٌ وَبِيلٌ وَخُرْطُومٌ طَوِيلٌ)؛

دُمی ضخیم و خرطومی دراز دارد.

آیا در مقابل آن سوره‌ی پرمحتوا این مسخره نیست؟ بار دیگر خواست به جنگ

۱- سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۱۶.

۳- سوره‌ی مزل، آیه‌ی ۷.

سوره‌ی عادیات برود که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ۖ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا ۖ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ۖ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ۖ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۖ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ...﴾^۱

سوگند به اسبان دونده‌ای که نفس‌زنان [به سوی میدان جهاد] پیش می‌روند و سوگند به آنها که [بر اثر برخورد سم‌هاشان به سنگ‌های بیابان] جرقه‌های آتش می‌افروزند و با دمیدن صبح بر دشمن یورش می‌برند و گرد و غبار به هر سو پراکنده می‌سازند و ناگهان در میان دشمن قرار می‌گیرند که انسان در برابر خدایش ناسپاس است...

این سوره راجع به عظمت جهاد است و به قداست آن اسب‌هایی اشاره می‌کند که سربازان را به میدان جهاد می‌برند. تا آنجا که مورد سوگند خدا قرار گرفته‌اند و این مطلب بسیار مهمی است. عزت آوری جهاد را بیان می‌کند و از این راه، امت اسلامی را تشویق به جهاد می‌کند. حالا آن مرد ریاست طلب که به جنگ همین سوره آمده بود، سوره‌ای درست کرده که راجع به خوردن و شکم‌خوارگی است:

﴿وَالْبَازِرَاتِ بَذْرًا ۖ فَالْحَاصِدَاتِ حَصْدًا ۖ فَالْطَّاحِنَاتِ طَحْنًا ۖ فَالْعَاجِنَاتِ عَجْنًا ۖ وَالْخَايِرَاتِ خَبْرًا ۖ وَالتَّارِدَاتِ تَرْدًا ۖ وَاللَّاقِمَاتِ لُقْمًا ۖ﴾
قسم به کشاورزانی که دانه می‌افشانند و بعد درو می‌کنند و بعد خرمن می‌زنند و آنگاه دانه‌ها را آرد می‌کنند و سپس خمیر می‌کنند و نان می‌پزند و بعد ترید درست می‌کنند و سرانجام لقمه می‌زنند.

عجز آشکار ملحدان در مبارزه با قرآن

ابن ابی العوجاء مردی ملحد بود و خیلی هم در سخنوری توانا بود. با چند نفر از همفکرانش در مکه و در کنار کعبه اجتماع کردند. چهار نفر بودند؛ با هم پیمان بستند و تا یک سال وقت معین کردند که چیزی مانند قرآن درست کنند. قرار شد یک سال بعد در همین جا حاضر شوند و آورده‌های خود را بخوانند. بعد از یک سال آمدند و در همان جا

۱- سوره‌ی عادیات، آیات ۶ تا ۱۰.

اجتماع کردند. ساخته‌های خود را برای هم خواندند.

یکی گفت: من وقتی به این آیه رسیدم، دیدم نمی‌توانم با قرآن مبارزه کنم. خود را در زمین دیدم و آن را در آسمان: ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ اقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾؛^۱ هر چه خواستم مانند این آیه، حدّ اقلّ از حیث الفاظش، بیاورم، دیدم نمی‌توانم. دست برداشتم و خودم را عاجز دیدم. دیگری گفت: من هم وقتی به این آیه در سوره‌ی یوسف رسیدم که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا اسْتِثْنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا...﴾؛^۲ دیدم نمی‌توانم وارد این میدان شوم. من هم دست برداشتم. هر یک چیزی می‌گفتند و از مبارزه با قرآن اظهار عجز می‌کردند. در همین اثنا حضرت امام صادق (علیه السلام) از کنار مجمع اینها می‌گذشت. توقّفی کرد و نگاهی به آن جمع فرمود و این آیه را خواند: ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾؛ اینها به هم نگاه کردند و گفتند: عجب! از کار ما آگاه بوده و از فکر ما خبر می‌دهد که ما چه می‌خواستیم بکنیم و جواب ما را نیز از خود قرآن داد که اگر جنّ و انس با هم جمع شوند، نخواهند توانست مانند آن را بیاورند.

باز در مقاله‌ای خواندم که یک دانشمند ایتالیایی که سِمَت استادی دانشگاه آن کشور را هم داشته است، درباره‌ی قرآن این جملات را می‌نویسد:

ما در این کتاب، ذخایر و مخزن‌هایی از علم و دانش و حکمت می‌بینیم که فوق ظرفیت و استعداد باهوش‌ترین اشخاص و بزرگ‌ترین مردان سیاست و علم و حکمت است. ما هرگز نمی‌توانیم باور کنیم که این کتاب ساخته‌ی فکر یک انسان درس خوانده و تحصیل کرده است؛ چه برسد به کسی که می‌دانیم اُمّی بوده است.

هرگز یک انسان تحصیل کرده و متفکر نمی‌تواند مثل این کتاب را بیاورد؛ زیرا هر قدر هم کسی دانشمند متخصص باشد، نمی‌تواند به همه‌ی علوم و فنون وارد شود و ریزه‌کاری‌های هر علمی را به نحو احسن تشریح کند. تا چه رسد به اینکه یقین داریم آورنده‌ی این کتاب مردی بوده که در تمام مدّت عمر خودش نه مکتبی رفته، نه استاد و

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۴۴.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۰.

معلمی به خود دیده، نه یک صفحه کتاب خوانده و نه یک بار قلم به دست گرفته و چیزی نوشته است. تمام عمر خود را در میان یک جامعه‌ی غیر مهذب و مردم دور از علم و تمدن به سر برده است. ما هیچ راهی نداریم جز اینکه بگوییم این کتاب محصول مغز بشر نیست؛ بلکه سرچشمه گرفته از مبدئی است که علمش به همه جای عالم محیط است. همان گونه که خود قرآن می‌گوید: ﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ...﴾؛ بگو آن را روح القدس از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است. یا می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ...﴾؛^۲

...و خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آن چه را تو نمی‌توانستی

بدانی یاد داد...

نه تنها دیگران نمی‌توانستند، بلکه تو هم نمی‌توانستی آن مطالب را خودت بفهمی و خودت بدانی. همچنین می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...﴾؛^۳

و همان گونه که به پیامبران پیشین وحی فرستادیم، به تو نیز روحی را به فرمان

خود وحی کردیم...

در ادامه می‌فرماید:

﴿...مَا كُنْتَ تَذَرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ

مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛

... تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست [از محتوای قرآن آگاه

نبودی] ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله‌ی آن هر کس از بندگان

خویش را که بخواهیم هدایت می‌کنیم و تو مسلماً به راه مستقیم هدایت

می‌کنی.

شاعر در این باره می‌گوید:

۱-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۲.

۲-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱۳.

۳-سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.

کتب خانه‌ی هفت ملت بشُست	یتیمی که ناخوانده قرآن درست
که تورات و انجیل منسوخ کرد	نه از لات و عزّی برآورد گرد
به تمکین و جاه از ملک درگذشت	شبی برنشست از فلک بر گذشت
که بر سِدْره جبریل از او باز ماند	چنان گرم در تیه قُربت براند

از لجاجت تا هلاکت

حال آیات را می‌خوانیم:

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا﴾؛

این مردمی که خودشان فهمیدند که عاجزند و نمی‌توانند با قرآن در بیفتند و به مبارزه با آن برخیزند، باز وقتی آیات ما خوانده می‌شود، در عین عجز و ناتوانی، از شدّت خشم و غیظ، مثل جهنّم که: ﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ...﴾؛ از شدّت غیظ می‌خواهد پاره شود، اینها هم از شدّت خشم و غضب نزدیک است که پاره شوند. از طرفی نمی‌توانند قبول کنند و از طرفی هم نمی‌توانند در مقابلش کاری کنند. ادّعای پوچ می‌کنند و می‌گویند: ما هم اگر بخواهیم مثل این را می‌گوییم: ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مَثَلًا﴾.

بعد قرآن مطلب دیگری را از آنها نقل می‌کند که حرفی ابلهانه‌تر و سفیهانه‌تر است:

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا كَانُوا هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْنَبْنَا بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾؛^۲

گفتند: خدایا، اگر این مرد راست می‌گوید و این قرآن از جانب توست، از آسمان سنگی بر سر ما بیفکن و ما را نابود کن.

وقتی دیدند که نمی‌توانند با قرآن مبارزه کنند، از در نفرین درآمدند، آن هم نفرین بر خودشان. انسان وقتی روی دنده‌ی لجاجت بیفتد، عقلش خوب کار نمی‌کند و از تشخیص مصلحت عاجز می‌شود؛ آن چنان که به خودش هم نفرین می‌کند. آدم عاقل این طور حرف نمی‌زند. آدم عاقل می‌گوید: خدایا، اگر این شخص دروغ می‌گوید و از جانب تو نیست،

۱- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۲.

سنگی بر سر او بینداز و نابودش کن و اگر راست می گوید و از جانب تو آمده است، به ما توفیق بده حرفش را بپذیریم و به حق برسیم. اما آنها گفتند: اگر از جانب تو آمده است و واقعاً پیغمبر است، سنگی بر سر ما بزن و ما را نابود کن.

ندای بلند مبارز طلبی قرآن

موادِ اولیّه‌ی قرآن که حروف ۲۸ گانه‌ی الفباست در اختیار همه هست ولی ترکیب آن همانند ترکیب قرآن از عهده‌ی همگان خارج است؛ حتّیّ به قدر کوتاه‌ترین سوره که سه جمله‌ی کوتاه بیشتر نیست و آن سوره‌ی مبارکه‌ی کوثر است. همان گونه که تحدّی^۱ کرده و فرموده است:

﴿وَأِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ...﴾^۲

اگر در آسمانی بودن قرآن تردیدی دارید [و آن را ساخته‌ی فکر بشر می‌پندارید] به قدر سوره‌ای مانند او بیاورید.

البته گروه‌هایی به میدان مبارزه‌ی با قرآن آمدند ولی شکست خورده و برگشتند و هنوز هم ندای قرآن در عالم بلند است که:

﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾^۳

بگو اگر جنّ و انس به پشتیبانی یکدیگر برخیزند و بخواهند همانند این قرآن بیاورند، نخواهند توانست.

تا روز قیامت نیز این ندای قرآن بلند است و در این اعصار و ادوار روزگار، هر چه بشر مترقی‌تر بشود و فکرش روشن‌تر، عالی‌تر و درّاک‌تر گردد، باز از آوردن کتابی مانند قرآن عاجز خواهد بود. آن هم نه تنها از جهت ترکیب لفظی آن که مربوط به جنبه‌ی فصاحت در کلام است و دارای اعجاز است، بلکه از جهات گوناگون معنوی نیز که اکنون مجال بحث آن نیست، در حدّ اعجاز است.

۱- تحدّی: مبارزه طلبی.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳.

۳- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۸.

فصل ششم

اهداف قرآن

الف: مقصد و مقصود قرآن

مقصد اصلی قرآن دعوت به تدبّر و تفکر

اغراق در سخن نکرده ایم اگر بگوییم مقصد اصلی قرآن از دعوت جامعه‌ی انسان با انحاء خطابات از عموم و خصوص به تدبّر و تفکر در آیات کریمه‌اش از قبیل:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱

آیا تدبّر در قرآن نمی‌کنند یا بر دل‌هایی قفل‌های آن نهاده است.

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۲

کتابی است مبارک که بر تو نازل کرده ایم تا آیاتش را تدبّر کنند و خردمندان متذکّر شوند.

﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ...﴾^۳ آیا این سخن را تدبّر نکرده‌اند...

و نظایر این آیات و همچنین بیانات تحریض آمیز رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۹.

۳- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۶۸.

معصومین علیهم‌السلام که به هنگام بروز فتن و حوادث مظلّم به پناه قرآن بروید.^۱

آری، هدف و مقصد اصلی از تمام این دعوت‌ها و سوق دادن مردم به سوی قرآن همین است که با تدبّر در کتاب خدا پی به موقعیت بسیار حسّاس امام علیه‌السلام از نظر قرآن ببرند و نیازمندی‌های فوق‌العاده شدید خود را نسبت به وجود اقدس امام علیه‌السلام و بیان حیات بخش آن حضرت در تمام شئون زندگی خویش احساس نموده و جدّاً در مقام تحکیم او به حکومت مطلقه‌ی بر جامعه‌ی انسان بالعموم و جامعه‌ی مسلمین بالخصوص برآیند. نه اینکه غرض تنها این باشد که طبقات مختلف دانشمندان به تناسب رشته‌های علمی خود به استنباط معانی قرآن بنشینند و آنگاه فهمیده‌های خود را حقایق آسمانی پنداشته و نسبت به همان دلخوش شوند که آری ما به حکم قرآن تدبّر در قرآن نموده و افعال از قلوب خود گشوده‌ایم و خانه‌ی دل را پر از مقاصد عالی‌ه‌ی وحی خدا ساخته‌ایم وظیفه همین بوده است که ما انجام داده‌ایم و دیگر چه کسری داریم؟!

هیاهات هیاهات، حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ؛

البته چنان که قبلاً نیز اشاره شد تدبّر در قرآن به منظور به دست آوردن انواع لطائف و اسرار نهفته در بطون آیات شریفه‌ی مربوط به معارف و علوم بی‌پایان الهی نه تنها برای غیر ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام ممنوعیتی ندارد، بلکه به حکم آیات عدیده‌ی قرآن و روایات ائمّه‌ی اهل البیت علیهم‌السلام مطلبی است بسیار مستحسن و مورد تأکید و ترغیب فراوان که به بعضی از این آیات و روایات در فصول گذشته‌ی کتاب اشاره شده است.

حال از جمله‌ی دیگر روایات اینکه در روز غدیر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ضمن خطابه‌ی خود فرموده است:

(مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آيَاتِهِ وَ انْظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَ...)^۲

ای گروه مردمان تدبّر در قرآن نمائید و آیات آن را بفهمید و به محکماتش بنگرید...

و همچنین فرموده است:

(فَإِذَا آتَاكُمُ الْخَبْرُ فَقَاغِرْضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَمَا وَافَقَ كِتَابَ

۱- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۷ و ۲۴ تا ۲۷.

۲- تفسیر صافی، سوره‌ی مائده، ذیل آیه‌ی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...» ضمن خطبه‌ی غدیریّه.

اللَّهُ وَ سُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ؛^۱
وقتی حدیثی به شمار رسید آن را به کتاب خدا و سنت [قطعیه] من عرض کنید،
پس آنچه که با کتاب خدا و سنت من توافق داشت اخذ آن نموده و آن را مورد
عمل قرار دهید و آنچه که مخالف با کتاب خدا و سنت من شده، اخذ به آن ننمایید.

قرآن کتاب هدایت است

﴿الْمَر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ﴾؛ اینها آیات کتاب است.

منظور از «کتاب» چیست؟ احتمال این هست که منظور از کتاب، قرآن باشد و این
تعبیر اشاره به این دارد که آنچه کتاب به معنای واقعی است همین قرآن است که حقایق
ثابت هستی را نشان می‌دهد و سعادت هر دو سرای عالم انسان را تأمین می‌کند و نوشته‌های
دیگر در جنب قرآن اصلاً کتاب نیستند، مگر آن نوشته‌ها که در سایه‌ی قرآن قرار گرفته و
در مقام تبیین و توضیح حقایق آن با استمداد از بیانات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام باشند و احتمال
این نیز هست که منظور از «کتاب» مجموعه‌ی عوالم امکان از زمین و آسمان و محتویات
آنها باشد که هر یک از کائنات در حدّ خود آیتی از آیات این کتاب کبیر است.

﴿وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾؛

دلیل روشن بر حقیقت قرآن، همین که از جانب پروردگار تو نازل شده است.
ما از طریق پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پی به حقّ بودن قرآن می‌بریم اما پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که
مستقیماً مهبط وحی خداست، بدون واسطه، آگاه از حق بودن قرآن می‌باشد.
کلمه‌ی ﴿رَبِّكَ﴾ اشعار به این دارد که تو در حدّ ذات خود نه وجود داشتی و نه حیات
و علم و نه آگاهی از کتاب و ایمان!

﴿...مَا كُنْتَ تَذَرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ...﴾؛

...[تو] پیش از وحی ما [نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان چیست]...

﴿...وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا...﴾؛

...لیکن ما آن [قرآن] را انوری قرار دادیم که به وسیله‌ی آن، هر کس از بندگان

خود را بخواهیم هدایت می‌کنیم...

﴿...وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

...اینک تو [پس از وحی ما] به طور مسلم [مردم را] به راه مستقیم [خدا] هدایت می‌کنی.

این راهی است که هر انسان عاقلی آن را در پرتو نور چراغ عقل خود می‌پیماید. اکنون ما خود را می‌بینیم که هستیم و هستی ما حق و ثابت و مسلم است و در آن تردید نداریم و همچنین می‌دانیم که صد سال پیش به طور مسلم ما نبودیم و هیچ چیز از کمالات وجودی را که الان داریم نداشتیم و الحال هستیم و همه چیز داریم. پس معلوم می‌شود آن کسی که به ما هستی و دیگر کمالات را داده است؛ پیش از ما خودش هستی و دیگر کمالات را داشته که به ما داده است.

همان گونه که می‌دانیم، قرآن نه کتاب تاریخ است و نه فلسفه و عرفان اصطلاحی و نه کتاب فقه و اصول و طب و گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی و ستاره‌شناسی و... از سنخ هیچ کدام از این نوع کتاب‌ها نیست بلکه قرآن، کتاب هدایت انسان به سوی خداست که مبدأ و مرجع عالم هستی است. قرآن می‌خواهد به انسان بفهماند تو که هستی؟ از کجا نشأت گرفته‌ای؟ به کجا می‌روی؟ از چه راهی باید بروی و با چه برنامه‌ای باید در این راه سیر کنی؟ همچنین او را آگاه می‌سازد از اینکه عوامل مددکار تو در این راه کدامند و عواملی که بازدارنده‌ی تو از نیل به هدف می‌باشند کدامند. این پیام اصلی قرآن به عالم انسان است.

هدف قرآن، ترک علایق و درک حقایق و عمل به وظایف

ما نباید کاری کنیم که جوانان عزیز خیال کنند تمام هدف، حفظ و قرائت قرآن است و دیگر کمبودی ندارند! بلکه باید به آنها بفهمانیم اینها همه مقدمه است و نتیجه‌ای منظور است که در صورت عدم تحقق آن نتیجه، این مقدمات، نزد خدا ارزشی نخواهد داشت! تمام این سعی و تلاش‌ها برای تربیت قاریان و حافظان و مفسران قرآن و تشکیل سازمان‌های گوناگون در این باب، بسان تهی‌ی نردبان است برای رفتن به پشت‌بام و اصلاح ساختمان. اگر بنا شد تمام کوشش ما در راه تهی‌ی نردبان‌های متعدد به اشکال مختلف باشد بدون

۱- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.

اینکه به فکر این بیفتیم که پشت بام سوراخ شده و آب از آن چکه می کند و عن قریب بر سر ساکنان خانه فرود خواهد آمد، آری، بی اعتنا به این جریان، دور هم بنشینیم و برای افزایش نردبان ها جشن بگیریم و به یکدیگر جایزه بدهیم و... مسلم این یک کار پسندیده ای نخواهد بود! در صورتی که فرستنده ی قرآن می فرماید:

﴿لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ﴾؛

عاقبت نیک و زندگی سعادتبار از آن کسانی است که اجابت دعوت می کنند.

نه اینکه فقط کارت دعوت را بخوانند و برای کسانی که آن را خوب می خوانند جشن بگیرند و به آنها جایزه بدهند. رسول خدا ﷺ فرموده اند:

(اِقْرَأِ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرُؤُهُ)؛^۱

تو وقتی قاری قرآن محسوب می شوی که قرآن تو را از گناه باز دارد. پس وقتی تو را از گناه باز ندارد، تو قاری قرآن نیستی.

(مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنِ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ)؛^۲

کسی که حرام های قرآن را عملاً حلال بداند، به قرآن ایمان نیاورده است.

این حدیث تکان دهنده را هم از رسول خدا ﷺ بشنویم:

(أَكْثَرُ مُنَافِقِي هَذِهِ الْأُمَّةِ قُرَآئُهَا)؛^۳

بیشترین منافقان این امت، قاریان آن هستند!!

البته، مقصود از قاریان، دانشمندان و آگاهان از علوم قرآنی می باشند. نه تنها کسانی که قرائت قرآن می کنند و آنان نیز منحصر در روحانیین نمی باشند. بلکه امروز بحمد الله عالمان قرآنی در هر لباس و در هر صنفی فراوانند!! از دانشگاهیان و نظامیان و سیاستمداران و... چنان که می بینیم همه در گفتار و نوشتارهای خود استناد به آیات قرآن و روایات معصومان علیهم السلام می نمایند. پس وقتی از رسول خدا ﷺ می شنویم که بیشترین منافقان این امت، قاریان و عالمان این امت هستند فوراً ذهن ها نرود به سوی کسانی که ملبس به لباس روحانی هستند بلکه شامل

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲- همان، ص ۲۱۹.

۳- همان، ص ۲۱۸.

حال تمام کسانی می‌شود که عالم به علوم قرآنی هستند ولی داخل در جرگه‌ی ﴿لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾؛ نشده‌اند و عملاً به دعوت آفریدگار خود، لبیک اجابت نگفته‌اند.

از رسول خدا ﷺ منقول است:

(يُقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ اقْرَأْ وَارْقُ وَرَتِّلْ كَمَا كُنْتَ تُرَتِّلُ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ مَنَزِلَكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرُئُهَا)^۱

روز قیامت، به صاحب قرآن گفته می‌شود قرآن بخوان و از درجات بهشتی بالا برو و همان‌طور که در دنیا قرآن را با ترتیل و تأمل و آرام می‌خواندی. اینجا هم آن‌گونه بخوان که جایگاه تو کنار آخرین آیه‌ای است که آن را می‌خوانی.

از این بیان شریف استفاده می‌شود که درجات بهشتی انسان در عالم آخرت، به تعداد آیاتی است از قرآن که در دنیا با طمأنینه و ترتیل و تفکر قرائت می‌کرده است و بدیهی است که مقصود از «صاحب القرآن» آن نیست که قرآن بغلش باشد و جلد و کاغذ و خط و نقش قرآن همراهش باشد؛ بلکه مقصود، آن آدمی است که حقایق آسمانی قرآن در خانه‌ی قلبش علی‌الدوام طنین‌انداز در گوش دلش شده است.

آری؛ این انسان موفق‌ی که در دنیا با خواندن هر آیه از آیات قرآن، درجه‌ای از درجات معنوی ایمان را می‌پیموده و پله‌ای از پله‌های ارتقاء روحی در تهذیب نفس از رذایل و اکتساب فضایل بالا می‌رفته است، در عالم آخرت نیز هموست که با خواندن آیات قرآن از درجات بهشتی بالا می‌رود و به عالی‌ترین مقام سعادت نائل می‌شود؛ چه آنکه: (الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ)؛ بذره‌های دنیوی است که مبدل به میوه‌های اخروی می‌شود. آیات قرآنی که در دنیا نتواند آدمی را حرکت دهد، در آخرت نیز نخواهد توانست در وی حرکتی به وجود آورد.

امام سیّد السّاجدین علی‌علیه‌السلام فرموده‌اند:

(آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خَزَائِنَهُ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا)^۲

آیات قرآن، خزینه‌ها و گنجینه‌های علم است [یک آیه که می‌خوانی یعنی در یک خزانه را باز می‌کنی] وقتی در گنجینه‌ای را گشودی [به حکم عقل] باید در

۱- مقدمه‌ی ششم از مقدمات تفسیر مجمع البیان.

۲- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۵.

محتوای آن بنگری و از جواهر عالیه‌اش بهره‌مند گردی.

مقصد قرآن تبعیت از پیامبر اکرم ﷺ

اسلام هم پیوسته رو به پیشرفت است و سرانجام به تقدیر خداوند علیم قدیر، تمام روی زمین را تحت سیطره‌ی خود درخواهد آورد چنان که فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه‌ی ادیان غالب گرداند؛ اگرچه مشرکان کراحت داشته باشند.

زمانی بر اسلام گذشت که در مسجدالحرام مکه، نماز جماعت سه نفری تشکیل می‌شد. رسول خدا ﷺ بود و علی مرتضی و خدیجه‌ی کبری علیها السلام اما امروز پس از گذشت چهارده قرن، می‌بینید در همان مسجدالحرام و نماز جماعت چه غوغایی است! امروز قریب دو میلیارد انسان افتخار انتساب به اسلام و قرآن دارند.

این دلیل بر این است که عظمت و جلالت اسلام و قرآن و بقا و گسترش آن در عالم، از جانب خداوند توانا تضمین شده است. اما این حقیقت، منافات با این ندارد که ما آدمیان، بر اثر عدم شایستگی، از برکات این سرمایه‌ی عظیم الهی بی‌بهره و ناکام بمانیم و کنار آب روان، از تشنگی بمیریم و روی گنج بی‌پایان از گرسنگی جان بدهیم و این از آن جهت است که ما نمی‌خواهیم از مقصد اصلی قرآن آگاه شویم و زندگی خود را با آن مقصد تطبیق دهیم. این قرآن است که با صراحت و قاطعیت تمام می‌گوید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...﴾^۲

ای پیامبر! [به این مردم] بگو: اگر به راستی، شما خدا را دوست می‌دارید، از من تبعیت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد...

اتباع و تن زیر بار دستورات پیامبر دادن، مقصد اصلی قرآن و فرستنده‌ی آن است. در

۱- سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۳۳.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

این آیه تأملی بفرماید؛ اول و آخر آیه سخن از اتباع و پیروی به میان آورده است و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...﴾؛ کسانی که از پیامبر تبعیت می‌کنند. این جمله‌ی اول آیه است. اما جمله‌ی دوم: ﴿...وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ...﴾؛ و از نوری که همراه او نازل شده «قرآن» تبعیت می‌کنند؛ آنگاه می‌فرماید:

﴿...أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛^۱

...این [گروه، آری تنها همین] گروهند که رستگارند.

ضمیر «هم» که دنبال «اولئك» آمده است، در اصطلاح اهل ادب، دلالت بر انحصار می‌کند. یعنی تنها کسانی «مفلح» و رستگار می‌باشند که اتباع از نبی و قرآن می‌کنند و گرنه فراوانی چاپ‌های گوناگون قرآن و ازدحام جمعیت در مسجد النبی و مسجد الحرام، دلیل بر فلاح و رستگاری مردمان نمی‌باشد! خداوند حکیم، برنامه‌ی کار پیامبر عظیم الشان خود را نشان می‌دهد و اتباع و پیروی از او را از مردم می‌طلبد و می‌فرماید:

﴿...يَا مَرْهُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾؛^۲

...امّت خود را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند...

چهار صفت بارز قرآن

آری؛ همانگونه که زمین به وسیله‌ی باد و ابر و باران زنده می‌شود. زنده شدن زمین قلب انسان نیز مشروط به این است که بادهای مواعظ و نصایح آسمانی قرآن، ابرهای تفکر و تدبّر را در فضای جان آدمی به حرکت درآورند و او را به فقر همه‌جانبه‌اش متوجه سازند. در آن موقع است که ناله‌ی استغاثه^۳ و استمداد از مقام ربوبی از عمق جان انسان برمی‌خیزد. از آن سو نیز خداوند رحیم کریم متقابلاً بذل لطف و عنایت فرموده باران رحمت خود را بر زمین دل‌ها سرازیر می‌سازد و دانه‌های ایمان و یقین را رشد و نمو داده به ثمر می‌رساند.

خداوند حکیم برای تأمین سعادت همه‌جانبه‌ی انسان در هر دو جهان؛ از دنیا و آخرت، قرآن را نازل کرده که دارای چهار صفت است و در آن دو آیه معرفی شد. در

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۷.

۲- همان.

۳- استغاثه: کمک طلبیدن.

مرحله‌ی اول: قرآن موعظه است که انسان را تنبّه به بیماری‌های درونی‌اش می‌دهد و مرحله‌ی دوم: ﴿...شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ...﴾^۱ و شفا بخش بیماری‌های درونی است. در مرحله‌ی سوم: هدایت است و راه‌های تقرّب به خدا را نشان می‌دهد. در مرحله‌ی چهارم رحمت است که ایصال به مرتبه‌ی نهایی از کمال مطلوب می‌کند و آن، حیات ابدی و سعادت جاودان است. فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْوِينُ مَوْعِظَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾

حاصل آنکه ما وقتی خود را با قرآن تطبیق می‌کنیم؛ می‌بینیم ما در زمین و قرآن در آسمان است و اصلاً گویی او نازل شده‌ی از جانب خدا به سوی ما نیست که ما را در دامن خود بپروراند و موخداًمان بسازد. او می‌گوید: (لا اله الا الله) جز الله هیچ موجودی نباید در زندگی شما حاکم باشد و معبود و مطاع شما گردد. در صورتی که زندگی ما پر از اله‌های غیر الله است! تعلّقات و دلبستگی‌ها به مظاهر مادی چنان فضای دل‌ها را پر کرده که جای خالی برای الله باقی نگذاشته است! آیا با این وضع و حال چگونه می‌توانیم بگوییم: (لا اله الا الله)؛ جز الله معبودی ندارم و جز او معبود و مطاعی نمی‌شناسم؟ آیا این کذب محض و دروغ مسلم نخواهد بود؟! از آن سو رسول خدا ﷺ هم می‌گوید: (قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا)؛ تا موخداً صادق نباشید و لا اله الا الله را از صمیم جان نگوئید و آن را در متن زندگی تحقّق عینی نبخشید، در دنیا و آخرت روی فلاح و سعادت نخواهید دید؛ به هر دنده که بغلطید دچار بدبختی‌ها و شقاوت‌ها خواهید شد.

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً...﴾^۲

مردم روی گردان از ذکر من، زندگی پیچیده و دشواری خواهند داشت....

تفکر، مهمترین وظیفه‌ی قرآنی ما

یک وظیفه‌ی بسیار مهمی که قرآن بر دوش ما گذاشته است ولی مع الاسف ما خیلی

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۷.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

به آن اهمیت نمی‌دهیم، وظیفه‌ی تفکر است. قرآن روی موضوع تفکر تأکید فراوان دارد مکرراً می‌فرماید:

﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾؛

﴿إِنَّ...لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ ﴿إِنَّ...يَتَفَكَّرُونَ﴾؛

تفکر در نظام آفرینش و مظاهر علم و قدرت و حکمت خلّاق حکیم و همچنین تفکر در آیات قرآن کریم و پی بردن به حقایق عالی‌ه‌ی آن که خودش می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱

چرا تدبّر در قرآن نمی‌کنند؟ آیا قفل‌ها بر دل‌ها زده شده است [که به روی

قرآن باز نمی‌شوند تا نور قرآن بر آنها بتابد و روشنشان گرداند].

این گله راقرآن از پیروان خود دارد که چرا نمی‌گذارید من داخل قلبتان بشوم؟ فقط من را به زبانتان جاری می‌کنید! در جلسات قرائتتان مرا می‌خوانید و به هم احسنت، احسنت می‌گویید و سرو صدا راه می‌اندازید و بلند و کوتاه کردن نغمه‌ها را به مسابقه می‌گذارید. در واقع شما دارید با من بازی می‌کنید! مرا در بیرون زندگیتان نگه داشته‌اید و تعریفم می‌کنید اما به داخل زندگیتان راهم نمی‌دهید! آیا هیچ نمی‌ترسید که روز جزا، صاحب من از دست شما نزد خدا شکایت کند؟!

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۲

رسول گفت: پروردگارا! قوم من از این قرآن دوری جستند!

این جمله هم از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام منقول است که:

﴿لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ﴾^۳

عبادت، زیاد روزه گرفتن و زیاد نماز خواندن نیست بلکه عبادت؛ زیاد

اندیشیدن در امور مربوط به خداست از حقایق تکوینی و تشریعی.

کلمه‌ی «انّما» که مفید حصر است نشان می‌دهد عبادت کامل و مکمل که جان به

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۰.

۳- تحف العقول، ص ۳۲۵.

تفکر، مهمترین وظیفه‌ی ما □ ۲۲۱

سایر عبادات می‌دهد و همه را ریشه‌دار می‌سازد تفکر است. عبادت یعنی انسان تمام نواحی وجود خود را در راه خدا به کار اندازد و شکی نیست که اشرف نواحی وجود انسان ناحیه‌ی عقل است. پس طبعاً اشرف عبادات نیز عبادت عقل خواهد بود که تفکر و اندیشیدن است. این جمله از امام امیر المؤمنین علیه السلام است:

(لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ فِي صُنْعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ)؛^۱

هیچ عبادتی مانند تفکر در صنع خدا نیست.

باز از همان امام بزرگ منقول است:

(فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَعَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبُهُ)؛^۲

پس از خدا بترسید؛ ای بندگان خدا! مانند ترسیدن خردمندی که اندیشه و تفکر دل او را مشغول ساخته است.

این جمله را نیز از مولایمان علیه السلام بشنویم:

(أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ)؛^۳

آگاه باشید در آن قرائت خیری نیست که همراهش تدبّر نباشد و در آن عبادت خیری نیست که همراهش فقه و فهمیدن و ارزشیابی نباشد.

در حالات بعض بزرگان می‌خوانیم که به هنگام تلاوت قرآن به هر آیه که می‌رسید؛ مدّتی روی آن توقّف می‌کرد و تا حظّ روحی مناسب از آن نمی‌گرفت به آیه‌ی دیگر منتقل نمی‌شد. از یکی از آنان نقل است که شش ماه در سوره‌ی هود توقّف داشت و همان را تکرار می‌کرد.

بزرگ دیگری گفته است: من گاهی در هفته یک ختم قرآن می‌کنم و گاهی در یک ماه و گاهی در یک سال.

(وَلِيَ حَتْمَهُ مِنْذُ ثَلَاثِينَ سَنَةً مَا فَرَعْتُ مِنْهَا بَعْدُ)؛^۴

۱- سفینة البحار، ج ۲، کلمه‌ی «فکر».

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۸۲، قسمت پنجم.

۳- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۱.

۴- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۳۸.

و ختمی را از سی سال پیش شروع کرده‌ام و هنوز از آن فارغ نشده‌ام!

و این اختلاف در مدّت ختم‌ها حاکی از اختلاف در مراتب تدبّر است و معنای ترتیل در تلاوت همین است که ارتقاء درجات بهشتی؛ به تعداد آیات ترتیل شده‌ی در دنیا است. یعنی به هر مقدار از آیات تحوّل روحی گرفته و ترقّی معنوی یافته است به همان مقدار ارتقای درجات بهشتی خواهد یافت.

حتّی از بزرگی نقل شده است که تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را که در تعقیب نمازش می‌گفت زیاده بر یک ساعت طول می‌کشید! چون هر ذکرى که به زبان جارى می‌کرد ابتدا آن را به خورد قلبش می‌داد و اشکش جارى می‌شد! با گفتن «الله اکبر» در مقابل عظمت و کبرایى حضرت حقّ خاضع و خاشع می‌گشت و تمام کائنات را در جنب آن عظمت کوچک و ناچیز می‌دید. با گفتن «الحمد لله» همه‌ی نعمت‌ها را از خدا می‌شناخت و زبان به شکر و سپاس او می‌گشود و احدی را مستقلّ در تأثیر نمی‌دانست و با گفتن «سبحان الله» او را منزّه از هر عیب و نقص می‌شناخت و از هر جهت رضا به قضایش می‌داد.

آری؛ این ما هستیم که به هنگام ذکر و دعا و تلاوت قرآن تنها زبان را می‌چرخانیم و هرگز در دل تحوّل نمی‌یابیم و لذّتی هم نمی‌بریم. اصلاً نمی‌اندیشیم که در هر حالى چه کارى از ما خواسته‌اند و در هر شرایطى چه دستورالعملی داده‌اند؟ دین خود را با سلیقه و فکر و پندار خود تنظیم می‌کنیم.

هدف قرآن از قصّه گویی، آگاهی از راز و رمز فتح و شکست اُمّ پیشین

قرآن نمی‌خواهد قصّه‌ی غزوه‌ی بدر را مثلاً بازگو کند به این گونه که ۱۴۰۰ سال قبل، جنگی میان مسلمین در گرفت. مشرکین قوی بودند و مسلمین ضعیف، ولی مسلمین فاتح شدند! قرآن کتاب قصّه نیست که قصّه‌ی غزوه‌ی بدر، اُحُد، خُنین و خیبر را بازگو کند. هدف قرآن، آن نیست که مستمع یا قاری قرآن بداند که فاتح قلعه‌ی خیبر و قاتل عمرو بن عبدود در جنگ خندق، علی علیه السلام بوده است. این قصّه‌ها تنها از آن جهت نقل نشده که بدانیم مولای ما چنین شجاعتی داشته است. مثل قهوه‌خانه‌ها که دور هم جمع شده و قصّه‌ی حسین کُرد و رستم و اسفندیار را بازگو می‌کنند و وقت می‌گذرانند! نه، هدف، قصه گفتن نیست.

هدف این است که شما ببیندیشید، متفکر و جستجوگر باشید، تحلیل و تفحص کنید که چرا چنین شده و رمز و سرّ آن حادثه چه بوده است. قرآن حالات گذشتگان را نقل می‌کند تا حسّ کنجکاو‌ی رادر انسان تحریک کند. این سؤال را در ذهن او به وجود آورد که چرا جمعیتی که سه برابر جمعیت مسلمانان بودند، با داشتن تجهیزاتی چند برابر مسلمانان شکست خوردند و مسلمانان فاتح شدند. در این مطلب ببیندیشید و ملاک کار را به دست آورید.

از اوّل تاریخ اسلام تا به حال که ۱۴ قرن می‌گذرد، توفان‌های مهیب و سهمگین و صحنه‌هایی حادث و کوبنده برای ریشه کن نمودن اسلام پیش آمده است؛ ولی همه در هم شکسته‌اند و اسلام همچنان باقی مانده است. اگر بنا بود ملاک شکست و پیروزی، کثرت و قلت جمعیت و داشتن و نداشتن نیروی انسانی و جهازات جنگی باشد، می‌بایست تا به حال اسلام از بین رفته و از قرآن حتّی اسمی هم باقی نمانده باشد. پس بایستی در علت این ماندگاری اسلام و قرآن خوب تأمل کرده، روح مطلب را پیدا کنیم. آن نیروی نگه دارنده‌ی اسلام و قرآن را بشناسیم و آن را در «ذکر» خود بنشانیم. «اذکروا» به خود یادآوری کنید که خدا می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

ما هستیم که قرآن را نازل کردیم و هم ما هستیم که نگه دارنده‌ی آن می‌باشیم. آنچه لازم است، این است که شما به این مطلب مؤمن باشید، باورتان بشود و آن باور را در عمق جانتان بنشانید و آن را در صحنه‌های مختلف زندگی تان ظاهر سازید. در نتیجه: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲؛ هرگز سستی به خود راه ندهید، افسرده و اندوهناک نباشید، شما در تمام ابعاد زندگی باید اعلی‌الملل باشید. در میان تمام ملت‌های جهان از همه نیرومندتر و شاداب‌تر باشید. البته شرطش این است که مؤمن واقعی باشید و چنان که در گذشته ذکر شد، مؤمنان چند دسته هستند: مؤمن ظاهری و مؤمن باطنی و یا به تعبیر دیگر: مؤمن ادّعایی و مؤمن واقعی.

۱-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۲-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۹.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا...﴾^۱

ای مدعیان ایمان، ایمان واقعی بیاورید...

اگر این مطلب باورتان شد و به آن دل بستید و واقعاً از او استمداد کردید، سستی به شما راه نمی‌یابد، حزن و اندوه هم نخواهید داشت و فاتح و پیروز خواهید بود. خدا را بشناسید. نه لفظ خدا را و نه آن مفهومی را که در ذهنتان هست، بلکه آن نیروی علیم و حکیمی که «لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ» در همه جا و در همه حال شاهد و حاضر و پشتیبان شماست. او را بشناسید و به او تکیه کنید. هدف ما از نقل قصه‌های گذشتگان این است که شما را هم مانند آنان بسازیم. ما به شما یادآوری می‌کنیم که اصحاب بدر این مطلب باورشان شد که باید دست استغاثه به سوی خدا دراز کنند، شما نیز این مطلب باورتان بشود.

تنها مقصد قرآن، تحکیم پایه‌ی توحید در دل‌ها

در قرآن بنابر گفته‌ی اهل تتبع و تحقیق، هیچ کلمه‌ای به اندازه‌ی کلمه‌ی الله تکرار نشده است، چون تمام کلمات قرآن حساب شده و مضبوط است؛ اینکه چند «الف» دارد، چند «ب» دارد و حتی چند «نقطه» دارد! گفته‌اند: تقریباً یک میلیون و پانزده هزار و سی نقطه دارد! خلاصه آن که تمام حروف و کلمات قرآن را به حساب آورده و دیده‌اند در میان تمام این کلمات، کلمه‌ی «الله» از همه بیشتر است و هیچ حرفی هم به اندازه‌ی حروف (الف، لام، هاء) که تشکیل دهنده‌ی کلمه‌ی الله است تکرار نشده است.

این نشان می‌دهد تنها مقصدی که تمام مطالب قرآن پیرامون آن گردش می‌کند، توحید و دلبستگی به «الله» است. همانگونه که در کتاب تکوین و عالم خلقت می‌بینید تمام موجودات جهان از جماد و نبات و حیوان و کُرَات و کهکشان‌ها، همه به لسان تکوینی خود داد می‌زنند: الله.

﴿وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۲

هیچ چیز در عالم نیست مگر اینکه به تسبیح و تحمید خدا مشغول است.

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۳۶.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴.

شما یک برگ گل را بردارید و آن را با دقت مطالعه کنید، می‌بینید این برگ گل با همان بوی خوش و رنگ زیبا و لطافت خاص و برش منظمی که دارد به زبان حال روشن تر از قال می‌گوید: (سُبْحَانَ الْخَالِقِ، سُبْحَانَ الْقَادِرِ، سُبْحَانَ الْمُصَوِّرِ، سُبْحَانَ الْمُقَدِّرِ، سُبْحَانَ الْمُدَبِّرِ)؛ من که خاک بودم و فاقد هر کمالی، کدام دست قدرت به سراغ من آمده و خاک را برداشته و اینچنین خوشبو و خوش‌رنگ و لطیف و زیبایش ساخته است؟ این ندای کتاب تکوین است که سخن از «الله» می‌گوید. این هم کتاب تشریع و قرآن کریم است که مقصدی جز الله ارائه نمی‌کند و محوری برای تمام عقاید و اخلاق و اعمال، جز «الله» نشان نمی‌دهد و می‌گوید:

﴿اَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾؛ ﴿جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾؛
﴿قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾

انفاق کنید در راه خدا... جهاد کنید در راه خدا...؛ قتال کنید در راه خدا...
قرآن از میدان جنگ گرفته تا کلاس درس، از فراز منبر گرفته تا دکه‌ی تجارت، از حرفه‌ی زراعت گرفته تا منصب وزارت و قضاوت، در همه جا با نام «الله» افتتاح می‌کند و با نام «الله» خاتمه می‌دهد و در غیر این صورت، دنیا و زندگی دنیا را لهو و لعب می‌داند و می‌گوید:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ﴾^۱؛

این زندگی دنیا [منهای خدا] جز سرگرمی و بازی چیز دیگر نیست.

قرآن از زمین، آسمان، ماه، خورشید، ستارگان، کوه، صحرا، دریا، جانوران و... بحث می‌کند، اما همه را از آن نظر که مسخر فرمان خدا و آیت و نشانه‌ی قدرت و علم و حکمت خدا هستند مورد بحث قرار می‌دهد و هرگز با نظر استقلال و اصالت به آنها نگاه نمی‌کند، می‌گوید:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۳۸﴾ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾^۲؛

این خورشید اگر مسیر و مدار و مستقری دارد به تقدیر و تنظیم خداوند عزیز علیم است. ماه اگر طیّ منازل می‌کند و گاه به صورت بدر و گاه به صورت

۱-سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

۲-سوره‌ی یس، آیات ۳۸ و ۳۹.

هلال درمی آید، تدبیر و تقدیر خالقش را نشان می‌دهد.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۚ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ۖ﴾^۱

در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های روشنی است برای صاحبان عقل و خرد، همانان که خدا را در حال ایستادن و نشستن و آنگاه که به پهلو خوابیده‌اند یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و می‌گویند] پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریدی.

از نظر قرآن، روشنفکران و اولوالالباب، انسان‌های اندیشمند متفکر در آثار صنع خدا می‌باشند، نه غفلت زدگان غرق در شهوات حیوانی.

قرآن کریم پیوسته جنبه‌ی فنا و زوال موجودات را نشان می‌دهد تا بشر را متوجه نقطه‌ی ثابت و باقی عالم بنماید. قرآن هرگز بشر را مفتون ظواهر فریبنده‌ی موجودات نمی‌سازد و هیچگاه مانند شعرا، دم از زیبایی و ناز و کرشمه‌ی ستارگان و چشم و ابروی پریچهرگان نمی‌زند تا «خلق الله» را سرگرم اوهام و خیالات کرده و از هدف خلقت بازشان بدارد. قرآن، جمال و کمالی جز برای خدا نمی‌داند و به سایر موجودات از دریچه‌ی اندکاک و اضمحلال می‌نگرد و می‌فرماید:

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۖ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ۖ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۖ﴾^۲

هنگامی که خورشید درهم پیچیده شود و ستارگان، تیره و بی‌فروغ گردند و کوه‌ها به حرکت در آیند.

یعنی، این خورشید و فروزندی اش، ستارگان و درخشندگی شان، کوه‌ها و صلابتشان چشم شما را خیره نکند و مجذوب خود نسازد، بلکه روزگار بیچارگی و فرسودگی شان را نیز به خاطر بیاورید که چگونه تیره و تارگشته و از هم پاشیده و راه زوال و فنا پیش گرفته‌اند.

۱-سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲-سوره‌ی تکویر، آیات ۱ تا ۳.

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ ﴿۱﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ﴾^۱

پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد و شما در آن حال، نظاره می‌کنید
[و کاری از دستتان ساخته نیست].

یعنی، این انسان متکبر باد به بینی افکنده، شما را با باد و بروت و جبروتش نلرزاند. روز بدبختیش را هم در نظر بیاورید. آن لحظه‌ای که نفس در گلوگاهش گیر کرده و چشم‌ها از حدقه بیرون آمده و مثل یک تخته سنگ، بی حس و بی حرکت افتاده است؛ چند روز دیگر هم سراغش را در زیر خاک بگیرید که به چه وضعی درآمده است! لاشه‌اش گندیده، کرم‌ها حدقه‌ی چشمش را خورده و در جمجمه‌اش لانه کرده‌اند، مورها از بینی‌اش داخل و از دهانش خارج می‌شوند. این تطورات و دگرگونی‌های موجودات را قرآن نشان می‌دهد تا بفهماند که تمام کائنات جهان مسخر فرمان یک حکیم تواناست.

قصه‌گویی قرآن به منظور تربیت انسان

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...﴾

حالاً ما شروع می‌کنیم از طریق وحی این قرآن به تو نیکوترین داستان‌ها و سرگذشت‌ها را برای تو بازگو می‌کنیم...

این آیه‌ی شریفه خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ است. از سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف به «احسن القصص» یعنی بهترین سرگذشت‌ها تعبیر شده است. البته همه‌ی قصه‌های انبیاء علیهم‌السلام که به منظور تربیت انسان در قرآن آمده است نیکوست و سز نیکوتر بودن این قصه، این شاء الله بعداً روشن می‌شود. به طور کلی یکی از راه‌های بسیار مؤثر در تعلیم و تربیت، قصه‌گویی و داستان‌سرایی است؛ زیرا بشر طبعاً علاقه‌مند به قصه و داستان است. حتی از کودکی که هنوز زبان‌باز نکرده است، اگر در حال گریه هم باشد، تا بگویند بیا برایت قصه بگویم و شروع به گفتن کنند، او ساکت می‌شود و گوش به قصه می‌دهد، تا برسد به بزرگسالان و چه بسا افرادی که در مجلس نشسته‌اند، اگر اندکی مطالب علمی گفته شود، چرت می‌زنند ولی همین که قصه‌ای شروع می‌شود، چشم‌ها باز می‌شود و همه‌ی خواب رفته‌ها بیدار می‌شوند و گوش

می‌دهند و لذا یکی از راه‌های تعلیم و تربیت در قرآن، همین نقل سرگذشت‌های پیشینیان است. منتهی داستان‌های قرآن همه داستان‌های واقعی است و جعلی و ساختگی نیست. البته جعل قصه و داستان نیز اگر آموزندگی داشته باشد، از نظر آقایان فقها اشکالی ندارد.

کتاب‌های بسیار عالی تربیتی داریم که با قصه‌های جعلی ترتیب داده شده است مثل «کلیله و دمنه» که همه‌اش داستان حیوانات است؛ از این قبیل که خرگوش و روباه با هم رفیق شدند و رفتند در کدام جنگل و آنجا مهمان شیر شدند و شیر به روباه چه گفت و او چه جوابی داد. اینها ساختگی است ولی در عین حال از بهترین کتب در فنّ خودش می‌باشد. در قرآن آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً...﴾^۱؛ خدا ابا از این ندارد که مثل به پشه و مافوق آن بزند تا مطالب عالیه‌ی توحیدی را به مقتضای حال افراد مختلف، تبیین نماید. بنابراین، مثل زدن و قصه گفتن، از راه‌های بسیار مؤثر در تعلیم و تربیت است. در میان قصه‌های قرآن که همه از وقایع قطعی تاریخ رجال الهی است، داستان حضرت یوسف صدیق علیه السلام از مزیت خاصی برخوردار است و آن، این که تمام گفتنی‌های مربوط به آن داستان از اوّل تا به آخر یکجا در یک سوره آمده است. سایر قصه‌ها به گونه‌ی پراکنده و بخش‌بخش آمده است و هر بخشی در سوره‌ای، به مناسبتی مورد بحث قرار گرفته است. مثلاً داستان حضرت موسی علیه السلام مکرراً در قرآن ذکر شده ولی در هر جا قسمتی از آن به تناسب مطلبی خاص انتخاب شده و تمام آن یکجا نیامده است. از مزایای دیگر این قصه آن است که حقایق عالی آسمانی از توحید، اخلاص، زهد، تقوا، عفت و هر چه که برای تربیت یک انسان کامل لازم است، در این قصه آمده و یکجا هم آمده است و لذا در میان قصه‌های قرآنی به عنوان «احسن القصص» و نیکوترین داستان‌ها معرفی شده است.

هدف قرآن از قصه‌گویی

قرآن وقتی قصه‌هایی را نقل می‌کند، هدفش تربیت انسان است. تزکیه‌ی نفوس و حرکت دادن جوهر ذات و قلب انسان به قرب خدا، منظور است. چون هدف این است، لذا هر قصه و داستانی که بهتر این هدف را تأمین کند، قهراً بهترین قصه‌ها خواهد بود. در میان

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶.

قصه‌های قرآن، هیچ قصه‌ای یک جا از اوّل تا آخر بیان نشده است بلکه به طور پراکنده و در هر موردی قسمتی از قصه ذکر شده است. مثلاً قصه‌ی حضرت موسی علیه السلام این طور نیست که از اوّل تا آخر در یک جا نقل شده باشد، بلکه به تناسب موضوعات مختلف در هر موردی یک گوشه از آن جریان نقل گردیده است.

تنها قصه‌ی یوسف علیه السلام است که یک جا از اوّل تا آخر بیان شده است. این از ویژگی‌های این قصه است و صحنه‌هایی شورانگیز و هیجان‌انگیز در آن ارائه شده و از این روست که مطبوع‌ترین و دلنشین‌ترین قصه‌ها در میان همه‌ی طبقات مردم است. از جمله وجوه اعجاز قرآن و ادله‌ی صدق بر ادعای نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین قصه‌هایی است که در قرآن کریم آمده است. چون یک قسمت از قصه‌های قرآن در زمان نزول قرآن و در سرزمین حجاز اصلاً به گوش مردم نخورده بود.

مثلاً مردم قصه‌ی اصحاب کهف و ذوالقرنین و بعضی از قصه‌ها را شنیده بودند اما به طور مجمل بوده و تفصیل جزئیاتش را نمی‌دانستند، یا اینکه قصه در میان مردم شایع بوده و تفصیل هم داشته اما آمیخته‌ی با اوهام و خرافات و مطالب نامعقول بوده است.

ولی قصه‌هایی که قرآن کریم آورده است، قصه‌هایی است که مطابق با متن وقایع است و عاری از هر گونه خرافه و مطلب نامعقول. آن‌هم با توجه به اینکه آورنده‌اش به اتفاق دوست و دشمن با کتاب مأنوس نبوده و در تمام مدت عمرش نه قلمی به دست گرفته و نه یک صفحه از کتابی خوانده است و در عین حال جزئیات قصه‌های گذشته را بیان می‌کند. این خود شاهد روشنی است بر اینکه ارتباط با عالم ربوبی دارد و از طریق وحی، این حقایق را می‌گیرد.

قرآن، کتاب هدایت و تربیت

خداوند حکیم تنبه می‌دهد که قرآن، کتاب قصه و تاریخ نیست بلکه کتاب هدایت و کتاب تعلیم و تربیت است؛ یعنی ابتدا سخن از حقایق عالم هستی به میان آورده و انسان‌شناسی و جهان‌شناسی و مبدأ و معادشناسی را تعلیم انسان می‌نماید؛ سپس او را با ارائه‌ی برنامه‌ی خاص آسمانی خود برای نیل به زندگی جاودانه و حیات ابدی که پس از مرگ آغاز می‌شود تربیت می‌کند و ضمناً جهت ایجاد اطمینان در قلب انسان به اینکه قرآن

نیروی سازندگی دارد؛ انبیاء علیهم‌السلام را به عنوان نمونه‌ای از محصول مکتب تربیتش (که مکتب وحی است) ارائه می‌نماید زیرا مکتب وحی از زمان حضرت آدم ابوالبشر علیه‌السلام تا زمان حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تا آخرین روز عمر بشر در دنیا یک مکتب بیش نیست! و برنامه‌ی تعلیم و تربیتش نیز جز قرآن، برنامه‌ی دیگری نمی‌باشد؛ منتهی نبوت هر پیامبری از پیامبران خدا، شعبه‌ای از نبوت ختمیه‌ی حضرت خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و کتاب آسمانی آن پیامبر نیز، نمونه‌ای از تعالیم آخرین کتاب آسمانی یعنی قرآن کریم بوده که مناسب با شرایط زمانش به مردم آن زمان ابلاغ می‌نموده است چنان که می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَشُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ۖ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ۖ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ...﴾^۱

ما بر تو وحی فرستادیم همان‌طور که بر نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم... و پیامبران دیگری که قبلاً سرگذشت آنها را برای تو بیان کرده‌ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را شرح نداده‌ایم؛ همگی همین مأموریت را داشتند و وحی الهی بر آنها نازل گردید. در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم:

﴿سَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...﴾^۲

[خداوند] دین و آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح [اولین پیامبر از پیامبران اولوالعزم] آن را توصیه کرده بود و همچنین آنچه را بر تو وحی فرستادیم و ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش نمودیم [و به همه دستور دادیم] که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید!

این آیات به خوبی نشان می‌دهد که تمام اصول دعوت انبیاء علیهم‌السلام در همه‌ی ادیان

۱- سوره‌ی نساء، آیات ۱۶۳ تا ۱۶۵.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۳.

آسمانی یکی بوده است؛ تنها در یک سلسله از قوانین فرعی بر حسب تکامل جامعه‌ی بشری در طول زمان تفاوتی داشته‌اند و در واقع، نبوت ختمیه‌ی خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله مهیمین^۱ بر نبوت همه‌ی پیامبران و قرآن کریم نیز مهیمین بر تمام کتاب‌های آسمانی آن بزرگواران است! آری؛ آنچه خوبان همه دارند؛ رسول خاتم صلی الله علیه و آله و قرآنش تنها دارد. اینک قرآن کریم، انبیا صلی الله علیه و آله و پرورش یافتگان در دامن آنها را به گونه‌ی نمونه‌هایی از انسان‌های تربیت شده‌ی در مکتب وحی الهی ارائه می‌نماید و خاطر نشان می‌سازد که آنها هم مانند دیگران از افراد بشر دارای تمام خصائص بشری می‌باشند! از شهوت و غضب و دیگر تمایلات از هر قبیل؛ و لذا خالقشان به خاتمشان فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...﴾^۲

[ای رسول!] بگو من هم مانند شما بشری هستم...

منتهی آنها بشری هستند که عقل را در وجودشان حاکم بر شهوت و غضب قرار داده و رو به حضرت معبود که هر انسانی فطرتاً طالب اوست رفته‌اند و در مقام تقرب به او به جایی رسیده‌اند که مهبط^۳ وحی او قرار گرفته و گفته‌اند:

﴿...يُوحِي إِلَيَّ...﴾^۴؛ ...به من از جانب او وحی می‌شود...

از این رو منبع انحاء برکات آسمانی گشته و مشعل فروزان هدایت در سر راه دیگر بندگان خدا شده‌اند. اما گروه دیگر از افراد بشر بر اثر بی‌اعتنایی به راهنمایی‌های آن مصابیح^۵ هدایت، در صف مقابل آنها قرار گرفته و شهوت و غضب را حاکم بر وجودشان ساخته‌اند و منشاء همه گونه مفاسد گشته‌اند.

هدف قرآن، دستیابی به قلب سلیم

هدف قرآن، ساختن ما انسان‌هاست و ما هم برای همین به دنیا آمده‌ایم تا دروای دردهای

۱- مهیمین: مراقب و نگه دارند.

۲- سوره‌ی کف، آیه‌ی ۱۱۰.

۳- مهبط: محلّ فرود آمدن.

۴- سوره‌ی کف، آیه‌ی ۱۱۰.

۵- مصابیح: چراغ‌ها.

خود را از قرآن بگیریم و بهبودی یابیم و بایماری از دنیا نرویم بلکه با قلب سلیم برویم.

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱

هر چه از ثروت و قدرت دارید همه را خواهید گذاشت و رفت، تنها سرمایه در آنجا، قلب سلیم است که اگر کسی توانست آن را تحصیل کرده، همراه خود ببرد، او سرمایه‌ی حیات ابدی را برده است. ما می‌ترسیم این آیات و روایات در روز قیامت، حجت علیه ما بشوند و به ما بگویند، شما که ما را می‌خواندید و می‌فهمیدید و برای مردم می‌گفتید، پس چرا رنگ ما را به خود نگرفتید؟ در نهج البلاغه‌ی شریف نیز، الی ما شاء الله مصداق «وَصَيَّتْكُمْ التَّقْوَى» را می‌بینیم. کمتر کلامی از حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام مشاهده می‌شود که کلمه‌ی «تقوا» در آن نباشد. تالب به سخن باز می‌کرد، می‌فرمود:

(أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ)؛

ای بندگان خدا! شما را به تقوای خدا سفارش می‌کنم.

در اوّل خطبه، وسط خطبه، آخر خطبه سخن از تقوا به میان می‌آورد. نامه‌هایی که به استانداران و فرماندهانش می‌نوشت، همه مملوّ از سفارش به تقوا بود. یکی از بزرگان پس از بررسی آیات و روایات می‌فرماید:

(اعْلَمَنَّ أَنَّ جَمِيعَ خَيْرَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ جُمِعَتْ فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ التَّقْوَى)؛

بدان که تمام خیرات دنیا و آخرت در یک کلمه جمع شده است و آن کلمه، تقواست.

﴿...وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾^۲

...شما اگر صابر و خویشتن‌دار باشید و تقوا پیشه کنید، مطمئن باشید این از

پایدارترین کارهاست.

پس کاری کنید که حالت خویشتن‌داری مثل ترمز ماشین در جان شما تحقق یابد.

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا...﴾^۳

به یقین خدا با تقواداران همراه است و آنها را رها نمی‌کند...

۱-سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

۲-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۶.

۳-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۸.

ب: ایمان به قرآن

شرط نجات در عالم آخرت از نگاه قرآن

البته پیدایش حال شک و تردید ابتدایی در مسیر تحقیق، یک حال طبیعی است و نباید تولید وحشتی کرده و آدمی، خود را کافر بیندارد؛ بلکه این حال شک بدوی^۱ گذرگاه تحقیق و راه نیل به حال و مقام یقین و یقین هم دارای مراتب است و به سادگی حاصل نمی شود. تدریجاً پس از طیّ مراحل از شک و ظنّ و گمان به وجود می آید! حال، آیه‌ی شریفه، در مقام مدح آن دسته از اهل کتاب است که حنیف و حقیقت جو و حقیقت خواهند. مراد از اهل کتاب در قرآن، یهود و نصاری هستند که اعتقاد به کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل دارند:

﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾^۲

کسانی که ما کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده‌ایم و از حقایق آسمانی که در تورات و انجیل آمده است آگاهند، برخی از آنان حنیف و حقیقت طلب بوده و لجوج و معاند نیستند. اینها وقتی با قرآن مواجه می شوند، از آن نظر که به مطلوب فطری خود رسیده و حقّ را یافته‌اند خوشحال می شوند. حال از کجا به حقّ بودن قرآن پی می‌برند؟ اولاً از خود قرآن که می‌بینند حاوی حقایق عالیه‌ی علمی گوناگون است؛ در عین اینکه آورنده‌اش یک فرد اُمّی درس نخوانده است که در تمام مدّت عمرش یک کتاب ندیده و نخوانده است، از اینجا پی می‌برند که قرآن، کتاب حقّ نازل شده‌ی از جانب خالق عالم است که بر قلب و زبان پیامبر اکرم ﷺ جاری می‌شود و ثانیاً از طریق بشارت‌هایی که تورات و انجیل داده‌اند و علایم و نشانه‌هایی از ویژگی‌های پیامبر خاتم ﷺ معرفی کرده‌اند که تمام آنها را در حالات آن حضرت مطابق می‌یابند. از این راه نیز به حقّ بودن قرآن پی می‌برند و خوشحال می‌شوند که از ضلالت‌هایی یافته، به دامن هدایت افتاده‌اند.

دیگر اینکه آیه‌ی شریفه «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ...»، سه چیز را شرط نجات در عالم

۱- بدوی: ابتدایی.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۶.

آخرت می‌داند:

۱. ایمان به خدا. ۲. ایمان به روز جزا. ۳. انجام عمل صالح.

حال ما می‌پرسیم: آیا آن عمل صالح مورد پسند خدا کدام است؟ جز از طریق وحی خدا، پی بردن به عمل صالح مورد پسند خدا ممکن نیست! و اکنون طریق وحی خدا منحصر به قرآن است. تنها قرآن است که ما را از اعمال صالح مورد پسند خدا آگاه می‌سازد! و گرنه مثلاً نصاریٰ از کجای می‌توانند اثبات کنند که رفتن به کلیسا در روزهای یکشنبه و انجام اعمال و مراسمی خاص، عمل صالح مورد پسند خداست؟ در صورتی که نصاریٰ هیچ دلیلی برای اثبات اصل رسالت عیسی مسیح علیه السلام ندارند تا چه رسد به اثبات صحت شریعت انجیلشان! تنها قرآن است که پس از اثبات رسالت آورنده‌اش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رسالت انبیای سلف را با صحت شریعتشان در زمان خودشان اثبات می‌کند و مقصود آیه‌ی شریفه آن چنان که آقایان مفسران فرموده‌اند، این است که:

اولاً ملائک نجات و سعادت در عالم آخرت، تنها ادعای ایمان و اسلام و ادعای یهودی و نصرانی و صائبی بودن نیست! بلکه کسانی در عالم آخرت دارای اجر و پاداش بوده و ترس و اندوهی نخواهند داشت که واقعاً دارای ایمان به خدا و روز جزا بوده و عمل صالح انجام داده باشند.

ثانیاً این مؤمنان واقعی در هر زمانی پیرو شریعت پیامبر زمانشان بوده‌اند. در هر زمانی شریعت خاصی از شرایع آسمانی به وسیله‌ی پیامبر معصوم زمان به بشر ابلاغ شده و صراط مستقیم عبادت و تقرب به خدا، همان شریعت بوده و پس از آمدن شریعت لاحق، قهراً آن شریعت سابق منسوخ شده یعنی زمان حجّیت آن منقضی شده است و پس از نزول قرآن و آمدن شریعت اسلام، تمام ادیان و شرایع پیشین که در عصر و زمان خودشان، راه مستقیم عبادت خدا بوده‌اند از سندیت افتاده‌اند و قرآن تا آخرین روز عمر بشر، به عنوان تنها سند باقی آسمانی معرفی شده است که:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾^۱

به یقین این قرآن است که [بشر را] به استوارترین راه، هدایت می کند...!

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱

[پس از این] هر کس دینی غیر از اسلام برای خویش انتخاب کند، از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است!

چگونگی بهره‌مندی از نور قرآن

ارباب قلوب و صاحب‌دلان گفته‌اند: استضاء^۲ و نور گرفتن از خورشید قرآن «ده شرط» دارد. البته شرح و تفصیل این شروط مجال وسیع‌تری را می‌طلبد. فعلاً به طور فهرست آنها را عرض می‌کنیم و درباره‌ی بعضی از آنها توضیحی می‌دهیم.

شرط اول فهم اصل کلام. دوم تعظیم متکلم. سوم حضور قلب. چهارم تدبّر. پنجم تخلی از موانع فهم. ششم تأثر. هفتم تفهّم. هشتم تخصیص. نهم ترقی و دهم تبری^۳ که مراتب عالی‌تری است.

از جمله مراحل آن تخلی از موانع فهم است، یعنی فضای جان و قلب را از هر چه که مانع فهم قرآن است خالی کردن! و ما در این مرحله بسیار لنگی داریم. اعمال زشت و سیئات اخلاقی از هر سو ما را احاطه کرده و پرده‌های ضخیم بر چهره‌ی قلب ما افکنده و آن را جدّاً تاریک و سیاه کرده است و به فرموده‌ی قرآن: ﴿...أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛^۴ قفل‌ها بر در قلب‌ها زده شده. و ما از تماس با حقیقت قرآن محروم گشته‌ایم. چون مسّ قرآن نیاز به طهارت دارد:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۖ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ۚ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۵

...تنها پاکانند که شایستگی تماس با قرآن را دارند.

وقتی شرط تخلی از موانع فهم حاصل نشد قهراً مراحل دیگر فهم قرآن (مثلاً تأثر یعنی

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۸۵.

۲- استضاء: طلب نور و روشنائی کردن.

۳- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۳۴.

۴- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۵- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

اثرگیری از قرآن) نیز در جان ما حاصل نخواهد شد و چنان که می‌بینیم با این همه تلاوت و حفظ و تفسیر قرآن، اشتیاق کامل به لقاء و رضوان خدا و ترس حقیقی از قهر و عذاب خدا در روح و جان خود نمی‌یابیم!!

(مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يَخْضَعْ لَهُ وَلَمْ يَرْقُ قَلْبُهُ وَلَمْ يُنْشِ حُزْنَاً وَجَلّاً فِي سِرِّهِ فَقَدْ اسْتَهَانَ بِعِظَمِ شَأْنِ اللَّهِ وَخَسِرَ خُسْرَاناً مُّبِيناً)؛

هر که قرآن بخواند و در مقابل آن خاضع نشود و قلبش رقت پیدا نکند و حُزن و اندوه و ترس از خدا در باطن جانش پیدا نشود، او عظمت شأن خدا را سبک شمرده و مبتلا به خسران و زیان آشکاری شده است.

ما به قصه‌ی هر قصه‌گویی گوش بدهیم، گاهی خوشحال و گاهی غمگین می‌شویم اما در مقابل قرآن نه خوشحال می‌شویم و نه غمگین!! گویی که اصلاً قرآن ارتباطی با حال و کار ما ندارد. و حال آن که فرموده‌اند: به هنگام تلاوت قرآن زبان باید واعظ، عقل مترجم و قلب متعظ^۱ باشد. آن‌چه زبان می‌گوید؛ عقل آن را تبیین کند و قلب هم بپذیرد. اگر این طور نشده‌ایم بترسیم که مبدا در زمره‌ی مُعرضین^۲ از قرآن قرار گرفته باشیم که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمًى﴾؛

هر که از ذکر و یاد [و قرآن] من اعراض کند و روگردان شود دچار زندگی پیچیده و دشواری می‌گردد و روز قیامت او را کور محشور می‌کنیم.

آنجا زبان اعتراض می‌گشاید:

﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمًى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً﴾؛

می‌گوید: خدایا! چرا کور محشورم کردی؟ من که در دنیا بینا بودم! خدا جواب می‌دهد:

﴿قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾؛^۳

در دنیا آیات من به سراغت آمد، تو آن را نادیده گرفتی و به فراموشی

۱- متعظ: پندپذیر.

۲- معرضین: اعراض کنندگان، روی برگردانندگان.

۳- سوره‌ی طه، آیات ۱۲۴ تا ۱۲۶.

سپردی. الحال ما تو را نادیده می گیریم و به فراموشیت می سپاریم.

و توجّه داریم که اعراض و نسیان، کار قلب است و ارتباط به زبان ندارد. ممکن است انسان چیزی را به زبان بگوید اما در قلب از او مُعْرَض و نسبت به او بی اعتنا باشد. حال اگر روز قیامت ما به خدا بگوییم: پروردگارا! ما کی معرض از قرآن و ناسی^۱ قرآن بودیم؟! ما در تمام عمر سروکارمان با قرآن بود. قاری قرآن، معلّم قرآن، حافظ قرآن، مفسّر قرآن بودیم. همیشه قرآن در بغل ما بود پیش از عروس قرآن را به حجله می بردیم. در خانه ی نو پیش از اثاث، قرآن را به آن خانه می بردیم و ... در جواب خواهد گفت: بله همه ی اینها درست است. تنها عیب شما این بود که قلباً، ناسی قرآن و مُعْرَض از آن بودید! اخلاق و اعمالتان خالی از قرآن بود. بخل و کبر و حسد، دنیادوستی و ریاست طلبی در سراپای زندگی شما نمایان بود. تنها قاری و حافظ قرآن و مفسّر قرآن بودن و حتّی فقیه و مجتهد و صاحب فتوا بودن و رساله به دست مردم دادن نیز دلیل قرآنی بودن جان نمی باشد که: (آخِرُ مَا يُخْرِجُ مِنْ قُلُوبِ الصّٰدِقِیْنَ حُبُّ الْجَاهِ)؛ حُبّ جاه آن چنان در دل انسان ریشه دار است که به این سادگی نمی گذارد انسان قرآنی گردد.

نجات انسان فقط در سایه ی عمل به تعالیم قرآن

رسول خدا ﷺ فرمود: ترسناک ترین چیزی که بر اُمّت می ترسم دو چیز است: یکی اتباع هوی که توضیح داده شد و دیگری طول اَمَل. یعنی محور فکر انسان زنده بودن در دنیا باشد. تمام نقشه ها و تصمیماتش بر محور دنیا و زندگی در دنیا می چرخد. اصلاً فکر اینکه مثلاً اگر فردا بمیرم و به خانه ی قبر منتقل شوم چه حالی خواهم داشت و با چه وضعی زندگی خواهم کرد؟ به ذهنش خطور نمی کند و تصمیمی برای آن نمی گیرد و نقشه ای برای آن طرح نمی کند. آیا رفتار ما اُمّت مسلمان با این نسخه ی شفاعت آسمانی قرآن که خودش فرموده:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ...﴾^۲

و ما قرآن را که شفا و رحمت برای مؤمنان است نازل می کنیم...

۱- ناسی: فراموشکار.

۲- سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲.

این چنین نیست؟! این قرآن است که ما آن را با خط زیبا می‌نویسیم و با جلد و کاغذ اعلا در همه جا نگهداری می‌کنیم و صبح و شام آن را با نغمه‌های گوناگون و آهنگ‌های دلپذیر می‌خوانیم و در عین حال از شدت درد می‌نالیم و آرزوی شفا بخشی از همین خواندن و بوسیدن آن در سر می‌پرورانیم!! آیا این روش، روش عاقلان است؟! درباره‌ی همینان است که می‌فرماید:

﴿وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛

این آیات از این مردم بی‌ایمان هیچ دردی را درمان نمی‌کند [و هیچ باری از دوششان بر نمی‌دارد].

در تأیید این حقیقت قرآنی به این حدیث از حضرت امام صادق علیه السلام نیز توجه فرماید که به یکی از اصحابشان فرمود:

(أَبْلَغُ مَوَالِينَا مِنَّا السَّلَامُ)؛ سلام ما را به دوستانمان برسان.
(وَ أَخْبِرْهُمْ أَنَّا لَا نُنْغِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ أَنَّهُمْ لَنْ يَنَالُوا
وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ)؛^۱

و آنها را از این مطلب آگاه ساز که ما هیچ عذابی از عذاب‌های خدا را نمی‌توانیم از شما برگردانیم مگر از طریق عمل به دین خدا و آنها هرگز به ولایت ما نائل نمی‌شوند جز با عمل به دستورات خدا و پرهیز از گناه و عصیان خدا.
دستگاه ولایت، دستگاه آدم‌سازی و انسان‌پروری است نه دستگاه حیوان‌سازی یا شیطان‌پروری. گاهی اظهار می‌شود که شما خیلی انذار می‌کنید و مردم را از خشم خدا می‌ترسانید! از آیات رحمت هم بگویید که فرموده است:

﴿... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...﴾؛^۲ ... از رحمت خدا مأیوس نباشید...

عرض می‌کنیم: ما هیچگاه از رحمت خدا مأیوس نمی‌کنیم ما به تبعیت از قرآن و امامان علیهم السلام می‌گوییم: ﴿... اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛^۳ تقوای خدا را رعایت

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۷۹ (ختم).

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۶.

کنید و بدانید که خدا شدیدالعقاب است و فرموده است: ﴿...خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛^۱ اگر ایمان دارید از من بترسید. آنجا هم که فرموده است:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا...﴾؛^۲

بگو ای بندگان من که در باره‌ی خویش اسراف کرده‌اید [مرتکب گناهان شده‌اید] از رحمت خدا مأیوس نباشید چرا که خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد...

توجه کنید که در آیه‌ی بعد همین آیه می‌فرماید:

﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلُمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾؛

باز گردید [از راه گناه] به سوی پروردگار خود و در برابر فرمان او مسلم باشید؛ پیش از اینکه عذاب به سوی شما بیاید و آنگاه یار و یآوری نداشته باشید.

﴿وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾؛^۳

پیروی کنید از بهترین [کتابی که] از سوی پروردگارتان نازل شده است پیش از اینکه عذاب به طور ناگهانی به سراغتان بیاید و شما آگاه نگردید.

پس آیه‌ی ﴿...لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...﴾؛ در باره‌ی توبه کاران باز گشته از مسیر گناه است که با امید به رحمت به سوی خدا بروند نه در باره‌ی مردم افتاده‌ی در مسیر گناه که آنچنان را آنچنان تر کرده و آنها را در وادی طغیان و عصیان شتابان‌تر سازد. هر دارویی که برای هر بیماری شفابخش نمی‌باشد عسل که به فرموده‌ی قرآن:

﴿...فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ...﴾؛^۴... شفابخش مردم است...

در مزاج بیمار حصبه‌ای هلاکت‌بار است! آیات تبشیر قرآن داروی شفابخش توبه کاران است نه مردم غرق شده‌ی در لجنزار گناهان. دین خدا که ملعبه نیست. دین گرانبهارترین

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۵.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳.

۳- همان، آیه‌ی ۵۵.

۴- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۹.

متاعی است که در راه حفظ و حراست آن سرها از عزیزترین عزیزان خدا بالای نیزه‌ها رفته و اجساد شریفشان زیر سم اسب‌ها لگدمال گشته و اصیل‌ترین خاندان‌ها به اسارت افتاده‌اند. اینک شما می‌خواهید با این بی‌پروایی‌ها خود را دیندار و دوستدار امام حسین علیه السلام نشان داده و آرزومند شفاعتش باشید او قبول نمی‌کند و می‌گوید:

(إِنَّا لَا نُنْفِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِلَّا بِالْعَمَلِ)؛

ما در پیشگاه خدا جز از راه عمل به دین خدا از شما مشکلی حل نمی‌کنیم.

حیات انسانی ما در گرو عمل به قرآن

ما تا کی می‌خواهیم آیات قرآن را بخوانیم و بی‌اعتنا از کنارشان بگذریم؟ می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾؛^۱

ای کسانی که به خدا و روز جزا ایمان دارید، بدانید که حیات شما منوط به

پذیرش و استجابت دعوت خدا و رسول است [شما هنگامی به حیات انسانی

زنده می‌شوید که این دعوت آسمانی قرآن را بپذیرید]...

در این کلمه‌ی «اسْتَجِيبُوا» دقت بفرمایید؛ حیات شما و زنده شدن شما در گرو

استجابت است. نه تنها در تلاوت و قرائت، باید در عمل به دعوت حق لبیک بگویید تا زنده

شوید. گفته است: ﴿اسْتَجِيبُوا... يُحْيِيكُمْ﴾؛ نگفته که: (أَقْرُوا... يُحْيِيكُمْ)؛ قرآن نفرموده همین

قدر که قاری قرآن بشوید، زنده شده‌اید. ولی ما از قرآن این طور بهره می‌گیریم. می‌گوییم:

قاری قرآن شدیم؛ حافظ قرآن شدیم؛ مفسر قرآن شدیم؛ دیگر چه می‌خواهیم؟ چه کم

داریم؟ می‌گوید: ﴿اسْتَجِيبُوا﴾؛ باید بپذیرید. در زندگی‌تان به آن عمل کنید و آن را تحقق

ببخشید. بازارتان قرآنی باشد. اداراتان قرآنی باشد. خانواده‌تان قرآنی باشد. این چیزی است

که از آن بی‌بهره‌ایم، وگرنه دیگر چیزها را داریم. آنچه نداریم، حیات انسانی است. قاری

قرآن، حافظ قرآن و مفسر قرآن فراوان داریم. آنچه نداریم استجابت قرآن است. خودمان هم

می‌فهمیم که نداریم و در عوض به یک سلسله ظواهر خشک چسبیده‌ایم. می‌گوید: بپذیرید

دعوت قرآن را. ما نپذیرفته‌ایم. قرآن در زندگی ما نیست.

قرآن در میان ما، مانند جناب مسلم در کوفه است که مردم او را به خانه‌های خود راه نمی‌دادند. در شب نهم ذی‌الحجّه، با اینکه قبلاً هجده هزار نفر با او بیعت کرده بودند، در کوچه‌های کوفه تنها مانده بود. اهل کوفه در خانه‌هایشان را به روی او بسته بودند. قرآن امروز در میان ما همین طور است. ما هم قرآن را به خانه و زندگی خود راه نمی‌دهیم. در خانه‌های ما قرآن نیست. در بازار ما قرآن نیست. در ادارات ما قرآن نیست. لفظ و کتابت و قرائت قرآن هست، قاری و حافظش هم هست، اما خودش نیست؛ اخلاق و احکامش نیست. اگر قرآن بخواهد به مجالس جشن سرور و عروسی ما بیاید، اصلاً راهش نمی‌دهیم. زندگی ما طوری است که با دستورهای قرآن نمی‌سازد.

ما خیلی خوب بلدیم مجلس قرآن تشکیل بدهیم و قاریان خوش لحن و خوش صدا بیاوریم تا قرآن بخوانند و ما هم صدا و آهنگی سر دهیم و «الله الله» بگوییم. (یعنی قرآن روح ما را تکان داده و به شور و فغان آورده است) و حال آنکه این سر و صدا برای تشویق قاری است؛ نه برای قرآن. چون قاری خوش لحن و خوش آهنگ است، شنونده‌ها را سر وجد و شغف آورده است و تشویقش می‌کنند. لذا هر چه او صدا را بلندتر کند، اینها هم بیشتر داد می‌زنند. اگر او صدا را آهسته کند، اینها هم صدا را آهسته می‌کنند و اگر قاری چند آیه را به یک نفس یا به چند قرائت بخواند، ببینید چه غوغایی بر پا می‌کنند! حال آنکه خود قرآن می‌گوید:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱

وقتی قرآن خوانده می‌شود، ساکت باشید. تنها گوش فرا دهید و استماع کنید تا مورد رحمت قرار بگیرید.

او می‌گوید: اگر به راستی شما زبان قرآن را می‌فهمید و در دل می‌نشانید، باید اشک بریزید:

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ...﴾^۲

آنهايي که صاحب‌دلند و با قرآن مأنوسند، وقتی صدای قرآن به گوششان

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۴.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸۳.

می‌رسد، چنان اشک می‌ریزند که گویی چشم‌هایشان بر رخسارشان می‌غلند.

چون راستی عارف به حَقِّند...

«فَيْضَان» مربوط به اشک است، ولی این جا قرآن این واژه را به چشم نسبت می‌دهد و می‌گوید: چشم‌ها فیضان دارد. چون انسان وقتی خیلی اشک می‌ریزد، مثل این است که چشمش بر صورتش می‌غلند.

عَلَّتْ چنین گریه‌ای این است که معرفت در جانشان پیدا شده است و حَقِّ را شناخته‌اند و فهمیده‌اند که با قرآن خیلی فاصله دارند. قرآن را در آسمان و خود را در زمین می‌بینند. از این جهت سخت متأثر می‌شوند و اشک می‌ریزند. همین‌ها هستند که:

﴿...إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾^۱

...وقتی آیات خدا بر آنان خوانده شود، گریه‌کنان به خاک می‌افتند.

خلاصه، قرآن ملائک حیات انسانی را نشان می‌دهد. ﴿اسْتَجِيبُوا... يُحْيِيكُمْ﴾؛ شما دعوت قرآن را استجابت کنید، عملاً به قرآن لبیک بگویید و احکام آسمانی آن را در تمام شؤون زندگی تان تحقق ببخشید تا به حیات انسانی زنده شوید. در غیر این صورت، تنها حیات حیوانی خواهید داشت؛ همان حیاتی که حقوق بشر به آن قائل است. همین قدر که نفس بکشید، راه بروید، کاخ بسازید، مرکب‌های راهوار سوار بشوید، خوش بخورید و خوش بخوابید، می‌گوید شما زنده‌اید؛ اما از نظر قرآن چنین حیاتی مرگ انسانیت است و فرو رفتن در تاریکی و ظلمت. چنان که می‌گوید:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَبْتَئًا فَأُخِيَّنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...﴾^۲

آیا کسی که مرده بود و ما زنده‌اش کردیم و نوری در فضای جانش قرار دادیم که در پرتو آن در میان مردم راه می‌رود، شبیه کسی است که در تاریکی و ظلمت زندگی می‌کند [در تاریکی جهل، تاریکی کفر و شرک و فسق و بی‌ایمانی] و هیچ راهی برای خروج از این ظلمات ندارد؟

۱-سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۵۸.

۲-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۲.

زنده‌ی قرآنی کیست؟

از نظر قرآن، زنده آن کسی است که جاننش به نور ایمان روشن شده و بیدارباش‌های قرآن او را هشیار کرده است و رو به سوی خدا حرکت می‌کند.

﴿...إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ لِّيُنذِرَ مَنِ كَانَ حَيًّا...﴾^۱

قرآن ذکر است. بیدارکننده‌ی خواب رفته‌هاست. هر آدم خواب رفته‌ای، اگر زنده باشد، به محض اینکه صدایش بزیم بیدار می‌شود. اگر با صدا بیدار نشد، تکانش که دادیم بیدار می‌شود و اگر دیدیم که باز هم بیدار نمی‌شود، می‌فهمیم که او مرده است.

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این چند روزه دریابی

بانگ طبلت نمی‌کند بیدار تو مگر مرده‌ای نه در خوابی

و لذا قرآن می‌گوید: من ذکر، بیدارکننده‌ام. اَمَّا: (لَمَنْ كَانَ حَيًّا)؛ من زنده‌ها را بیدار می‌کنم؛ نه مرده‌ها را. من انذار می‌کنم و هشدار می‌دهم که مراقب باشید، سر راهتان مرگ و برزخ و محشر است. اما چه کسانی می‌توانند از ذکر و انذار من بهره بگیرند؟ ﴿مَنْ كَانَ حَيًّا﴾؛ آنها که زنده‌اند و حیات انسانی دارند. ﴿وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ اهل علم، به قریبه‌ی مقابله (این که «کافرین» مقابل «حی» آمده) استدلال می‌کنند که کافر مرده است. کسی زنده است که ذکر قرآن و انذار قرآن در او مؤثر باشد. اگر کسی بیدار و هشیار شد و برای آینده‌اش فکر کرد، زنده است؛ وگرنه مرده است و کافر است؛

﴿...وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۲

فرمان هلاکت و بدبختی انسان‌های کافر صادر می‌شود.

ما یک عمر است که با این آیات بینات الهی سروکار داریم؛ می‌ترسیم عمرمان تمام بشود و سرانجام بفهمیم که اصلاً زنده نبوده‌ایم و حیات انسانی نداشته‌ایم و از ذکر و انذار قرآن بهره‌ای نبرده‌ایم. (ذلک هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِين).

خلاصه، قرآن حیات انسانی را معرفی می‌کند که حیات ایمانی و توحیدی است. هدف اصلی خلقت نیز همین است. یعنی خدا خواسته که انسان بسازد نه حیوان. اگر ما دنیا را

۱-سوره‌ی یس، آیات ۶۹ و ۷۰.

۲-همان، آیه‌ی ۷.

به دست طرفداران حقوق بشری‌ها بدهیم تا در آن فقط بخورند و بخوابند و با هم بجنگند، این دنیا به طویله‌ای موخش و لجنزاری عَفِن تبدیل می‌شود.

مهمترین وظیفه‌ی مسلمانان، آشنایی با حقایق قرآن

این بیان از امام امیرالمؤمنین علیه السلام است:

(...وَتَعْلَمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفْقَهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصَّدُورِ...)^۱؛

قرآن را فراگیرید که نیکوترین سخن است و در آن بیندیشید که بهار طراوت‌بخش به قلب‌های آدمیان است، از نور آن شفا بجوید که شفا بخش بیماران است.

در جای دیگر فرموده است:

(وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى فَاسْتَشْفُوا مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ وَ الْغَيِّ وَ الضَّلَالُ)؛

بدانید هیچ کس با داشتن قرآن، فقر و بیچارگی نخواهد داشت و هیچ کس بدون قرآن، به غنا و بی‌نیازی نخواهد رسید. بنابراین از قرآن برای بیماری‌های خود شفا بخواهید و برای پیروز شدن در میدان نبرد با شداید و مشکلات، از قرآن استعانت بجوید، چرا که داروی شفا بخش از بزرگ‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و گم‌گشتگی و ضلالت در قرآن است.

(فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلًى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةُ عَمَلِهِ غَيْرُ حَرْثِ الْقُرْآنِ فَكُونُوا مِنْ حَرْثِيهِ وَ اتَّبَاعِهِ وَ اسْتَدْلُوهُ عَلَى رَبِّكُمْ وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ أَرَائِكُمْ وَ اسْتَعِشُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ)^۲؛

در روز قیامت گوینده‌ای صدا می‌زند: آگاه باشید! امروز هر کسی گرفتار

۱- شرح ابن ابی الحدید، خطبه‌ی ۱۰۹.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۴۷، ص ۲۳۹، باب استحباب التفکر فی معانی القرآن.

بذری است که افشانده است و مبتلا به عاقبت کاری است که انجام داده است
جز آنان که بذر قرآن افشانده اند. پس شما [بکوشید که] از بذرافشانان قرآن و
پیروان آن باشید. از طریق قرآن، خدای خود را بشناسید و برای اصلاح خویش،
از قرآن اندرز و نصیحت بطلبید و [هرگاه احیاناً نظر و رأی شما برخلاف قرآن
بود] خود را متهم [به جهل و ناتوانی از درک حقیقت] بنمایید و خواسته‌های
خویش را در برابر قرآن نادرست بشمارید.

اینک که خدا و رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام این چنین ما را به سوی قرآن
می‌خوانند و می‌خواهند ما را به دامن قرآن بیفکنند و از افاضات سرشار آن برخوردارمان
سازند، وظیفه‌ی حتمی ماست که هر چه بیشتر با قرآن آشنا شویم و از حقایق انسان‌ساز آن
آگاه گردیم و آن را در مقام عمل تحقق بخشیم. مخصوصاً در شرایط کنونی که عوامل
اضلال و اغوا از هر سو هجوم آورده و افکار و عقاید نسل خام و ناپخته‌ی جوان را تحت
عنوان فریبنده‌ی خدمات فرهنگی، آماج تیرهای مسموم کننده و کشنده‌ی تبلیغاتی خود قرار
داده‌اند. در شرایط پر خطر کنونی که ایادی ابلیس موزیانه از پاکدلی جوانان که بر اساس
تریت خانوادگی یک نوع احساس عطش به فهم حقایق دینی در خود می‌کنند و برای
روشن شدن آن حقایق، به هر محفلی که سخن از مسائل دینی هست، رو می‌آورند، بهره
می‌جویند و در همین فرصت است که آن اغواگران از این آمادگی خالی از شائبه‌ی جوانان
سوء استفاده می‌کنند و مزورانه آن قلب‌های پاک و تقاضامندشان را با سخنان ضد قرآن و
احیاناً تحت عنوان تعلیم و تفسیر قرآن پر می‌کنند. هر فرد مسلمانی که خود را در نزد خدا و
رسول خدا مسئول می‌داند وظیفه دارد با تمام توان به حکم کریمه‌ی «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^۱
در مقام تعلیم و تعلّم قرآن برآید و آیات شریفه‌اش را بر اساس بیان رسول خدا ﷺ و
ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام مورد بحث و تبیین و تفسیر قرار دهد و دل‌های پاک قرآن‌دوستان و به‌ویژه
جوانان مسلمان را از حقایق آسمانی قرآن آگاه سازد.

ثواب یعنی انقلاب روحی، یعنی تحوّل درون

برای تحصیل اعتقاد دنبال هر کس بروید اگر از قرآن گرفته که قرآن، پیش خود ما هست و اگر از خود و امثال خود می‌گوید، دارای اعتباری نخواهد بود و نوری نخواهد داشت. به ما گفته‌اند: قرآن بخوانید و ثواب ببرید. این، اعتقاد ماست، اما باید دید: ثواب چیست؟ گیر ما همین جاست. مکرّر عرض شده که: ثواب، نخود و کشمش نیست که در جیب آدم بریزند؛ باغ مُصفا و قصر مجلّی نیست که در آن را باز کنند و بگویند: بفرمایید، استراحت کنید؛ بلکه ثواب عبارت است از: تحوّل روحی، موهبتی معنوی؛ ثواب، یعنی انقلاب، جنبش و اهتزاز، دگرگونی و سی‌وروت، از چیزی به چیز دیگر تبدیل شدن. می‌گویند: (صارَ التُّرابُ وَرَدًّا)؛ خاک گُل شد.

اول خاک بود، حالا دگرگون شد، لطیف و خوشبو شد. این سی‌وروت است و انقلاب. قرآن می‌خواهد درباره‌ی ما چنین تأثیری بکند؛ جان و روح ما را دگرگون سازد؛ زلزله در ارکان وجود ما بیفکند. می‌فرماید:

﴿... وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾^۱

زمین را می‌بینی [در زمستان] مرده و خاموش است، باران بهاری که بر آن بارید تکان می‌خورد و به جنبش در می‌آید و اهتزاز در آن پیدا می‌شود و بالا می‌آید و گل‌ها و لاله‌های شاداب از خود می‌رویند.

باران، کارش این است. قرآن می‌خواهد همین کار را بکند! زمین قلب ما که از زمین خاکی، مرده‌تر نیست؛ آب حیات قرآن نیز از آب باران کم‌اثرتر نیست!! آب باران به زمین مرده که می‌رسد زنده‌اش می‌کند؛ آب قرآن نیز که به زمین جان‌ما می‌رسد، باید زنده‌اش بکند!

﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ﴾

از جمله نشانه‌های [الطاف و عنایات] خدا برای انسان‌ها، زمین مرده است که:

﴿أَحْيَيْنَاهَا﴾؛ زنده‌اش می‌کنیم.

﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا...﴾: از دل زمین دانه‌ها بیرون می‌آوریم.
 ﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ﴾:^۱
 باغ و بوستان‌ها در آن به وجود می‌آوریم و چشمه‌ها از آن می‌جوشانیم.

یعنی ما می‌خواهیم روی قلب شما نیز این گونه اثر بگذاریم. زمین مرده وقتی خود را در معرض باران قرار داد، به ثواب می‌رسد؛ ثواب او همان تحوُّلی است که پیدا می‌کند و مبدل به باغ و بوستان و چشمه‌های جوشان می‌شود. زمین قلب شما نیز اگر آنچنان که باید در معرض قرآن قرار بگیرد و آب حیات بخش او را در اعماق خود نفوذ بدهد، زنده می‌شود و منبع فضائل اخلاق و محاسن اعمال می‌گردد و آن ثواب به معنای واقعی تلاوت قرآن است که نصیبش می‌شود، وگرنه تنها تلاوت و ختم قرآن، بدون تأثر از آن، منظور اصلی الهی را تأمین نخواهد کرد، چنان که می‌بینیم نکرده است.

فهم عواقب گناه از نور درک آیات قرآن

تنها راه برای آگاه شدن از این که گناه با آدمی چه می‌کند، قرآن و روایات صادر شده‌ی از معصومین علیهم‌السلام است و غیر از این، ما راهی نداریم و لذا به ما گفته‌اند با قرآن مأنوس باشید، آن را مکرر بخوانید و بفهمید و در محتوای آن بیندیشید، تا از خلال آیات آن نور علم به عواقب شوم گناه بر قلبتان بتابد. قرآن می‌فرماید، با این بی‌پروایی که شما حرکت می‌کنید دنباله‌ی زندگی شما بسیار رنج آور خواهد بود.

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ﴾:

به مردم بگو این حقیقت حق، از جانب پروردگارتان اعلام شده است.
 ﴿...فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا...﴾:

حال هر که می‌خواهد باور کند و هر که می‌خواهد باور نکند، ما برای ظالمان و تجاوزگران از مرز بندگی، آتشی فراگیر آماده کرده‌ایم.
 ﴿...وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ...﴾:

هرگاه از سوز عطش بنالند و آب بطلبند آبی همچون فلزی گداخته به آنها می‌دهند.

﴿...يَشْوِي الْوُجُوهُ بِشَسِ الشَّرَابِ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا﴾^۱

اگر نزدیک صورت شود، صورت‌ها را بریان می‌کند. چه بدنوشیدنی‌ای است

آن و چه بدجایگاهی است دوزخ.

این یک نمونه از قرآن که عاقبت شوم گنهکاران را نشان می‌دهد. ما نیز اعمالی را در این دنیا می‌بینیم، از گفتار و کردار فراوان، اما نمی‌توانیم بفهمیم که این اعمال ما پس از مرگ ما به چه صورتی درخواهد آمد، درخت طوبی یا شجره‌ی زقوم^۲ خواهد شد، چون از قانون کاشتن در دنیا و درو کردن در آخرت بی‌خبریم و احتیاج به تعلّم از قرآن داریم ولذا قرآن، هم از دگرگون شدن چهره‌ی ظاهر عمل در جهان دیگر، آدمی را آگاه می‌سازد و هم با تنظیم برنامه‌ی کشت و زرع عمل در دنیا، راه رسیدن به محصول مطلوب و مشاهده‌ی چهره‌ی زیبای غیبِ عمل را نشان می‌دهد. آری؛ قرآن با قاطعیت تمام متحوّل گشتن عالم و آدم و رویارو شدن انسان را با باطن اعمالش در جهان پس از مرگ نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿۱﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿۲﴾ ...عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضَرَتْ﴾^۳

در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود و ستارگان بی‌فروغ گردند و کوه‌ها به حرکت در آیند و ... آری، در آن موقع آدمی آگاه می‌گردد که چه آماده کرده است.

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿۱﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ﴿۲﴾ ...عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴾^۴

در آن زمان که آسمان از هم شکافته شود و ستارگان پراکنده و فروریزند و ... در آن موقع هر کس آگاه می‌شود که چه فرستاده و چه گذاشته است.

۱- سوره‌ی کهم، آیه‌ی ۲۹.

۲- زقوم: نام درختی است در جهنم.

۳- سوره‌ی تکویر، آیات ۱ تا ۱۴.

۴- سوره‌ی انفطار، آیات ۱ تا ۵.

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ...﴾^۱

روزی که زمین، زمینی دیگر خواهد شد و آسمان، آسمانی دیگر.

از اینرو مولای اهل ایمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به مؤمنان گنهکار چنین می فرماید: ای اهل ایمان، عمل کنید به آنچه که خدا و رسول او فرموده است و امر و نهی الهی را اطاعت کنید و بر «ایمان» تنها اتکال نداشته باشید [که بی پروای در ارتکاب گناهان باشید] و عقوبت خدای عزوجل را کوچک بشمارید، چه آنکه از گنهکاران [مؤمن] کسانی هستند که شفاعت ما به آنان نمی رسد، مگر بعد از سیصد هزار سال معذب بودن!^۲

مراتب ایمان، منازل قرآن

چهره‌ی ایمان نیز دارای مراتب گوناگون است. این جمله در نهج البلاغه آمده است:

(فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ)^۳

اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را در بهترین منزل های قرآن فرود آورید.

از این گفتار امام علیه السلام معلوم می شود که قرآن منازل متعدّد دارد و باید دید بهترین منزل آن کدام است. تا آنجا که می فهمیم اولین منزل قرآن، منزل زبان ماست که آیات آن را تلاوت می کنیم و منزل دیگر آن نوشته های ماست که با خط خوب می نویسیم و در خانه ها و کتابخانه ها نگهداری می کنیم. منزل دیگرش حافظه ی ماست که آن را به دستگاه ضبط و حفظ خود می سپاریم و آنجا حافظ کل قرآن یا بعض آیات آن می شویم.

منزل های دیگری در ناحیه ی فکر و عقل و تدبّر انسان دارد تا برسد به احسن منازلش که آن قلب انسان است و آن بهترین منزل قرآن است. چون قلب در وجود انسان سِمَت فرماندهی نسبت به تمام قوا و اعضا و جوارح را داراست و به فرمان قلب است که چشم می بیند و گوش می شنود و دست و پا و زبان حرکت می کند. وقتی قرآن در مرکز فرماندهی وجود انسان فرود آمد و آنجا استقرار یافت، در آن هنگام است که قرآن فرمانده کل قوا در تمام نواحی وجود انسان اعم از دست و پا و چشم و گوش و زبان و کل انسان می شود

۱- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.

۲- معانی الاخبار شیخ صدوق (رحمة الله علیه).

۳- نهج البلاغه ی فیض، ص ۱۲۰.

وانسان در تمام شوؤن زندگی اش مطیع فرمان قرآن می‌شود و در واقع این انسان در مرتبه‌ی خودش وجود عینی قرآن می‌شود که برتر از مرتبه‌ی لفظی و کتبی و ذهنی و حفظی و عقلی آن است و می‌شود احسن منازل قرآن. حال ما می‌خواهیم این مهمان بسیار عزیز و محترم را در بهترین منزل از منازل وجود خودمان فرود آوریم و آن منزل قلب است. که مرکز فرماندهی در کشور وجود ماست. بنابراین ما یک وظیفه دربارهی قرآن داریم که بیشتر به بحث و فکر و مطالعه دربارهی آن پردازیم و دیگر وظیفه‌ی مادر باره‌ی قلب خودمان است که حالات و عوامل اثر گذار در آن را بشناسیم. این دو مطلب بسیار لازم است.

ویژگی عالمان قرآنی

در جمله‌ی دیگر فرمود: مردمی هستند که کتاب خدا را پشت سرشان می‌اندازند. خود قرآن می‌فرماید: ﴿...فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ...﴾؛ تَبَدُّ یعنی: چیزی را با بی‌ رغبتی به دور انداختن آن هم به پشت سر که نهایت بی‌ اعتنایی را نشان می‌دهد. آنگاه امام علیه السلام می‌فرماید: اینان چه کسانی هستند؟

(وَ كَانَ مِنْ نَّبَذِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَفُوا حُدُودَهُ)؛^۲

از مصادیق نبذ کتاب این است که به حروف آن خوب رسیدگی می‌کنند [و می‌کوشند الفاظ آن را خوب ادا کنند و خوب بخوانند] اما حدود آن را مورد بی‌ اعتنایی قرار می‌دهند و احکام آن را نادیده می‌گیرند!!

در کشیدن مدّ ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ وسواس دارند اما در معاملات ربوی بدون هرگونه وسواس اقدام می‌کنند!! اینها از گروه نابذین کتابند که کتاب خدا را با بی‌ اعتنایی پشت سرشان می‌افکنند و در عین حال قرآن در بغلشان هست و آن را می‌بوسند و روی سر می‌گذارند و جلسات آموزش قرآن تشکیل می‌دهند. یکی قاری خوب، یکی معلّم خوب و یکی مفسّر خوب اما چه فایده که حدود آن را رعایت نمی‌کند و وقتی برای دستوراتش قائل نمی‌شوند! در ادامه‌ی کلام فرمودند:

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۷.

۲- بحار الانوار، ج. ۷۸، ص. ۳۵۹.

(وَالْجُهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرَّوَايَةِ)

مردم نادان از این خوشحالند که می توانند آیه و حدیث را حفظ کنند و برای مردم بخوانند!

(وَالْعُلَمَاءُ يَحْزَنُ لَهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرِّعَايَةِ)؛^۱

و عالمان از اینکه رعایت احکام خدا را نکرده اند در حزن و اندوه هستند و دلخوشی از حفظ و روایت آن ندارند.

عالمان واقعی نیز همانند که قرآن فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾؛^۲

... آن دسته از بندگان خدا که ترس و خشیت از خدا در جانشان نشسته [و علی الدوام در حال مراقبت هستند و خدا را حاضر و ناظر بر افکار و اعمال خود می دانند]، آنها علما [ی از منظر خدا] یند...

﴿وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ﴾؛^۳

آن ویرانه ها در کنار راهی مشخص ثابت است.

و در سوره ی صافات آمده است:

﴿وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ۖ وَ بِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ﴾؛^۴

«شما پیوسته صبحگاهان و شبانگاهان از کنار آنان می گذرید، آیا نمی اندیشید؟»

ممکن است این آیه این گونه معنا شود: شما صبح و شام با تلاوت آیات قرآن که وقایع گذشتگان را به شما نشان می دهد از کنار آنان می گذرید^۵ و یا مقصود، عبور رهگذران و مسافران از کنار آن سرزمین باشد که هر دو طریق باید برای اندیشمندان عبرت انگیز باشد. ولی یاللاسف که ما غفلت زدگان ظاهرگرا سرمایه ی عمر عزیز را با سرگرمی به یک سلسله ظواهر خشک بی روح از سفرها و تلاوت ها به پایان می رسانیم بدون اینکه از ظواهر

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۵۹.

۲- سوره ی فاطر، آیه ی ۲۸.

۳- سوره ی حجر، آیه ی ۷۶.

۴- سوره ی صافات، آیات ۱۳۷ و ۱۳۸.

۵- تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۳۲.

(که گذرگاه برای رسیدن به بواطن آنهاست) بهره‌ای به دست آورده باشیم. می‌ترسیم عاقبت کنار آب روان، تشنه بمیریم و روی گنج بی‌پایان، گرسنه جان بدهیم!

﴿ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱... و این زیانکاری آشکار است.

قرآن چه با قاطعیت تمام می‌فرماید: ﴿وَالْعَصْرِ﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ^۲؛ «قسم به عصر با معانی گوناگونش که تمام افراد انسان در متن زیان و خسران به سر می‌برند و به راستی ما مانند همان آدم بدبخت یخ فروشی هستیم که تمام سرمایه‌اش یخ بود و وسط روز گرم تابستان زیر آفتاب سوزان گذاشته بود و هی فریاد می‌زد: ای مردم! رحم کنید به کسی که سرمایه‌اش آب می‌شود.

آری، سرمایه‌ی ما همین لحظات عمر ماست که دارد با گذشت زمان، از ماه و سال و هفته و ایام آب می‌شود و از دست می‌رود و چیزی از منافع معنوی که سرمایه‌ی حیات ابدی پس از مرگ ماست عائدمان نمی‌شود و اسفبارتر اینکه اصلاً نمی‌فهمیم که در حال آب شدنیم و بهره‌ای نمی‌بریم! عاقبت در لحظه‌ای به خود می‌آییم که آب شده‌ایم و وارد خانه‌ی قبر گشته و چیزی با خود نیاورده‌ایم.

(الْإِنْسَانُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا)؛

مردم در خوابند؛ هنگامی که مردند، بیدار می‌شوند!

آنجاست که تازه ندای قرآن به گوش ما می‌رسد:

﴿وَجِئْ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۳؛

آن روز جهنم به صحنه آورده می‌شود و آن روز انسان بیدار می‌شود؛ اما آن بیداری دیگر نافع به حالش نمی‌باشد و می‌گوید: ای کاش برای زندگیم پیش می‌فرستادم. اینک قرآن با سوگند و قسم می‌خواهد تنبهی عمیق در ما ایجاد کند که به هوش باشید! تمام افراد انسان در جوّ زیان و خسران زندگی می‌کنند! نفس می‌کشند، زیان

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۱.

۲- سوره‌ی عصر، آیات ۱ و ۲.

۳- سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۳.

می‌کنند، نگاه می‌کنند و سخن می‌گویند و می‌نشینند و برمی‌خیزند، در همه حال در حال زیان و خسارند و مانند همان یخ فروش، سرمایه‌ی عمرشان آب می‌شود.

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛

به جز کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح و نیک انجام می‌دهند.

تنها یک گروه‌ند که علی‌الدوام مشغول تجارتند و با هر نفس و با هر نگاه و گفتارشان بهره‌های پایدار و ثابت و باقی به دست می‌آورند! آنها کسانی هستند که در مسیر ایمان به خدا و آخرت قرار گرفته و تمام افکار و اخلاق و اعمالشان را بر محور ایمان به گردش در می‌آورند و از مرز دین، قدم فراتر نمی‌گذارند.

اینکه قرآن این همه داد ﴿انْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، ﴿جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، ﴿قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ می‌زند برای این است که این رشد فکری و ارتقاء عقلی را در بشر ایجاد کند که به ارزش وجودی خود پی ببرد و خودش را ارزان نفروشد. در تمام مجاهدات و معاملات و حرکات و سکناش جز ذات اقدس الله که کلّ الکمال و کلّ الجمال است، هیچ چیز را هدف و مقصد خود نشناسد!

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا﴾؛^۱

به هوش باشید ای آدمیان! قیمت و بهای جان شما، تنها بهشت و رضوان

خداست. آن را نفروشید جز به رضوان خدا!

تو به قیمت و رای هر دو جهانی چه کنم؟ قدر خود نمی‌دانی

خداوند متّان از این رو خاندان رسول صلی الله علیه و آله را می‌ستاید که وقتی غذای منحصر خود

را سه روز متوالی به مسکین و یتیم و اسیر دادند انگیزه‌شان این بود:

﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا﴾؛^۲

ما شما را تنها برای جلب رضای خدا اطعام می‌کنیم و از شما نه پاداشی

می‌خواهیم و نه سپاسگزاری می‌طلبیم!

۱- نهج البلاغه ی فیض، حکمت ۴۴۸.

۲- سوره ی انسان، آیه ی ۹.

فصل هفتم

مسئولیت

مسلمانان در قبال قرآن

آیا مسلمانان در برابر قرآن تسلیمند؟

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱

امر به صورت استفهام است یعنی با توجه به ادله‌ی روشن که برای اثبات صحت رسالت و اعجاز قرآن بیان شده است؛ سزاوار است شما در مقابل آورنده‌ی قرآن اظهار اسلام کرده و تسلیم شوید! ما از در انصاف اگر وارد شویم باید بگوییم: این جمله نه تنها خطاب به دنیای کفر است بلکه خطاب به ما مسلمان‌ها نیز هست که: ای مدعیان اسلام و ایمان به قرآن و آورنده‌ی قرآن! آیا شما مسلمید و واقعاً در برابر قرآن تسلیمید؟! تمام شئون زندگی خودتان را در اختیار قرآن می‌گذارید؟ آیا خبر دارید که امام و مولا و مقتدا، ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه‌ی شریف، اسلام را چگونه تفسیر کرده؟ فرموده است:

(الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ
التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ)^۱

اسلام، تسلیم شدن است و تسلیم شدن همان یقین داشتن است و یقین داشتن

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۲۰.

همان تصدیق نمودن و تصدیق نمودن، اقرار کردن است و اقرار کردن، اداء است و اداء، همان عمل است.

آخرین میوه‌ی درخت اسلام عمل است؛ تسلیم عملی نمایانگر حقیقت اسلام است! خدا هم فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾؛ آنچه که در نزد خدا دین حساب می‌شود و خدا آن را به عنوان دین از بنده‌اش می‌پذیرد اسلام است و معنای واقعی اسلام همان است که ولی اعظمش امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن را تفسیر و تبیین نموده و فرموده است: «هو العمل».

درباره‌ی شیطان اگر اندکی تأمل کنیم؛ می‌بینیم از نظر اصول اعتقادی کمبودی نداشته است! همان اعتقاداتی که ما داریم، او هم داشته است! اقرار به خالقیت خدا کرده و گفته است:

﴿...خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱؛

...[خدایا!] تو مرا از آتش و آدم را از خاک آفریده‌ای.

به ربوبیت خدا نیز اقرار کرده و گفته است: ﴿...رَبِّ بِمَا أُغْوِيْتَنِي...﴾؛ ای پروردگار من. اعتقاد به نبوت انبیاء و عصمت آنها نیز داشته و گفته است: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲؛ «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»؛^۳ به عزت سوگند همه‌ی آدمیان را اغوا^۴ می‌کنم مگر آن گروه از بندگان مخلص که توانایی نفوذ در آنها را ندارم. عباد مخلصین خدا همان انبیاء و اولیای مقرب درگاهند که دارای صفت عصمتند. اعتقاد به قیامت و روز جزا هم داشته و گفته است: ﴿...فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾؛^۵ خدایا به من مهلت بده که تا روز بعث و رستاخیز زنده بمانم.

پس شیطان به تمام اصول اعتقادی‌ای که ما معتقدیم، معتقد بوده است و در عین حال خدا درباره‌ی او فرموده: ﴿...كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ شیطان از زمره‌ی کافران است. شیطان

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲.

۳- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۹.

۴- سوره‌ی ص، آیات ۸۲ و ۸۳.

۵- اغوا: گمراه کردن، بیراه نمودن.

۶- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۶.

معتقد به اصول اعتقادی، چرا کافر است؟! برای اینکه در مقام عمل، کافر بوده است. وقتی فرمان از جانب خدا صادر شد که: ﴿...اسْجُدُوا لِآدَمَ...﴾؛ برای آدم سجده کنید. ﴿...أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ...﴾؛ از پذیرش فرمان امتناع کرد و استکبار ورزید و با جسارت تمام گفت:

﴿لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾؛^۲

...من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته

شده، آفریده‌ای سجده نخواهم کرد!

آری؛ شیطان کفر اعتقادی نداشته بلکه «کفر عملی» داشته است. «اسلام اعتقادی» داشته ولی اسلام عملی نداشته است همانگونه که اکثر ما مردم به قول خود مُسْلِم، مبتلا به همین کفر عملی شیطانی هستیم و در تمام شئون زندگی خود عملاً می‌گوییم: ﴿لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ﴾ من تن به اطاعت فرمان نمی‌دهم. به آیهی تحریم ربا در قرآن می‌رسیم می‌گوییم: ﴿لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ﴾. به آیهی حجاب قرآن می‌رسیم می‌گوییم: ﴿لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ﴾. از بازار و خیابان ما، ادارات ما، آموزشگاه‌ها و کارگاه‌های ما، خانه و خانواده‌های ما و ... از همه جای زندگی ما این ندای استکبار شیطانی بلند است. اینک این قرآن است که با خطاب عتاب‌آمیز به ما می‌گوید: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛ آیا شما مسلمانید؟! ما باید هر روز صبح که از خانه بیرون می‌آییم خطاب به خود بگوییم: ﴿هَلْ أَنْتَ مُسْلِمٌ﴾؛ آیا تو مسلمانی و با توجه به دستورات اسلام به سر کارت می‌روی؟ شب هم که به خانه برمی‌گردیم باز به خود بگوییم: ﴿هَلْ أَنْتَ مُسْلِمٌ﴾؛ آیا تو مسلمانی و با کوله‌باری از عمل به دستورات اسلام به خانه برگشته‌ای؟! آیا مسلمان رفتی و مسلمان برگشتی؟ به طور حتم موقع جان دادن نیز فرشتگان خدا که برای قبض روح آمده‌اند به ما خواهند گفت:

﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛

آیا شما مسلمانید [و با حال اسلام می‌میرید]؟

باید برای آن لحظه جواب آماده کنیم!! اسلام آن چنان مهم است که خدا از پیامبران

خود طلب اسلام می‌کند. ابراهیم خلیل علیه السلام با آن عظمت مقامش:

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۳.

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

خدایش به او گفت: اسلام بیاور و تسلیم در مقابل امر پروردگار عالمیان باش. او هم گفت: تسلیم شدم، مطیع فرمانم. وقتی هم مأمور به ذبح فرزندش شد؛ بی درنگ آماده‌ی اطاعت فرمان گردید و به فرزندش گفت: ﴿... يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...﴾؛ پسر من مأمورم که ذبح کنم. پسر هم نگفت: آخر پدر چرا؟ بلکه گفت: ﴿... يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ...﴾؛ پدر به آنچه که دستور داده‌اند عمل کن و لذا خداوند آن پدر و پسر را به خاطر همین اسلام و تسلیمشان می‌ستاید که: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا...﴾^۲؛ پدر و پسر هر دو در مقابل فرمان ما تسلیم شدند.

حضرت یوسف صدیق علیه السلام پس از طی مراحل اخلاص در عبودیت، وقتی دعای کند می‌گوید:
﴿... فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾^۳

...خداایا! تو که ولی و صاحب اختیار من هستی مرا مسلم بمیران و به صالحان ملحقم کن.

حتی رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله به نقل قرآن کریم می‌فرماید:

﴿... أُمِرْتُ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۴

...من مأمورم مسلم در پیشگاه رب العالمین باشم.

﴿وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۵

من مأمورم اوّل کسی باشم که قدم در وادی اسلام می‌گذارد [تا دیگران دنبالش من تسلیم امر خدا گردند].

حاصل آنکه خدا در قرآن کریم، هم منطق شیطان را نشان می‌دهد و هم منطق انبیاء را. شیطان منطقش ﴿لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ﴾ بود اما انبیاء علیهم السلام منطقشان ﴿أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است.

۱- سوره بقره، آیه ۱۳۱.

۲- سوره صافات، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳.

۳- سوره یوسف، آیه ۱۰۱.

۴- سوره مؤمن، آیه ۶۶.

۵- سوره زمر، آیه ۱۲.

شما مدعیان اسلام از کدام منطق تبعیت می کنید؟

مخاصمه‌ی قرآن با مسلمانان در روز قیامت

یاللاسف که ما اکثرابی خبر از این گنجینه‌ی آسمانی هستیم و از محتویات آن محروم و روزی باخبر می شویم که کار از کار گذشته و جز فریاد و احسرتاه کشیدن، از ما کار دیگری ساخته نخواهد شد. آن روز است که علاوه بر عذاب‌های جسمی، عذاب روحی شرمندگی از قرآن و آورنده‌ی قرآن نیز ما را خواهد سوزانید و رسول خدا ﷺ به شکایت از دست ما برخواهد خاست:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۱

رسول خدا خواهد گفت: ای خدا! امت من، این قرآن را [به دست فراموشی سپردند و از آن دوری جستند و] رهایش کردند.

آن روز قرآن نیز به مخصوصه‌ی با ما برخواهد خاست و خواهد گفت: ای جفاکار مردم! می دیدید با من چگونه رفتار می کردید؟! تنها مرا روی دستتان می گرفتید و جلدم را می بوسیدید و شب‌های قدر، روی سرتان می گذاشتید و پیش از عروس به حجله می بردید و بالای سر مسافرتان گرفته و در مجلس مرده‌هاتان می خواندید! آیا من برای این کارها به دست شما افتاده بودم؟! اینک خدا (فرستنده‌ی قرآن) بالحنی توییخ و تهدید آمیز به ما هشدار می دهد و می گوید:

﴿اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾

روز حساب مردم به آنها نزدیک شده و آنها در حال غفلت به سر می برند [و اعتنایی به نزدیک شدن روز حسابشان نمی کنند].

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾^۲ لَا هِيَّةَ قُلُوبُهُمْ...﴿

هر یادآوری تازه‌ای که از جانب پروردگارشان به سوی آنها می آید، آنها با

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۰.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیات ۱ تا ۳.

شوخی و بازی به آن گوش می‌دهند در حالی که دل‌هاشان در لهو و بی‌خبری فرو رفته است.

ما ذکر مُحَدَّث (یادآوری کننده‌ی) تازه به تازه و نوبه نو فراوان داریم. مکرراً تذکرات جدید از جانب خدا به سوی ما می‌آید و ما با حال غفلت از آن رو برمی گردانیم! هر هفته شب و روز جمعه ذکر محدث است و ما را به یاد خدا و مرگ و روز جزا می‌افکند. ماه‌های رجب و شعبان و رمضان با اعمال خاصه‌ای که دارند ذکر محدثند. ماه محرم و صفر با مجالس عزاداری ذکر محدثند! عید فطر و قربان و غدیر و... زیارت مشاهد مشرفه و... همه‌ی اینها از مصادیق ذکر محدثند و مذكّر نوآورند که برای تنبه ما از جانب خدا فرا راه ما قرار می‌گیرند. اما ما به فرموده‌ی قرآن:

﴿...اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۚ لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ...﴾؛

بالعب و بازی و لهو با آنها مواجه می‌شویم و دل به آنها نمی‌دهیم! در همان حالی که در مجلس وعظ یکی بالای منبر و دیگری پایین منبر نشسته، می‌گوییم و می‌شنویم، متأسفانه با همان گفته‌ها و شنیده‌های خود بازی می‌کنیم و ترتیب اثر به آنها نمی‌دهیم! بلکه آنها را هم وسیله‌ای برای نیل به دنیای خود قرار می‌دهیم!! آیا چه باید گفت درباره‌ی مردمی که حتی قرآن و شعائر دینی را هم به بازی بگیرند و آن قدر تشریفات و آویزه‌های ساختگی بی‌ثمر و احياناً زیان‌بخش به محافل قرآنی و عزاداری‌ها و جشن‌های به نام امامان علیهم‌السلام بیفزایند که مقاصد اصلی قرآن و امامان علیهم‌السلام را از بین ببرند و دستاویزی هم به دست دشمنان دین و دینداران بدهند؟!

مرگ قرآن، ترک احکام آن

قرآن که تنها برای خواندن نیست که ما چنین پنداشته‌ایم. خیلی که هنر کنیم آن را حفظ کرده و حافظ کل آن بشویم با صدای خوش و آهنگ جذاب بخوانیم و در مسابقات بین‌المللی برنده شویم و یا فرضاً مفسر بسیار آگاه از معانی قرآن و محیط بر آیات آن باشیم اما آن‌چه که مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: درباره‌ی قرآن باید رعایت کنیم این است که بنگرید و بفهمید که:

(فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَذَّرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيلَةِ وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ وَبَيَّنَ لَكُمْ مَحَابَّهُ مِنْ الْأَعْمَالِ وَ مَكَارِهِه مِنْهَا لَتَتَّبِعُوا هَذِهِ وَ تَجْتَنِبُوا هَذِهِ)؛

خداوند با دلیل های روشن راه عذری برای تبهکاران از شما در امر مجازاتشان باقی نگذاشته حجت را بر شما تمام کرده و نیک و بد اعمال را از هم جدا کرده است تا آنچه را که خوب است و مرضی خداست انجام بدهید و از آنچه که بد است و نامرضی خداست دوری بجوید.

(وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِهِ وَ مَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ)؛

این را بدانید که هیچ کاری از کارهای عبادی نیست مگر این که انجام آن برای طبع انسان ناخوشایند است و هیچ کاری از معصیت ها نیست مگر این که خوشایند طبع آدمی است!

(فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَ إِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ)؛^۱

رسول خدا ﷺ می فرمود: بهشت، پیچیده شده به سختی ها و آتش، پیچیده شده به خواهش ها است.

بندگی و اطاعت امر خدا با تکلف توأم است. خودداری از شهوات نفسانی و چشم و گوش خود را از آنچه که خدا نمی پسندد بستن دشوار است. رها کردن معامله ی پرسود حرام، برای اطاعت امر خدا بسیار سنگین است؛ اما اشباع شهوات نفس و رو به جهنم رفتن بسیار آسان است و با ساز و آواز و رقص و طرب همراه است.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل و بین این جامعه ی اسلامی پیرو قرآن!! چقدر فاصله گرفته از برنامه ی آسمانی قرآن؟! او چه می گوید و ما چه می کنیم؟! حال آیا در این جوّی که ما به وجود آورده ایم؛ قرآن می تواند «شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»؛ باشد و بیماری های درونی ما را شفا بخشد در صورتی که علی الدوام و روز به روز بر علل بیماریها

از طرق گوناگون افزوده می‌شود و در هر چند مدتی یکی از احکام قرآن متروک و مهجور می‌گردد و از رده خارج می‌شود؟! تا عاقبت در میان ما تمام قرآن می‌میرد یعنی همین ما پیروان قرآن آن را می‌میرانیم و گرنه کفار کاری با قرآن ندارند و اگر هم داشته باشند بدون کمک گرفتن از ما نمی‌توانند کاری کنند و لطمه‌ای به قرآن بزنند. آری؛ قرآن می‌میرد و آنگاه صاحب قرآن عجل الله تعالی فرجه الشریف آن را زنده می‌کند. در دعای در غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این جمله آمده است:

(اَللّٰهُمَّ وَ اَخِيْ بَوْلِيْكَ الْقُرْآنَ)؛^۱

خدایا به دست ولایت قرآن را زنده کن.

(وَ اَقِمِّ بِهِ الْحُدُوْدَ الْمُعْطَلَةَ وَ الْاَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ)؛

خدایا! به دست ولی اعظمت حدود تعطیل شده و احکام رها شده را بپادار.

(اَخِيْ بِه الْقُلُوْبُ الْمَيِّتَةُ)؛

و دل‌های مرده را با قیام او حیات ببخش.

(اَبٰی اللّٰهُ اَنْ يُجْرِیَ الْاَشْيَاءَ اِلَّا بِاَسْبَابٍ)؛^۲

خداوند برای پیدایش هر چیزی علل و اسباب خاصی مقرر فرموده است. چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَاللّٰهُ الَّذِیْ اَرْسَلَ الرِّیَّاحَ فَتُثْبِرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ اِلٰی بَلَدٍ مِّثِّ فَاَحْيٰنَا بِه الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا کَذٰلِکَ النُّشُوْرُ﴾؛^۳

خداوند همان کسی است که بادهارا فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورند،

آنگاه آن ابر را به سوی زمین مرده و افسرده‌ای می‌رانیم و به سبب آن زمین را

پس از مردنش زنده می‌کنیم. زنده شدن مردگان نیز همین گونه است.

غلبه‌ی حیات حیوانی، مشکل اصلی ما

در حقیقت، مشکل ما این است که ما هنوز نه حقیقت انسان و حیات انسانی را (آن

چنان که هست شناخته‌ایم) نه خدا را (آن چنان که باید بشناسیم) شناخته‌ایم. هم‌اکنون آنچه

۱- مفاتیح الجنان، دعا در غیبت امام زمان (عج).

۲- مجمع البحرین، کلمه‌ی (سب).

۳- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۹.

در عمق جان ما اصالت دارد، حیات حیوانی و زندگی دنیایی است. آری، هنوز در دل و جان ما این حقیقت جا نگرفته که اصالت، از آنِ آخرت است. عقربک فکر و قلب و جان خود را به هر طرف که بچرخانیم، به طور خودکار، برمی گردد و در محاذات دنیا قرار می گیرد و می خواهد تمام حقایق را با اصالت دنیا تطبیق و تنظیم کند. لذا باید بگوییم که منطق قرآن هرگز با منطق ما سازگار نخواهد بود؛ زیرا ما اصالت را به دنیا می دهیم و قرآن به آخرت. این تعبیر صریح قرآن است که می فرماید:

﴿...تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ...﴾^۱

...شما تمام همتان این است که دنیا و متاع زودگذر دنیا را تأمین کنید؛ ولی من

که خدا هستم، می خواهم آخرت شما را تأمین کنم...

این یک اصل قرآنی است و اساس مطلب همین است. ما اصالت را برای حیات حیوانی قایلیم نه برای حیات انسانی. لذا هرگز منطق قرآن با منطق حقوق بشر نمی سازد. ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾^۲؛ کسانی که با الله رابطه ندارند، حتی اگر سیاستمدار و دانشمند و مبتکر و مخترع هم باشند، ارزش انسانی ندارند و حیوانی بیش نیستند. چرا که:

﴿...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...﴾^۳

...قلب دارند، ولی با آن درک نمی کنند؛ چشم دارند، ولی با آن نمی بینند؛ گوش

دارند، ولی با آن نمی شنوند. اینها بسان حیوانات و بلکه کمتر از آنها هستند...

قرآن قصد ندارد که به ابنای بشر توهین کند. او واقعیت هستی را بیان می کند. منتها ما ظواهری از قرآن و دین را گرفته ایم و به عمق و لب و مغز قرآن و اسلام پی نمی بریم و به همین جهت، در فهم احکام آسمانی قرآن دچار مشکلات می شویم.

غفلت از قرآن، بزرگ ترین خسارت برای مسلمانان

جداً ما دستورهای عالی داریم و مع الاسف از این دستورهای عالی قرآن بی بهره ایم.

۱- سوره انفال، آیه ۶۷.

۲- همان، آیه ۵۵.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

گاهی انسان فکر می‌کند، حیف از این قرآن که به دست ما رسیده است! حیف از این دستورهای سیادت آور عزت بخش که در میان ما به کنج انزوا خزیده است! می‌ترسیم به جرم کفران این نعمت عظمیٰ چو بمان بزنند؛ شاید هم می‌زنند و نمی‌فهمیم.

در دین مقدس ما قمار حرام است. برد و باخت و شرط بندی مالی، در هر کاری که باشد، حرام است؛ چه با آلات قمار چه با غیر آلات قمار. ولی این برد و باخت در دو جا استثنا شده است و جایز است: در سبق و رمایه؛ یعنی در اسب سواری و تیر اندازی. در کتاب‌های فقهی ما، در ردیف کتاب نماز و روزه و حج، کتاب سبق و رمایه آمده است. یعنی جایز است اسب سواری و تیر اندازی را، که نوعی آموزش نظامی است، به مسابقه بگذارید و هر کس برنده شد مبلغی به او داده شود. در شرع مقدس، این برد و باخت مالی، از آن جهت که سبب نیرومندی امت اسلامی می‌شود، جایز است.

اهل تسنن امروز همه چیز دارند: قرآن، نماز، روزه و... همه‌ی اینها را دارند. اما چون علی علیه السلام را که مظهر حق است نمی‌بینند و با او رابطه ندارند، اعمی زندگی می‌کنند و لذا فرمود:

(إِيَّاكُمْ أَنْ تُفَرِّطُوا فِي جَنْبِ اللَّهِ)؛^۱

مراقب باشید که درباره‌ی جنب الله به تفريط و تهیدستی مبتلا نشوید.

آن کسی که شما را به خدا نزدیک می‌کند و «باب الله المؤتی منه» است، او را فراموش نکنید. خداوند بر شما منت گذاشته و فرایض و احکامی مقرر فرموده و به دست شما داده است. ولی «جَعَلَ لَكُمْ بَاباً»؛ دری هم برای این احکام و فرایض قرار داده. اگر از آن در وارد نشوید، از دین خدا بی‌خبر خواهید ماند. قرآن اگر از علی علیه السلام جدا بشود، دیگر کتاب هدایت نخواهد بود؛ بلکه کتاب ضلالت و خسارت خواهد شد. چنان که خود قرآن می‌فرماید:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛^۲

عبارت «مؤمنین» در این آیه، بر حسب تفسیر رسیده از اهل بیت علیهم السلام پیروان علی علیه السلام هستند. درباره‌ی اینها قرآن شفا و رحمت است. ولی همین قرآن در مورد اهل تسنن، که

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۵، ص ۳۷۴، باب ۲۹، حدیث ۲؛ نقل از تحف العقول.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

معارف آن را از غیر آل علی علیه السلام می گیرند، کتاب ضلالت و خسارت است. اینان فردا به طور مسلّم فریادشان بلند خواهد شد که:

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ...﴾^۱

حسرت و افسوس بر من که چگونه خود را باختم و در حق شناسی تفریط کردم

و «جنب الله» را [آنکه مرا به خدا می رساند و باب الله بود] از دست دادم...

﴿هَلْ تُدْخِلُ مَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا﴾^۲

آیا جز این است که به هر خانه و شهری باید از در آن وارد شد؟

امام عسکری علیه السلام در نامه ی خود فرمود:

﴿لَوْ لَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ وَلَدِهِ لَكُنْتُمْ حَيَارَىٰ كَالْبَهَائِمِ﴾^۳

اگر خاندان پیامبر [علی و آل علی] نبودند، شما مانند چهارپایان متحیر و

سرگردان بودید.

اصلاً دین را نمی فهمیدید. مگر قرآن بدون علی را می شود معنا کرد؟ مگر دین را

بدون علی علیه السلام می توان فهمید؟ امام عسکری علیه السلام می فرماید: اگر ما نبودیم: (لَا تَعْرِفُونَ فَرْضاً

مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ)؛ شما چیزی از احکام خدا را نمی فهمیدید.

جوان ها و نوجوان ها متوجّه باشند که در جامعه ی ما اغواگری های شیاطین بسیار فراوان

شده است. مبدا مکتب اهل بیت علیهم السلام در میان ما کم رنگ ارائه شود. ما بحمد الله، قاریان و

حافظان قرآن زیاد داریم و بسیار در خور تقدیر و تحسین و تکریمند. اینکه در کشور اسلامی

ما قرآن خواندن ترویج و تشویق می شود، جداً موجب شکر و سپاس است. ولی با توجه به

اینکه شاخص بارز ما در عالم پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام است و معتقدیم که قرآن وقتی

کتاب هدایت است که با بیان اهل بیت علیهم السلام توأم باشد، در کشور ما، ترویج اهل بیت علیهم السلام

باید بیشتر از ترویج قرآن مورد توجه قرار گیرد و امتیاز ما از دنیای تسنّن باید همین باشد.

آنها هم اصلی شان ترویج قرآن است. ما باید جداً هم اصلی مان ترویج اهل بیت باشد، زیرا

۱- سوره ی زمر، آیه ی ۵۶.

۲- الخصال، ج ۲، ص ۵۷۴.

۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۵، ص ۳۷۴، باب ۲۹، حدیث ۲؛ نقل از تحف العقول.

معتقدیم که کم‌رنگ شدن اهل بیت مساوی است با انعدام اصل قرآن. به هر حال، راه روشن است و حقّ از باطل کاملاً جداست. فقط قلبی سلیم می‌خواهد که در مقابل حقّ خاضع شود و مقهور اهوای نفسانی و تعصّبات جاهلی نباشد.

دوری از قرآن، اساسی‌ترین مشکل مسلمانان

رسول اکرم ﷺ ضمن حدیثی فرمودند:

(فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنَةُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُّصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ)؛^۱

هنگامی که فتنه‌ها [حوادث پیچیده‌ی زندگی] همچون پاره‌های شب ظلمانی بر شما مشتبه گردید [و شناختن راه حقّ دشوار شد] به قرآن پناه ببرید [تا در پرتو روشن‌گری‌های قرآن، راه حقّ را بیابید] چه آنکه قرآن شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش [در نزد خدا] مقبول است و خبرگزاری‌اش [از سوی خدا] مورد تصدیق است. هر که قرآن را پیشروی خود قرار دهد [و از آن پیروی نماید] قرآن، او را به بهشت رهبری می‌کند و هر که آن را پشت سرش قرار دهد [و از آن پیروی ننماید] قرآن، او را به سوی آتش [دوزخ] سوق می‌دهد.

تردیدی نیست در اینکه امت اسلامی امروز از جهات گوناگون به انواع مشکلات و ناگواری‌ها مبتلا شده است؛ آن گونه که آثار و علایم نارضایتی از زندگی در همه جا به چشم می‌خورد و طعم تلخ آن، ذائقه‌ها را می‌گزد. هر چند دشواری‌های زندگی کنونی، معضل جهانی و همگانی است و اندیشمندان بشری در مقام ریشه‌یابی آن توجیهاتی دارند، اما ما که مسلمان هستیم و از دیدگاه قرآن کریم به مسائل می‌نگریم، می‌دانیم از منظر قرآن حکیم رمز اصلی و اساسی پیچیدگی‌ها و گره‌خوردگی‌ها در امور مختلف زندگی، روگردانی از دین و از برنامه‌های آسمانی قرآن است، چنان که فرموده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾^۱

کسی که از یاد من روی گرداند، زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت...
بنابراین تنها راه حل این مشکلات و دست‌یابی به زندگی خوش و آسان، روی آوردن به قرآن و پیروی همه جانبه از احکام آسمانی این کتاب حیات‌بخش است که می‌فرماید:
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾^۲
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و رسول را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خوانند که شما را زنده می‌کند...
این آیه با صراحت تمام می‌فرماید آن چه به امت مسلمان و جامعه‌ی مؤمنان حیات همه جانبه می‌بخشد و آنها را در تمام شئون زندگی چه مادی و چه معنوی از فرهنگ و اقتصاد و سیاست - به معنای واقعی - و دیگر جهات اخلاقی و اجتماعی زنده می‌کند و به درجه‌ی اعلای انسانی می‌رساند، پذیرش دعوت اسلام و سرافروزدن در مقابل قرآن است.

مخاطب قرآن، همه‌ی مسلمانان تا روز قیامت

قرآن این خطاب را تا روز قیامت به همه‌ی مسلمانان دارد که: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ...﴾؛ شما از خدای خود استغاثه داشتید. در حالی که ما استغاثه نکرده‌ایم، اصحاب بدر کرده‌اند. ولی قرآن کریم با این خطاب به مسلمانان نشان می‌دهد که شما و آنها امت واحده‌ای هستید، کار آنها کار شما و کار شما کار آنهاست. استغاثه‌ی آنها، استغاثه‌ی شماست. پیروزی آنها پیروزی شماست. ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ...﴾؛ شما بودید که دست به دعا برداشتید که: (اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ... كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا)؛ خدایا! دشمنان ما بسیارند و ما اندکیم، آنها مجهزند و ما نیستیم؛ ولی ما تو را داریم و از تو کمک می‌خواهیم.
هدف قرآن آن است که با دستورات آسمانی‌اش توحید ما را روز به روز خالص‌تر گرداند و این نیاز به تمرین عملی و عبادت‌های مخلصانه دارد. آیه‌ی آخر سوره‌ی توبه اشاره به مرتبه‌ای بالا از ایمان و یقین دارد.

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.

در آیه آمده است: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾؛^۱ خطاب به رسول اکرم ﷺ فرموده است: اگر همه‌ی مردم هم از تو اعراض کرده، روگردان شوند، بگو خدا مرا بس است که جز او معبودی نیست و اتکای من تنها به اوست که صاحب عرش عظیم است. واضح است خطاب به رسول اکرم ﷺ بیانگر این مطلب است که توکل و اتکای به خدا به معنای حقیقی‌اش مایه‌ی بسیاری می‌خواهد.

آرامش بخشی آیات قرآن کریم

روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که اسلامی که من می‌گویم این است: (الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْإِدَاءُ وَ الْإِدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ)؛^۲

تا به عمل نرسد، نه یقین تحقق دارد، نه اسلام و نه تسلیم. به راستی انسان وقتی در حالات بعضی اشخاص تأمل می‌کند، می‌بیند اگر قرآن کسی را بخواهد تربیت کند و کسی خودش را به دامن قرآن بیفکند، چه می‌شود و چه از آب درمی‌آید! حیرت‌انگیز است.

مرحوم آیت الله دستغیب (رضوان الله علیه) در یکی از تألیفاتشان از مرحوم آیت الله سبط (رضوان الله علیه) که هر دو از بزرگان بودند- نقل می‌کنند- یکی از شیوخ عرب که رئیس قبیله‌ی معروفی در اطراف بغداد بود و بسیار متشخص و محترم بود، خواست برای پسرش زن بگیرد. از قبیله‌ی معروفی خواستگاری کرد و معلوم است که وقتی دو قبیله‌ی بزرگ می‌خواهند با هم ازدواج کنند، آداب و رسوم خاصی دارند، رسمشان هم این بود که همان شب که عقد می‌کردند، عروس را به حجله می‌بردند و فاصله‌ای بین عقد و عروسی نبود. این مرد بزرگ، مجلس مجلل و با شکوهی تشکیل داد و از شخصیت‌های بزرگ دعوت کرد. مخصوصاً از شخصیت‌های روحانی آن زمان مرحوم شیخ محمد خالصی (رضوان الله علیه) را- که ظاهراً مرجع تقلید عرب در آن روزگار بوده است - دعوت کرد تا صیغه‌ی عقد را اجرا کند. مجلس تشکیل شد و همه‌ی شخصیت‌های محترم حاضر بودند. رسم این بود که برای اجرای

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۹.

۲- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۹۹.

صیغه‌ی عقد، جوان‌ها دنبال داماد می‌رفتند و او را با تشریفاتی می‌آوردند. جوان‌ها رفتند، سرود می‌خواندند و از جمله‌ی تشریفاتشان این بود که تیر هوایی شلیک می‌کردند. اتفاقاً در همان موقع سید جوانی که از دوستان داماد بود، تفنگ دستش بود، ناگهان تیری شلیک کرد و اشتباهاً تیر به سینه‌ی داماد خورد و داماد کشته شد. به پدر داماد که صاحب مجلس است، خبر دادند. معلوم است که خیلی حادثه سنگین است. داغ فرزند جوان از بزرگ‌ترین مصیبت‌هاست، آن هم در شب عروسی و زفاف و آن هم با کشته شدن. مرحوم خالصی جریان را فهمید. صاحب مجلس را احضار کرده و کنار خود نشاند. آرام آرام با او صحبت کرد و گفت: شما که قبول دارید ما مسلمانیم، تابع قرآنیم، این آیات قرآن را که خدا فرموده است، برای شما می‌خوانم:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٠١﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ ﴿١٠٢﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^۱

آیات قرآن، بهترین آرامش بخش و تسکین دهنده است. آن هم وقتی مرد بزرگوار عالمی آن را بخواند. پدر داماد چون مسلمان و آشنا به قرآن بود، گوش می‌کرد و ساکت بود، در حالی که چهره‌اش برافروخته بود و اشک می‌ریخت. بعد آقای خالصی به او گفت: قبول داری که پیغمبر اکرم ﷺ برای ما خیلی زحمت کشیده و خیلی خون دل خورده تا این اسلام و این قرآن به دست ما رسیده است؛ این سید هم از ذریه‌ی پیغمبر است. خطا کرده، تعمّدی در کار نبوده است. پیغمبر بر ما حق دارد و فرموده است:

(حَقَّتْ شَفَاعَتِي لِمَنْ أَعَانَ ذُرِّيَّتِي بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ مَالِهِ)^۲

شفاعت من واجب و ثابت است درباره‌ی کسی که با قلب و زبان و مالش ذریه‌ی مرا یاری کند.

می‌فرماید، من شفیع خواهم شد درباره‌ی آن کسی که به فرزندان من، به ذریه‌ی من

۱- سوره‌ی بقره، آیات ۱۵۵ تا ۱۵۷.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۷۶.

کمک کند؛ با زبانش، با قلبش، با مالش. حالا ما مدیون پیغمبر اکرم ﷺ هستیم. این مصیبت سنگین واقع شده است ولی برای این که خدا از تو راضی شود و از صابرین محسوب شوی، بر این مصیبت، صبر و تحمل پیشه کن و جزع و بی‌تابی نکن و برای این که پیغمبر نیز از تو راضی شود، این سید را که قاتل است، اگر چه این قتل ناخواسته هم بوده، عفو کن تا هم مشمول رضای پیغمبر ﷺ باشی و هم مشمول رضای خدا.

این جملات را آن عالم بزرگوار می‌گفت و او گوش می‌کرد و اشک می‌ریخت. بعد از مدتی سرش را بلند کرد و گفت: آقا! من امشب مهمان دارم. مردم را دعوت کردم که با عیش و سرور از اینجا بیرون بروند. روانیست که مجلس ما تبدیل به عزا شود و این همه شخصیت‌های محترم از اینجا ناراحت بیرون بروند. من از شما تقاضا می‌کنم دستور بدهید بروند همان آقای سید را که قاتل است بیاورند و همین دختر را که بنا بود برای پسر من عقد کنید، همین امشب برای او عقد کنید و به حجله ببرید، در خانه‌ی خودم، همان جا که حجله‌ی زفاف پسر من بوده است؛ تا پیغمبر از من راضی شود. مرحوم آقای خالصی تعجب کرد. دید این مرد یک قدم بالاتر از او رفته است و لذا بی‌اختیار گفت: احسنت، احسنت. مرحبا به این گذشت و بزرگی روح. مردم هم که این صحنه را مشاهده کردند، همه یک صدا گفتند: احسنت و او را تشویق کردند. لذا عده‌ای را دنبال آن جوان قاتل فرستادند؛ جوان‌ها دنبال او رفتند و موضوع را با او در میان گذاشتند. او اول باورش نمی‌شد و فکر می‌کرد می‌خواهند به این بهانه ببرند و او را بکشند. ولی وقتی مطمئن شد، آمد و همان جا عقد کردند و او را با دختر به حجله‌ی زفاف آن پسر که در خانه‌ی خود آن مرد بود، بردند. فردا هم جنازه‌ی داماد را دفن کردند. این مرد که نه پیغمبر و امام بود و نه از علما، یک فرد عادی ولی تربیت شده‌ی در مکتب دین و قرآن بود. او باورش شده بود که:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱

باورش شده بود که ما، مال خودمان نیستیم. ملک خدا هستیم و باید به سوی خدا بازگردیم. اشخاصی که درباره‌ی آنان گفته شده است: ﴿...وَيُسَلَّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲؛ اینها هستند.

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۲-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵.

غیر اینها چه؟ ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ جنبنده‌هایی هستند که روی زمین راه می‌روند. بدترین جانوران، آن کسانی هستند که چشم دارند و نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند. گوش دارند و شنوا هستند ولی نمی‌شنوند. گویا هستند ولی سخن نمی‌گویند. بُکَم‌اند «بُکَم» جمع أَبْکَم، ابْکَم یعنی «لال». سخنور لال.

أَصَمَّ یعنی شنوای کر. أَعْمَى یعنی بینای کور. عجیب است شنوا و ناشنوا: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَشْمَعُونَ﴾؛ یعنی دل گوش نمی‌دهد و طبعاً به مقام عمل هم نمی‌رسد. خلاصه! ما چاره‌ای نداریم جز اینکه خود را با قرآن تطبیق دهیم. چون برنامه‌ی زندگی این است. همه، روزی می‌میریم و می‌فهمیم که خیلی خسران و ضرر کرده‌ایم.

چهار شرط قرآن برای آمرزیده شدن

مکراً ندای قرآن را شنیدیم اما خود را با آن تطبیق ندادیم. خدا می‌فرماید اگر به راستی می‌خواهید من شما را بیمارزم و به خود نزدیک کنم؟ به این نکات توجه نمایید:

﴿وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾^۱

قرآن برای آمرزیده شدن انسان چهار شرط را مطرح می‌کند:

۱- باید توبه کند و از کجروی برگردد.

۲- ایمان بیاورد.

۳- عمل صالح نشان بدهد؛ یعنی آنچه را که فهمیده و ایمان آورده، در عمل پیاده کند.

۴- «ثُمَّ اهْتَدَى» آنگاه بپذیرد. چون اهتداء غیر از هدایت است. ممکن است کسی

مهدی باشد اما مهدی نباشد. راهنمایی شده، ولی نپذیرفته است. ما مهدی هستیم و هدایت شده‌ایم. راه را به ما نشان داده‌اند اما غالباً مهدی نیستیم. اهتداء، مسأله‌ای بالاتر از هدایت است. اگر هم می‌گویید که مقصود از اهتداء، ولایت علی علیه السلام است درست است. اما باید ولایت را بپذیرید. اهتداء درباره‌ی حضرت علی علیه السلام چگونه است؟ آیا همین که بگویید قربان اسمش می‌روم، قبرش را می‌بوسم، برایش سینه می‌زنم و شعر می‌خوانم کافی است؟ خیر، باید بپذیرید و دنباله‌رو او باشید. البته منظور در این آیه‌ی شریفه، ولایت امیرالمؤمنین

علی‌علیه‌السلام است اما ولایت چیست؟ پذیرفتن قلبی آن است.

تجلی خداوند برای بندگان در آیات قرآن

همانگونه که می‌دانیم قرآن نه کتاب تاریخ است و نه فلسفه و عرفان اصطلاحی و نه کتاب فقه و اصول و طب و گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی و ستاره‌شناسی و... از سنخ هیچ کدام از این نوع کتاب‌ها نیست بلکه قرآن، کتاب هدایت انسان به سوی خداست که مبدأ و مرجع عالم هستی است. قرآن می‌خواهد به انسان بفهماند تو که هستی؟ از کجا نشأت گرفته‌ای؟ به کجا می‌روی؟ از چه راهی باید بروی و با چه برنامه‌ای باید در این راه سیر کنی؟ همچنین او را آگاه می‌سازد از اینکه عوامل مددکار تو در این راه کدامند و عواملی که بازدارنده‌ی تو از نیل به هدف می‌باشند کدامند. این پیام اصلی قرآن به عالم انسان است.

در عین حال که قرآن بحث مستقل و مستقیمی درباره‌ی علوم نام برده ندارد ولی به تناسب آیات توحیدی‌اش، سخن از آن علوم به گونه‌ی ضمنی و مقدماتی به میان می‌آورد آن چنان که در واقع، ریشه‌ی همه‌ی علوم را به دست اهلش می‌دهد. زیرا قرآن کلام خداست و خدا، ذات مستجمع جمیع صفات کمال است. ذات اقدس او عین علم و خالق همه‌ی علوم است و لذا قهراً کلام او نیز مخزن و مظهر تمام علوم می‌باشد. این جمله از حضرت امام صادق علی‌ه‌السلام منقول است:

(لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ)؛^۱

خداوند در کلامش برای بندگان تجلی کرده است؛ جمال خود را در آینه‌ی

قرآن نشان داده ولی آنها نمی‌بینند.

البته آنها که چشم و گوش مناسب با آن جمال و صدا دارند می‌بینند و می‌شنوند، در حدیث آمده که همان امام بزرگوار علی‌ه‌السلام در اثناء قرائت نماز، دگرگونی در حالش پیدا شد و مدهوش روی زمین افتاد! پس از آفاقه که اصحاب از علل انقلاب حال سؤال کردند؛ فرمود:

(مَا زِلْتُ أَرُدُّ الْآيَةَ عَلَى قَلْبِي وَ عَلَى سَمْعِي حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنَ الْمُتَكَلِّمِ)

بِهَا فَلَمْ يَثْبُتْ جِسْمِي لِمُعَايَنَةِ قُدْرَتِهِ؛^۱

آن قدر آیه را بر قلبم و گوشم مکرر گذراندم تا آن را از خود گوینده‌اش شنیدم؛ بدنم تاب تحمل جلوه‌ی قدرت نیاورد و به آن حال افتادم.

از امام سیدالساّجِدین علیه السلام منقول است:

(آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ فَكُلَّمَا فَتَحْتَ خَزَانَةً يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا)؛^۲

آیات قرآن، خزینه‌ها و گنجینه‌های علم است! وقتی در خزینه‌ای را گشودی، شایسته است که بنگری در آن چه نهاده شده است [تنها به در و دیوار و نقش و نگار آن خزینه ننگری که از محتوای آن محروم بمانی].

قرآن، کتاب پرورش انسان

و بالأخره اسلام، بر همه‌ی دین‌ها غلبه خواهد کرد؛ منتها نهایت درجه‌ی این غلبه در زمان ظهور ولی الله اعظم، امام حجة بن الحسن (ارواح العالمین له الفداء) خواهد بود. اکنون به طور تدریجی پیش می‌رود ولی درجه‌ی نهایی این غلبه در آن زمان است که امام صادق علیه السلام فرمود:

(وَاللّٰهُ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ وَلَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجَ الْقَائِمُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ)؛^۳

به خدا قسم تأویل این آیه [سوره‌ی توبه] محقق نشده و نمی‌شود [و غلبه‌ی اسلام بطور نهایی حاصل نمی‌شود] مگر در زمانی که مهدی ظهور کند [زمان غلبه‌ی واقعی و حقیقی اسلام، آن زمان است] او که ظهور کرد دیگر کافری باقی نمی‌ماند.

امیدواریم خدا فرج حضرت ولی عصر (أرواحنا فداءه) را نزدیک تر بگرداند و ما تا نمرده‌ایم بتوانیم از اسلام و قرآن بهره‌ی وافى ببریم. چون قرآن، کتاب همیشگی و همگانی

۱- اسر الصلوة حاج میرزا جواد آقا ملکى، ص ۱۱۹.

۲- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۵.

۳- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۱۱.

است طبعاً ما هم مخاطب آن خواهیم بود؛ زیرا نه قرآن، مختص به مسلمانان صدر اسلام است و نه جهاد، منحصر به قتال با کفار است، بلکه سراسر زندگی یک مسلمان، میدان جهاد است و از درون و برون، در حال مبارزه‌ی با شیطان و ایادی شیطان است و لذا تا روز قیامت داد قرآن بلند است و به ما هم می‌گوید: ای مردم؛ شما که مسلمانید و مؤمنید؛ شما که به خدا و پیغمبر و معاد ایمان دارید؛ شما را چه شده که وقتی می‌گوییم: حداقل در مقابل شهواتان بایستید؛ نمی‌گوییم: بجنگید و جان بدهید، می‌گوییم: چرا باید تمایلات نفسانی بر شما حاکم باشد؟! چرا وقتی خدا دستور می‌دهد ربا و رشوه نخورید، دروغ و غیبت و کلاهبرداری نداشته باشید تکان نمی‌خورید؟! چرا به دنیا چسبیده‌اید؟! چرا دنیا را بر بهشت آخرت ترجیح داده‌اید؟! این خطاب، عمومی است. چرا وقتی دستور صادر می‌شود که کوچ کنید و به میدان جهاد بروید کوچ نمی‌کنید؟! همه جا میدان جهاد است. خانه و بازار هم میدان جهاد است. زنان و شوهران، اولاد و والدین، فروشنده و خریدار، کارگر و کارفرما، همه در میدان جهادند. شما در داخل وجودتان با اهوای نفسانی خود در حال جهادید، در همه جا فرمان جنگ صادر شده است، پس چرا وقتی دستور صادر می‌شود که حرکت کنید: ﴿اَتَاَقُلْتُمْ اِلَى الْاَرْضِ﴾؛ سنگینی می‌کنید و به زمین می‌چسبید؟ (اینجا مراد از اَرْض همان زندگی مادی است). به پول و خانه و زندگیتان می‌چسبید! به مقام و منصبتان می‌چسبید و کنده نمی‌شوید!

حالا آن‌چه که بر ما لازم است، این است که ما قرآن را یک کتاب تاریخ تلقی نکنیم که داستان‌های پیامبران و ائمه‌های گذشته را بیان می‌کند و همچنین آن را همانند یک کتاب اخلاقی به حساب نیاوریم که فضایل و رذائل خُلُقِیه را ریشه‌یابی کرده و راه‌های شناسایی آنها و طریق تحصیل فضایل و دفع و رفع رذائل را نشان می‌دهد و هکذا آن را در ردیف کتب فقهیه و رسائل عملیه که بیان احکام حلال و حرام می‌نمایند نشناسیم و بدانیم که قرآن نه کتاب تاریخ است و نه کتاب اخلاقی و نه کتاب احکام که هدفش تنها عالم ساختن مردم به تاریخ و اخلاق و احکام باشد، بلکه قرآن کتاب تربیت و پرورش انسان است و هدفش ایجاد تحوّل و انقلاب و دگرگونی در جوهر ذات آدمی است؛ آن‌گونه که سنگ

تحوّل می یابد و یاقوت و طلا و فیروزه و الماس می شود. خاک تیره و کود متعفن در مزاج بوته ی گل رفته و تبدیل به گلبرگهای شاداب و خوشبو و خوشرنگ و لطیف می گردد.

مشکل ما، نداشتن معرفت به قلب و قرآن است

ابتدا باید ما این مهمان عزیز را که قرآن است بشناسیم و پی به عظمت و جلالت او ببریم؛ آنگاه به فکر جا دادن او در بهترین جایگاه از نواحی وجود خود برآییم. ولی متأسفانه ما، هم در شناخت قرآن مشکل داریم و هم در شناخت قلب خود که احسن منازل قرآن است و خداوند روی آن تکیه ی بسیار دارد. در سوره ی شمس یازده قسم دنبال هم می آورد تا میزان صحت و بیماری قلب و در نتیجه ملاک سعادت و شقاوت انسان را نشان بدهد و وقتی خدا قسم یاد می کند، معلوم می شود که مطلب بسیار مهم است. آن هم یازده قسم دنبال هم. مفسرین گفته اند: در قرآن مطلبی نداریم که خدا برای اثبات آن اینگونه قسم های متعدّد یاد کرده باشد که می فرماید:

﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا...قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱

آن مطلب بسیار مهمی که پس از قسم های متعدّد ذکر می کند، این است که تنها راه رستگاری، تطهیر و تزکیه ی قلب از آلودگی به رذائل است و قلب آلوده ی به رذائل به طور مسلم ملازم با محرومیت از سعادت جاودان است. آن چه خدا از ما می خواهد این است که جان خودمان را اصلاح کنیم. همه اش دنبال نقش و نگار خانه و دیوار و فرش و مرکب و ... نباشیم. اینها که رو به فنا می روند و از شما جدا می شوند! آنچه با شما می ماند، تنها قلب و روح و جان شماست که خودتان هستید. چرا آن را اصلاح نمی کنید و به درمان درد آن نمی رسید؟! خدا قسم می خورد که هر کس آلوده به رذائل از دنیا برود؛ خائب و خاسر خواهد بود و محکوم به عذاب جهنّم. ما گمان می کنیم خدای متعال العیاذ بالله شوخی می کند یا این مربوط به ما نیست و مربوط به کفار است!

خدا خیلی سفره های عالی گسترده و غذاهای عالی فراهم کرده است، خوشا به حال آنان که بر سر این سفره ها نشسته اند. اما مردم فرو رفته ی در گنداب شهوات شکم و دامن

چه می‌فهمند که قرآن چه حلاوتی دارد و نماز و راز و نیاز با خدا چه لذتی فوق تمام لذات دارد. اگر اینها گوشه‌ای از حالات آن انسان‌های بالا رفته را بشنوند، در نظرشان افسانه می‌آید و حرف بی‌اساس.

این مناجات امام سید الساجدین علیه السلام که می‌گوید:

(إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا)؛

خدایا! کیست آنکه حلاوت محبت تو را چشیده باشد و سراغ دیگری برود؟
(إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي أَنْسَ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَغَى عَنْكَ حَوْلًا إِلَهِي مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَ مَا أَغْدَبَ شَرِبَ قُرْبِكَ)؛^۱

خدایا! چه دلچسب است طعم محبت تو و چه گواراست شربت انس گرفتن با تو و نزدیک گشتن به تو!

ما حدّاقل باورمان بشود که خیلی پایینیم. هم در قرآن شناسی پایینیم و هم در قلب شناسی. نه قرآن را آنچنان که هست شناخته‌ایم و نه قلب خودمان را که بفهمیم چگونه هستیم و چگونه باید باشیم. مبادا فردا مورد اخذ و عقاب خدا قرار گیریم و قرآن، این میهمان عزیز از دست ما به شکایت برخیزد که خدایا! این مردم مرا به خانه‌های خود بردند اما در احسن منازل و در بهترین جایگاه که قلبشان بود قرارم ندادند؛ بلکه در پایین‌ترین جا که زبان و احیاناً دستگاه حافظه‌شان بود به من جا دادند و گاهی همراه عروس به حجله‌ام می‌بردند و پیش از حمل اساس به خانه‌ی نو وارد می‌کردند و گاهی بالای سر مسافر به هنگام خروج از منزل می‌گرفتند و در مجلس ترحیم مرده‌ها با صدای بلند آهنگین می‌خواندند تا ثوابی عائد روح مرده‌ها گردد! گویی که من کتاب مرده‌ها بودم نه مال زنده‌ها! در حالی که من بر سر زنده‌ها فریاد می‌کشیدم که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتُنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۲

ای باورداران! رعایت تقوا کنید و هر کس بنگرد که برای فردا چه فرستاده

۱- مناجات‌المحبتین و مناجات‌العارفین از مناجات خمس عشره، مفاتیح الجنان.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۸.

است. از خدا بترسید که او آگاه از اعمال شماست.

معنای امر از نگاه قرآن

آیات آخر سوره یس، معنای امر را بیان می کند.

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۱

فرمان خدا این است که هر چه را اراده کند، فوراً تحقق می یابد و موجود می شود. فرمان خدا یعنی خلافت. امر خدا مالکیت ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است. یعنی مسند ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ عالم را به دست امام داده ایم. من او را در جای خود نشانده ام. جای من کار می کند. اراده اش اراده ی من و علمش علم من و قدرتش قدرت من است. این فرمان ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ به دست ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾ سپرده شده است. آنها فرماندارانند. فرمان خدا به دست آنهاست.

وقتی فرمان خدا به دست آنها بود، در عالم کار می کنند. خدا اراده می کند آدم ابوالبشر بدون پدر و مادر متکون^۲ می شود. خدا اراده می کند عیسی عليه السلام بدون پدر از مادر متکون می شود. امام مجتبی عليه السلام هم که خلیفه الله است و فرمان خدا به دست اوست، اراده می کند مرد تبدیل به زن و زن تبدیل به مرد می شود. ما که قرآنی هستیم و این همه معجزات در قرآن از اولیای خدا می بینیم، هرگز نباید شک کنیم. به همین فرمان بود که جناب موسی عليه السلام دریا را تبدیل به جاده و راه کرد.

﴿فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ...﴾؛

به موسی گفتیم: با عصای خود دریا را بزن. او زد و دریا جاده و راه شد...

﴿...فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ﴾؛^۳

...دیوار آبی از این طرف و آن طرف بالا رفت و راه برای لشکریان موسی باز شد.

بار دیگر گفتیم با همین عصا بر صخره ی کوهستان بزن، زد و تبدیل به چشمه های

جوشان آب شد.

۱- سوره یس، آیه ۸۲.

۲- متکون: هستی یافته.

۳- سوره شعراء، آیه ۶۳.

به عیسی علیه السلام نیز همین فرمان را دادیم و گفتیم، مرده‌ها را با همین فرمان زنده کن و کور مادرزاد را بینا کن. جناب صالح علیه السلام با همین فرمان بود که شتر زنده از شکم کوه بیرون کشید و... خلاصه! کسی که با قرآن مأنوس باشد و این همه خوارق عادات در قرآن ببیند دیگر جان ندارد در مورد صدور امر خارق العاده از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دچار شک و تردید گردد.

لزوم بیان معجزات اولیای دین

این مایه‌ی تأسف است که در بسیاری از محافل و مجالس دینی ما، معجزات اولیای خدا گفته نمی‌شود به عذر اینکه مبدا از نظر مردم مورد شک و تردید قرار گیرد و غیر قابل هضم باشد. در صورتی که وظیفه‌ی ماست که میزان معارف و شناخت مردم را بالا ببریم تا وقتی معجزات و خوارق عاداتی از آن بزرگواران گفته می‌شود به سادگی بپذیرند. وقتی معرفت و شناخت ارتقا یافت، پذیرش نیز آسان می‌شود. ما از عدم پذیرش دنیا و حشت داریم و از این رو از نقل معجزات استنکاف می‌ورزیم. اگر چنین است پس باید اصلاً سخن از دین نگوییم و قرآن را هم ببوسیم و کنار بگذاریم زیرا دین، خودش خارق العاده و معجزه است. مگر ریشه‌ی دین وحی نیست؟! وحی و نزول ملک از آسمان، یک امر خارق العاده است. شما چه طور می‌خواهید برای دنیای ماده و طبیعت، وحی را اثبات کنید؟

طبیعی است که زیر بار نمی‌رود. همان‌طور که نمی‌تواند زن شدن مرد و مرد شدن زن را به اراده‌ی امام مجتبی علیه السلام بپذیرد؛ نمی‌تواند وحی و نزول حضرت جبرئیل علیه السلام به قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم بپذیرد. شما چه طور می‌خواهید برای آمریکا و اروپا جبرئیل را اثبات کنید که جبرئیل علیه السلام فرشته‌ی آسمانی به قلب پیامبر نازل شده و قرآن را که وحی آسمانی است، بر او القا کرده است؟ چگونه می‌خواهید ثابت کنید وحی آسمانی چه معنا دارد، بنابراین اصلاً نوبت به معجزه‌ی امام مجتبی علیه السلام و امثال آن نمی‌رسد. از اول باید دین را کنار بگذاریم برای اینکه مردم و دنیای ماده و طبیعت آن را نمی‌پذیرند. ما باید کاری کنیم که معارف مردم بالا برود نه اینکه هر چه را که مردم نمی‌پذیرند یکی پس از دیگری کنار بگذاریم و تنها آن چه را که می‌فهمند و می‌پذیرند، به عنوان دین به آنها عرضه کنیم!!

فصل هشتم

شفابخشی قرآن

قرآن، شفابخش دردهای ظاهری و باطنی بشر

پس از آنکه پی به ارزش دنیا و آخرت برده و دانستیم که دلبستگی و علاقه‌مندی به دنیا و شئون مادی آن بیش از حدّ ضرورت و زائد بر قدر کفایت در واقع یک بیماری بسیار خطرناک مهلکی است که منجر به شقاء و بدبختی انسان در عوالم جاودان پس از مرگ خواهد شد. طبعاً با جدّ تمام به دنبال طبیعی حاذق و دارویی شفابخش خواهیم شتافت که تا وقت باقی و بیماری مزمن نگشته و ما را از پانینداخته است به علاج و درمان پرداخته و هر چه زودتر راه تخلص از آن را به روی خود بگشاییم. حال آگاه باشیم و بدانیم که آن طبیب راستین ما وجود اقدس پیغمبر اکرم ﷺ و امام معصوم منصوب از جانب خداست و آن داروی شفابخش هم وحی عظیم حق قرآن حکیم است. چنان که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف رسول مکرّم ﷺ و یا نفس نفیس خودش می‌فرماید:

(طَبِيبٌ دَوَّارٌ يَطْبِئُهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ مُتَتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْخَيْرَةِ...)^۱

۱- شرح نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۰۷، قسمت سوم.

[نبی اکرم ﷺ یا امام علیا] طبیب [روحانی] ستیاری است که [برای بهبودی بیماران در میان مردم] پیوسته در گردش است در حالتی که مرهم‌های [شفابخش علوم و معارف] خود را [به منظور معالجه و درمان دردهای روحی مبتلایان] محکم و آماده ساخته است و ابزار آلات و وسایل [کار] خود را [از امر به معروف و نهی از منکر و انذار از طریق گفتار و کردار به آتش ایمان و اخلاص در عبودیت و بندگی] سرخ کرده و تافته است و هر جا مورد حاجت و نیاز به درمان پیش آید از دل‌های نابینا [از درک معارف] و گوش‌های ناشنوا [از شنیدن آوای حق] و زبان‌های لال [از اظهار حقایق] آن مرهم و ابزار را همانجا می‌نهد. او بررسی‌کننده‌ای است که با دارو و دواي خود بیماری‌های غفلت و حیرت را رسیدگی [و معالجه] می‌نماید.

و همچنین در وصف قرآن شریف می‌فرماید:

(... فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَذْوَانِكُمْ... فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَ التَّفَاقُ وَ الْغَيُّ وَ الضَّلَالُ...)^۱

... پس شفای دردهای [ظاهری و باطنی] خود را از آن [قرآن] بخواهید... زیرا شفا از بزرگترین درد که کفر و نفاق و تباهی و گمراهی است، در قرآن است.

خداوند حکیم خود نیز قرآن را به عنوان شفا معرفی فرموده است:

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...﴾^۲

قرآن را که برای اهل ایمان شفا و رحمت است نازل می‌کنیم...

امام سجّاد علیا می‌فرماید:

(... وَ جَعَلَتْهُ... شِفَاءً لِّمَنْ أَنْصَتَ بِفَهْمِ التَّصْدِيقِ إِلَى اسْتِمَاعِهِ...)^۳

... و قرار دادی... آن [قرآن] را شفا برای هر کسی که از سرفهم و تصدیق آن به شنیدنش گوش فرادهد...

۱- همان، خطبه‌ی ۱۷۵.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

۳- دعای ۴۲ از صحیفه‌ی سجّادیه.

آری اگر راستی انسان دل به قرآن داده و همچون مریضی که در برابر طبیب حاذق دلسوز زانو بر زمین زده و دستوراتش را با جدّ تمام می‌گیرد و آنگاه به کار می‌بندد، در برابر قرآن حکیم این چنین تسلیم گردد و عالی‌ترین دستورات شفابخش خدا را از این نسخه‌ی آسمانی و وحی الهی بگیرد و در جان بنشاند، تمام دردهای کشنده‌ی روحی‌اش درمان می‌شود. دنیا در نظرش چنان کوچک و بی‌مقدار می‌آید که سزاوار شأن خود نمی‌بیند که درباره‌ی اقبال و ادبار آن بیندیشد و از زیاد و کم شدنش شاد و غمین گردد تا چه رسد به اینکه برای رسیدن به تمتّعات آلوده و چرکین آن پا روی سعادت و خوشبختی جاودانه‌ی آخرتش بگذارد که قرآن می‌فرماید:

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾^۱

نه بر آنچه که از دست شما رفته است محزون و نه به سبب آنچه که دست شما داده شده است دلخوش شوید...

(عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةَ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.... صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةً مُّرَبِّحَةً يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يَرِيدُواهَا وَ أَسَرَّتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلًا يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَتِيرُونَ بِهِ دَوَاءً دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبٌ أَعْيُنِهِمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ...)^۲

خدا در جانشان به عظمت تجلّی کرده و غیر او [هر چه هست] در چشمشان کوچک گردیده است. یقین و باورشان به بهشت [و نعمت‌های آخرت] مانند یقین کسانی است که آن را دیده و [سال‌ها] در آن به خوشی زیسته‌اند و

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

۲- شرح نهج البلاغه‌ی فیض ابن میثم، ج ۳، ص ۱۸۴ (خطبه‌ی همام)، ص ۴۱۰.

ایمانشان به آتش [دوزخ] همچون ایمان کسانی که آن را دیده و [مدّت‌ها] به عذاب آن مبتلا بوده‌اند چند روز کوتاه [دنیا] را به شکیبایی به سر رسانند تا در پی آن آسایش طولانی [بهشت بی پایان] را دریابند [این صبر تلخ با آن بر شیرین] تجارت پر سودی است که پروردگارشان برای آنها میسر نموده است [آنان را هدایت کرده و توفیق نیل به سعادت نصیبشان فرموده است] دنیا به آنان رو آورد، ولی آنان رو به آن ننمودند. [دنیا] گرفتارشان ساخت [بند و کمند خود را به سمت آنها انداخت] ولی آنها [با تحمل سختی‌ها و شداید آن] خویشتن را فدا داده و خود را [از بند آن] رها نیندند. اما به هنگام شب پس به پایستاده و [در حال نماز] آیات قرآن را با تأمل در آن می‌خوانند، دل‌های خود را با [اندیشه‌ی در] قرآن محزون می‌سازند. داری دردهای [روحی] خویش را در [تدبّر] آیات قرآن می‌جویند [با فهمیدن و هم به کار بستن دستورات آسمانی قرآن به علاج بیماری‌های قلبی خود می‌پردازند] پس وقتی به آیه‌ای بر می‌خورند که شوق‌انگیز [و امیدآفرین] است، دل بدان بسته و در آن به اشتیاق تمام می‌اندیشند که گویی تمام وعده‌های [امیدبخش] قرآن در برابر چشم آنان مجسم است و هرگاه به آیه‌ای می‌گذرند که در آن تخویف [از عذاب] آمده است، آنچنان گوش دل به سوی آن می‌گشایند که گویی صدای شعله‌ور گشتن [آتش‌های] جهنّم و شهیق [و فریاد خشم‌آلود] آن در بیخ گوش هایشان [بلند است]...

حبّذا خوانی نهاده در جهان	لیک از چشم خسیسان بس نهان
گر جهان باغی پر از نعمت شود	قسم مار و مور هم خاکی بود
در میان چوب گوید کرم چوب	مَرکرا باشد چنین حلّوای خوب
در میان خاک گوید کرم خرد	این چنین حلّوای به عالم کس نخورد
کرم سرگین در میان آن حَدَث	در جهان ثَقَلی نداند جز خَبَث
جز نجاست هیچ نشناسد کلاغ	شد نجاست مَرّو را چشم و چراغ

آیا کرم‌های خاکی هیچ خبر از سفره‌های رنگارنگ ما دارند؟ آیا بویی از بوقلمون بریان و طعمی از خورش فسنجان ما به ذائقه و شامه‌ی آن کرمک‌های عَفِن که در میان نجاسات و سرگین حیوانات در رفت و آمدند رسیده است؟ حاشا و کلاً. چون مزاجشان نجاستخوار است و طبعشان خاک طلب و لذا جز خاک چیزی نمی‌خواهند و جز نجاست دنبال چیزی نمی‌گردند. حال از یک مشت انسان‌نماهای فرو رفته‌ی در گنداب شهوات بهیمی که به قول یکی از نویسندگان^۱ همگی دهانی هستند که یک مشت روده به دنبال آن چسبیده و به دستگاه تناسلی‌شان ختم می‌شود چه توقع است که حلاوتی از قرآن درک کنند و لذتی از نماز و عرض نیاز به درگاه خدا دریابند!

تأثیر قرآن بر دل‌های صادق و باصفا

از «اصمعی» که از ادبای معروف است نقل شده:

من در بیابان می‌رفتم. به مردی اعرابی (بیابان‌نشین) رسیدم که سوار بر شتری بود و نیزه‌ای در دست داشت. به من گفت: تو از کجا می‌آیی؟ گفتم: از شهری که کلام خدا در آن خوانده می‌شود. گفت: از آن کلام می‌توانی برای من بخوانی؟! گفتم: بله و شروع کردم به خواندن سوره‌ی ذاریات. تا به این آیه رسیدم:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾

رزق شما در آسمان است...

او از شنیدن این آیه تکان خورد و به فکر فرو رفت! پس از لحظاتی با چهره‌ای برافروخته گفت: دوباره این را بگو. آیه را خواندم. خوب گوش داد و گفت: این کلام خدای ماست؟ گفتم: آری، این کلام خدای ماست. دیدم از شتر پیاده شد و آن را نَحَر^۲ کرد و گوشتش را در میان رهگذران تقسیم کرد و نیزه‌اش را هم شکست و به راه افتاد!! عملاً نشان داد که وقتی خدای من عهده‌دار روزی من شده، احتیاجی به نیزه و شتر ندارم. من تعجب‌کنان به او می‌نگریستم و او می‌رفت. با خود می‌اندیشیدم که این کلام خدا چه اثری

۱- صادق هدایت، به نقل از مجله‌ی مکتب اسلام.

۲- نحر: کشتن شتر همانند ذبح گوسفند.

در او گذاشت و او را دلگرم به وعده‌ی خدا کرد.

این ماجرا گذشت. در موسم حج که مشغول طواف کعبه بودم، صدای ضعیفی به گوشم رسید که کسی صدایم می‌زند. توجه کردم و دیدم مردی ضعیف و لاغر اندام و بی‌حال در پای دیوار کعبه افتاده است. جلو رفتم و با دقت در چهره‌اش نگاه کردم. گفت: مرا می‌شناسی؟ گفتم: تو همان نیستی که در بیابان دیدمت؟! گفت: آری، من همانم که دیوانه‌ی گفتارش شدم. ماجراها بر من گذشت و اینک پای دیوار خانه‌اش افتاده‌ام. کنارش نشستم. گفت: از آن سخنش که آن روز برای من خواندی، باز تتمه‌ای^۱ داری؟ گفتم: آری. دنباله‌ی همان آیه را خواندم که می‌فرماید:

﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطُقُونَ﴾

قسم به پروردگار آسمان و زمین که وعده‌ی من حق است...

او این جمله را که شنید، ناله‌ای کرد و با حالی دگرگون گفت: عجب! بندگانِش وعده‌اش را قبول نکرده‌اند، ناچار شده برای آنها قسم بخورد که وعده‌ی من حق است و راست می‌گویم. این جمله را گفت و روی زمین افتاد. سه بار این جمله را تکرار کرد و جان سپرد!^۲ آری، این نمونه‌ای از تأثیر کلام خدا در دل‌های با صدق و صفاست. البته آن کار او - که شتر را کشته و نیزه‌اش را شکسته و خود را از وسایل عادی تأمین معاش تهی دست ساخته - کار درستی نبوده است! ولی حال اثرگیری از آیات قرآن و کلام خدا، شرف و فضیلت بسیار بزرگ و قابل تقدیر است. منتها باید در محدوده‌ی حدود شرع و عمل به احکام دین، آن را بارز ساخت. ولی تأسف آور این است که ما چنان دلبستگی به شؤون زندگی مادی در جان خود می‌یابیم که از شنیدن این گونه تحولات روحی، آن چنان احساس سنگینی می‌کنیم که آنها را غیر قابل باور می‌انگاریم و از در انکار وارد می‌شویم. البته این نیز درست نیست و باید به خود بگوییم:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر

۱- تتمه: دنباله.

۲- تفسیر کشاف، ج ۴، ذیل سوره‌ی ذاریات، ص ۱۷.

قرآن، آرام بخش جان در هر زمان و مکان

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

(لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَّا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ)؛^۱

اگر تمام کسانی که بین مشرق و مغرب عالم هستند، بمیرند من وحشت نمی کنم بعد از اینکه قرآن با من باشد.

گفتن این حرف آسان است؛ اما تحقق بخشیدن به آن کمر شکن است. اگر روزی صبح سر از خواب برداریم و ببینیم تمام ناوایی ها بسته اند! لوله های آب قطع شده! تمام اهالی شهر از دنیا رفته اند! هیچ یک از کسانی که به آنها نیاز داریم، در قید حیات نیستند! به طور مسلم وحشت می کنیم. ولی امام سجّاد علیه السلام فرمود: اگر تمام مردم از مشرق و مغرب عالم بمیرند چون قرآن با من است هیچ وحشتی در من پیدا نمی شود؛ برای اینکه قرآن فرموده است: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾؛^۲ و در سوره انفال نیز می خوانیم: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾؛^۳ قرآن برای موخّد شدن، انسان را تمرین و تعلیم می دهد. دعاها نیز این چنینند. به ما دستور داده اند، هر روز بعد از نماز صبح بخوانیم:

(حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حَسْبِيَ مَنْ هُوَ حَسْبِي، حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِي، حَسْبِيَ مَنْ كَانَ مَذْكَرًا لَمْ يَزَلْ حَسْبِي، حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ)؛^۴

پروردگار برای من کافی است، نیازی به مردم که خود تحت تربیت اویند ندارم. آفریدگار برایم کافی است نیازی به آفریدگان ندارم. خداوند روزی ده

۱- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۵-کافی، ج ۲، ص ۶۰۲، حدیث ۱۳.

۲- سوره توبه، آیه ۱۲۹.

۳- سوره انفال، آیه ۴۰.

۴- مفاتیح الجنان، تعقیب نماز صبح.

برایم کافی است نیازی به کسانی که خود از خدا روزی می‌گیرند ندارم. خدایی که پروردگار جهانیان است برایم کافی است... خدایی که از ابتدای آفرینش من برایم کافی بوده، باز هم برایم کفایت می‌کند. خداوندی که معبودی جز او نیست برایم کافی است. فقط بر او توکل می‌کنم و او پروردگار عرش عظیم است.

انسان اگر اینگونه شد، هرگز گرفتار نمی‌شود و راه همواره برای او باز است:

﴿... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾^۱

انسان متقی تمام راه‌های بسته برایش باز می‌شود؛ چون به خدا اتکا دارد:

﴿... وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...﴾^۲

... هر که به خدا توکل کند، خدا او را بس است [کفایت می‌کند]...

از جایی که باورش نمی‌شود، راه برایش باز می‌شود و رزقش فرا می‌رسد. رزق نیز منحصر به نان و آب نیست؛ تمام مواهبی که در زندگی لازم است رزق محسوب می‌شود و آن چنان که انسان نمی‌فهمد از کجا فراهم آمده است، به دستش می‌رسد.

همانگونه که **عمل صالح** ایمان را تقویت می‌کند و بالا می‌برد، **عمل بد** نیز ایمان را تضعیف می‌کند و رو به سقوط می‌برد. چه بسا انسان به اعتقادش مغرور شود از این جهت که ایمان دارد و خدا و پیغمبر و ولایت و امامت را می‌شناسد و به معاد اعتقاد دارد و کافر نیست، تصور کند که ایمانش کامل است و در مقام عمل، سست و بی‌اعتنا رفتار کند و به همین جهت ترس این هست که در لحظه‌ی مرگ به خود بیاییم و ببینیم هیچ چیز در توشه و بارمان نیست و بی‌ایمان از دنیا برویم؛ چرا که بدعملی‌ها به فرموده‌ی قرآن، اصل ایمان را نیز نابود می‌کند.

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۳

۱- سوره‌ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲- همان، آیه‌ی ۳.

۳- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۱۰.

مردمی که بد عملند- و لو اینکه اعتقادشان نیز درست باشد- در پایان کار آیات خدا را تکذیب می‌کنند و در لحظه‌ی مرگ با استهزاء و تمسخر به آیات قرآن از دنیا می‌روند. این آیه هشدار تکان دهنده‌ای در بر دارد. ما باید در این آیات تکان دهنده‌ی قرآن بیندیشیم و تأمل کنیم و با بی تفاوتی از آنها نگذریم. می‌ترسیم همین آیات در روز قیامت خصم ما شوند و بگویند شما چقدر ما را خواندید، تشکیل جلسه دادید، گفتید و شنیدید و بعد دنبال کارتان رفتید و احیاناً ما را وسیله‌ی ارتزاق و دنیاداری‌های خود قرار دادید.

بیماران شفانگرفته از قرآن

این کتاب آسمانی اسلام قرآن می‌خواهد آدمی را گُل بسازد، طلا و یاقوت و برلیانش کرده و در یک کلمه، او را موجود بهشتی بگرداند. بهشتی شدن نیز به این معنا که جوهر ذاتش را چنان دگرگون و متحول می‌سازد که بهشت و نعمت‌های بهشتی از درونش می‌جوشد نه اینکه باغی به نام بهشت ساخته و خوبان را داخل آن می‌برد و آتشخانه‌ای هم به نام جهنم برافروخته و بدان را در میان آن می‌ریزد! بلکه بهشت و جهنم از درون خود انسان نشأت می‌گیرد.

قبلاً این مثال را عرض کردم، مانند هسته‌ی خرما که درخت خرما با تمام ساقه و شاخه و برگ و میوه‌هایش از درون آن هسته می‌روید و بالا می‌آید، درخت حُظُل نیز از داخل همان بذری که به قدر دانه‌ی ارزن است رشد کرده و محصول تلخ خود را می‌دهد. درخت طوبای بهشت و شجره‌ی زَقُوم جهنم هر دو از درون آدمی نشأت می‌گیرند و نعمت‌ها و عذاب‌ها به وجود می‌آورند و لذا ما نباید رابطه‌ی خو را با قرآن مثل رابطه‌ی یک شاگرد در محضر استاد بدانیم، شاگرد در حوزه‌ی درس استاد، زانو به زمین می‌زند و پس از مدّتی از او علمی فرا می‌گیرد اما در مکتب قرآن تنها فراگیری علوم، مطلوبِ اساسی نیست، بلکه رابطه‌ی ما با قرآن باید مانند رابطه‌ی بیمار با طبیب باشد. اگر چه از این هم عمیق‌تر است ولی از باب تقریب به ذهن عرض می‌شود، بیمار، اوّل پی به بیماری‌اش می‌برد آنگاه با عشق و علاقه‌ای که به بهبودی خود دارد پیش طبیب می‌رود و از او نسخه می‌گیرد، ما هم اوّل باید پی به بیماری خود ببریم، مشکل اوّل ما همین جاست که اصلاً کمتر ما نمی‌دانیم که بیماریم.

پس از اینکه فهمیدیم که بیماریم باید خودمان را عرضه کنیم به این طیب آسمانی که خودش می‌فرماید من داروی شفابخش دارم:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...﴾^۱

نشان می‌دهد که مؤمن، علامتش شفا گرفتن از قرآن است. ما در خود بنگریم، اگر شفا گرفته‌ایم بدانیم مؤمنیم، اگر شفا نگرفتیم بدانیم یا مؤمن نیستیم یا بسیار ضعیف‌الایمانیم. اگر دیدم به قول خود، مؤمن هستم ولی بخیلیم، حسودم، متکبرم، بدبینم، سوء ظن دارم، ربا می‌خورم، رشوه می‌گیرم، بدانم که بیمار شفا نگرفته‌ای از قرآنم و حال اینکه می‌گویند: من شفابخش به مؤمنم.

﴿...قَدْ جَاءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ...﴾^۲

من موعظه‌ی آسمانی‌ام، برای شفابخشی به دردهای درویشان آمده‌ام.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه از خودش یا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعبیر به طیب می‌کند:

(طَيْبٌ دَوَّارٌ يَطْبُهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَخَمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمَى وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ)^۳

طیبی است [روحانی] که با ابزار طب و معالجه‌اش در میان مردم گردش می‌کند، مرهم‌هایش را آماده کرده [از علوم و معارف] و ابزارهایش را [با آتش نهی از منکر و ترساندن از عذاب خدا] سرخ کرده و تافته است، هر جا که لازم باشد مرهم‌ها و ابزارهای داغ کردن را به روی آن می‌نهد، از دل‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های لال [تا «قلب‌های کور» را برای درک حقایق آسمانی و گوش‌های کر را برای شنیدن ندای منادیان الهی و زبان‌های لال را برای اقرار به عقاید حقّه معالجه نماید].

و در جمله‌ی دیگری فرموده است:

(أَلَا وَ إِنَّ مِّنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَ أَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۷.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۰۷، قسمت سؤم.

الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ؛^۱

بدانید که از جمله‌ی گرفتاری‌ها، فقر و تهیدستی است و سخت‌تر از فقر و تهیدستی، بیماری تن است و سخت‌تر از بیماری تن، بیماری دل است.

باز در جمله‌ی دیگر می‌فرماید:

(تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ)؛^۲

قرآن را بیاموزید که آن بهترین سخن است و در آن بیندیشید تا بفهمید که آن بهار دل‌هاست و از نور آن شفا بجوید که آن شفا بخش سینه‌هاست.

در مقدمه‌ی ششم، از مقدمات تفسیر مجمع البیان، حدیثی از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که روز قیامت:

(يُقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ: اقْرَأْ وَ ارْقُ وَ رَتِّلْ كَمَا كُنْتَ تُرَتِّلُ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ مَنَزْلَكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرَأُهَا)؛

به کسی که قاری یا حافظ یا مفسر قرآن و یا به هر نوعی با قرآن مانوس بوده گفته می‌شود: همان طور که در دنیا قرآن را با ترتیل می‌خواندی، اینجا هم به همان نحو بخوان و به تعداد آیات قرآن که می‌خوانی از درجات بهشتی بالا برو که منزل و جایگاه تو در بهشت، در کنار آخرین آیه‌ای است که می‌خوانی.

هر چه از آیات قرآن بخوانی، به همان مقدار از درجات بهشتی بالا می‌روی؛ ده آیه، ده درجه؛ صد آیه، صد درجه؛ هر مقدار از آیات قرآن را که می‌خوانی، همان جا آخرین درجه از درجات ارتقاییات در بهشت خواهد بود. اما باید دید این شرف، مربوط به کدام قاری یا حافظ و مفسر قرآن است؟! البته روشن است که به حکم «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ» این منزلت اعلا از آن کسی است که در دنیا بر اثر مصاحبت با قرآن به کمالات روحی‌اش افزوده شده و مقامات معنوی‌اش بالا رفته است. آری؛ آن کس که آیات قرآن در این دنیا ترقی‌اش داده است در آن جهان نیز ترقی‌اش خواهد داد. اما آن کس که پیوسته مصاحب

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۳۸۱.

۲- همان، خطبه‌ی ۱۰۹.

قرآن بوده و آیات آن را با صدای خوب خوانده و با بیان خوب تفسیر کرده ولی هیچ ارتقای روحی نداشته و همچنان در شوره‌زار هوئی در جا زده و در گنداب هوس، غوطه خورده است، طبیعی است که آنجا نیز ارتقایی نخواهد داشت. اینکه می‌گوید: فلان کار ثواب دارد، ثواب یعنی چه؟! معنای ثواب چیست؟!

آیا مثل یک مشت نخود و کشمش است که در جیب آدم می‌ریزند؟ یا باغی پر از اشجار^۱ و انهار^۲ است که می‌سازند و تحویل آدم می‌دهند؟ نه، چنین نیست. ثواب، همان ارتقای درجات روحی در دنیا است که پس از مرگ، به صورت درجات بهشتی مجسم می‌شود. عِقَاب نیز تنَزَل و انحطاط درجات روحی در دنیا است که پس از مرگ به صورت درکات جهنم مجسم می‌گردد؛ زیرا همانگونه که عرض شد: ملائک سعادت و شقاوت در عالم پس از مرگ، همان ملکات فاضله و یا رذیله‌ی نفسانیته است که در طول عمر و زندگی در دنیا به دست آمده است. خلاصه آنکه قرآن کریم برای آن عملی ارزش قائل است که از قلب و جانی رو به خدا و منور به نور ایمان و تقوا نشأت گرفته باشد و از این رو می‌فرماید:

﴿قُلْ أَنْتَقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾

قرآن به عنوان کتاب هدایت عالم انسان و شفا بخش دل‌های آدمیان به توده‌ی مردمان عرضه شده است. اما آنان که هدایت او را می‌پذیرند و از داروی آسمانی او شفا می‌گیرند، تنها مؤمنان و متقیانند. معلم و آموزگار سر کلاس درس می‌آید و تعلیم خود را به همه عرضه می‌کند. در آن کلاس هم بازیگوش هست و هم درس خوان. معلّم در این مرحله از آن همه است؛ چه بازیگوش و چه درس خوان. اما از جهت اثرگذاری، تنها معلّم درس خوان‌هاست و به عبارت دیگر؛ معلّم، برای عموم شاگردان کلاس، معلّم بالقوه است ولی برای شاگردان درس خوان، معلّم بالفعل. باران که خاصیت رویاندن گیاه و گل دارد، بر همه جا می‌بارد. اما در کدامین زمین، این خاصیت او به فعلیت می‌رسد؟ در باغ، لاله روید و در شوره‌زار، خس. آفتاب می‌درخشد و اشعه‌ی خود را بر همه جا می‌تاباند. اما به مزبله که می‌تابد بوی

۱- اشجار: درختان.

۲- انهار: نهرها و رودها.

گند و عفونت از آن برمی‌خیزد و آدمیان را مسموم^۱ می‌کند. به گلستان که می‌تابد بوی خوش آن، شامه‌ها را می‌نوازد. قرآن نیز به همین کیفیت است: ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾؛ یعنی در مقام عرضه، متعلق به تمام مردم است، هم برای ابوجهل است و هم برای ابوذر؛ اما در مرحله‌ی پذیرش متعلق به متقین است. به این حدیث نیز از رسول اکرم ﷺ توجه فرماید که فرموده است:

(يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَخْلُقُ فِيهِ الْقُرْآنُ فِي قُلُوبِ الرِّجَالِ كَمَا تَخْلُقُ الثِّيَابُ عَلَى الْإِبْدَانِ)؛

زمانی بر مردم می‌آید که قرآن در دل‌های آنان کهنه می‌شود، آن گونه که لباس بر بدن‌ها کهنه می‌شود.

اگر لباس تازه و نو باشد، هم جالب توجه دیگران است و هم صاحبش در حفاظت آن کوشاست. اما وقتی کهنه شد نه جلب توجه مردم را می‌کند و نه صاحبش مراقب آن می‌باشد که از کثافت و پارگی حفظش کند؛ حالا رسول اکرم ﷺ فرموده است: قرآن نیز چنین وضعی به خود خواهد گرفت! در دل‌ها کهنه می‌شود اگرچه در زبان‌ها شاداب و تازه است. قاریان و حافظان قرآن، روزافزونند و مفسران قرآن، فراوان. اما حقایق اعتقادی و اخلاقی و عملی آن در دل‌ها کهنه است. نه توجه دنیا را به خود جلب می‌کند که عدالت و امانت و حسن عمل ببینند و به آن گرایش پیدا کنند و نه خود قاریان و حافظان و مفسران مراقبش هستند که لکه دارنشود و از جوّ زندگی مطرود نگردد. هم اکنون مسأله‌ی حجاب مورد نظر قرآن واقعاً کهنه و متروک گشته است. ما می‌پنداریم با انداختن یک روسری بر سر زنان، حجاب قرآن عملی شد و فساد تجاذب و کشش متقابل میان مرد و زن به کلی منتفی شد. در صورتی که جالب‌ترین عضو زن، چهره‌ی زن است که در مرئی و منظر مردان و جوانان است!

در بازار مسلمانان مسأله‌ی حرمت ربا کهنه شده است! حرمت غنا و ساز و آواز و قمار در میان ما کهنه شده و قبّحش از بین رفته است! خلاصه! قرآن در قلب‌ها کهنه و پژمرده و در زبان‌ها تازه و شاداب است! اما می‌ترسیم همین آیات قرآن که می‌خوانیم و می‌شنویم؛ روز

۱- مسموم: متنقّر و بیزار.

قیامت خصم ما بشود و به شکایت از ما برخیزد که ما را خواندید و گفتید و شنیدید و با بی‌اعتنایی از کنار ما گذشتید! تنها دلخوش از این بودید که در ماه رمضان، ده ختم قرآن کردید. ما هنوز آغاز به قرآن نکرده‌ایم تا به ختمش برسیم.

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱

مگر این دل‌ها بسته است که قرآن راهی برای نفوذ در آنها نمی‌یابد.

ده بار و صد بار هم که ختم قرآن کنید از قرآن بی‌خبرید. یک آیه را بگیرید و روی آن تکیه کنید و در دل بنشانید و در عمل پیاده کنید، از ده ختم قرآن نافع‌تر است. شما که زنده‌اید، از قرآن چه بهره‌ای گرفته‌اید که می‌خواهید برای مرده‌ها مجلس ختم قرآن بگیرید و به آنها بهره برسانید؟ در مجلس ختم مرده‌ها هم مردم اصلاً گوش به صدای قرآن نمی‌دهند. وقتی اشعار خوانده می‌شود، گوش می‌دهند. دوست دارند یکی چهچه بزند و آنها هم «به‌به» بگویند و ثوابش را به روح خُلْدِ آشیانِ جَنَّتِ مکان هدیه کنند. ما نسبت به قرآن جفا می‌کنیم و سرانجام چوب آن را می‌خوریم.

قرآن درمانگر دردهای انسان

شما به جای اینکه از طریق راهنمایی‌های قرآن کریم و امامان علیهم‌السلام به ریشه‌ی اساسی این حوادث ویرانگر پی ببرید و آن را نابود سازید، دنبال پناهگاه از زلزله و بمباران می‌گردید و نوباوگان را به جای ترساندن از خشم خدا، از خشم طبیعت می‌ترسانید!! آیا این روش، روش تربیت شدگان در مکتب قرآن و امامان علیهم‌السلام است؟!

خانه از پای بست ویران است خواجه در بند نقش ایوان است

این ندای امام شماس است که می‌فرماید: آیا نمی‌خواهید از من دستورِ درمان دردهایتان را بگیرید و عمل کنید؟ درد شما گناهان شما و درمانتان توبه‌ی شماست.

این هم ندای قرآن شماس است:

﴿وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَرْزُقْكُمْ قُوَّةً إِلَى قَوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ﴾

ای مردم! با پرهیز از گناهان از خدای خود طلب آمرزش کنید، از در توبه ی صادقانه وارد بشوید تا او هم متقابلاً خیرات و برکات از آسمان رأفت و رحمتش بر شما فرو ریزد. با تبهکاری ها پشت به خدا نکنید که روی خوش نخواهید دید و در هر دو جهان مشمول غضبش خواهید گشت! باز هم به این موعظه ی هشدار دهنده از مولا یمان امیرالمؤمنین علیه السلام گوش فرادهیم که می فرماید:

(وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ مِمَّا طَوِيَ عَنْكُمْ عَيْبُهُ إِذَا لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ وَتَلْتَدِمُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَتَرَكْتُمْ أَمْوَالَكُمْ لَا حَارِسَ لَهَا وَلَا خَالِفَ عَلَيْهَا.... وَلَكِنَّكُمْ نَسِيتُمْ مَا ذُكِّرْتُمْ وَأَمِنْتُمْ مَا حُذِّرْتُمْ)^۱

اگر می دانستید آنچه من می دانم و اکنون از شما پنهان است، هر آینه از خانه هایتان بیرون می آمدید و به سوی بیابان ها می رفتید [از شدت اضطراب و نگرانی زندگی در بیابان را بر زندگی در شهر و خانه ترجیح می دادید و] بر اعمال زشت خود گریه می کردید و مانند زن های فرزند مرده لطمه بر سینه و روی خود می زدید و اموال خود را بی نگهبان و بدون سرپرست رها می نمودید اما اکنون [که بی خبر از حقایق پشت پرده می باشید] پند و اندرز را که به شما داده اند فراموش کرده اید و از آنچه که شما را بر حذر داشته اند ایمن گشته اید [و احساس نگرانی نمی کنید و آسوده خاطر نشده اید].

(فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَهُ وَ أَعِدُّوا لَهُ عِدَّتَهُ فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ وَ خُطْبٍ جَلِيلٍ بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا أَوْ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا)^۲

پس ای بندگان خدا بترسید از مرگ و نزدیک شدن آن؛ ساز و برگ آن را آماده کنید [که وقتی برسد دلواپس نباشید] چرا که مرگ، با امر بزرگ و خطرناکی فرا می رسد؛ [برای نیکوکاران] خیر و سعادت پی می آورد که هرگز بدی همراهش نخواهد بود و [برای بدکاران] شر و شقاوتی می آورد که هرگز خوبی همراهش نخواهد بود.

۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۱۵، قسمت دوم خطبه.

۲- همان، نامه ی ۲۷.

حالا وظیفه چیست و راه فرار از دام و کمند شیطان کدام است؟ قرآن کریم از زبان حضرت هود علیه السلام جواب می‌دهد:

﴿وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...﴾^۱

ای مردم! با پرهیز از گناهان، از خدای خود طلب آمرزش کنید و سپس به سوی او بازگشت نمایید...!

در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲

به تحقیق ما او [انسان] را به راه [مستقیم] هدایت کردیم، حال، او یا شاکر و سپاسگزار خواهد بود یا کافر و ناسپاس.

ما شما را انسان مجهز به جهاز عقل و اراده و اختیار آفریده‌ایم و راه حرکت به سوی بهشت و جهنم را نشان‌تان داده و پیش پایتان گشوده‌ایم! اینک بنگرید که حکم عقل و ایمان شما کدام است. از اسماء روز قیامت، یَوْمَ الْخُسْرَةِ و یَوْمَ النَّدَامَةِ و یَوْمَ التَّغَابُنِ است. روز حسرت، روز پشیمانی و روز ظهور مغبونیت‌هاست^۳ و لذا قرآن هشدار می‌دهد:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْخُسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۴

ای رسول! این غفلت زدگان را که ایمان نمی‌آورند از روز حسرت بترسان؛ هشدارشان ده که روزی می‌رسد که همه چیز پایان یافته و کار از کار گذشته و راه جبران عمل، مسدود گشته است!

از یکی از صلحا نقل شده که من دوستی صالح و مؤمن داشتم. از دنیا رفت. پس از مرگ او را در خواب دیدم با حالی خوش. گفتم: الحمدلله رب العالمین عمری به سلامت ایمان گذراندی. گفت: اگر بدانی اکنون چقدر آرزومندم که یک لحظه زنده شوم و یک نفس بکشم و بگویم: الحمدلله رب العالمین و بمیرم؛ بدان ای دوست عزیز! در بازار آخرت،

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۵۲.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

۳- مغبونیت: فریب خوردگی.

۴- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۹.

لحظات عمر دنیا بسیار ارزشمند است! آن را ارزان نفروشی. روزی که دفنم کردید، یکی از تشیع کنندگان ایستاد دو رکعت نماز خواند. من از دیدن آن نماز آنچنان حسرت در دلم پیدا شد که گفتم، ای کاش تمام دنیا و مافیها^۱ مال من بود و آن را از من می گرفتند و چند لحظه به من مهلت می دادند که به دنیا برگردم و دو رکعت نماز بخوانم و بمیرم.

حال بنگریم که ما این سرمایه‌ی عظیم و عزیز عمر را چگونه به غفلت و احياناً توأم با معصیت و آتش افروزی جهنم از دست می دهیم و عاقبت روزی می رسد که می گوییم:

﴿...يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّٰخِرِينَ﴾^۲

...ای افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در حضور خدا کردم و دستورهای او را به

مسخره گرفتم و بایی اعتنایی از کنار آنها گذشتم!

۱- مافیها: هر چه در آن است.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

فصل نهم

دلایل

محرومیت ما از نور قرآن

سبب محرومیت ما از درک معارف قرآن

سرّ اینکه بسیاری از ما، حقایق آسمانی قرآن را می‌شنویم اما آنها را چنان که باید درک نمی‌کنیم - می‌فهمیم، اما توأم با شکّ و تردید و ابهام می‌فهمیم و آن طور که می‌خواهیم برای ما روشن نمی‌شود و مبهم می‌ماند - این است که دل‌های ما آلوده به وسوسه‌های شیطان و شهوات نفسانی است؛ و لذا حقایق صاف آسمانی قرآن که وارد این دل‌های آلوده می‌شود، طبعاً تیره و آلوده و مبهم دیده می‌شود همان گونه که خود قرآن ضمن همین مثل می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا...﴾^۱

آب صاف و پاکی که از آسمان بر دامن کوهسار می‌ریزد، در ذات خود صاف است و هیچ تیرگی ندارد اما همین که این آب به صورت سیل در میان نه‌های بزرگ و کوچک افتاد، آن نه‌ها به میزان پاک و ناپاک بودن خود، آن آب را پاک یا ناپاک نشان می‌دهند! اگر رودخانه‌ای کثیف و مملوّ از خس و خاشاک باشد، همین که آب در میان آن نه‌ها افتاد، تمام کثافات از کف نه‌ها حرکت کرده روی آب می‌افتند و آب را آلوده و کثیف ارائه

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۷.

می‌کنند. آب وحی و حقایق آسمانی قرآن نیز در حدّ ذات خود پاک است و صاف و مقدّس.

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ﴿۱﴾ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ﴿۲﴾﴾

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۳﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۴﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۵﴾﴾

اما همین که از افق اعلا و اظهر خود تنزل کرد و افتاد در میان این نه‌های بزرگ و کوچک دل‌ها، بر حسب پاک و ناپاک بودن دل‌ها تغییر رنگ می‌دهد. دلی که از وساوس شیطانی و شهوات سرکش نفسانی پاک باشد و صاف، طبعاً حقایق آسمانی قرآن را با همان صفا و قداستی که دارد تحویل می‌دهد و حالت یقین و ایمان محکم در خود و سایر دل‌ها ایجاد می‌کند اما آن دلی که دم به دم وسوسه‌های شیطانی در آن رفت‌وآمد دارد و شهوات بی‌حدّ و حصر نفسانی سراپای آن را فرا گرفته است، آب طهور قرآن که در آن دل ریخته شد، طبعاً با همان وساوس باطل آمیخته می‌شود و به صورت مطالبی مبهم و گنگ و مشکوک پر از تزلزل و اضطراب ارائه می‌گردد.

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۳

و متأسفانه دیده می‌شود افرادی که سالیان دراز دنبال تحصیل علوم دینی رفته و قسمت‌های مهمی از علوم قرآنی را هم فرا گرفته‌اند، به جای اینکه هادی مردم بشوند، مُضِلّ مردم شده‌اند!! رفتار و گفتارشان نه تنها شکّ و تردید از دل‌ها بر نمی‌دارد، بلکه بیشتر، دل‌ها را به شکّ و تردید و اضطراب می‌افکند!! افکاری زشت و اخلاقی ناشایست و اعمالی وقیح^۴ از خود نشان می‌دهند که به کلی حقایق صاف و روشن دین را در نظر مردم، تیره و تاریک و آلوده و مبهم می‌نمایاند!! آن وقت مردمی هم که از حقایق اصیل قرآن و دین، بی‌اطلاع هستند، از دیدن آن حالات و شنیدن آن سخنان، چنین می‌پندارند که اصلاً مطالب دین و قرآن هم، چنین آلوده و گنگ است و مبهم؛ غافل از اینکه خیر، آب طهور قرآن در حدّ خود

۱- سوره بروج، آیات ۲۰ و ۲۱.

۲- سوره واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۳- سوره اسراء، آیه ۸۲.

۴- وقیح: ناپسند شرم آور.

روشن است و پاک و مصفاً.

﴿فَسَالَتْ أَوْدِيَّتُهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا﴾؛

گناه از نهر دل این آدم است که آلوده به انواع شهوات از حرص و بخل و حسد، دنیادوستی، ریاست‌طلبی و شهرت‌خواهی و... است. آب طهور قرآن در این دل ناپاک افتاده و گند و عفونتش را برملا ساخته است. چون قرآن، آن چنان را آن چنان تر می‌کند بر دل پاک اگر وارد شود، آن را پاک‌تر و نورانی‌تر می‌سازد، بر دل ناپاک اگر وارد شود، آلودگی آن دل را حرکت داده، روی دوش می‌گیرد و به همه نشان می‌دهد! تا آب در رودخانه‌ی کثیف نیفتاده است، کثافتش روی هم متراکم است و بویی ندارد؛ اما همین که آب در آن افتاد، تمام کثافات، زیرورو گشته روی آب می‌آید و گندش در همه جا می‌پیچد. آفتاب بر گلستان که بتابد؛ بوی عطر گل در فضا پخش می‌کند. بر مزبله^۱ و قاذورات^۲ بتابد، بوی عفونت، عالمی را مشمئز^۳ می‌گرداند.

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛^۴

و فرو فرستادیم قرآن را که در قلب مؤمن، شفابخش است و رحمت آفرین اما در قلب ظالمان جز خسار و تباهی چیزی نمی‌افزاید.

دل‌های رحمانی، دل‌های شیطانی

در میان همین افراد بشر، دل‌ها و قلب‌هایی وجود دارد که روز و شب، هزاران فوج ملک به زیارت آن دل‌ها می‌آیند و می‌روند بس که صفا دارند و لحظه‌ای از ذکر و فکر خدا فارغ نمی‌شوند و لمحه‌ای^۵ از یاد مرگ و عوالم پس از مرگ غافل نمی‌مانند. این چنین دل‌ها، مهبط فرشتگان و مطاف آسمانیانند! نه مگر خدا فرموده است:

۱- مزبله: جای زباله.

۲- قاذورات: کثافات.

۳- مشمئز: متنفر.

۴- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

۵- لمحه: یک چشم به هم زدن.

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...﴾^۱

شما به یاد من باشید تا من هم به یاد شما باشم...

حال، آیا دلی که خدا با او باشد و مورد لطف و عنایت خدا قرار گیرد، تعجب دارد که زیارتگاه فرشتگان آسمان گردد؟

از آن سو در میان همین بشر دل‌هایی پیدا می‌شوند که به‌راستی مرتع ابلیس و چراگاه شیطانند. زادگاه و آسایشگاه وسواس خناسند^۲. شیطان در آن دل‌ها لانه کرده و تخم ریخته و بچه آورده است. دم به دم خاطره‌ای شیطانی از آن می‌جوشد و فکری مسموم در آن تولید می‌شود و تصمیمی جنایت‌خیز و فسادانگیز از آن به مرحله‌ی عمل می‌رسد که مال‌ها و جان‌ها به خطر می‌افکند و ناموس‌ها بر باد می‌دهد. قرآن کریم به هر دو دسته از این دل‌ها اشاره کرده و فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا...﴾^۳

آن کسانی که گفتند: الله و پای حرفشان ایستادند، ملائکه بر آنها فرود می‌آیند و بشارت امن و امان از هرگونه ترس و حزن و غم به آنها می‌دهند...

اما در مقابل:

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۴

مردم پشت به خدا کرده نیز، با شیطان، دمساز و همرازند و با او قرین و همنشینند. منتها فعلاً در خوابند و صحنه‌های گناه را لذت‌بخش می‌بینند! دم مرگ که از خواب پریدند، داد و فریادشان بلند می‌شود که: ﴿...يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ...﴾^۵ ای عجب! چه فراوان با ختیم؛ سرمایه ز کف رفت و به ریحی^۶ نرسیدیم. ﴿...يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۲.

۲- خناس: وسوسه‌گر پنهان.

۳- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۰.

۴- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۶.

۵- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

۶- ریح: سود.

أَطْعَنَّا الرَّسُولَ؟^۱ ای کاش گوش به حرف خدا و رسولش می‌دادیم و به این چنین بدبختی نمی‌افتادیم و یاللاسف که ما دل به قرآن نمی‌دهیم و تدبّر در آیاتش نمی‌کنیم تا بفهمیم از ما چه می‌خواهد و چه سرنوشتی نشانمان می‌دهد و چه راهی پیش پای ما می‌گذارد. از این رو بالحنی توبیخ‌آمیز می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟﴾^۲

آیا آنها در قرآن تدبّر نمی‌کنند [تا حقیقت را دریابند و وظیفه‌ی خود را بشناسند] یا قفل بر دل‌ها نهاده شده است [و حقایق قرآنی، راه نفوذ در دل‌های بسته نمی‌یابند].

دل‌های بی‌بهره از درک معارف قرآن

در میان مردم کسانی هستند که اهل تدبّر و تفهّم نیستند آن‌گونه که آیات قرآن را بخوانند و بفهمند و به مقاصد آن پی ببرند. فرضاً که بتوانند آن را بخوانند، تنها تلفّظ به الفاظ آن می‌کنند و یا اندکی بالاتر، مفاهیم آن الفاظ را هم در ذهن خود خطوط می‌دهند؛ اما از حقایق عالی‌ی مربوط به معارف و اخلاق و احکام آن چیزی درک نمی‌کنند! ولی هستند افراد دیگری که اهل تدبّر و تفهّمند؛ درس خوانده و حوزه و دانشگاه دیده‌اند؛ آگاهی کامل از مقاصد قرآنی دارند؛ اما چه فایده که بر دل‌هایشان قفل زده شده و آن علوم قرآنی که از طریق تدبّر در قرآن به دست آمده است، راه نفوذ در آن دل‌های در بسته ندارد و آن قفل‌ها همان «اتباع از اهواء نفسانی» است که همچون دیواری ضخیم بر گرداگرد دل‌های اکثر ما کشیده شده است. این سخن خداوند حکیم است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾^۳

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس [و دلبخواه] خود را معبود مطاع خود قرار داده [و تسلیم محض تمایلات نفسانی اش شده] و در نتیجه، خداوند [به

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶۶.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۳- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۳.

کیفر هواپرستی‌های او] او را با داشتن علم [و آگاهی از حقایق] به وادی
ضلالت و گمراهی افکنده و مُهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده‌ای مقابل
چشمش آویخته است...؟!۱

در این صورت، طبیعی است که نه چشمش جمالی از قرآن خواهد دید و نه گوشش
از قرآن نغمه‌ای خواهد شنید و نه قلباً گرایشی به قرآن خواهد داشت! این چنین افراد از لحاظ
مغز و تفکر خوبند و اهل تدبّرند اما از لحاظ قلب و گرایش و ایمان، آفت دیده‌اند و مبتلا به
قفل‌های سنگین شهوات، از حُبّ مال و مقام و خودخواهی‌ها و کینه‌توزی‌ها شده‌اند و لذا با
تمام تدبّر و تفکّر که در قرآن دارند و قاهرانه درباره‌ی قرآن سخن می‌گویند و مطلب
می‌نویسند، در عین حال از تابش نور خورشید قرآن بر فضای قلبشان بی‌بهره‌اند! چرا که
آدمی که در میان یک بیابان تاریک حرکت می‌کند؛ احتیاج به دو چیز دارد تا به درّه و چاله
و چاه نیفتد: یکی چراغ روشنگر و دیگر چشم بینا که تنها وجود یکی از این دو، آدمی را به
مقصد نمی‌رساند. تنها با در دست داشتن چراغ علم و تدبّر در قرآن بدون قلبی آزاد از قفل
شهوات و هوئی و هوس‌های ظلمت زان انسان توانایی پیمودن صراط مستقیم قرآن را نخواهد
داشت که فرموده‌اند:

(لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ
السَّمَاءِ)؛^۱

اگر نه این بود که شیاطین در حَوّل و حَوْش دل‌های آدمیان می‌چرخند؛ آنها
می‌توانستند ملکوت آسمان را ببینند.

اما احاطه‌ی وسوسه‌های شیطانی، از حُبّ مال و مقام و دیگر شهوات نفسانی، دل‌ها را
از دیدن ملکوت آسمان و قرآن مانع شده است.

محرومیت ما از شنیدن نغمه‌های قرآن و مشاهده‌ی جمال آن

در روایت آمده که حضرت امام صادق علیه السلام وقتی قرآن را برای تلاوت آن می‌گشود می‌فرمود:
(اللَّهُمَّ إِنِّي نَشَرْتُ عَنْكَ وَكِتَابَكَ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ عِبَادَةً وَ

۱- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۱۲۵، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

قِرَائَتِي فِيهِ ذِكْرًا وَفِكْرِي فِيهِ اِعْتِبَارًا... وَ لَا تَطْبَعُ عِنْدَ قِرَائَتِي عَلَى قَلْبِي وَ لَا عَلَى سَمْعِي وَ لَا تَجْعَلَ عَلَى بَصَرِي غِشَاوَةً وَ لَا تَجْعَلَ قِرَائَتِي قِرَاءَةً لَا تَدْبُرُ فِيهَا... وَ لَا تَجْعَلَ نَظْرِي فِيهِ غَفْلَةً وَ لَا قِرَائَتِي هَذَرًا؛^۱

خدایا! من فرمان و کتاب تو را گشودم. خدایا! نگاهم به آن را عبادت قرار بده و قرائتم را ذکر [و یاد تو] و فکرم را عبرت‌گیری از آن... و خدایا! به هنگام قرائتم، مُهر بر قلب و گوشم مزن، پرده بر چشمم میفکن... و چنانم کن که قرائتم، عاری از تدبّر و نگاهم توأم با غفلت نباشد.

از این گفتار امام علی^{علیه السلام} استفاده می‌شود که قرآن نغمه‌ای خاصّ و جمالی مخصوص به خود دارد و ما با این وضع و حالی که داریم از شنیدن آن نغمه و از دیدن آن جمال محروم می‌باشیم! آن‌چه که ما امروز از قرآن می‌بینیم، خطوط و نقوشی است روی صفحات کاغذ و آن‌چه که از قرآن می‌شنویم، آهنگ‌های گوناگون قاریان مصری و شامی و حجازی است، نه جمال و آهنگ آسمانی قرآن که امام صادق^{علیه السلام} را از خود بیخود می‌ساخت.

البته ما خدا را بسیار شاکریم که عنایت فرموده و در سال‌های اخیر، قرآن در بسیاری از صحنه‌های زندگی ما حضور پیدا کرده است و بسیاری از جوانان و نوجوانان ما با قرآن آشنا شده‌اند و در میان‌شان قاریان و حافظان قرآن فراوان به‌وجود آمده‌اند و این مایه‌ی افتخار ماست و لذا از متصدیان مؤسساتی که موجبات تشویق قاریان و حافظان را فراهم می‌آورند، صمیمانه تقدیر می‌کنیم. ولی در عین حال آن‌چه متأسفانه بسیار کم داریم و قرآن‌طلب همان است این است که: ﴿لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾؛ **آنان که دعوت پروردگارشان را اجابت کنند و عملاً بر سر سفره‌ی قرآن بنشینند و از طعام‌های حیات بخش آن در مراحل اعتقاد و اخلاق و عمل برخوردار گردند.** اینان بسیار اندکند.

علّت ابتلای ما به محرومیت از فهم قرآن

این بیان رعب‌انگیز را نیز از رسول خدا ﷺ بشنویم:

(إِذَا عَظَّمْتُ أُمَّتِي الدُّنْيَا وَالدَّرْهَمَ نُزِعَ مِنْهَا هَيْبَةُ الْإِسْلَامِ)؛

هر زمان که اَمّت من پول و درهم و دینار را تعظیم کردند و بزرگش شمردند، هیبت اسلام از قلبشان کنده می‌شود [و دین در نظرشان از عظمت می‌افتد].
(وَ إِذَا تَرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ حَرُمُوا بَرَكَهَ الْوَحْيِ)؛
و وقتی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، از برکت وحی محروم می‌گردند!

در بیان این حدیث فرموده‌اند یعنی:

(حُرِّمُوا فَهَمَّ الْقُرْآنِ وَ قَدْ شَرَطَ اللَّهُ الْإِنَابَةَ فِي الْفَهْمِ وَ التَّذَكُّرِ وَ قَالَ تَبَصَّرَةً وَ ذِكْرِي لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ فَالَّذِي آثَرَ غُرُورَ الدُّنْيَا عَلَى نَعِيمِ الْآخِرَةِ فَلَيْسَ مِنْ ذَوِي الْأَلْبَابِ فَلِذَلِكَ لَا يَتَنَكَّشِفُ لَهُ أَسْرَارُ الْكِتَابِ)^۱

این چنین مردم پولدوست، از فهم حقایق قرآن محروم می‌شوند؛ زیرا خداوند، فهم قرآن و پند گرفتن از آن را مشروط به انابه و روآوری قلب به سوی خدا نموده و فرموده است: بینا شدن و پندگیری، از آن‌ها هر بنده‌ی منیب [و روآورنده‌ی به خدا] است و تنها صاحبان مغزند که از قرآن متذکر می‌شوند.

بنابراین کسی که فریب خوردن از دنیا را بر زندگی خوش آخرت ترجیح می‌دهد، از اولوالالباب و مغزداران نخواهد بود و در نتیجه اسرار قرآن برای او مکشوف نخواهد گشت! حال آیا باورمان می‌شود که این بلای بزرگ محرومیت از برکات تفهم و تذکر از وحی و قرآن که دامنگیر ما شده است، معلول فریفتگی ما در مقابل جلوه‌ی پول است؛ علاوه بر جلوه‌گری‌های زنان در لفافه‌ی حجاب اسلامی و بدآموزی‌های برنامه‌های تلویزیونی در لابه‌لای برنامه‌های مذهبی!

اکنون ما سه عامل بزرگ فساد در اجتماع خود داریم! تا آنها اصلاح نشوند، اقدامات اصلاحی از مرحله‌ی حرف دل خوشکنک تجاوز نخواهد کرد! آن سه عامل فساد عبارتند از: ربا در بازار، رشوه در ادارات و بی‌پروایی زنان در گذرگاه‌ها و آموزشگاه‌ها و... ما نمی‌دانیم

آیا متصدیان امور، این امور را از منکرات در دین نمی‌دانند یا مسئله‌ی نهی از منکر هم تحت عنوان ثانوی قرار گرفته و از وجوب افتاده است؟! اگر چنین است، پس باید در انتظار باشیم که هر از چندی حکمی از احکام خدا تحت عنوان ثانوی قرار گیرد و از رده خارج شود در نتیجه طولی نکشد که: و عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ اذ...!! و حدیث مشهور: (حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛ منسوخ گردد. یکی از صاحبان معرفت گفته است:

(وَاللّٰهُ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَبْدٌ يَتْلُو هَذَا الْقُرْآنَ يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا كَثُرَ حُزْنُهُ وَقَلَّ فَرَحُهُ وَ كَثُرَ بُكَائُهُ وَقَلَّ ضِحْكُهُ وَ كَثُرَ نَصَبُهُ وَ شُعْلُهُ وَقَلَّتْ رَاحَتُهُ وَ بَطَلَتْهُ)؛^۱

به خدا سوگند! امروز هیچ انسان مؤمن به قرآنی یافت نمی‌شود که این قرآن را تلاوت کند [به معنای واقعی تلاوت] مگر اینکه اندوهش زیاد می‌شود و خوشحالی‌اش کم، گریه‌اش زیاد می‌شود و خنده‌اش کم، رنج اشتغال به اصلاح خودش زیاد می‌شود و آسایش و آرامش کم.

از صاحب‌دل دیگری نقل شده که گفته است:

(مَا زَرََعَ الْقُرْآنُ فِي قُلُوبِكُمْ يَا أَهْلَ الْقُرْآنِ إِنَّ الْقُرْآنَ رَبِيعُ الْمُؤْمِنِ كَمَا أَنَّ الْغَيْثَ رَبِيعُ الْأَرْضِ)؛^۲

ای اهل قرآن! قرآن در دل‌های شما چه زراعت و کشتی روینانده است؟ حقیقت اینکه قرآن، بهار مؤمن است همان گونه که باران، بهار زمین است.

باران بهاری، زمین مرده را زنده می‌کند و گل و لاله‌های شاداب و خرم می‌رویند. آیا باران آسمانی قرآن، سرزمین دل‌های شما را زنده نکرده و گل و لاله‌های ایمان و تقوا در آن نروینده است؟! آدمی که می‌گوید: می‌دانم این ماده سمی است و در عین حال آن را می‌خورد طبیعی است که سمی بودن آن باورش نشده است؛ همچنین انباشتن قسمت زیادی از الفاظ و مفاهیم آیات قرآن و دیگر منابع علمی دینی و غیر آن در فضای ذهن و بیان آن از طریق زبان و قلم ولی متخلّق نبودن به اخلاق عالی‌ی قرآن و عامل نبودن به احکام آسمانی

۱- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲- همان، ص ۲۴۳.

آن، نمایانگر این است که عالمان به این علوم، علم به حق بودن قرآن ندارند و به فرموده‌ی خود قرآن، «اعمی» هستند و از گروه «اولوالالباب» نمی‌باشند. کارشان نظیر کار افرادی است که در بانک‌ها متصدی گرفتن و دادن پول به مردم می‌باشند که شاید در روز، ده‌ها و صدها میلیون تومان از دست آنها عبور می‌کند و داخل صندوق می‌شود و از آن خارج می‌گردد ولی آنها خودشان پولدار نیستند و در عین اینکه علی‌الدوام با پول سروکار دارند و با پول زندگی می‌کنند، اما احیاناً برای شام شبشان معطل و از تأمین مال‌الاجاره‌ی خانه‌ی مسکونی‌شان ناتوانند! بسیاری از ما هم ممکن است این چنین باشیم! الفاظ و مفاهیم فراوان از آیات قرآن و روایات امامان علیهم‌السلام و تحقیقات فیلسوفان و عارفان در وعاء ذهن خویش انباشته باشیم و بیانی بسیار فصیح و قلمی بسیار روان بگوئیم و بنویسیم ولی در عالم قلب و جان از لحاظ اخلاق و عمل، هیچ بهره‌ای از آن همه علم و دانایی خود نبرده باشیم و سرانجام روز جزا و روز فرود آوردن بارهای انباشته‌ی از علوم دنیا، با شرمندگی از تهی‌دستی، با خدا مواجه گردیم! اعاذنا الله من هذا الخزي العظيم. به گفته‌ی شاعر:

ای برادر بر تو حکمت عاریه است همچو در نزد نخاسی، جاریه است
نخاسی یعنی برده‌فروش. جاریه یعنی دختر. در زمان‌های گذشته بازار برده‌فروشی رواج داشت. غلامان و کنیزانی خرید و فروش می‌شدند! چه بسا کسی در روز، ده تا و صد تا دختر زیبا می‌خرد و می‌فروخت اما خودش از آنها هیچ گونه استمتاعی^۱ نداشت و آنها را وسیله‌ی رسیدن به پول می‌دانست. حال، آدمی هم که الفاظ و مفاهیم زیبای علمی را در ذهن خویش انباشته می‌کند و به دیگران تحویل می‌دهد تا به منفعی از مال و جاه برسد ولی خود، هیچ بهره‌ی الهی و اخروی از آنها نمی‌برد، به او باید گفته شود:

ای برادر بر تو حکمت عاریه است همچو در نزد نخاسی جاریه است

انکار قرآن به سبب کفر و طغیان

واقعاً جای تأسف است که شعری در دل‌ها بنشیند و راه گناه را برای مردم هموار کند ولی آیات قرآن نتواند در دل‌ها اثرگذار باشد و مردم را از گناه باز دارد! حتی ممکن است

۱- استمتاع: بهره‌گیری.

مطلبی به صورت حدیث و روایت نقل شود و برخلاف قرآن مردم را متجری در گناه بسازد در صورتی که حدیث شناسی هم کار ساده و آسانی نیست. چنین نیست که هر آدم اندک عربی دانی بگوید: من در فلان کتاب حدیث این چنین خوانده‌ام. حدیث باید ابتدا اعتبار سندش مُحَرَّرْ باشد و آنگاه به اِتِّفَاقِ دلالتش رسیدگی شود و بعد در مقابلش حدیث معارضی نباشد و از روی تَقِیَّه صادر نشده باشد و بعد از تمام اینها، اگر مضمون آن حدیث مخالف با قرآن شد خودشان فرموده‌اند: (فاضربوه علی الجدار)؛ آنچنان حدیث را به سینه‌ی دیوار بزنید و آن را نپذیرید و بدانید که از ما نیست زیرا ما هرگز مخالف قرآن سخن نمی‌گوییم. رسول اکرم ﷺ می‌فرمود: (كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ)؛ [من که هنوز زنده‌ام] دروغ‌زن‌ها نسبت به من زیاد شده‌اند و مطالب نادرستی را به صورت حدیث به من نسبت می‌دهند در حالی که من نگفتم و پس از من نیز زیادتر خواهند شد یعنی مراقب باشید دچار آنچنان سخنان حدیث نما نگردید.

حال این قرآن است که با قاطعیت تمام می‌گوید:

﴿وَنَضْعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۱

ما ترازوهای عدل را در روز قیامت به میان می‌آوریم و لذا به احدی ستمی نمی‌شود و اگر به قدر سنگینی یک دانه‌ی خردل [که از ارزن نیز ریزتر است] از اعمال نیک و بد باشد، آن را حاضر می‌کنیم و کافی است که ما حساب کننده و حسابرس باشیم.

حال آیه‌ای که در آغاز سخن تلاوت شد می‌فرماید:

﴿وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ﴾

اگر همانگونه که مردم با عجله و شتاب به دنبال منافعتشان می‌روند خدا هم با عجله و شتاب بخواهد آنها را به کیفر اعمالشان برساند عمرشان به پایان می‌رسد [و همگی نابود می‌شوند].

چون همانگونه که مردم مقاصدی دارند، خدا هم در عالم آفرینش مقصدی دارد و آن مجازات آدمیان بر حسب اعمالشان است و لذا خدا هم اگر بخواهد در رسیدن به مقصدش عجله کند باید تبهکاران را به کیفر اعمالشان نابود گرداند ولی خدا عجله نمی‌کند و در این دنیا مجال و مهلتشان می‌دهد:

﴿فَنَذِرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾

کسانی را که امید به لقای ما ندارند [و آخرت باورشان نشده است] به حال خودشان رها می‌کنیم [تا شاید به هوش آیند و راه حق را بیابند و به حال توبه در آیند].

چون عالم، عالم اختیار است و لذا فعلاً آنها را به حال خودشان رها می‌کنیم تا در وادی طغیان‌شان متحیر و سرگردان بمانند و خود همین حیرت و سرگردانی در وادی طغیان، کیفر دنیایی آنهاست منتها خود نمی‌فهمند و خود را پیروز و به مقصد رسیده می‌پندارند. حال آن مردم منکر خدا و قیامت و نبوت، چون پیامبر ﷺ را یک فرد عادی می‌دانستند که کتابی از پیش خود آورده است می‌گفتند: اگر می‌خواهی ما از تو پیروی کنیم یا مانع کار تو نباشیم، بیا این قرآنت را عوض کن و قرآنی غیر این بیاور. ﴿أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا﴾

قرآنی دیگر بیاور [که در آن بت و بت پرستی مورد بی حرمتی قرار نگرفته باشد و چهره‌ی زندگی ما را دگرگون نسازد]!

این نشان می‌دهد که آنها می‌خواستند بگویند: تو بشر عادی هستی و این قرآن را از پیش خود ساخته‌ای و کسی که گفته و نوشته‌ای را از پیش خود ساخته باشد می‌تواند تغییرش دهد. این طرز تفکر ابوجهلی در مورد نبوت در دنیای فعلی ما هم کاملاً مشهود و عیان است و ریشه اش اعتقاد به اصالت مادیت است که در افکار مردم زمان ما قویاً جا گرفته و معتقدند به فرموده‌ی قرآن:

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۱

غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست. پیوسته گروهی از ما می‌میرند و نسل دیگری جای آنها را می‌گیرند و پس از مرگ، دیگر هیچ خبری نیست و ما هرگز زنده نخواهیم شد!

بسیاری از درس خوانده‌ها و تحصیل کرده‌های ما که ادّعیای مسلمانی دارند و دارای قلمی روان و بیانی رسا نیز هستند، اینگونه فکر می‌کنند. اگر چه جرأت نمی‌کنند علناً مانند یزید بگویند:

(لَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ)؛

نه از آسمان خبری آمده و نه وحیی نازل شده است.

تظاهر به انکار نبوّت نمی‌کنند اما وقتی در گفته‌ها و نوشته‌هایشان دقیق بشویم و تحلیل کنیم، می‌بینیم ته دلشان همین است و از عمق جانشان همین را می‌خواهند بگویند: ما در دنیا جز تأمین زندگی مادی هدف و مقصدی نداریم. باید تقلاً کنیم که زندگی مرفّهی از حیث خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب داشته باشیم. پیامبر ﷺ را هم یک فرد بشر عادی می‌دانیم که در عصر خود دارای نبوغ فکری بوده و بهتر از مرم زمان خود می‌فهمیده و در ردیف دیگر نوابغ بشری برای اصلاح جامعه‌ی خویش ارائه‌ی مکتب و برنامه کرده و قهراً در مسیر تکامل فکری بشر، آن برنامه رو به کهنگی گذارده است و آن برنامه که دین نامیده می‌شود تنها برای تنظیم امور زندگی دنیوی است و لذا آن قسمت از دین را که مربوط به مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است در صورت تطابق با مقتضیات زمان می‌پذیریم و آن قسمت دیگرش که در ارتباط با تعبدیّات از نماز و روزه و ذکر و دعا و زیارت و مناجات و اشک و آه و عزاست، شأن ما روشنفکران اجلّ از پذیرش آنهاست! حاصل آنکه این طرز تفکر درباره‌ی پیامبر ﷺ و قرآن، منحصر به ابوجهل و ابوسفیان پانزده قرن قبل نیست بلکه ابوجهل و ابوسفیان‌های عصر اتم نیز دارای همین طرز تفکرند منتها این ابوجهل‌های عصر اتم آن فکر جاهلی را با تردستی مخصوصی در قالب اصطلاحات پرباد و بروت علمی و فنی می‌ریزند و به خورد مغزهای ناپخته و خام جوانانی که غرور علمی و جوانی را توأم دارند می‌دهند و آن پاک دلان را با ناپاک دلی خود می‌فریبند.

دلیل بی‌تفاوتی ما در برابر هشدارهای قرآن

حال ما که این همه هشدارهای قرآن را مکرر در مکرر می‌شنویم اما تحوّل‌ی در زندگی خود نمی‌یابیم. به طور مسلّم به یکی از این دو آفت دچار شده‌ایم یا (العیاذ بالله) مبتلا به بیماری ضعف ایمان و کمبود یقین هستیم (و در یک کلمه) قیامت باورمان نشده است و یا غرور بی‌جانست به رحمت خدا و شفاعت اولیاء خدا در فکر ما به وجود آمده و کار ما را به بی‌پروایی و بی‌مبالاتی در امر دین خدا کشیده است. در صورتی که همین یک آیه از قرآن کافی است که ما را دگرگون سازد و متحوّلان گرداند.

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾^۱

هیچ یک از شما نیست مگر اینکه ورود [به جهنّم] خواهد داشت.

آنگاه آنان را که پرهیزگار بوده‌اند نجاتشان می‌دهیم و تجاوزگران را در میان جهنّم به زانو درمی‌آوریم. البته مقصود از ورود به جهنّم اشراف پیدا کردن به جهنّم است که لازمه‌ی عبور از صراط است و صراط از متن جهنّم کشیده شده و همه باید از آن عبور کنند تا به بهشت برسند یا در بین راه به میان جهنّم سقوط کنند.

آری همین یک آیه کافی است که انسان را بلرزاند تا پیش خود فکر کند که ورودم به جهنّم حتمی و نجاتم مشکوک است. نمی‌دانم از ﴿الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ هستم که ناجی باشم یا از ظالمینم که هالک گردم؟ قلب انسان مؤمن از این آیه پیوسته ترسان و چشمش گریان است تا لحظه‌ای که خود را ببیند که به سلامت از صراط عبور کرده و مقابل درب ورودی بهشت ندای بشارت آمیز خازن جنت را بشنود که:

﴿...سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾^۲

خوش آمدید! داخل شوید و با سلامت و امنیت همیشگی خوش باشید.

اضطراب انسان به سبب بیگانگی با حقایق قرآن

به هر حال، از نظر قرآن نیل به شرف و عزّت انسانی در هر دو سرا در گرو ایمان به خدا

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۷۱.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۳.

و روز حساب و جزاست که روحی متین و محکم و استوار در انسان ایجاد می کند. بسیاری از مردم هستند که احساس ناراحتی در خودشان می کنند و می یابند که از زندگی خشنود نیستند؛ آب خوش از گلویشان پایین نمی رود؛ غصه دار و افسرده اند؛ با اینکه همه چیز از وسایل و امکانات دارند، در عین حال احساس خوشی در زندگی نمی کنند اما علت این ناآرامی و بی قراری را نمی فهمند و نمی دانند چرا چنینند!

این گونه اشخاص باید بدانند علت این ناآرامی و بی قراری آن است که توازن و تعادل میان خواسته های جسم و روحشان به هم خورده است. این واقعیت مسلم را نباید از نظر دور داشت که انسان دارای دو بُعد جسمی و روحی است و هر کدام از این دو بعد، تمایلات و خواسته هایی مخصوص به خود دارند و باید تأمین بشوند. اگر خواسته های یکی تأمین شد و دیگری نشد، طبیعی است که نظام زندگی متعادل، اختلال پیدا می کند و ناراحتی و ناآرامی به وجود می آید؛ همچنان که انسان فاقد مسکن، ناراحت است و یا برای نداشتن خوراک و پوشاک مناسب و سایر وسایل زندگی، احساس غم و غصه می کند؛ روح انسان نیز یک سلسله نیازمندی های مخصوص به خود دارد که اگر آنها نیز تأمین نشوند، افسرده و غمگین خواهد بود و احساس ناراحتی و بی قراری خواهد کرد.

آری؛ روح انسان نیاز به یک تکیه گاه محکم دارد که در کارها به او توکل کند و در شدائد و سختی ها از او مدد بخواهد. این تکیه گاه محکم عبارت از ایمان و اعتقاد راسخ به خدا، آفریدگار علیم و قدیر و رحیم است؛ البته نه ایمان لفظی و تصویری؛ ما ایمان لفظی و تصویری داریم و در عین حال از زندگی خوش محرومیم؛ چون نیاز روح ما تأمین نشده است. ایمان راسخ به خدا، یعنی دلبسته بودن به خدا، آن گونه که از اقبال^۱ او خوشحال و از اقبال^۲ او غمگین بشویم؛ همان گونه که نسبت به پول و مقام و منصب دنیایی خود چنین هستیم. نه اینکه لفظاً بگوییم: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) و تصوراً نیز مفاهیمی را به ذهن خود بیاوریم و معنای خدا و پیامبر و امامان را بفهمیم. این تلفظ و تصور که اثر بخش روحی نیست، بلکه آن ارتباط و بستگی جان به خدا باید پیدا شود. اگر همه چیز در زندگی انسان باشد، خانه و

۱- اقبال: رو آوردن.

۲- اقبال: پشت کردن.

مرکب خوب و زن و فرزند و کسب و کار با رونق، همه را داشته باشد اما ایمان راسخ به خدا را نداشته باشد، بطور مسلم همیشه افسرده و پژمرده خواهد بود. ممکن نیست انسان بی اعتقاد به خدا، آرامش پیدا کند؛ چون بُعد روحی‌اش تأمین نشده و نظام وجودش متعادل نشده است. خالق و آفریدگار انسان گفته است: ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛^۱ اگر یاد خدا در دل آدم نشست و با او ارتباط پیدا کرد و به او دل بسته شد، آنگاه است که از صمیم جان می‌گوید: ﴿...حَسْبِيَ اللَّهُ...﴾؛ خدا مرا بس است.

گر مرا هیچ نباشد نه به دنیا نه به عقبی چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید^۲

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ...﴾^۳

آیا خدا برای بنده‌اش بس نیست؟

به راستی آنانکه خدا را دارند آرام و شاداب و خرمند: ﴿فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا﴾؛^۴ اما مردم بی خدا که همه چیز هم دارند، در عمق جان‌شان پژمرده و غمگینند و احياناً دست به خودکشی هم می‌زنند. خود ذات اقدسش می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^۵

اگر همه چیز و همه کس هم از تو رو گردان شدند، بگو: خدا مرا بس؛ تا مرا داری چه غم داری. منتها ما از ایمان راسخ به خدا محرومیم و خیال می‌کنیم ایمان به خدا داریم و در عین حال پژمرده‌ایم! اگر ایمان داشتیم پژمرده نبودیم و زندگی برایمان تلخ نبود.

تفاوت انسان‌ها در تأثیر پذیری از قرآن

اینکه منافقان از باب تمسخر و استهزا می‌گویند: حالا از شنیدن این سوره بر ایمان کدامتان افزوده شد، اشاره به این است که این حرف‌ها بی‌اساس بوده و کوچکترین اثری از

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

۲- دیوان اشعار سعدی شیرازی.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۶.

۴- سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۳.

۵- سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۱۲۹.

شنیدن قرآن در دل‌ها پیدا نمی‌شود.

خداوند حکیم نیز پس از نقل سخنان کفرآمیز آنها، ضمن توجّه دادن به این که از سخنان محرمانه‌ی آنها آگاه است یک واقعیت شایان تذکّر را بیان می‌کند و آن این که آدمیان در مواجهه‌ی با قرآن یکنواخت نیستند و به طور یکسان اثر نمی‌گیرند بلکه گروهی از آنها واقعاً از قرآن نور می‌گیرند و از طریق خواندن و شنیدنش بر ایمانشان افزوده می‌شود و گروه دیگری از ناحیه‌ی قرآن نه تنها نور نمی‌گیرند بلکه بر ظلمت جانشان افزوده می‌شود. مانند باران که در لطافت طبعش خلاف نیست (در باغ لاله روید و در شوره زارخس) هنگامیکه قطرات باران از آسمان نازل می‌شود؛ همه‌ی قطعات زمین در مقابل آن از نظر اثر گیری یکنواخت نیستند؛ بلکه بعضی دارای خاکی پاک و آماده برای پرورش انواع نباتاتند و طبعاً با پذیرش قطرات حیات بخش باران زنده می‌شوند و از درون خود گلها و لاله‌ها و اقسام میوه‌ها می‌رویند. اما قطعات دیگری خشک و شوره‌زارند و از باران بهره‌ای نمی‌برند و جز خس و خاشاک چیزی تحویل نمی‌دهند. اشعه‌ی خورشید بر همه جا یکسان می‌تابد؛ اما قطعات زمین در مقابل آن یکسان نیستند. اگر آن اشعه بر گلستان بتابد بوی گل فضا را عطر آگین می‌کند و شامه‌ها را می‌نوازد و اگر بر مزبله و قاذورات عفن بتابد، بوی گند و عفونت فضا را متعفن می‌سازد و شامه‌ها را می‌آزارد.

آیات کریمه‌ی قرآن نیز که از عالم ربوبی حضرت خالق سبحان نازل شده است، همه‌ی اصناف آدمیان در مواجهه‌ی با آن یکسان نیستند. آنان که صلاحیت و شایستگی و اهلیت دارند از قرآن نور می‌گیرند و هر چه بیشتر تلاوت می‌کنند و در آن می‌اندیشند از نور بیشتری برخوردار می‌شوند آن چنان که نورانیت در چهره و صورتشان نیز آشکار می‌گردد.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَّادَتْهُمْ إِيمَانُهُمْ وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾

استبشار به معنای ظهور اثر در «بشره» است. چنان که اثر خوشحالی در چهره هم بارز می‌شود.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾

اما آن گروهی که بیمار دلند و جانشان مبتلا به بیماری کفر و شرک و نفاق

است، وقتی با قرآن مواجه می‌شوند بر رِجس و پلیدی جانشان می‌افزاید.

یک بیمار لجوج به طبیب مراجعه می‌کند و طبیب نسخه می‌دهد. آن بیمار لجوج برای مخالفت با دستور طبیب، عکس آن نسخه عمل می‌کند. مثلاً او گفته: سرکه نخور، این می‌خورد. طبعاً بیمارتر می‌شود؛ یعنی نسخه‌ی طبیب به بیماری این بیمار لجوج افزوده است! قرآن کریم نیز چنین است. بیمار دلانی هستند که تا قرآن نیامده به همان حال خود باقی‌اند اما قرآن که آمد، بنای مخالفت و لجاجت با قرآن می‌گذارند و قهراً بر بیماری جانشان افزوده می‌شود و لذا قرآن برای همه کس شفا بخش نیست! بلکه برای بیمار دلان لجوج که از در استهزاء به قرآن وارد می‌شوند؛ زیان‌بخش است. به همین جهت است که می‌فرماید:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۱

این قرآن نازل شده‌ی از سوی ما، برای مؤمنان شفا بخش و رحمت‌آفرین است. اما همین قرآن برای متجاوزان از مرز بندگی سبب خسارت و زیانبار است و بر بیماری قلبشان می‌افزاید.

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...﴾^۲

بر اثر لجاجت و مخالفت با فرامین قرآن، گناه روی گناه و پلیدی روی پلیدی می‌آید و تراکم عصیان مبدل به حالت کفر می‌شود و در نتیجه: «ما تواو هم کافرون» با حالت کفر می‌میرند و سر از جهنم خالد در می‌آورند. آیه بعد می‌فرماید:

﴿أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ﴾

آیا اینها نمی‌بینند که ما در هر سالی یک بار یا دو بار آنها را مورد آزمایش قرار می‌دهیم؟!

بلا می‌آوریم و رفع بلا می‌کنیم. امروز گرسنه و فردا سیرشان می‌سازیم. امروز غمگین و فردا خوشحالشان می‌کنیم. امروز فقر و بیماری و فردا ثروت و صحت به آنها می‌دهیم تا به خود بیایند و بفهمند این عالم صاحب و خالق دارد. نعمت بخش و کف‌دهنده‌ای دارد ولی متأسفانه نمی‌فهمند و سر از گریبان جهالت در نمی‌آورند!

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰.

﴿ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ﴾؛

نه توبه می‌کنند و نه متذکر می‌شوند که حداقل به خود بیایند و اندکی بیندیشند و تنبّهی پیدا کنند. آدم آن است که گهگاهی به خود آید و اندکی درباره‌ی خویش بیندیشد که براستی من چیستم و کیستم؟ مبدا من کجا و منتهای من کجاست؟ این منافقان بیچاره از آن نظر که بین مسلمانان زندگی می‌کنند و خانه و زندگی دارند چاره‌ای جز شرکت در مساجد و مجالس مسلمانان ندارند. از طرفی هم چون ایمان به مطالب دینی ندارند، طبعاً از شرکت در آن مجالس ناراحتند و دنبال بهانه‌ای هستند که از آن تنگنا خلاص شوند و این آیه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا﴾؛

وقتی سوره‌ای نازل می‌شود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را برای مسلمانان می‌خواند و در مورد آن صحبت می‌کند، منافقان که بهره‌ای از آن نمی‌برند و از نشستن در آن مجلس خسته می‌شوند به هم نگاه می‌کنند و با اشاره‌ی چشم و ابرو به هم می‌فهماند که برخیزیم بیرون برویم. اما طوری که مسلمانان نفهمند. بالاخره از فرصتی استفاده کرده و از مجلس بیرون می‌روند و موقع خروج از مجلس از هم می‌پرسند: ﴿...هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ...﴾؛ آیا کسی شما را می‌بیند؟ ﴿...ثُمَّ انْصَرَفُوا﴾؛ وقتی مطمئن شدند که کسی آنها را نمی‌بیند؛ از مجلس بیرون می‌روند.

دلائل محرومیت ما از مشاهده‌ی جمال قرآن

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾؛^۱

ما قرآن را برای تنبّه و پی بردن به حقایق، آسان کرده‌ایم! آیا کسی هست که متذکر و متنبّه گردد و در پرتو نور قرآن راه و چاه را تشخیص و تمیز داده و خود را به چاه هلاک ابدی نیفکند؟ آیا مشعل فروزان قرآن به دست ما باشد و ما راه را رها کرده و در چاه بیفتیم؟! آیا عقلای عالم ما را مذمت نمی‌کنند؟ تا کی این آب صاف و زلال و شفا بخش قرآن از کنار خانه‌های ما عبور کند و ما همچنان از تشنگی بسوزیم و در میان آلودگی‌ها و کثافات رذایل

اخلاقی و عملی بلولیم و عاقبت بمیریم و به عذاب الیم عوالم پس از مرگ مبتلا گردیم؟!

مولوی در مثنوی قصّه‌ای آورده است:

بر لب جو بود دیواری بلند بر سر دیوار تشنه‌ی دردمند
مانعش از آب آن دیوار بود از پی آب او چو ماهی زار بود

در کنار جوی آبی، دیوار بلندی بود و آدم تشنه‌ای بر سر آن دیوار نشسته بود. آب صاف و سرد و زلال از پای دیوار روی هم می‌غلطید و می‌گذشت. مرد بینوا که از سوز عطش می‌سوخت، چشمش جمال دلربای آب را می‌دید و بر التهاب جاننش می‌افزود اما دستش به آب نمی‌رسید. تصادفاً دستش به خشتی از خشت‌های لب دیوار خورد و خشت از دیوار کنده شد و میان آب افتاد و از افتادن خشت، آب صدایی کرد. صدای آب مانند نغمه‌ی فرح انگیز معشوق به گوش عاشق رسید و رعشه در تاروپود قلبش انداخت و بر بی‌قراریش افزود. این بار خودش خشت دیگری از دیوار کند و در آب انداخت و باز از شنیدن صدای آب لذّت برد و خشت سوّم و چهارم و پنجم را انداخت.

از سماع بانگ آب آن ممتحن گشت خشت انداز و ز آنجا خشت کن

از آن پس کار آن مرد عاشق آب شد خشت از دیوار کندن و در آب انداختن و گوش به صدای آب دادن!! عاقبت صدای آب درآمد و گفت: ای مرد! آخر از این خشت کندن و بر من زدن چه بهره‌ای می‌بری؟!

تشنه گفت آبا! مرا دو فایده است من از این صنعت ندارم هیچ دست

من راه کار خودم را یافته‌ام و از این کار و از این شغل هیچگاه دست بر نخواهم داشت. این کار خشت از دیوار کندن و در جوی انداختن برای من دو فایده‌ی بزرگ دارد:

فایده‌ی اوّل سماع بانگ آب کو بود مر تشنگان را چون جواب

بانگ او چون بانگ اسرافیل شد مرده را زین زندگی تحویل شد

بهره‌ی اوّل من از این خشت کندن و انداختن، شنیدن صدای لذّت بخش توست. هم‌چنان که نغمه‌ی حضرت اسرافیل علیه السلام (فرشته‌ی موکّل بر حیات) در ابدان مردگان در دل خاک روح می‌دمد و زنده‌شان می‌کند، بانگ تو ای آب، با جان تشنه و سوخته‌ی من نیز

چنین می‌کند. هر دم که خشتی از دیوار می‌کنم و بر تو می‌افکنم و صدای تو را می‌شنوم، ارتعاشی دل‌انگیز در جانم پیدا می‌شود و گویی که مرده‌ام و زنده می‌شوم.

فایده‌ی دیگر که هر خشتی کز این بر کَنَم آیم سوی ماء معین

کز کمی خشت دیوار بلند پست گردد به هر دفعه که کند

پستی دیوار قربی می‌شود فصل او درمان وصلی می‌شود

فایده‌ی دوم اینکه هر یک خشتی که از این دیوار می‌کنم و می‌افکنم، به قدر همان یک خشت از بلندی دیوار کم کرده به تو نزدیکتر می‌شوم. چه بهره‌ای از این عظیم تر و چه شغلی از این پرسودتر که در هر لحظه‌ای یک خشت به تو نزدیک تر بشوم و عاقبت این دیوار بلند را از میان برداشته و این جان تشنه و سوخته‌ام را به آغوش تو افکنده و در میان امواج حیات بخش تو غوطه‌ور گردم و از وصال تو کامیاب شوم؟!

حال، ما هم در این دنیای غرق در مادیّت بر سر دیوار بلند شهوات نشسته‌ایم و آب حیات قرآن از پای این دیوار می‌گذرد اما کو چشمی که جمال دلربای او را ببیند و کو گوش‌ی که نغمه‌های جانفزای او را بشنود؟ جان آدمی در حدّ ذات خود تشنه‌ی خدا و قرآن خدا و وحی آسمان است. انسان از آن نظر که انسان و دارای عقل است، نمی‌تواند اکتفا به همین آب‌های شهوات آلوده و ننگین بنماید. او ذاتاً یک موجود الهی و آسمانی است و احتیاج به «ماء معین» آسمانی دارد و با آب‌های زمینی، رفع تشنگیش نمی‌شود؛ انسان نمی‌تواند با گلی عشق بورزد که پس از چند روز پژمرده می‌شود. او نمی‌تواند دل به چشم و ابروی زیبا و قامت رعنائی بدهد که به همین زودی زیبایی موقت خود را از دست می‌دهد و تبدیل به خاک می‌گردد. او می‌گوید: من در پی عشق به جمالی هستم که آورنده و برنده‌ی این جمال‌هاست.

ای خواجه قمر بهتر یا آنکه قمر سازد خوبی شکر بهتر یا آنکه شکر سازد

حال، دست این انسان تشنه‌ی خدا؛ امروز از دامن خدا جدا گشته و از آب حیات خود

دور افتاده است، آن هم:

﴿... فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾؛^۱... در گمراهی بسیار دور.

دیواری آن چنان بلند بین جان انسان و آب حیات قرآن کشیده شده است که هیچ صدایی از قرآن به گوشش نمی‌رسد! آنچه که ما می‌شنویم، صداها‌ی خوش لحن و خوش آهنگ قاریان مصری و شامی است نه صدای ملکوتی قرآن! انسان امروز سرگرم افزودن بر کم و کیف مال و مقام است و اشباع شهوات حیوانی و ارضاء تمایلات نفسانی! اصلاً یادش رفته که او تشنه‌ی قرآن است و باید به فکر دستیابی به «ماء معین» قرآن بیفتد و از خشت‌های دیوار بلند بین خود و قرآن کم کند تا به آب حیات قرآن برسد. آن گروه بیدار و بینا که جمال قرآن را دیدند و نغمه‌ی او را شنیدند، از همه چیز خود گذشتند و بی‌پروا خود را از لب دیوار بلند دنیا به دامن قرآن افکندند و غرق در لذت و کامیابی ابدی گشتند.

(طُوبَى لَهُمْ وَ هَنِيئاً لِّأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ)؛

جمعی هم تدریجاً خشت‌هایی از دیوار مال و مقام دنیا می‌کنند و می‌افکنند تا خود را به دامن قرآن برسانند اما جمع دیگری همچنان بالای دیوار می‌مانند و بی‌خبر از قرآن می‌میرند و پس از مرگ هم دیواری بین آنها و بین بهشت جاودان کشیده می‌شود:

﴿... فَضْرَبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ﴾؛^۲

... آنگاه میان آنها [مؤمنان و منافقان] دیواری زده می‌شود که دری دارد که باطنش رحمت است و ظاهرش عذاب.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بازار بصره برای همین مردم بالای دیوار دنیا نشسته گریه کرد: (دَخَلَ سُوقَ الْبَصْرَةِ وَ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ)؛ داخل بازار شد و دید مردم می‌خرند و می‌فروشند و بازار به دست آوردن پول، حسابی گرم است. البته هر زمامدار مملکتی وقتی می‌بیند مردمش سرگرم کسب و کارند و چرخ اقتصاد مملکت از صادرات و واردات کاملاً در جریان است و خوب می‌چرخد، خوشحال می‌شود، اما امیرالمؤمنین علیه السلام از دیدن این جریان سخت دگرگون شد؛ در گوشه‌ای ایستاد: (فَبَكَى بُكَاءً شَدِيداً)؛ گریه کرد آن هم

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۳.

گریه‌ای شدید!! آنگاه فرمود:

يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا وَ عُمَّالَ أَهْلِهَا إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَحْلِفُونَ وَ بِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِكُمْ تَنَامُونَ وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفُلُونَ فَمَتَى تُجَهِّزُونَ الرِّزَادَ وَ تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ؛^۱

ای دنیا پرستان! و ای مزدوران دنیا دار! شما که روز سرگرم خرید و فروش و سوگند یاد کردن برای انجام معاملاتتان هستید و شب هم در بستر خود می‌آرمید و در خلال این مدت از آخرت در حال غفلتید! پس کی به فکر معاد می‌افتید و زاد و توشه‌ی راه برمی‌دارید؟!

یعنی آنچه که از نظر یک مسلمان دارای اهمیت بسیار است تأمین سعادت ابدی آخرت است! دنیا هم از آن نظر که در مسیر آخرت است مطلوب می‌باشد و گرنه دنیای سرگرم کننده و بازدارنده‌ی از آخرت مذموم است و سبب هلاکت جاودان است.

سفارش امام صادق علیه السلام

مردی خدمت امام صادق علیه السلام آمد و گفت: آقا! من کمتر موفق می‌شوم شما را زیارت کنم. دستور العملی بفرمایید تا مبنای کار خود قرار دهم. فرمود:

(أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعِ وَ الْاجْتِهَادِ)؛

تو را به رعایت تقوی و ورع و اجتهاد سفارش می‌کنم.

احتمالاً ذکر ورع و اجتهاد پس از تقوی، ذکر تفصیل بعد از اجمال است. ورع پرهیز از محرمات و گناهان است (اگر چه ممکن است پرهیز از مُشْتَبِهَات هم ملحوظ باشد) و اجتهاد کوشش در انجام اعمال عبادی از واجبات و مستحبات است. آنچه شایان توجه است اینکه «ورع» را مقدم بر «اجتهاد» فرموده است. آنگاه فرمود:

(وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ)؛^۲

این را بدان که کوشش در انجام عبادات اگر خالی از ورع باشد نفعی نخواهد داشت.

۱- سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۷۴.

۲- کافی، ج ۲، ص ۷۶، باب الورع، حدیث ۱.

همانگونه که خوردن دارو بدون پرهیز از غذاهای مضر نفعی به حال بیمار نخواهد داشت. از جمله وسوسه‌های شیطانی این است که مردم را غالباً به مستحبات ترغیب می‌کند و واجبات و محرمات را در نظرشان سبک جلوه می‌دهد. در همین ایام البیض ماه^۱ رجب ملاحظه می‌فرمایید که برای انجام عمل اعتکاف، مرد و زن، پیر و جوان، چه شور و اشتیاقی از خود نشان می‌دهند! البته بسیار خوب است اما آیا در عمل به واجبات و پرهیز از محرمات هم، این چنین شور و اشتیاقی از خود نشان می‌دهند؟!

چه بسا آن مرد و زن معتکف در مسجد، حقوق مسلم یکدیگر را که شرع مقدس در درجه‌ی اول اهمیت قرار داده است در خانه زیر پا نهاده و به مسجد آمده‌اند!! این مقدس گفته است:

(مَسْجِدُ الْمَرْأَةِ بَيْتُهَا)؛ مسجد زن، خانه‌ی اوست.

به فتوای آقایان فقها، زن نماز واجبش را هم بهتر است در خانه بخواند!^۲ او برای اعتکاف مستحب به مسجد آمده و آن مرد جوان هم دوربین به دست، رو در روی زن جوان با چهره‌ی باز (که به اصطلاح خودش حجاب اسلامی است!!) ایستاده و می‌پرسد: خانم! هدفان از آمدن به مسجد و اعتکاف چیست؟ می‌گویید: آمده‌ام تهذیب نفس کنم!! و حال آنکه امام صادق علیه السلام فرموده است:

(وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ)؛

عبادت‌ی که ورع همراهش نباشد، آن عبادت نیست و نفعی به حال انسان نمی‌بخشد. آیا اگر از طرف آقایان فقها و مراجع اعلام کنند؛ در روز معینی هر کس خمس واجب به مالش تعلق گرفته بیاورد به فلان مرکز معین برساند، آن را هم با همین شور و اشتیاق اعتکاف انجام می‌دهند، یا خیر، آنجا انواع و اقسام عذر تراشی‌ها و توجیه‌گری‌ها به میان می‌آید! اگر حدیث بخوانیم که: ای مسلمانان! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاَجَرَا فَمَكَثَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ كَأَنَّا خَارِجَيْنِ مِنْ

۱- ایام البیض: روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه رجب که در آن اعتکاف و اعمال مستحبتی فراوان توصیه شده است.

۲- العروة الوثقی، فصل فی بعض احکام المسجد، صلوۃ المرأة فی بیتها افضل من صلاتها فی المسجد.

الإسلام؛^۱

هر دو نفر مسلمانی که با هم قهر کنند و تا سه روز آشتی نکنند از اسلام خارج می‌شوند. می‌گویند: خیر، ما هرگز با هم آشتی نمی‌کنیم. می‌گوییم: این دستور خدا و رسول خدا ﷺ است. عملاً می‌گویند: خدا و رسول خدا را رها کن!! من دلم نمی‌خواهد! این مسأله‌ی (خدا و رسول خدا را رها کن، من دلم می‌خواهد) در زندگی ما عملاً بسیار فراوان است؛ هر چند به زبان نمی‌گوییم؛ اما حاکم در اکثر شئون زندگی ما (حتی در کارهای به قول خود عبادی) دلم می‌خواهد است، نه خدا می‌خواهد!! اعمال مستحبی را چون تکلفی برای ما ندارد انجام می‌دهیم و دلخوش می‌شویم که مسلمان متعهد خوبی هستیم. هر هفته زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام، هر ماه مشهد و هر سال عمره و... اما ادای خمس و زکات واجب و حفظ حقوق خانواده و ارحام و دیگران و به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام: (الورع و الاجتهاد)؛ چطور که فرمود:

(لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ)؛ عبادت بدون ورع پیش خدا ارزشی ندارد.

خداوند با لحنی گله‌آمیز می‌فرماید:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۲

آیا وقت آن نرسیده که دلهای مؤمنان با یاد خدا و آنچه که نازل شده از حق، خاشع شوند؟ و نباشند مانند کسانی که پیش از این کتاب به آنها داده شد و مدت طولانی بر آنها گذشت و دلهایشان قساوت گرفت و بسیاری از آنها فاسق شدند.

تأثیر افکار و اعمال انسان در سرنوشت و مقدرات او

از جمله حقایق مسلمی که ما از قرآن حکیم استفاده می‌کنیم، این است که افکار و اخلاق و اعمال انسان‌ها در تعدیل یا تخریب «نظام کون کبیر» دقیقاً مؤثر است. این انسان

۱- کافی، ج. ۲، ص. ۳۴۵.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۶.

است که با اخلاق و اعمال زشت و زیبایی‌ها را ویران می‌سازد و یا آن را آباد می‌کند. آیه‌ی مورد بحث از جمله آیاتی است که اثرگذاری کردار نیک انسان را در آبادی این کره‌ی زمین نشان می‌دهد و ریزش باران فراوان از دامن ابر آسمان را که از بین برنده‌ی آثار شوم خشکسالی است معلول توبه و استغفار آدمیان می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا؛﴾

ای مردم! از خدای خویش آمرزش گناهان خود را بخواهید و سپس توبه به پیشگاهش ببرید تا لطف و عنایت خود را شامل حالتان گرداند و باران رحمت بی‌پایانش را بر شما فرو ریزد.

در سوره‌ی نوح هم از زبان حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید:

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿۱﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿۲﴾ وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا؛﴾^۱

به قوم خود گفتم: از خدای خویش استغفار کنید، او آمرزنده است، باران پیاپی بر شما فرو می‌ریزد و با اموال و فرزندان به شما مدد می‌رساند و بوستان‌ها و نه‌رها در اختیار تان قرار می‌دهد.

در تفسیر مجمع‌البیان ذیل آیات سوره‌ی نوح علیه السلام از مردی به نام ربیع بن صبیح نقل شده که نزد حسن بودم (ظاهراً حسن بصری منظور است) مردی وارد شد و از خشکسالی در منطقه‌اش شکایت کرد. حسن گفت: استغفار کنید! او رفت. مرد دیگری آمد و از فقر شکایت کرد. به او هم گفت: استغفار کن! سوّمی آمد از نداشتن اولاد شکایت کرد. به او نیز گفت: استغفار کن. آنها که رفتند من از روی تعجب پرسیدم: این چگونه است که شما برای دردهای گوناگون داروی واحد دادی و به همه گفتی: استغفار کن؟ گفت: من از پیش خود نگفتم بلکه دستوری را که قرآن داده است به آنها گفتم. بعد آیات سوره‌ی نوح را تلاوت کرد که:

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿۱﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿۲﴾ وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا؛﴾

این آیات، استغفار را سبب فراوانی باران و صاحب مال و فرزند شدن نشان داده است. آیات دیگری از قرآن می‌خوانیم که یک قسمت عمده‌ی از حوادث ویرانگر را معلول طغیان و عصیان آدمیان نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾^۱

وقتی اراده کنیم مردم ناسپاس و عاصی را کیفر بدهیم ابتدا فرمان صادر کرده احکام و قوانین دینی را اعلام می‌نماییم. آنها [که جز پیروی از شهوات حیوانی اعتنا به قانونی نمی‌کنند] تن به فسق و فجور و پرده‌داری می‌دهند و سرانجام محکوم به بلا و عذاب می‌گردند و با شهر و دیارشان نابود می‌شوند.

﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا...﴾

ما همه‌ی آنها را به گناهشان گرفتیم، بر بعضی از آنها توفانی توأم با سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنها را صیحه‌ی^۲ آسمانی فرا گرفت و برخی را در زمین فرو بردیم و برخی را غرق کردیم...

﴿...وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۳

...و چنین نیست که خدا به آنها ستم کرده باشد بلکه آنها خودشان به خودشان ستم کردند!!

نزل بلا به سبب کفران نعمت

آن روز که آدم و حوا^۱ پدر بزرگ و مادر بزرگ ما روی زمین آمدند آسمان و زمین با هم مهربان و خوش و خندان بودند. آسمان دست نوازش بر سر زمین می‌کشید. باران به موقع بر آن می‌بارید. آفتاب به موقع بر آن می‌تابید. تابستان به جای خود تابستان و زمستان به جای خود زمستان بود. در نتیجه زمین هم متقابلاً به روی آسمان لبخند تشکر می‌زد و آنچه

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۶.

۲- صیحه: صدای بسیار مهیب و هولناک.

۳- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۰.

که در دل داشت از خیرات و برکات بر دامن خود ظاهر می‌ساخت. کوه و دشت و چمن شاداب و خرّم، درختان پر بار و جویباران سرشار. آسمان پدری فعّال و زمین مادری مهربان. یک کانون سعادت و گرم و با محبّتی تشکیل داده بودند و فرزندان سالم و کامل در دامن خود می‌پرورانیدند.

اصلاً آمدن آدم و حوا علیهم‌السلام به این عالم خاکی، نه برای این بود که آنها و فرزندان‌شان به زندگی نکبت باری که ما اکنون مبتلا بدان هستیم مبتلا بشوند بلکه خدا خواسته بود تنها یک گوشمالی به آنها بدهد؛ به خاطر یک ترکّ اولی که مرتکب شدند و از میوه‌ی درختی که ممنوع اعلام شده بود تناول کردند. البتّه آن معصیت مضرّ به عصمت نبود. ترکّ اولی یعنی خویش را رها کردن و خوب را انجام دادن، از انبیا که مقام معرفشان فوق‌العاده بالاست خلاف توقع است و از این رو محکوم به تبعید شدند و از مقام قرب و هم‌نشینی با فرشتگان طرد گشته، به این زمین خاکی افتادند.

البتّه در این تبعیدگاه خاکی همه گونه وسایل پذیرایی از آن دو شخصیت محترم مهیا شد! تنها عذاب و گوشمالیشان این بود که در زمین بمانند و از عالم قرب خاصّ خدا دور باشند و روشن است که بالاترین عذاب، عذاب فراق است و پر شکنجه‌ترین عقوبت‌ها، عقوبت دور افتادن از وطن مألوف^۱ و جدا گشتن از هم‌نشینان مأنوس است. مثل اینکه یک استاد دانشگاهی را به روستایی ببرند و آنجا در یک باغ بسیار با صفا مجهّز به تمام جهازات زندگی خوش، زندانش کنند! آنجا همه چیز هست امّا در عین حال او در عذاب است زیرا از کلاس درس و بحث و هم‌نشینان خود محروم است.

مرغی را از گلستان بگیرند و در قفس نگه دارند و آب و دانه‌اش را هم فراهم سازند. طبیعی است که او هوای گل و پرواز در گلستان و هم‌نوایی با بلبلان در سر دارد و از این جهت در عذاب است. آدم و حوا علیهم‌السلام نیز به خاطر ترکّ اولی به زمین تبعید و اینجا زندانی شدند امّا زندانی که همه چیز از وسایل زندگی مرفّه در آن فراهم بود و تنها دشواری‌شان دشواری فراق و دور افتادن از مقام قرب بود که بنا بر روایتی دویست سال برای آن گریستند

۱- مألوف: الفت گرفته و محبوب.

تا آنجا که فرشتگان آسمان از گریه‌ی آنها متأذی^۱ شدند.^۲

حاصل اینکه، هیچگاه آدم و حوا در تبعیدگاهشان از گرسنگی و تشنگی و دیگر سختی‌های زندگی ننالیده‌اند. از همه جهت در رفاه بوده‌اند تا اینکه فرزندان‌شان بر اثر اتباع از اهوای نفسانی سر به طغیان و عصیان نهاده و کفران نعمت کردند در نتیجه خدا آنها را به کیفر اعمالشان گرفت و آسمان و زمین را بر آنها خشمگین ساخت و از همه جانب بلا بر سرشان ریخت و به معیشت ضنک^۳ و زندگی پیچیده و ناگوار مبتلایشان گردانید و فرمود:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾^۴

کسی که از ذکر [و فرمان] من روی برتابد، دچار زندگی پیچیده و دشواری خواهد گشت و چنانکه می‌بینیم آدمزادگان گردنکش امروز مبتلا به چنین معیشت ضنک و زندگی پیچیده و دشواری شده‌اند.

۱- متأذی: مورد آزار و اذیت قرار گرفته.

۲- سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۵، (بکی).

۳- ضنک: تنگ و در مضیقه و دشوار.

۴- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

فصل دهم

قاریان قرآن
بایدها و نبایدها

علم به حق بودن قرآن، راهگشای قرآنیان

قرآن کریم، روی مسئله‌ی قیامت تأکیدات فراوان دارد! تمام همّش این است که از خلال آیات آسمانی‌اش، جمال و شکوه بی‌پایان بهشت و عقبات^۱ پرسوز و گداز جهنّم را نشان بشر بدهد تا عشق به جمال بهشت و ترس از جهنّم را در دل‌ها بنشاند و حالت خوف و رجا^۲ در قلب‌ها ایجاد کند تا مردم برای رسیدن به آن زندگی غرق در سرور و نشاط ابدی، در اصلاح عقاید و اخلاق و اعمال خود بکوشند و برای مصوّنیت از عذاب‌های جهنّم از گناهان و معاصی بپرهیزند و مآلاً^۳ داخل در زمره‌ی ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ گشته و سرانجام ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛^۴ بشوند.

آری، قرآن نه تنها بشر را به دور ماندن از علم و انمی دارد، بلکه با جدّ و شدّت اهتمامی عجیب، او را به تحصیل علم و تفکّر در تمام ابعاد و جوانب عالم وامی دارد. حال، آن‌چه که توجه به آن بسیار لازم و ضروری است این است: آن علمی که قرآن کریم برای تحصیل آن تأکید شدید دارد و آن را تنها راه نیل به سعادت هر دو جهانی انسان می‌داند، علم به حق بودن

۱- عقبات: گردنه‌ها.

۲- خوف و رجا: بیم و امید.

۳- مآلاً: سرانجام.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۲.

قرآن است که عالم به این علم را بینا و جاهل به آن را اعمی و نابینا معرفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾

آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب خدایت به تو نازل شده حق است، آیا او

همانند کسی است که نابیناست؟

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾

تنها صاحبان مغز و اندیشه‌اند که این حقیقت را می‌فهمند و پذیرا می‌شوند.

آری، عالم به علم قرآن است که در پرتو نور آسمانی قرآن، آگاه از تمام ابعاد عالم می‌گردد. مبدأ و معاد هستی را می‌شناسد و پی به هویت واقعی انسان می‌برد و می‌فهمد انسان یعنی چه؟ از کجا نشأت گرفته و رو به کجا می‌رود؟ از چه راهی و با چه برنامه‌ای باید برود؟ علم‌های دیگر، از انسان، جز جسمی که همچون گیاهی می‌روید و همچون حیوانی خور و خواب و خشم و شهوت دارد؛ درک چیز دیگری از وی نمی‌کنند! البته قرآن - همانگونه که گفتیم - برای تمام علوم، ارزش قائل است؛ اما از آن نظر که در پرتو نور علم قرآنی قرار گیرند و به استخدام قرآن درآیند و زمام خود را به دست قرآن بدهند. در این صورت است که تمام دانشمندان و صاحبان تمام دانش‌ها، دنبال قرآن حرکت می‌کنند و از عالم جماد و نبات‌شناسی و حیوان و کیهان‌شناسی عبور می‌کنند و به عالم انسان‌شناسی و سپس به عالم خداشناسی می‌رسند و به سعادت ابدی نائل می‌گردند! و از این روست که قرآن از تمام کائنات - که محور بحث علوم می‌باشند - تعبیر به آیت یعنی نشانه و علامت می‌کند و همه چیز را نشانه‌ای از وجود و علم و قدرت و حکمت خدا معرفی می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ...﴾

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...﴾

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۱

آفرینش آسمان‌ها و زمین، رفت و آمد شب و روز، طلوع و غروب خورشید و ماه، خلقت آدمیان از خاک، آفرینش مرد و زن روی نظم و حساب دقیق با مشترکات و

مفترقاتشان، همه از آیات و نشانه‌های آن خالق علیم حکیم قدیرند!

معدود بودن انسان‌های قرآنی

به قول بزرگی که می‌گفت قرآن خوردنی است، نه فقط خواندنی! غذای روح شماسست و باید آن را به خورد جانتان بدهید تا جانتان فربه شود! شما، سر سفره‌ی غذا که می‌نشینید، آیا غذا را می‌چشید و بعد آن را بیرون می‌ریزید؟ اینکه کار عقلایی نیست بلکه آن را با اشتهای تمام وارد معده می‌کنید، تبدیل به خون می‌شود و خون مبدل به نور چشم و شنوایی و فهم و شعور می‌گردد.

قرآن نیز چنین است و نباید تنها به آن تلفظ کرد و کنارش گذاشت بلکه باید آن را وارد معده‌ی عقل کرد و در خون جان و قلب به حرکت درآورد تا چشم و گوش و فکر و هوش، قرآنی شود و در تمام صحنه‌های زندگی از خانواده و اجتماع و کسب و کار و بازار و ادارات، احکام آسمانی قرآن بروز و ظهور پیدا کند. در این تردیدی نیست که ما قرآن خوان و قرآن دان و معلّم قرآن و مفسّر قرآن و... فراوان داریم اما متأسفانه انسان‌های قرآنی بسیار کم داریم!!

﴿...وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱

...و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

قرآنی یعنی کسانی که تمام نواحی وجودشان از افکار و اخلاق و اعمالشان به تسخیر قرآن درآمده و احکام آسمانی قرآن بر تمام ابعاد وجودشان حاکم شده است و به‌راستی باورشان شده که:

﴿...أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۲

...به یقین خدا بر هر چیزی تواناست و به یقین خدا علمش به همه چیز محیط است.

(رُبَّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يُلْعَنُهُ)^۳

چه بسیار است قاری قرآنی که قرآن لعنتش می‌کند!

پیامبر اکرم ﷺ نیز روز قیامت به شکایت از امت برمی‌خیزد:

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

۲- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۱.

۳- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۸.

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۱

رسول می‌گوید: ای خدای من! امت من این قرآن را ترک کرده و از آن دوری جستند [و آن را به متن زندگی خود راه ندادند].

البته قرآن از جانب فرستنده‌اش بیمه شده و او خود، پاسداری آن را به عهده گرفته و فرموده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲

ما قرآن را نازل کرده‌ایم و خود پاسدار و حافظ آن می‌باشیم.

کوتاهی و سهل‌انگاری در انجام وظیفه

آیا ما امت مسلمان در همین فریضه‌ی بسیار مهم اخلاقی و اجتماعی قرآن و اسلام، از پیامبر بزرگوار خود، در چه حد اتباع و پیروی داریم؟! اکنون انواع و اقسام منکرات در زندگی خانوادگی و اجتماعی ما به گونه‌ای وحشت‌انگیز رو به گسترش است و عجیب اینکه بزرگان قوم اصلاً سخنی از آن به میان نمی‌آورند تا چه رسد به اینکه قدمی در اصلاح آن بردارند! گویی آن بزرگان این صحنه‌ها و این منظره‌ها را منکر نمی‌شناسند تا نهی از آن را واجب بدانند! آیا این بی‌پروایی زنان در امر پوشش که لباس تنگ و چسبان می‌پوشند، آن گونه که برجستگی‌های بدن نمایان است و اغلب پای بی‌جوراب و اندکی از لبه‌ی پایین شلوار هم بالا که قسمتی از پا عریان است! دختر و پسر دست در دست هم میان کوچه و خیابان! آن هم برخی از برنامه‌های تلویزیونی که به زوایای خانه‌های مردم از شهر و روستا راه یافته و از طریق ارائه‌ی فیلم‌ها و سریال‌های بدآموز و فسادانگیز، پرده‌ی شرم و حیا را از پسران و دختران دریده است! آن زنان و مردان به اصطلاح هنرمند که نقش زن و شوهر را در فیلم بازی می‌کنند، آن چنان عاشقانه عمل می‌کنند که هیچ زن و شوهر واقعی آن چنان نمی‌باشند!! و به راستی انسان گاهی از بی‌جه‌ها که تماشاگر این منظره‌های شرم‌آور هستند؛ احساس خجالت می‌کند.

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۰.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

البته ما چشم پوش از برنامه های مفید و آموزنده ی دینی سازمان صداوسیما نمی باشیم، بلکه سخن اینجاست که: مراقب باشید! این سازمان بسیار اساسی و لازم، مفاسدش بیشتر از مصالحش نشود! این را می دانیم که قرآن کریم برای شراب و قمار هم منافی قائل است، ولی ضرر و زیان و گناه آنها را بیش از منافعشان می داند و از این رو آنها را تحریم می کند و می فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا...﴾^۱

[ای پیامبر!] درباره ی شراب و قمار از تو سؤال می کنند. بگو: در آنها گناه بزرگی هست و منافی هم [از نظر مادی] برای مردم دارند ولی گناه آنها از نفع آنها بزرگ تر است...

آری، مراقبت شدید از سوی مسئولان و متصدیان امور سازمان صداوسیما لازم است که برنامه های مفسد را به بهانه ی دفع افسد به فاسد در مرئی و مشمع مردم قرار ندهند و افکار جوانان را با ارائه ی فیلم های محرک، توفانی نکنند که مسؤولیت زیادی در پیشگاه عدل خداوند سریع الحساب و شدید العقاب دارند.

نحوه ی درک مفهوم قرآن

ما هرگز نمی توانیم مقصود قرآن را درباره ی یک موضوع فقط از یک آیه به دست آوریم بلکه باید تمام آیات مربوط به آن موضوع را کنار هم بگذاریم و آنگاه روایاتی را هم که از رسول خدا ﷺ و ائمه ی هدی علیهم السلام در بیان آن آیات رسیده است کنار آن آیات قرار بدهیم تا بتوانیم مقصود قرآن را در آن موضوع مشخص به دست آوریم.

بسیاری از انحرافات اعتقادی و شک و تردیدها در مسایل قرآنی که برای بسیاری از مردم پیش می آید از همین نقطه نشأت می گیرد که آدم شیادی یک آیه از قرآن را در یک موضوع اعتقادی برای یک یا چند نفر مطرح می کند و ایجاد شبهه در اذهان آن ساده دلان بی اطلاع از سایر آیات قرآن می نماید.

اینجاست که باید این معیار و میزان اساسی در دست جوان مسلمان باشد که در فهم

مقاصد قرآن به یک آیه و دو آیه اکتفا ننماید و در صورت عدم آگاهی، با کمال شهامت روحی بگوید من اطلاع دقیق از آیات قرآن ندارم؛ باید به اهلش مراجعه کرد چون در میان آیات قرآن، عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین و منطوق و مفهومی هست و باید با رعایت اصول و موازین علمی و فنی عمل شود. *أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا*

یکی از بزرگان اخلاق گفته است: من نزد استاد حکیمی آموزش قرآن می‌دیدم. یکبار دوره‌ی آموزش تمام شد. بار دوم که رفتم مرا با قهر و غضب از خود راند و گفت: *(جَعَلْتَ الْقِرَاءَةَ عَلَى عَمَلٍ؟)* تو قرآن خواندن نزد من را برای خودت کار درست کردی؟! *هی آموزش قرآن، قرائت قرآن و حفظ قرآن و ... این هم برای تو کار و حرفه‌ای شده است!*

(إِذْ هَبْ فَاقْرَأْ عَلَى اللَّهِ)؛ برو نزد خدا آموزش ببین.

(فَانْظُرْ بِمَا دَايَأُ مَرْكَ وَ عَمَّا ذَايَنْهَاك)؛

ببین به چه امرت کرده و از چه نهیت نموده است.^۱

امر و نهی قرآن را اطاعت کن. تنها از قرائت قرآن و حفظ و تفسیر آن چه طرُفی

خواهی بست؟! قرآن ناله‌اش بلند است که:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۲

چرا این مدعیان پیروی از قرآن، تدبیر در قرآن نمی‌کنند؟! بلکه قفلها بر دل‌ها

زده شده است!

این آیه نشان می‌دهد که دل‌ها هم قفلهای مخصوص به خود دارند و آن سیئات و گناهان

است! تا اخلاق، فاسد است و اعمال ناصالح، در خانه‌ی دل بسته است، قرآن وارد آن نمی‌شود!

دل‌های محبوب از فهم قرآن

آری، زبان‌ها قرآنی و صداها قرآنی و آهنگ‌ها و لحن‌ها قرآنی و حافظه‌ها قرآنی

است؛ اما دل‌ها خالی از قرآن است و قهراً تمام شؤون زندگی خالی از قرآن!! قرآن که وارد

خانه‌ی دل شد تمام اعضا و جوارح انسان و تمام ابعاد زندگی منور به نور قرآن می‌شود و

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۴۶.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

اخلاق و احکام قرآن از همه جا بارز می‌گردد.

آن‌چه که قرآن به آن اهمّیت داده است و روی آن فریاد می‌کشد؛ تدبّر است و منطبق ساختن احکام آن با شؤن زندگی و ما متأسّفانه با کمال بی‌اعتنایی از کنار آن می‌گذریم و آن‌چه را که قرآن خیلی به آن اهمّیت نداده از قرائت و حفظ آن، با شدّت اهتمام رو به آن می‌آوریم و آن را به مسابقه می‌گذاریم و مکرّر عرض شده این سخن نه از روی سبک شماری حفظ و قرائت قرآن است بلکه منظور رعایت الاهمّ فالاهمّ است و درجا نزدن و رو به هدف اصلی پیش رفتن.

مرحوم فیض (رحمة الله علیه) می‌گوید: روزی که پیامبر اکرم ﷺ از دنیا رحلت فرمود، از میان بیست هزار مسلمان، تنها شش نفر حافظ قرآن بودند؛^۱ اما جان برکف گرفتگان در میدان عمل هزاران هزار! آن‌چه مایه‌ی افتخار امت اسلام است پرورش دادن قهرمانان در میدان صدق حدیث و اداء امانت است. از طرفی پیکر عفت جوانان را از طرق مختلف سمعی و بصری جریحه‌دار ساختن و از طرف دیگر صداهاى خوش لحن و خوش آهنگ قرآن پخش کردن و حفظ آیات قرآن را به مسابقه گذاشتن!! آیا کاری عاقلانه و متشّرّعانه است؟! نقل شده است: آن مرد اعرابی نزد رسول خدا ﷺ آمد و دستور العمل خواست. پیامبر ﷺ فقط دو آیه از قرآن یادش داد:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲

پس هر کس هم وزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه‌ی] آن را خواهد دید. و هر کس هم وزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه‌ی] آن را خواهد دید.

مرد گفت: یا رسول الله! همین مرا بس است. برخاست و رفت. رسول خدا ﷺ فرمود: (انْصَرَفَ الرَّجُلُ وَهُوَ فَقِيه)؛ مرد فقیه شد و رفت. در حالی که بیشتر از دو آیه بلد نبود، نه قاری قرآن بود و نه حافظ قرآن بلکه فقط عازم به عمل به قرآن بود که از نظر رسول خدا ﷺ فقیه و دانشمند قرآنی به حساب آمد!!^۳

۱- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۴۶.

۲- سوره‌ی زلزال، آیات ۷ و ۸.

۳- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۴۷.

لعنت قرآن بر قاری قرآن!

نوشته‌اند یکی از دولتمردان و شاهان از دنیا رفته بود. طبعاً برایش مرقد و آرامگاهی ساختند و فرش و چراغی فراهم نمودند. قاری خوش صدایی را هم اجیر کردند که کنار مرقد او همیشه قرآن بخواند و پول زیادی هم بگیرد! چند روزی گذشت و دیدند قاری نیست! علت را پرسیدند. گفت: یک شب کنار قبر او قرآن می‌خواندم، اندکی خوابم برد. در خواب صاحب قبر را دیدم که از قبر بیرون آمد و باقیافه‌ای آتشین و خشمگین به من گفت: از اینجا برو بیرون؛ دیگر برای من قرآن نخوان، به خاطر هر آیه که تو می‌خوانی مرا عذاب می‌کنند و می‌گویند: تو این آیه را می‌دانستی و عمل نکردی؟! می‌شنیدی و می‌فهمیدی و عمل نکردی؟!!

(رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ)؛^۱

چه بسا تلاوت کننده‌ی قرآن که قرآن لعنتش می‌کند!

همچنین نقل شده: وزیر ی پشت سر عالمی نماز می‌خواند. آن عالم در اثناء قرائت به این آیه رسید:

﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ...﴾؛^۲

تمایل به ظالمان پیدا نکنید که آتش شما را می‌گیرد.

تا وزیر شنید منقلب شد و بیهوش افتاد! پس از افاقه، در جواب سؤال مردم گفت: این آیه می‌گوید: کسی که متمایل به ظالمان باشد جهنمی خواهد شد پس من که خودم ظالم چه وضعی خواهم داشت؟ از دستگاه ظلم کناره گرفت.

این نمونه‌ای از تدبیر در قرآن است که زندگی را دگرگون می‌کند. تا قفلها از دل‌ها باز نشود، قرآن داخل دل‌ها نمی‌رود و زندگی انسان عوض نمی‌شود. خود قرآن می‌گوید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛^۳ قفل‌ها بر دل‌ها زده شده است و من راه ورود به دل‌ها ندارم. جای من فقط در زبان‌ها و صداها و حافظه‌هاست. رسول خدا ﷺ فرمود: (زَيِّنُوا

۱- المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۳.

۳- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

هدف اصلی قرآن، تدبّر است □ ۳۴۳

الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ)؛ قرآن را با صدای حزین و اندوهبار بخوانید که دل‌ها را تکان بدهد. می‌گوییم: یا رسول‌الله! کدام صدایی حزین‌تر از صدای حسین عزیزت بود که از بالای نیزه قرائت قرآن کرد:

﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾^۲

جان‌ها قربان آن قاری قرآنی که چنان تدبّر در قرآن کرده بود که خود عین قرآن شده بود. وقتی صدا به قرائت قرآن بلند کرد، دل‌ها را سوزانید و چشم‌ها را گریانید. از همه بیشتر قلب خواهر غمدیده‌اش را آتش زد که با قلبی سوزان و چشمی گریان خطاب به رأس مطهر برادر گفت:

تو ای همای سعادت! به اوج نی رفتی

بماند خواهر بیچاره‌ات به حال تباه

سرت به خانه‌ی دل جا دهم ولی

چه کنم که پای نیزه بلند است و دست من کوتاه

تلاوت قرآن و رفتار غیرقرآنی!

این هشدار را از قرآن به گوش دل بشنویم که:

﴿...فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ...﴾

...وقتی [عملاً] منحرف شدند؛ خدا آنها را [به کیفر این انحراف عملی] به

انحراف قلبی مبتلا گردانید...

آنگاه به عنوان تأکید این مطلب می‌فرماید:

﴿...وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾

...خداوند مردم فاسق [منحرف از صراط مستقیم تقوی] را هدایت نمی‌کند.

توفیق بازگشت از کجروی را از جان‌شان سلب می‌کند آن گونه که جز راه جهنم راه

دیگری مورد پسندشان نمی‌باشد. تنها دم مردن از این حقیقت واقف می‌شوند در حالی که

۱- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۹.

کار از کار گذشته و هیچ چاره‌ای نمی‌یابند. ما هم که در این مجالس جمع می‌شویم و قرآن می‌خوانیم به این منظور است که آیه یا آیاتی از قرآن در دل ما بنشیند و اخلاق و اعمال ما را تغییر دهد و اگر تغییر ندهد بدیهی است که این قرآن و حدیث خواندن‌ها و گفتن و شنیدن‌ها ارزشی نخواهد داشت! ما غالباً برنامه اجرا می‌کنیم. عده‌ای برنامه‌ی کارشان بالای منبر حرف زدن است و عده‌ای هم پای منبر حرف شنیدن و به زعم خود ثواب بردن و دنبال کار همیشگی خود رفتن! حالا آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ﴾

این چنین بر قلوب تجاوزگران [از مرز بندگی] مهر می‌زنیم.

کلمه‌ی معتدین بیانگر علت طبع بر قلوب است که چرا بر دل‌ها مهر نهادیم؟ برای اینکه معتدی و تجاوزگر از مرز بندگی بودند. تجاوز از مرز بندگی و ارتکاب گناهان؛ زمینه‌ساز پیدایش حالت طبع در دل‌ها می‌شود.

و به همین جهت است که ما از اعمال عبادی از نماز و روزه و حج و دعا و زیارت و ... نتیجه‌ی معنوی و روحی نمی‌گیریم!! اعمال عبادی مُقْتَضِیَات و شرط تأثیر مقتضی، نبودن مانع است. ما مقتضیات را انجام می‌دهیم اما موانع را از سر راه بر نمی‌داریم! اعمال عبادی همچون نماز، روزه، حج، دعا و زیارت و ... به منزله‌ی دارویی است که به بیمار می‌دهند؛ حال اگر آن بیمار از غذاهای مضر و نامناسب پرهیز نکند طبیعی است که از خوردن دارو نتیجه‌ی بهبود نمی‌گیرد و بلکه احیاناً بیماریش شدت می‌یابد!!

دیده می‌شود دعاها یا آیاتی از قرآن را در اوراقی نوشته و تکثیر می‌کنند و ثوابها و آثاری از آنها را در کنارشان می‌نویسند آنگاه مردم آنها را به امید آن آثار می‌خوانند و نتیجه نمی‌گیرند! طبعاً نسبت به قرآن و دعا هم بی‌اعتقاد و بعضاً بدبین می‌شوند. در صورتی که نمی‌فهمند عدم تأثیر دعا و آیه به جهت گناهانی است که مرتکب می‌شوند و دعاها و آیات را بی‌اثر می‌سازند. ما بیمارانی هستیم که از نسخه‌ی قرآن و دعا، تنها به دستور داروی آن عمل می‌کنیم و اصلاً به دستور پرهیز آن اعتنایی نداریم و روشن است که خوردن دارو بدون پرهیز اثری نخواهد داشت.

فاصله‌ی بین قرآن عینی با قرآن ذهنی

از سوی دیگر نیز رسول اعظم خدا ﷺ به مخاطمه‌ی با ما برمی‌خیزد:
(وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا)^۱

ای خدای من! امت من قرآن را مهجور کردند و آن را از متن زندگیشان طرد کرده، بیرون انداختند. هر چه ما فریاد برآوریم: یا رسول الله! اینگونه نبود، ما خیلی قرآن می‌خواندیم، قاریان قرآن و حافظان قرآن فراوان داشتیم. مسابقات بین‌المللی قرآن برگزار می‌کردیم، برنده می‌شدیم، جایزه می‌گرفتیم، چه طور ما قرآن شما را مهجور کردیم؟ خواهد فرمود: شما در بند قرآن کتبی و لفظی بودید و نه قرآن عینی که زندگی شما را به رنگ خود درآورد. آری! در زندگی ما قرآن کتبی فراوان است. چه قدر در خانه‌ها و کتابخانه‌ها قرآن کتبی داریم. چاپ‌اعلا، جلدهای خوب، کاغذ مرغوب، خط خوب و... قرآن لفظی نیز فراوان است؛ قاریان خوش‌لحن و خوش‌آهنگ و حافظان قرآن داریم. قرآن فهمی هم جایگاه خود را دارد. افراد بسیاری هستند که معانی قرآن را به خوبی می‌فهمند. قرآن تفسیری نیز هست. ما مفسر هم زیاد داریم. در مرحله‌ی عقل هم خوب می‌فهمند و خوب درک می‌کنند. بر حَقَّانیت قرآن براهین نیز ارائه می‌کنند و حاصل آنکه انواع گوناگون از قرآن کتبی، فهمی، ذهنی، تفسیری، عقلی، فکری در جامعه‌ی اسلامی ما فراوان هست. آنچه نیست و جای آن خالی است، «قرآن عینی» است که در قلب جا بگیرد و نمود «عملی و خارجی» پیدا کند.

(لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ قَلْبًا وَعَى الْقُرْآنَ)^۲

خداوند قلبی را که قرآن را در خود جای داده است، عذاب نمی‌دهد.

چون قرآن وقتی در قلب نشست، از تمام اعضا و جوارح انسان بروز می‌کند. قلب که محبت به چیزی پیدا کرد، اثر آن محبت از چشم و زبان و دست و پا تا کسب و کار و... بروز می‌کند. قرآنی که در قلب جا می‌گیرد، «قرآن عینی» است یعنی قرآنی است که در خارج تحقق یافته و انسان، خودش قرآن شده است؛ به‌لحاظ امکان دارد که انسان قرآن شود. زیرا قرآن مبین و روشن‌گر است؛ انسانی هم که قرآن در قلبش جای گرفته و بروز یافته است، مبین

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۰.

۲- امالی طوسی، ص ۷.

می‌شود، رفتار، گفتار، اخلاق و افکارش روشننگری می‌کند، حق را روشن می‌سازد. قرآن ذکر است؛ چه بسا انسان نیز ذکر شود و بیدار کننده باشد. رسول خدا ﷺ ذکر است:

﴿...قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رُسُلًا...﴾^۱

این آیه رسول را ذکر معرفی می‌کند. اگر قرآن نیز در حدّ خودش ذکر است، پس رسول نیز ذکر است و هر انسان متخلق به اخلاق قرآن نیز در حدّ خودش ذکر است. انسان تبدیل به قرآن عینی می‌شود؛ یعنی آن انسانی که اخلاق قرآنی در او متجلی شده، او قرآن عینی است. قرآن عینی بالاترین مصداق از قرآن اعمّ از لفظی و کتبی و... است که در این مرحله، اخلاق، اخلاق قرآنی؛ عقاید، عقاید قرآنی؛ افکار، افکار قرآنی؛ اعمال، اعمال قرآنی است و لذا گفته می‌شود، علی‌امیرالمؤمنین (علیه السلام) خودش قرآن است؛ یعنی قرآن عینی است.

قرآن کتبی و لفظی را معاویه نیز همراه داشت. از مصادیق دیگر قرآن وجود اقدس حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف است. البتّه ممکن است در پرتو لطف آن حضرت اشخاصی نیز قرآن عینی شوند، انسان‌هایی صادق‌القول، امین، وفی و عقیف.

نکته‌ی قابل تذکر آن است که هدف از این گفتار سبک شمردن و ارج نهادن به کار قاریان یا حافظان قرآن نیست؛ بلکه حفظ و خواندن قرآن نیز مرحله‌ای از مراحل قرآن عینی شدن است؛ اما این عده نباید مغرور شوند و یا دیگران مغرورشان کنند. این تصور برای آنان به وجود نیاید که به جهت حفظ کل قرآن مجید، دیگر کاملند و نقصی هم ندارند و در عالم ممتازند. با این برداشت، هم خود را فریب می‌دهند و هم ممکن است جوان‌ها و نوجوانان که حافظ قرآنند خیال کنند که بیش از این از آنها نخواسته‌اند.

حافظ قرآن بودن کمال نیست

حافظ قرآن بودن فی حدّ نفسه کمال نیست، مگر اینکه مقدمه و پله‌ی اوّل نردبان باشد تا آنکه ما را به پشت بام برساند. به پشت بام که رسیدیم جشن می‌گیریم. ولی ما در همان پله‌ی اوّل غوغا می‌کنیم، جشن می‌گیریم. روی پله‌ی اوّل نردبان رفتن که جشن ندارد. مگر از آن جهت که مقدمه‌ی ارتقا و اعتلا باشد و به مراتب بالا برساند. هر مقدمه‌ای که بالا برنده

۱- سوره‌ی طلاق، آیات ۹ و ۱۰.

باشد، شریف و محترم است. حافظ قرآن بودن در حدّ خودش اهمّیت چندانی ندارد؛ ما در بین کفار نیز حافظ قرآن داشتیم. اشخاصی که به قرآن اعتقادی نداشتند، آن را حفظ می کردند و حتی بر آن نقّادی هم می کردند؛ یعنی آیات قرآن را با هم می سنجیدند و تحقیق و تحلیل می نمودند تا به زعم خود تناقضاتی در آن پیدا کنند و اساس آن را در هم بریزند. آنها به منظور تخریب قرآن، تعلیم و تحفیظ و تفسیر قرآن می کردند!

قصّه ی «ابن ابی العوجاء» معروف است. ابن ابی العوجاء آدم کافر، ملحد و زندقی^۱ بود که به هیچ چیز اعتقاد نداشت. اما سخنوری قهار بود. با چند نفر از همفکران خود به مسجد الحرام می رفتند و آنجا به مسلمانانی که طواف می کردند، می خندیدند و آنها را به استهزا می گرفتند. او حتّی خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و با زبانی تند گفت: «شما تا کی این خرمن را می کوبید».^۲ کعبه را (العیاذ بالله) به خرمن تشبیه کرد و حجاج و طواف کننده ها را هم به گاوهایی که دور خرمن می چرخند. گفت: تا کی این خرمن را می کوبید و به این سنگ پناهنده می شوید و مثل شترهای رمیده از این کوه به آن کوه جست و خیز می کنید. او به قول امروزی ها، خیلی روشنفکرانه حرف زد. امام (علیه السلام) هم جوابهایی به او داد که فعلاً مجال نقل آن نیست. منظور این است که این آدم کافر ملحد زندقی که به هیچ چیز اعتقاد نداشت، کعبه را هم به مسخره می گرفت، همین آدم با قرآن مأنوس بود. قرآن را حفظ می کرد و بعد آیات قرآن را با هم می سنجید.

خوارج نهران، قاریان مؤمن اما جاهل

تاریخ هم شاهد افرادی است که قاری و حافظ قرآن و شب زنده دار بودند؛ اما در باطن ناپاکدل بودند و بی بهره از حقیقت قرآن. نمونه ی بارز آنان خوارج نهران بودند. خوارج، قاریان و حافظان قرآن بودند و شب ها به تهجّد بر می خاستند و از گناه پرهیز می کردند و حتّی گناه کبیره را کفر می دانستند. آنها حتّی حضرت امیر (علیه السلام) را متهم به کفر کردند و ایمانشان به زعم خودشان تا این حد داغ و محکم بود!

۱- زندقی: بی دین.

۲- کافی، ج ۴، ص ۱۹۷.

امیرالمؤمنین، حضرت علی علیه السلام در نیمه شبی به همراه کمیل که از اصحاب خاص آن حضرت بود، از مسجد به طرف منزل باز می‌گشتند. کنار خانه‌ای رسیدند. در دل شب که همه جا خاموش بود، صدای صاحب‌خانه به گوش می‌رسید که در داخل خانه‌ی خود مشغول نماز شب بود و با صدای بسیار جذاب با حال حزن و اندوه و گریه تلاوت قرآن می‌کرد. سوره‌ی زمر را می‌خواند و به این آیه رسید:

﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِثُ آتَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱

این آیه برای شب زنده‌داری بسیار مناسب است که می‌گوید: آیا آن کسی که در دل شب برخاسته و رو به خدا ایستاده و ترس از خدا و روز جزا در جانش نشسته است، سجده می‌کند و رکوع می‌کند، یا خدا یا خدا می‌کند، آیا این آدم برابر است با آن کسی که مثل حیوانی افتاده و خوابیده و از همه جایی خبر است؟ این صدا و آن حال، آن چنان جذاب بود که کمیل را مجذوب خود کرد، به طوری که ایستاد؛ مثل این که قدرت راه رفتن از او سلب شده است. خواست لحن خوش قرآن را گوش کند. امام علیه السلام وقتی دیدند کمیل توقف کرده فرمودند: بیا سرو صدای این مرد، تو را جذب نکند که بیچاره جهنمی است. کمیل تعجب کرد. ما هم اگر امام معصوم نگفته بود، تعجب می‌کردیم و می‌گفتیم مگر می‌شود؟! شب زنده‌دار، قاری قرآن، حافظ قرآن، که بهترین آیات مناسب را در دل شب می‌خواند و می‌گرید، چطور جهنمی است؟ ولی چون امام معصوم علیه السلام فرموده بود، کمیل هم چیزی نگفت، ولی همه‌اش در فکر بود که چرا این مرد به این خوبی جهنمی است. چندی نگذشت که جنگ نهروان پیش آمد. همین قاریان قرآن روی امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر کشیدند و به جنگ و ستیز با او برخاستند. امام علیه السلام می‌فرمود: «تنها من بودم که آتش این فتنه را خاموش کردم. کسی جز من نمی‌توانست با نماز شب خوان‌ها بجنگد و قاریان قرآن را از دم شمشیر بگذرانند». چه کسی می‌توانست؟ من بودم که چشم فتنه را کور کردم و از حرکت باز داشتم و لذا شمشیر کشید و اکثر آنها را از دم شمشیر گذرانند. وقتی اجساد آنان روی خاک افتاد و

سرها از بدن‌ها جدا شد. امام علیه السلام شمشیر به دست، در لابه‌لای اجساد کشته‌ها راه می‌رفت و کمیل نیز همراهش بود. رسیدند کنار سری که از بدن جدا شده بود. حضرت بانوک شمشیر به آن سر اشاره کرد و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ...﴾؛ یعنی کمیل! این سر همان کسی است که آن شب این آیه را می‌خواند و حال و آهنگ خوشش تو را جذب کرده بود. دیدی جهنمی شد. پس ملاک خوبی و سعادت چیز دیگری است. تنها الفاظ و قرائت قرآن و حفظ و تفسیر قرآن و نظایر اینها به خودی خود ارزشی ندارد، مگر اینکه مقدمه‌ای برای رسیدن به کمال معنوی باشد.

تلاوت توأم با تدبّر قرآن

یکی از اصول اعتقادی ما ایمان به ملائکه است. همان گونه که به **الله** ایمان داریم و به نبوت و روز قیامت معتقدیم، ایمان به ملائکه نیز در ردیف همین اصول ایمانی و اعتقادی است. در آیه‌ی ماقبل آخر سوره‌ی بقره آمده است: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...﴾^۱.

در این آیه ملائکه در ردیف **الله** و کتب و رسل قرار داده شده و حتی با ضمیر هم آمده است؛ «ملائکته» یعنی فرشتگان خدا. همان گونه که کتب و رسل از آن خداست، ملائکه نیز از آن خداست. این، شرف انتساب آنها را به ذات اقدس حق می‌رساند. در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۷۷ نیز آمده است:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ...﴾؛

در اینجا نیز ملائکه در ردیف **الله** و روز قیامت و کتب و رسل قرار داده شده است؛ یعنی ایمان به ملائکه نیز در ردیف ایمان به **الله** و روز قیامت و کتب و رسل است. یعنی همانگونه که انکار خدا، کتب، رسل و قیامت کفر است، انکار ملائکه هم تکذیب قرآن خواهد بود و تکذیب قرآن کفر است. شخصی از حضرت امام سجاد علیه السلام پرسید: (أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ)؛ کدام عمل برترین است؟ فرمودند: (الْحَالُ الْمُتَرَجِّلُ)؛ او سؤال کرد: (وَمِنْ الْحَالِ

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۵.

الْمُرْتَحِلُ)؛ مقصود از حال مرتحل چیست؟ فرمودند:

﴿فَتَحَّ الْقُرْآنُ وَ خَتَمَهُ كُلُّ مَا جَاءَ بِأَوَّلِهِ إِرْتَحَلَ فِي آخِرِهِ﴾^۱

کسی قرآن را شروع به خواندن کند و به آخر برساند و دوباره برگردد از اول شروع کند و به آخر برساند.

علی‌الدوام ختم قرآن داشته باشد. منظور چیست؟ یعنی آن قدر آیات شریفه را تکرار کند تا از خلال آیات، نسیم توحید بر قلبش بوزد و قلب موحد بشود. بنابراین نه حفظ، نه قرائت، نه تجوید و نه تفسیر قرآن هیچ‌یک مطلوبیت ذاتی ندارند. بلکه تنها مقدمیت برای هدف اصلی دارند و آن این است که قرآن در جان آدم عینیت پیدا کند. روی این جهت به ما گفته شده قرآن بخوانید و در آن تدبّر کنید، فرموده‌اند:

﴿وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۲

هیچ چیزی در این عالم نیست مگر آنکه خزینه‌های آن نزد ماست و ما آن را نازل نمی‌کنیم مگر به اندازه‌ای که معلوم است.

هر چه در عالم می‌بینید آن را ریشه‌یابی کنید و ببینید از کجا نشأت گرفته است. ریشه را رها نکنید و تنها شاخه را نگیرید. آنکه همه چیز را آفریده، او را بشناسید. بدانید که شما هر چه در عالم می‌بینید، خزائنش نزد اوست، از او نشأت می‌گیرد و مراحل را طی می‌کند تا به عالم طبیعت تنزل می‌یابد. ﴿...وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾.

ما هر چیزی را اندازه‌گیری کرده‌ایم و طبق اندازه‌ی معینی از بالا فرود می‌آوریم. پس بالایی هست و پایینی. بالا را در نظر بگیرید و تقدیر حکیمانه‌ی او را باور کنید و با آن مقدّر حکیم آشنا شوید. ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا...﴾^۳؛ هر چه که در عالم حادث می‌شود، چه در درون و چه در بیرون، قبلاً در عالم بالا در کتاب خاصی که لوح محفوظ است تقدیرش کرده‌ایم. آنجا اندازه‌گیری شده و بعد تنزل پیدا کرده است. این را که فهمیدید، دیگر از اقبال و ادبار دنیا تغییر حال نمی‌یابید.

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۰۵.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

۳- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۲.

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾^۱

نه از ادبار و پشت کردن دنیا غمگین می شوید و نه از اقبال و رو آوردنش خوشحال؛
آنگونه که در پوست خود نگنجید. بلکه رضا به قضای او می دهید و می گوئید پسندم آنچه را
جانان پسندد.

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ
ای عجب من عاشق این هر دو ضدّ
در بلا هم می چشم لذّات او
مات اویم مات اویم مات او

قرائت و حفظ قرآن مقدّمه‌ای برای رسیدن به مقام عمل

آنچه در اینجا شایان ذکر است، آن است که مبدا حفظ و قرائت قرآن نزد قاریان و حافظان جوان قرآن سبب غرور شود. این تذکّر به هیچ رو، سبک شمردن کار این عزیزان نیست و نباید باعث عدم تمایل جوانان به حفظ و قرائت قرآن شود؛ بلکه هر دو عبادتی بسیار بزرگند و دارای فضیلتی فوق العاده عظیمند. آنچه منظور است توجه دادن به این حقیقت است که قرائت و حفظ و تعلیم و تعلّم قرآن، همه جنبه‌ی مقدّمی دارند، یعنی همه مقدّمه‌اند برای رسیدن به مرحله‌ی عمل به محتوای قرآن و بدون آن بی ارزش یا بسیار کم ارزشند. مثال آن هم در گفتارهای پیشین آمد که گفتم در پله‌ی اوّل نردبان نشستن و به خاطر آن جشن گرفتن مضحک است و عقلانی نیست. باید از پله‌های نردبان یکی پس از دیگری بالا بروید تا به پشت بام برسید و آنجا جشن بگیرید و گرنه رکود و در جا زدن که جشن ندارد و به این سخن نه تنها یک حافظ قرآن باید توجه کند بلکه یک واعظ یا خطیب نیز بایستی عنایت کند برای واعظ یا خطیب، این کافی نیست که بسیار خوب سخن بگوید و مطالب عالی را خوب تحقیق کند، چرا که این امر ملاک تدیّن و ارزش نیست، بلکه ممکن است پیامد آن، رذیله‌ی غرور باشد که هلاکت به همراه دارد. حتی آقایان فقها نیز از این امر مستثنی نیستند. آن بزرگواران سال‌ها زحمت می کشند و در استنباط احکام خدا قهار می شوند. این امری بسیار خوب و عالی است اما مراقب باشند که این تنها مقدّمه است و ظاهر کار است. اگر این زحمات شبانه‌روزی و طاقت‌فرسای سالیان متمادی در حومه‌ی اخلاق آدمی تجلّی

نماید و در مرحله‌ی اعمال وی ظاهر نشود ارزشی نخواهد داشت. همانگونه که تنها حفظ قرآن بدون تخلّق به اخلاق قرآنی ارزشی در نزد خدا ندارد. حافظ قرآنی که والدین او از شرّ دست و زبان‌ش در امان نیستند، یا خانواده‌اش از رفتارهای بد او در عذابند، همکاران و همسایگان از بدرفتاری و بدگفتاری او نالانند، چه ارزشی نزد خدا دارد؟

فقیه مجتهد و مستنبط نیز که رساله به دست مردم داده و میلیون‌ها نفر مقلّد دارد، مشمول این سخنان می‌شود. باید بداند زحمات او به تنهایی نزد خدا ارزش ندارد. باید قرآن در عمق جان آدمی بنشیند و آدم متخلّق به اخلاق قرآنی شود. بقیّه - هر چه هست - ظواهر امر است. تا باطن کار اصلاح نشود، بهره‌ای از قرآن نبرده‌ایم و لذا می‌فرماید «ربیع القلوب» است؛ بهار دل‌هاست. یعنی کاری کنید که باران قرآن بر زمین قلب‌ها بریزد و آنها را تبدیل به گلستان کند. اگر باران قرآن بر زمین دل‌ها بارید و آن را تبدیل به گلستان نمود نتیجه‌ی درست حاصل شده است.

(وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ)؛

از نور قرآن شفا بطلبید که شفا بخش سینه‌های بیمار است.

سینه‌های شما مبتلا به بیماری‌های بخل، پول دوستی، کینه، حسد، حرص و طمع، ریاست طلبی و شهرت خواهی می‌باشد. قرآن می‌خواهد این بیماری‌ها را از صفحه‌ی دل‌ها بزدايد. جمله‌ی آخرش بسیار تهدیدآمیز است.

(وَ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ)؛

عالمی که عامل به علمش نیست، مانند نادان متحیر سرگردانی است که از جهل و نادانیش به هوش نمی‌آید.

(بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَكْثَرُ وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَكْثَرُ وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمٌ)؛^۱

بلکه دلیل بر محرومیتش بزرگتر و حسرت و اندوهش زیاده‌تر خواهد بود که چرا به آنچه می‌دانست عمل نکرد و او در نزد خدا برای ملامت و سرزنش،

سزاوارتر از نادانان خواهد بود.

پس دین مقدّس اسلام نسبت به افرادی که کمر به هدم اساس این آیین الهی بسته‌اند شدّت عمل نشان می‌دهد. چون تمام همّش این است که این آیین آسمانی حق در میان جامعه‌ی بشر رواج پیدا کند و پیش برود.

وظیفه‌ی قرآنیان، حفظ نور قرآن

آدم عاقل آن است که با او آشنا شود و رضای او را به دست آورد تا پیش از مرگ و پس از مرگ از لطف و عنایت او برخوردار گردد، وگرنه دل به این موجودات فناپذیر بستن و عمر خود را در راه آنها فانی ساختن، حماقت است و سفاقت. و لذا می‌گوید:

﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛

اگر اینان می‌دانستند و پی به حقیقت می‌بردند که:

﴿مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛

این زندگی دنیا [جدا از خدا] جز سرگرمی و بازی چیز دیگری نیست و حقیقت زندگی و حیات انسانی در سرای آخرت است، اگر اینان می‌دانستند و می‌فهمیدند. ﴿وَيَأْتِي اللَّهُ﴾؛

خدا از این کار ابا دارد [و هرگز مجال این کار به آنها داده نمی‌شود].

﴿إِلَّا أَنْ يُبَيِّنَ نُورَهُ﴾؛

او حتماً باید نور خود را به حدّ تمام برساند.

﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾؛ اگر چه مردم کافر نپسندند.

این آیه به ما بشارت و امیدواری می‌دهد تا دل‌مان گرم شود که نور قرآن و پیامبر و امام زمان و روحانیت و فقاقت خاموش شدنی نیست؛ ولی در عین حال، معنای این حرف، آن نیست که بگوییم خدا متعهّد شده که نور خودش را حفظ کند پس ما دنبال کار خود برویم و راحت بخوابیم و اصلاً نگران اسلام و قرآن نباشیم. نه؛ اینطور نیست!! عالم انسان، عالم فعالیت و اختیار و کار است؛ باید کار کنیم. البته خدا مُتَمّ و پشتیبان نور اسلام و قرآن هست

اما مصونیت نور، لازمی حتمی‌اش این نیست که شما از آن نور بهره‌مند شوید. محفوظ بودن نور، مطلبی است و بهره بردن شما از نور، مطلبی دیگر. ممکن است نور همه جای بیابان را پُر کرده باشد ولی آدم نابینا به چاه بیفتد؛ اگر نور همه جا را پُر کند دلیل بر نجات نابینا نمی‌شود. او باید کاری کند که بینا شود تا در پرتو نور راه را ببیند. آیه‌ی شریفه در حقیقت، دعوت به فعالیت همه جانبه می‌کند و می‌فرماید: من نور را نازل کردم و آن را هم حفظ می‌کنم و به حدّ تمام می‌رسانم. اما شما وقتی پی بردید که من می‌خواهم آن نور، محفوظ بماند طبعاً موظف خواهید شد که در حفظ نور بکوشید؛ چون خدا تمام کارها را با اسباب اجرا می‌کند: (أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا)؛ شما اسباب کار هستید و خدا خواسته است به وسیله‌ی شما نورش، قرآن، محفوظ بماند.

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾

خدا استنصار می‌کند و می‌گوید: دین را یاری کنید! من عاجز نیستم، من قدرت مطلقه هستم، ولی بنای کار من بر این است که شما فعالیت کنید و قدم بردارید تا این نور محفوظ بماند؛ اگر نکنید نور در پناه خدا محفوظ هست ولی شما از آن بهره نمی‌برید. باید در مقابل کسانی که می‌خواهند اطفاء نور خدا کنند ایستادگی کنید. به هر طریقی که می‌توانید دین خدا را یاری کنید؛ با قلم، با بیان، با خون، با انفاق مال، با هر چه که می‌توانید دین را نصرت دهید. اگر سلطان مملکت بگوید: من خواسته‌ام فلان خیابان وسعت پیدا کند، من خواسته‌ام در فلان جا کارخانه‌ای احداث شود، یعنی چه؟ یعنی من خواسته‌ام متصدیان امور کار کنند و خیابان را وسعت دهند و کارخانه را احداث کنند، اگر اقدام نکنند مورد اخذ و عقاب قرار می‌گیرند. خدا هم می‌گوید: من خواسته‌ام نور قرآن محفوظ بماند، یعنی شما که بندگان من و تحت فرمان من هستید اقدام کنید و در مقابل خاموش کنندگان نور قرآن بایستید. نکند که خودتان نیز با آنها در خاموش کردن نور قرآن، همکاری کنید.

هر کس که گناه می‌کند و بر خلاف دین گام برمی‌دارد، در حقیقت با خاموش کنندگان نور دین خدا همکاری می‌کند! کسی که ربا یا رشوه می‌خورد هدفش این است که آیه‌ی ربا و رشوه را از قرآن بردارد و رباخواری و رشوه‌خواری را حلال کند. کسانی

که بی پروا گناه و بی عفتی می کنند و در کسب و کارشان بی تقوا هستند جزء خاموش کنندگان نور قرآن هستند. درست است که آیه‌ی شریفه امیدواری می دهد که مطمئن باشید، نور خدا با باد دهان خاموش نمی شود ولی باید دید ما چقدر از آن نور استفاده می کنیم، ممکن است تا قیامت، نور باقی باشد. که هست - ولی ما پس از شصت، هفتاد سال عمر دنیایی خود، هیچ بهره‌ای از آن نبرده باشیم. پس این دو مطلب را نباید با هم اشتباه کنیم؛ بدانیم که لازمه‌ی حتمی محفوظ ماندن نور خدا، به سعادت رسیدن ما نیست، بلکه سعادت ما در گرو فعالیت خود ما در راه حفظ نور دین خدای ماست. یزید در مجلس عام علناً شراب خورد و شعر کفرآمیز خود را به زبان آورد که:

لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا مَلِكُ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

وحي چه؟ جبرئیل چه؟ قرآن چه؟ سلطنتی بود که مدتی بازیچه‌ی دست بنی هاشم بود و اینک به ما رسیده است.

رتبه‌ی معنوی انسان به میزان تلاوت آیات قرآن

ما چقدر به تعلّم و تفقّه قرآن نیاز داریم و متأسفانه چقدر از آن فاصله گرفته ایم؟! در شرایط کنونی قسمت زیادی از عمر ما، صرف خواندن مجله و روزنامه و دیدن فیلم ها و گوش دادن به رادیو می گردد. تأسف انگیزتر اینکه حوزه‌های علمیّه هم بعضاً گرفتار این وضع اسف بار شده اند. روزگاری که تمام وقت آقایان فضلا و علما ممخّص^۱ برای درس و بحث علوم دینی بود، افراد معدودی به مرتبه‌ی اجتهاد نائل می شدند؛ حال، با این تشویش قلوب و تشتت افکار و اشتغالات فراوان جانبی، نمی دانیم چه وضعی پیش خواهد آمد. این بزرگواران که فعلاً هستند بقیّة السلفند و بازماندگان گذشتگانند. آیندگان چه خواهند شد؟ خدا می داند! (تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ)؛ قرآن را یاد بگیرید. اما نه تنها یاد بگیرید، بلکه:

(تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ)؛

در آن بیاندیشید و به عمق معارف آن راه بیابید که قرآن بهار دل هاست.

بهار که می آید چه می کند؟ زمین را زنده می کند و گل ها را از آن می رویاند، اگر

۱- ممخّص: منحصر و خالص.

قرآن به زمین قلب شما برسد آن را زنده می‌کند و گل‌های تقوی و فضیلت از آن می‌رویند.

(وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ)؛

از نورش شفا بجویند که شفا بخش صدور^۱ است.

این سه جمله دنبال هم آمده است: تعلّم، تفقّه، استشفاء. اوّل یاد گرفتن، سپس اندیشیدن و آنگاه شفا طلبیدن؛ نه فقط قاری و عالم شدن که بهره‌ای نخواهد داشت؛ چنان که مولا علی^{علیه السلام} می‌فرماید:

(وَ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ
بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ)؛^۲

عالمی که عامل به غیر علمش باشد همانند جاهلی سرگردان است که از جهل خود به هوش نمی‌آید، بلکه دلیل بر عقابش بزرگتر و اندوهش پایدارتر و توبیخش در نزد خدا بیشتر است.

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛^۳

آنچه ملاک مقبولیت است تقواست. ممکن است عملی صحیح باشد؛ یعنی تمام شرایط صحت آن موجود باشد اما مقبول نباشد، شرط مقبول بودن عمل این است که شخص عامل، متقی باشد. آنچه که توجه به آن، دقیقاً لازم است این است که قرآن کریم با تعلیمات آسمانی‌اش می‌کوشد روح و جان بشر را در مسیر تکامل افکنده و آن را جوهری مطهر و متور و منبع جوشان فضائل و مکارم بسازد و این را بفهماند که ملاک سعادت و شقاوت انسان، عمل تنها نیست؛ یعنی خود عمل «بِمَا هُوَ عَمَلٌ» ارزشی ندارد، بلکه از آن نظر که اثربخش به جوهر جان است دارای ارزش می‌باشد. در واقع ملاک سعادت و شقاوت انسان، ملکات نفسانی‌ای اوست؛ اگر آدمی دارای ملکات فاضله بود، سعید است و اگر دارای ملکات رذیله بود، شقی است.

حاصل این که، دین می‌خواهد روح و جان ما را الهی و خوشبو سازد، در روح و جان

۱- صدور: سینه‌ها.

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۰۹.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

ما لطافت و نورانیت و قداست ایجاد کند و به ما بفهماند که عمل به خودی خود، با قطع نظر از ریشه‌ی روحی و الهی، ارزشی ندارد.

شناخت قرآن و قرآنیان از نگاه امام علی علیه السلام

اما راجع به شناخت قرآن پس از کلام فرستنده و آورنده‌ی آن، زیباترین سخن، سخن امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که می‌فرماید:

(إِنْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللَّهِ)؛ مردم! از بیان خدا بهره بگیرید.

(وَ اتَّعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ)؛ از مواظ خدا پند پذیرید.

(وَ اقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ)؛ نصیحت خدا را در دل بنشانید.

آیا واعظ و ناصحی بهتر از خدا می‌شود تصور کرد؟

(وَ اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ)؛

بدانید این قرآن پند دهنده‌ای است که در نصیحت خیانت نمی‌کند.

(وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ)؛

هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌نماید.

(فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ)؛

پس دوی دردهای خودتان را از آن بخواهید.

(فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغَيُّ وَ الضَّلَالُ)؛^۲

زیرا در قرآن شفای بزرگ‌ترین درد که کفر و نفاق و گمراهی است وجود دارد.

باز هم چند جمله از بیانات امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی قرآن پژوهان بشنویم که

می‌فرماید: (أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ)؛^۳ شب که می‌شود آن بندگان بیدار دل پروردگار روی پاها

می‌ایستند و به راز و نیاز با خدا می‌پردازند و تمام شب را نمی‌خوابند. خدا هم می‌فرماید:

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ۖ وَ بِلَا سَحَارِهِمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۴؛

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۷۵.

۲- همان.

۳- همان، خطبه‌ی ۱۸۳.

۴- سوره‌ی ذاریات، آیات ۱۷ و ۱۸.

اندکی از شب را می‌خوابیدند و سحرگاهان به استغفار می‌پرداختند.

آری ما آن قدر زیر خاک بخوابیم که بدنهایمان پیوسد و کرم‌ها در کاسه‌ی چشممان لانه کنند. باید از این فرصت زودگذر استفاده کرد. شب که می‌شود آنها روی پا می‌ایستند و:

(تَالَيْنَ لَا جَزَاءَ الْقُرْآنَ)؛ به تلاوت اجزایی از قرآن می‌پردازند.

(يُحَرِّثُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ)؛ با تدبّر در آن، خود را اندوهگین می‌سازند.

(وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ)؛^۱

داروی دردهای درونی خود را از میان آیات قرآن بیرون می‌کشند.

این جمله عجیب است. **إِثَارَة** یعنی برانگیختن؛ **ثَوْر** به گاو نر می‌گویند. چون در زمان سابق بهترین وسیله برای شکافتن زمین و شخم زدن آن گاو نر بوده است. لذا به آن **ثَوْر** می‌گفتند. به انقلاب ملّی هم **ثَوْرَة** می‌گویند و این از آن نظر است که وضع یک ملّتی را زیر و رو می‌کند. اینجا هم امام علیه السلام می‌فرماید: انسان‌های بیدار دل در دل شب با تدبّر در قرآن در درون خویش انقلاب ایجاد می‌کنند و پس از شناختن دردهای باطنی خود، داروی دردهای خود را از میان آیات قرآن بیرون می‌کشند و دگرگونی و انقلاب در صفات و حالات روحی خود به وجود می‌آورند. انصافاً این گونه تعبیر لطیف حاکی از یک کاوش روحی بسیار عمیق در حدّ اعجاز است. زیرا از انسانی صادر شده است که پرورش یافته‌ی در محیطی است که فاقد همه‌ی کمالات از علم و فرهنگ و تمدّن بوده و تنها افتخارش این بوده که می‌گفته است:

(أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم)؛

من بنده‌ای، یعنی ریزه خواری از ریزه خواران خوان نعمت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم و محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم که در تمام مدّت عمرش نه کتابی خوانده و نه علمی از معلّمی آموخته است؛ بلکه در مکتب (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى) و مدرسه‌ی (عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ) آگاه از تمام حقایق عالم گشته است.

باری! امام علیه السلام می‌فرماید: شب زنده داران، به وسیله‌ی آیات قرآن، زمین دل‌های خود

را شخم می‌زنند و آن را زیر و رو می‌کنند و دردهای باطنی خود را از بین می‌برند.

(فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَلَّعَتْ نَفْسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبٌ أَعْيَنُهُمْ)؛^۱

هرگاه به آیه‌ای از آیات تشویقی قرآن برمی‌خورند با شوق تمام به آن می‌نگرند و امیدوار می‌شوند آنچنان که گویی پاداش‌های بهشتی را در برابر چشم خود می‌بینند.

(وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ)؛^۲

و هرگاه به آیه‌ی خوف‌انگیز و ترس‌آوری می‌رسند، آنچنان گوش دل به سوی آن می‌گشایند که گویی نعره‌ی هولناک جهنم را در بیخ گوش خود می‌شنوند.

قاری قرآن و بی‌خبر از مقاصد قرآن؟!

آری: ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾؛^۳ همه چیز هم اکنون در ذات خود هالک و فانی است جز ذات اقدس او که تنها وجود ثابت و باقی است.

حال آیا این نافرمانی از امر و نهی خدا که طرز تفکر ابلیسی است در میان ما مدعیان اسلام و ایمان به مبدأ و معاد، در حال پیشروی نیست؟ دست به هر کاری که می‌زنیم می‌بینیم فرمان هوای نفس و خواهش دل در کشور وجودمان مقدم بر فرمان خدا اجرا می‌شود!! در عین ادعای توحید و خداپرستی خود را در جرگه‌ی مشرکان و بت‌پرستان مشاهده می‌کنیم!! این گفتار خداوند و خالق ماست که: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛^۴ اکثر اینان که ایمان به الله دارند؛ مشرکند!! در مقام ادعا سخن از ایمان به خدا و آخرت می‌گویند اما عملاً داد می‌زنند: خدا گفته ربا نخور! من می‌خورم! خدا گفته: دروغ نگو! من می‌گویم!! خدا گفته: خمس بده! من نمی‌دهم!! خدا گفته: ای زن! خود را از نامحرم

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۸۳.

۲- همان.

۳- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۶.

۴- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۶.

پوشان! من نمی‌پوشانم!! مگر شیطان این چنین نبود؟!

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ
الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۱

اعراب [بادیه‌نشینان] گفتند: ایمان آوردیم. بگو، ایمان نیاورده‌اید! بگویید:

مُسلم شدیم. ایمان هنوز در قلبتان داخل نشده است...

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۲

مؤمنان، آنانند که ایمان به خدا و رسولش آوردند و سپس بدون هرگونه شک و

تردید در مقام بذل مال و جان در راه خدا برآمدند، اینانند که صادق در ایمانند.

آیا این آیات قرآن نباید در ما تکانی ایجاد کند و ترس از حساب روز جزا را در

دل‌های ما بنشانند. این فریاد توبیخ‌آمیز قرآن است:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۳

آیا در آیات قرآن نمی‌اندیشند؟! یا [مگر] بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟!

آیا این مردم به قول خود تالیان^۴ و قاریان قرآن نباید در گفته‌های قرآن بیندیشند و از

مقاصد قرآن آگاه شوند و خواسته‌های آن را در ظرف عمل ظاهر سازند یا خیر! اینان قفل‌ها

بر دل‌ها زده‌اند و در خانه‌ی دل را به روی قرآن بسته‌اند و آن مظلوم را پشت دیوار خانه‌ی دل

نشاندہ‌اند و گفته‌اند: تو فقط از بیرون ما را صدا بزن که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾^۵؛ ما هم از

پشت در، صدا و آهنگ دل‌نشینت را تحسین می‌کنیم و احسنت احسنت می‌گوییم اما

خودت با دستورات و امر و نهیت حق ورود به خانه و زندگی ما نداری که بخواهی دگرگونی

در وضع زندگی ما به وجود آوری! یکی از آقایان خطبا می‌گفت: ای مردم! قرآن، یک طعام

خوردنی است؛ نه تنها یک کتاب خواندنی! و حرف درستی بود. ما در غذای بدن اکتفا به

۱- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴.

۲- همان، آیه‌ی ۱۵.

۳- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۴- تالیان: تلاوت کنندگان.

۵- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۴.

این نمی‌کنیم که اسامی غذاها را روی صفحه‌ای بنویسیم و صبح و ظهر و شب آن را بخوانیم بلکه آنها را با میل و رغبت تمام تناول می‌کنیم و نتیجتاً سیر و فربه می‌شویم. آیات قرآن نیز دستور غذاهای معنوی داده است و بدیهی است که اکتفا به خواندن اسامی آن غذاها اثربخش در سعادت انسان نخواهد بود بلکه احتیاج به این هست که آن آیات در دهان فکر آدم با دندان تدبّر، تجزیه و تحلیل و سپس وارد معده‌ی عقل گردد و صافی آن تحویل قلب داده شود؛ در نتیجه روح اشباع گشته رو به رشد و فزایش قرآنی بگذارد. از این جهت است که گفته شده قرآن، خوردنی است نه خواندنی.

ما سال‌هاست در ماه مبارک رمضان بارها ختم قرآن کرده‌ایم و می‌کنیم اما آن نتیجه‌ای را که قرآن از ما خواسته است نگرفته‌ایم! چرا؟! چون فقط خوانده‌ایم اما تدبّری که باید در آن کرده باشیم، نکرده‌ایم و چه خوب بود این چنین می‌شد که انسان مؤمن به قرآن، یک آیه را می‌گرفت و آن را مکرّر در مکرّر می‌خواند و آن را می‌فهمید و شئون زندگی خود را با آن تطبیق می‌کرد و تا موافق نمی‌دید، از آن نمی‌گذشت و روی آن تکیه می‌کرد تا یک گوشه‌ی از رفتار و گفتار خود را با آن موافق می‌ساخت؛ اگر چه یک ماه رمضان روی همان یک آیه معطل می‌شد! آخر نه مگر قرآن برای ساختن انسان نازل شده است نه برای خواندن الفاظ آن!

از بزرگی نقل شده: من ختم قرآنی شروع کرده‌ام؛ سی سال گذشته هنوز آن را به پایان نرسانده‌ام! معلوم است که او از این قبیل بوده که آیه به آیه‌ی آن را با افکار و اخلاق و اعمال خود تطبیق و تنظیم می‌نموده است و گرنه ما که ده روزه و کمتر هم ختم قرآن می‌کنیم! ما در این میدان قهرمانیم!!

قرآنی شدن افراد آرزوی ماست

آیا می‌شد که ما باورمان بشود که قرآن، کتاب تربیت است؟ نه فقط برای قرائت و برنده شدن در مسابقه‌های خوش‌لحنی و خوش‌آهنگی قاریان و فرضاً حافظ کلّ آن بودن که تمام اینها در عین لازم بودن و مایه‌ی افتخار امت و ملت بودن، کافی نیستند و باید

پله‌هایی باشند برای ارتقاء به مدارج عالیه از کمالات انسانی و فضایل اخلاقی و در یک کلمه قرآنی شدن، نه تنها قاری و حافظ و مفسر قرآن بودن که بحمدالله از اینها فراوانند!! امید روزی را داریم که قرآنی شدن را به مسابقه بگذاریم و برنده‌ها را به دنیا ارائه کنیم و جایزه‌های جالب به آنها بدهیم.

﴿...إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾؛^۱... همانا این برای خدا آسان است.

﴿...وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛^۲... و او بر هر چیزی قادر و تواناست.

به ترجمه و توضیح آیه‌ی مورد بحث بر می‌گردیم:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ﴾

آنان که راه شقاوت را پیموده‌اند، اکنون در آتشند.

الحال گوش فرا دهید تا از در آتش افتادگان خبری بشنویم. این قرآن خبرگزار آسمانی

است که می‌گوید:

﴿لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ﴾

برای آنها در میان آتش زفیر^۳ و شهیق^۴ است.

آری؛ این انسان مغرور متکبر بی‌اعتنا به انذار انبیاء علیهم‌السلام کارش به جایی می‌رسد که از میان آتش سوزان جهنم، مانند الاغ نعره می‌کشد و فریاد سر می‌دهد اما راه به جایی نمی‌یابد! در میان ما هستند کسانی که چشم و گوش قلبشان باز است و صحنه‌های هول‌انگیز جهنم را می‌بینند و نعره‌های وحشتبار جهنمیان را می‌شنوند! چنانکه امام امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام در حالات انسان‌های متقی می‌فرماید:

﴿فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا

فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ﴾؛

آنها یقین و باورشان به بهشت مانند یقین و باور کسی است که آن را دیده که

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۰.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۲۰.

۳- زفیر: قسمت آغازین صدای مخصوصی که الاغ از خود در می‌آورد.

۴- شهیق: قسمت پایانی صدای مخصوصی که الاغ از خود در می‌آورد.

اهل آن در آن به خوشی به سر می‌برند و ایمانشان به آتش همچون ایمان کسی

است که آن را دیده که اهل آن در آن گرفتار عذابند.

(لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ

طُرْفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ)؛^۱

و اگر نبود اجل و مدتی که خدا [در دنیا] برایشان مقرر فرموده است، از شوق

ثواب و بیم عقاب، به قدر چشم بر هم زدنی جان در بدنشان قرار نمی‌گرفت!

آن بیدار دلان با ما خفته دلان خیلی فرق دارند؛ آنها در میان ما هستند ولی با ما

نیستند. از زمین تا آسمان با ما فاصله دارند. قرآن کریم نیز اشعار به امکان اینگونه دیدن در

همین دنیا دارد و می‌فرماید:

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾؛^۲

چنین نیست [که شما دل به دنیا دادگان می‌پندارید] اگر شما [از طریق آیات قرآن] علم

الیقین به آخرت تحصیل می‌کردید، به طور حتم [با چشم دل] جهنم را می‌دیدید؛ سپس پس از

مرگ آن را با چشم سر خواهید دید؛ ولی مشکل بزرگ شما این است که:

﴿أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ﴾؛

افزون طلبی‌ها [و تفاخر به شئون دنیوی] شما را سرگرم کرده [و از خدا و

قیامت غافلان ساخته] است.

همه‌اش در این فکرید که این را چگونه بخرم و آن را چگونه بفروشم؟ این را چگونه

نگه دارم و آن را چگونه مصرف کنم؟ این افکار همچنان سرگرم‌تان کرده: ﴿حَتَّى زُرْتُمُ

الْمَقَابِرَ﴾؛^۳ تا وارد خانه‌ی قبر شوید و ناله‌ی وحسرتا سر بدهید!

چه کسانی حاملان قرآنند؟

البته، می‌دانیم که همه‌ی مسلمان‌ها قائل به حَقانیت قرآن هستند؛ هفتاد و سه فرقه‌ی

اسلامی که اصول فرق هستند و هر فرقه‌ای هم انشعابات دارد. همه‌ی فرق اسلامی به قرآن

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۳.

۲- سوره‌ی تکوین، آیات ۵ و ۶.

۳- همان، آیات ۱ و ۲.

معتقدند و آن را کتاب آسمانی و کتاب شریعت می‌دانند. اما حرف، سر حمله‌ی این قرآن است. اختلاف در اینجاست که حمله‌ی قرآن کیانند. جمعیت کثیری از امت اسلامی، که چند برابر ما هستند، در تشخیص حمله‌ی قرآن اشتباه کرده‌اند و ندانسته‌اند که چه کسانی حاملان اسرار این کتابند؛ نفهمیده‌اند چه کسانی می‌توانند این صندوق در بسته را باز کنند و احکام خدا را، که محتوای این صندوق آسمانی است، به دست مردم برسانند. اختلاف در همین جاست. آنها به سراغ دیگران رفته‌اند و در خانه‌ی علی و اولاد علی علیه السلام را گم کرده‌اند. در خانه‌ی ابوحنیفه و مالک انس و احمد حنبل و شافعی رفته‌اند. آنها حرف‌هایی زده‌اند و بیچاره‌ها را از حقایق آسمانی قرآن محروم کرده‌اند. ولی ما می‌گوییم: قرآن کتاب شریعت ماست و حمله‌ی آن کسانی هستند که فرستنده و آورنده‌ی آن آنها را مشخص و معین کرده است و هر کسی نمی‌تواند بگوید من قرآن را می‌دانم و احکامی را که در آن هست می‌شناسم؛ مگر این که از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گرفته باشد. در این که قرآن دارای مبهمات و مجملاتی است شکی نیست؛ اما اینکه چه کسانی می‌توانند رافع این ابهام و اجمال باشند مورد اختلاف است. از باب مثل، فواتح بعضی سوره؛ بیست و نه سوره داریم که با حروف مقطعه آغاز می‌شوند «الم - الر - کهیعص - حمعسق ...»؛ چه کسی جداً می‌تواند بگوید مراد از این حروف چیست؟ محال است که کسی از پیش خود بتواند بفهمد مراد خدا از این حروف مقطعه چیست. راهی جز این ندارد که از خود آورنده‌ی قرآن یا از کسانی که او آنها را مفسر و مبیین قرآن معرفی کرده است سؤال کند. ما می‌گوییم: ای مالک، ای ابوحنیفه، ای احمد حنبل، ای شافعی، شما از کجا می‌گویید مثلاً «کهیعص» یعنی چه؟ مگر وحی بر شما نازل شده است؟ یا مگر شما را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وصی خود و مفسر و مبیین قرآن معرفی کرده است؟

عارف به حقایق قرآن فقط اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

اما ما با دلیل می‌گوییم تنها کسی که عارف به حقایق قرآن است، فرستنده و نازل کننده‌ی آن است و پس از آن:

(مَنْ خُوطِبَ بِهِ؛ کسی که مخاطب به خطابات قرآن است.)

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً ﴿۱﴾ وَ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ...﴾^۱

ای پیامبر، همانا ما تو را شاهد و بشارت دهنده و ترساننده فرستادیم و به اذن خدا دعوت کننده به سوی الله هستی...

﴿...وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ...﴾^۲

و بر تو ذکر را نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی....

و بعد از او کسانی که همان رسول آنها را عدیل قرآن و جانشین خویش معرفی کرده و گفته است:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنِ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ)؛

و این حدیث شریف از مسلمات بین فریقین از شیعه و سنی است و نشان می دهد که همیشه باید اهل بیت رسول ﷺ کنار قرآن باشند تا حقایق آن به وسیله ی آنها برای امت تبیین شود؛ جز آنها کسی نمی تواند این کار را انجام بدهد. چه بسیارند آیاتی که ابتدایشان مربوط به مطلبی و وسطشان مربوط به مطلب دیگری است و آخرشان مطلبی جدا از دو مطلب اول و آخر دارد. تشخیص و تبیین این مطالب به الهامات غیبی الهی نیازمند است و آن در انحصار ساکنان بیت الوحی و النبوة است؛ زیرا بدیهی است که:

(أَهْلُ الْبَيْتِ أَدْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ)؛

تنها صاحبخانه می داند که در خانه چه دارد.

و گرنه آدم سرزده وارد شده چه می داند در زوایای خانه چه گوهرها مستور است. این

جمله از رسول خدا ﷺ نقل شده است:

(قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ عَالِمٌ مُهْتَكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَسَكِّتٌ)؛

دو نفر کمرم را شکسته اند: عالم پرده در بی تقوا و جاهل متعبد دیندار.

ایمان فضّه از ایمان قنبر کامل تر بوده و این نیز عجیب نیست؛ زیرا قنبر غلام خدمتکار

۱-سوره ی احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

۲-سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

در خارج خانه بوده است اما فضّه خدمتکار داخل خانه، که علاوه بر کسب فیض از محضر امام علیه السلام، خوشه چین از خرمن معارف آسمانی حضرت صدّیقه‌ی کبری علیها السلام نیز بوده است؛ در نتیجه، او از دو منبع فیض استفاضه می‌کرده و قنبر از یک منبع برخوردار بوده است. از جمله‌ی کمالات آن زن سعادت‌مند این است که مدّت بیست سال تمام سخنانش آیات قرآن بود و جز آیات قرآن سخنی بر زبان جاری نمی‌کرد. اگر کسی چیزی از او می‌پرسید، در جواب، آیه‌ای مناسب با سؤال وی می‌خواند و اگر خودش از کسی چیزی می‌خواست و سؤالی می‌کرد، با آیات قرآن به او می‌فهمانید.

فصل یازدهم

پیام‌های اخلاقی قرآن

دنیای مذموم و دنیای ممدوح از نگاه قرآن

قرآن نه تنها با قانون تکامل انسان در مسیر زندگی مبارزه‌ای ندارد بلکه با منطقی صریح و محکم بشر را به مطالعه و دقت در شناخت موجودات و پی بردن به اسرار عجیب و آثار شگرف جمیع مخلوقات زمینی و آسمانی دعوت می‌کند و هم او را در استمتاع و برخورداری از منافع مطلق اشیاء (البته در حدّ مشروع و صحیحش) مجاز می‌داند. پس باید دید آنجا که قرآن با بیانات کوبنده‌اش به ذمّ و نکوهش دنیا پرداخته و آن را بازیچه و سرگرمی کودک صفتان غافل و ناآگاه از اسرار جهان معرفی می‌نماید و پیروان خود را شدیداً از تعلق و دلبستگی به آن بر حذر داشته و حبّ دنیا را سرچشمه‌ی هر گناه و سبب برای استحقاق عذاب می‌شمارد نظرش چیست؟ باید توجه کرد که مقصود قرآن از دنیای نکوهش شده و ناشایسته و نابجا کدام است تا دنیای مذموم از دنیای ممدوح جدا گشته و طبعاً تناقض صوری که در ابتدای امر به چشم می‌خورد برطرف گردد.

آری آنچه در منطق قرآن حکیم مستحقّ تحقیر و مذمّت و شایسته‌ی اعراض و تنفّر می‌باشد موضوع هدف نهایی واقع شدن دنیا است، به طوری که شئون مادی و حیات دنیوی غایت آمال و منتهای طلب و فعالیت انسان قرار گرفته و انسان به غیر دنیا به چیز دیگری

توجه ننماید؛ تنها دنیا و شئون دنیوی و خلاصه پول را محبوب اصلی و مطلوب مستقل و تمام آرزوی خود دانسته و آن را معبود خویش بشناسد و همه چیز خود را هر چه که هست به پای آن ریخته و فانی در آن گردد.

البته روشن است به حکم اینکه ارزش انسان به میزان ارزش مطلوبی است که در طلب و جستجوی آن می‌باشد اینگونه محو پول شدن و قربانی دنیا گشتن درست ضدّ تعالی و تکامل آدمی است و حقّاً سقوط دادن انسان است از اوج رفعت و آسمان خداجویی و ابدیت طلبی و نابود ساختن مطلق ارزش‌های عالی انسان و معاوضه کردن عالم پاک است با توده‌ی خاک و این به طور مسلم با آن نوع جهان‌بینی و انسان‌شناسی فوق‌العاده عمیق و وسیع قرآن کریم ابداعاً نمی‌سازد. چه آنکه قرآن به دنبال این جهان، جهانی بی‌نهایت وسیع و عظیم و حیاتی فوق‌تصور روشن و با شکوه اثبات می‌کند و هم برای انسان نیروی پرواز عجیبی نشان داده و مقصد اعلایی به او ارائه می‌نماید (تقرّب به خدا و استقرار در جنت المأوی از طریق عبودیت خالق یکتا) که تمام دنیا با هر چه که در آن است در جنب آن مقصد و آن منتها اصلاً قابل اعتنا و توجه نبوده و هرگز صلاحیت و شایستگی این را ندارد که تمام هدف و کمال مطلوب انسان قرار گیرد و انسان عزیز را برده و اسیر خود سازد و لذا اگر کسی کاملاً با منطق بسیار بلند و عزّت آفرین قرآن مأنوس گشته و از دیدگاه رفیع این کتاب آسمانی به تماشای جهان هستی پردازد و دنبال این دنیای ناقص و نازیبا به شکوه بدیع و جمال بی‌نظیر آخرت توجه کند و هم مقام منیع و جایگاه بس اعجاب‌انگیزی را که این نور مبین الهی برای انسان در آن جهان نشان می‌دهد در نظر بگیرد؛ هرگز نمی‌تواند دلبستگی به شئون ناقص و پریب جهان پیدا کند و در راه به دست آوردن آن سعی و تلاش بنماید تا چه رسد به اینکه دنیا را هدف اعلا و غایه‌الامال خود دانسته و کلّ سرمایه‌ها و ارزش‌های معنوی خود را به پای آن ریخته و شخصیت والا و گرانقدر خود را قربانی آن گرداند.

علم ارزشمند از منظر قرآن کریم

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار

دانشمندان منزّل از قرآن، در واقع با پوست عالم بازی می‌کنند و از مغز عالم بی‌خبرند و از زمره‌ی اولوالالباب و مغزداران عالم به حساب نمی‌آیند! اینان علمشان نازا و عقیم است و مولّد نیست! در جماد و نبات و حیوان به بن‌بست می‌رسند. اما علم قرآن، مولّد است و آدمی را تا لایتناهی جلو می‌برد و به قرب و لقای خدا که کمال مطلق نامحدود است، می‌رساند.

﴿...أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ...﴾

آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده و آسمان چگونه افراشته گشته و کوه‌ها استوار و زمین مسطح شده است؟ عرب سرزمین حجاز که نخستین مخاطبان این آیات بوده‌اند در چشم‌انداز خود این مظاهر علم و قدرت را بالعیان می‌دیدند. از زمین و آسمان و کوه‌ها و شتر که مرکب همگانی شبانه‌روزی‌شان بوده است. اینها را می‌دیدند اما در اسرار آنها به قدر توانایی فکری‌شان نمی‌اندیشیدند. این آیات آنها را تنبّه می‌دهد که در این آثار صنع متقن بیاندیشند و با حضرت صانع حکیم مرتبط گردند.

البته این آیات کریمه‌ی قرآنی، تنها با عرب حجاز چهارده قرن پیش سخن نمی‌گوید بلکه این کتاب هدایت جهانی همه عصری با مردم هر زمان طرف صحبت است و به اندیشمندان هر زمان تنبّه می‌دهد و آنها را دعوت به کنجکاوی در اسرار آفرینش آسمان و زمین و کوه‌ها و حیوانات از شتر و غیر آن می‌نماید و می‌گوید: تا روز قیامت هم که شما بر اساس پیشرفت علوم به کنجکاوی در رموز خلقت همین شتر پردازید، اسرار ناشناخته‌ای را خواهید شناخت و به زوایای دیگری از حکمت آفریدگار آن پی خواهید برد.

حاصل این که: از نظر قرآن کریم، آن علمی دارای ارزش می‌باشد و علم انسانی به حساب می‌آید که بشر را با آیات و نشانه‌های خدا آشنا سازد و او را از طریق شناساندن مخلوقات و مصنوعات خدا، در مسیر معرفت و محبت خدا و عبادت خدا بیفکند و خلاصه! حقّ بودن قرآن را باور داشته و در خدمت قرآن قرار گیرد؛ در این صورت است که زندگی بشر، قرین خیر و سعادت همه جانبه خواهد بود! و گرنه دانش‌های جدا از تعلیمات آسمانی قرآن، منشأ جنایات و مفساد بسیاری خواهد شد؛ چنان که هم اکنون می‌بینیم که شده است. این زندگی غرق در انحاء فساد و جنایت در دنیای کنونی، مولود مغزهای دانشمندان

بی‌ایمان منحرف از قرآن است! و اساساً تمدن عاری از تدین، در واقع توحش است!

اهانت آمیزترین مثال‌ها در قرآن

در قرآن، اهانت آمیزترین مثل‌ها، مثل کلب^۱ و حمار^۲ است و هر دو در مورد عالمان به علوم دینی و کتب آسمانی است. یک جا فرموده:

﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ...﴾^۳

بخوان برای آنها سرگذشت آن کسی را که آیات خود را به او دادیم ولی او از [مقررات] آن خارج شد و شیطان بر او چیره گشت و سرانجام از گمراهان شد.... او همچون سگ [هار] است که اگر به او حمله کنی؛ دهانش را باز و زبانش را بیرون می‌آورد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز چنین می‌کند... در آیه‌ی دیگر آمده است:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً...﴾^۴

آنان که مکلف به مقررات [کتاب آسمانی] تورات شدند ولی از عمل به آن سر باز زدند، مانند الاغی هستند که بار کتاب بر دوش خود حمل می‌کند... خلاصه! عالم به حق بودن قرآن و معارف آن کتاب الهی را در حوزه‌ی اعتقاد و اخلاق و عمل وارد ساختن و در زمره‌ی اولوالالباب قرار گرفتن، غیر تنها قاری قرآن و حافظ و مفسر قرآن بودن و اعتنایی به حق بودن آن نداشتن است! فاصله‌ی بین این دو، همچون فاصله‌ی بین بینا و نابینا و بلکه همچون فاصله‌ی بین زنده و مرده است.

۱- کلب: سگ.

۲- حمار: الاغ.

۳- سوره‌ی اعراف، آیات ۱۷۵ و ۱۷۶.

۴- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵.

شرایط تأثیرپذیری از قرآن کریم

صاحبان دل برای اثرپذیری از قرآن شرایطی معین کرده‌اند! یکی از آن شرایط که ما نداریم، «تخلّی از موانع فهم» است یعنی باید فضای قلب را از هر چه که مانع تفهّم قرآن است خالی کنیم و مع الاسف ما گناهانی که مانع فهم مقصد اصلی قرآن است فراوان داریم!! از گناهان زبانی، چشمی، گوشه‌ای، کسب و کاری که همچون پرده‌ای ضخیم روی قلب ما افتاده و قلب را از اثرپذیری از قرآن بازداشته است! طوری شده‌ایم که حالت اشتیاق به لقا و رضوان خدا و ترس از قهر و عذاب خدا در ما پیدا نمی‌شود!! در صورتی که اگر دل، واقعاً آماده برای تأثیر بود، تنها همین یک آیه از قرآن برای تکان دادنش کافی بود که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نَنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾^۱

همه‌ی شما بدون استثناء به آن [جهنم] وارد شده [از بل صراط که بر متن جهنم کشیده شده و اشراف به جهنم دارد عبور خواهید کرد] این یک امر حتمی و فرمان قطعی است که از جانب خدا صادر شده است و تخلف پذیر نمی‌باشد. آن‌گاه آنها را که تقوا پیشه کرده‌اند، از آن نجات می‌دهیم و ظالمان را در حالی که به زانو در آمده‌اند، در میان جهنم رها می‌کنیم!

انسان با ایمان وقتی این آیه از قرآن را می‌خواند، ترس و وحشت او را بر می‌دارد که ورود من به جهنم به حکم این آیه، حتمی است! اما خروج من از آن که مشروط به تقواست مشکوک است. نمی‌دانم آیا از زمره‌ی متّقیان خواهم بود که نجات یابم یا در جرگه‌ی ظالمان قرار خواهم گرفت که در میان جهنم به زانو خواهم درآمد و لذا آدم مؤمن به قرآن، با خواندن همین آیه از قرآن، علی‌الدوام در حال حزن و اندوه خواهد بود تا مرگش فرا برسد و مراحل پس از مرگ هم از برزخ و محشر و عبور از صراط و موقف حساب طی شود تا برسد به در ورودی بهشت و ندای فرح‌بخش دربانان بهشت را بشنود که می‌گویند:

﴿...سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ﴾^۲

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۷۱.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۳.

...دروود بر شما، خوش آمدید! داخل بهشت شوید و برای همیشه در جوار

رحمت پروردگار تان بیارامید.

آنجاست که با خوشحالی تمام می‌گویند:

﴿...الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْثَقَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾^۱

...شکر و سپاس از آن خداوندی است که به وعده‌ی خود درباره‌ی ما وفا کرد

و بهشت را جایگاه ما قرار داد که هر جا بخواهیم مسکن می‌گزینیم. پس چه

خوب پاداشی است پاداش عمل‌کنندگان!

علم هم تلفظ و تفهم و تصوّر در ذهن نیست که مطلبی را یاد بگیرید و آن را در ذهن

خود جا داده و بعد به زبان بیاورید. امام صادق علیه السلام فرمود:

(لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّلْعُمِ)؛

علم، از زیاد یاد گرفتن و زیاد درس خواندن به دست نمی‌آید!

(إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَضَعُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ)^۲

علم [به معنای واقعی‌اش] نورانیت و روشن بینی خاصی است که خدا در قلب

کسی که می‌خواهد [و آماده‌ی پذیرفتن هدایت باشد] قرار می‌دهد!

تطبیق رفتار خود با قرآن

حضرت امام باقر علیه السلام در موعظه‌ای فرمود:

(وَاعْلَمْ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا)؛

این را بدان که تو ولی و دوست ما نخواهی بود، مگر اینکه چنین باشی.

(حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوَاءٌ لَمْ يَخْرُجْكَ ذَلِكَ)؛

اگر همه‌ی مردم جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی، غمگین مشو؛ چرا که با گفته‌ی

مردم تو بد نمی‌شوی.

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۴.

۲- المواعظ العددیه، ص ۹۳.

(وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَشْرُكَ ذَلِكَ)؛

اگر همه هم گفتند تو آدم خوبی هستی، خوشحال نشو؛ چرا که با گفته‌ی مردم تو خوب نمی‌شوی. نه گفته‌ی مردم تو را خوب می‌کند نه گفته‌ی مردم تو را بد می‌کند.

(وَلَكِنْ اَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ)؛

خودت را با قرآن تطبیق کن. بنگر آیا آنچه قرآن گفته در زندگی تو هست یا نه؟ اگر طبق قرآن عمل می‌کنی، آدم خوبی هستی؛ ولو مردم تو را بد بدانند. اگر طبق قرآن عمل نمی‌کنی، آدم بدی هستی؛ ولو همه‌ی مردم تو را خوب بدانند.

(فَإِنْ كُنْتَ سَالِكاً سَبِيلَهُ زَاهِداً فَي تَزْهِيدهُ)؛

اگر دیدی راه قرآن را می‌روی؛ آنجا که قرآن تزهید می‌کند و می‌گوید بی‌اعتنا باش، بی‌اعتنا هستی؛ آنجا که می‌گوید دل به دنیا نبند و در پی تجمل نباش، اطاعت می‌کنی؛

(رَاغِباً فَي تَرْغِيهِ خَائِفاً مِنْ تَخْوِيفِهِ فَاثْبُتْ وَ اَبْسِرْ)؛

آنجا که ترغیب می‌کند، راغبی و آنجا که می‌ترساند، ترس در دل خود می‌یابی؛ هرگاه دیدی این چنین هستی، بدان که آدم صالحی هستی. در همین روش ثابت بمان و خوشحال باش که قرآن تو را پذیرفته است.

(وَ اِنْ كُنْتَ مُبَائِناً لِلْقُرْآنِ)؛

اما اگر خود را مباین و مخالف با قرآن دیدی؛ دیدی که اعتقادات و اخلاق و اعمال مطابق با قرآن نیست؛

(فَمَا ذَا الَّذِي يَعْزُوكَ مِنْ نَفْسِكَ)؛^۱

بنابراین، فریب چه چیز را خورده‌ای که خود را خوب می‌پنداری؟ تعریف و تمجید مردم چه نفعی به حال تو خواهد داشت؟

تأمل در همه‌ی آیات قرآن

بزرگانی که اهل تقوا و زهد و فضیلت بودند، از سوء خاتمه می‌ترسیدند، چه رسد به ما. کس ندانست که آخر به چه حالی برود. دستور داده‌اند این دعا را در قنوت و سجده‌ی

۱- تحف العقول، ص ۲۸۴.

آخر نماز زیاد بخوانید: (اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا).

ما نمی‌خواهیم فقط الفاظ را یاد بگیریم. الفاظ به تنهایی اثربخش نیست. حقیقتاً از عمق جان بخواهیم و به درگاه خدا بنالیم که: خدایا من می‌ترسم و نمی‌دانم به چه حالی خواهم مرد. پس تحصیل سعادت، دو بُعد دارد: بعد اعتقادی و بعد عملی و هر دو باید باشد. قرآن روی این دو زیاد تکیه کرده است. ما به اعتقادات خود مغرور نشویم؛ چون غالباً چنین است؛ می‌گوییم ما اعتقاد داریم اما در مقام عمل مشکل داریم. یک عده‌ای افراد مغرض یا جاهل به مردم ساده لوح، اسلام و شیعه را این طور معرفی می‌کنند که مکتب قرآن، مکتب دعا و توکل و توسل است و فقط دعا کنید، به خدا توکل کنید و به امامان توسل بجوید. این عده دعوت به رکود می‌کنند. به این افراد باید گفت: شما اگر مغرض نباشید پس حتماً معنای دعا را نمی‌فهمید؛ معنای توکل و توسل و تفویض امر را نمی‌دانید. گذشته از این، آیا شما فقط آیات مربوط به دعا را یاد گرفته‌اید که: ﴿قُلْ مَا يَعْجُزُ بَكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ...﴾؛^۱ تا دعای شما نباشد، خدا به شما وقعی نمی‌گذارد. آیا فقط آیه‌ی توکل را شنیده‌اید که:

﴿...وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...﴾^۲

...هر که به خدا توکل کند، خدا برای او کافی است...

پس آیات دیگر قرآن را نیز بخوانید و در آن تأمل کنید. آیاتی که دعوت به حرکت و کار و حتی قتال با کفار می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...﴾.^۳ در مقابل دشمن، نیرومند و قوی باشید. آیا این آیه ما را به حرکت دعوت نمی‌کند؟ آیا برای تحریک امت اسلامی به سوی تحصیل قوه و نیرو از طریق ثروت و قدرت و فرهنگ و اقتصاد و سیاست، همین آیه کافی نیست که: ﴿...تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوُّ اللَّهِ وَعَدُوُّكُمْ...﴾؛^۴ طوری باشید که رعب و هیبت شما در دل دشمن بنشیند و از شما بترسند. البته دعا و توکل نیز جای خود را دارد. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ...﴾؛^۵ خدا به پیامبر خطاب می‌کند که مردم را

۱- سوره فرقان، آیه‌ی ۷۷.

۲- سوره طلاق، آیه‌ی ۳.

۳- سوره انفال، آیه‌ی ۶۰.

۴- همان.

۵- همان، آیه‌ی ۶۵.

حرکت بده، به میدان جنگ ببر و آنها را به رزم و قتال دعوت کن. به آنها بگو: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ...﴾؛^۱ می دانیم که جنگ ناخوشایند است؛ ولی بر شما واجب شده است که در شرایطی به میدان جنگ بروید.

﴿...مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ...﴾؛^۲
چه شده شما را که وقتی به حرکت، به کوچ کردن و به میدان جنگ رفتن دعوتتان می کنند، به زمین چسبیده اید و از جای خود تکان نمی خورید...

﴿إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا...﴾؛^۳
اگر حرکت نکنید و جلو نروید، خدا شما را به عذاب دردناکی مبتلا می کند...
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انْفِرُوا جَمِيعًا﴾؛^۴
ای باورداران! مجهز باشید و هوشیارانه حرکت کنید. چه گروه گروه و چه دسته جمعی.

حذر وسیله ای است که با آن از خود دفاع می کنند و انسان را از خطر نجات می دهد.
به اصحاب بدر فرمود: شما به میدان جنگ بروید و در عین حال استغاثه کنید. ﴿إِذْ تَسْتَعِثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ...﴾؛^۵ دعا کنید؛ یعنی از خدا بخواهید به شما مدد برساند و کمبودهای شما را جبران کند. ﴿...وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾؛^۶ بله، تنها خدا را مؤثر بدانید که اگر خدا عنایت نکند، نه شمشیر شما برنده می شود و نه شمشیر آنها کند و اگر خدا بخواهد یک شمشیر شما کار صد شمشیر می کند و رعب در دل دشمن می افکند و آنها را مقهور شما می گرداند.

﴿...سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ...﴾؛^۷
آنکه ترس در دل دشمن ایجاد می کند، اسلحه ی شما نیست بلکه من هستم. شما باید

۱-سوره ی بقره، آیه ی ۲۱۶.

۲-سوره ی توبه، آیه ی ۳۸.

۳-سوره ی توبه، آیه ی ۳۹.

۴-سوره ی نساء، آیه ی ۷۱.

۵-سوره ی انفال، آیه ی ۹.

۶-سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۲۶.

۷-سوره ی انفال، آیه ی ۱۲.

مسلّح و مجهّز باشید؛ ولی به اسلحه‌ی خود مغرور نباشید. خیال نکنید که ابزارهای جنگی مایه‌ی فتح‌اند؛ نه، عامل اصلی فتح، من هستم که دل دشمن را مرعوب می‌کنم و گرنه دشمن مسلّح و مجهّز، مرعوب شما نمی‌شد؛ چه آنکه عده‌ی شما کم بود و آنها سه برابر شما بودند. ابزارهای جنگی شما ناقص و ابزارهای آنها کامل بود. روی موازین عادی آنها باید نترسند و شما باید بترسید؛ ولی آنها ترسیدند! پس این رعب و ترس دشمن از عده و عده‌ی شما نبود، بلکه از من بود. هم تثبیت قلوب شما از من بود، هم ارباب قلوب دشمن. پس باید دعا و توکل داشته باشید و در عین حال مجهّز باشید و مسلّح حرکت کنید و بدانید که:

﴿...وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾

اثر همه چیز از خداست. ایجاد همه چیز از خدا و اعطای خاصیت اثرگذاری همه چیز نیز از خداست. آتش را او می‌آفریند. خاصیت سوزاندن را هم او به آتش می‌دهد. وقتی خواست آن خاصیت را از آتش بگیرد، آتش در عین حال که آتش است، نمی‌سوزاند.

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۱

ما به آتش نمرودی فرمان دادیم که برای ابراهیم سرد توأم با سلامت باش.

مجهّز باشید، اما متوکل هم باشید. مسلّح باشید، اما اهل دعا هم باشید. مغرور و وسایل نظامی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نباشید. توکل به من داشته باشید. در عین حال: ﴿...خُذُوا حِذْرَكُمْ...﴾؛ وسایل دفاعی و مقابله‌ی با دشمن را هرگز از خود جدا نکنید. نتیجه آن که، محتوای مکتب اسلام در تمام ابعاد زندگی فعالیت توأم با توکل است. اسلام، انسان پرکار با خدا می‌سازد. چون پرکاری بی‌خدا، انسان را مبدّل به فرعون و نمرود و قارون و هامان جبّار و ظلام می‌سازد و از سوی دیگر بیکار با خدا هم صوفی و درویش و راهب و تارک دنیا می‌شود و این هر دو گروه مضرّ به حال بشر و موجب فساد در دنیا و آخرتند و از نظر اسلام مردودند.

بهار دل‌ها با درک حقایق قرآن

گوش به فرمان مولا یمان امیرالمؤمنین علیه السلام بدهیم:

﴿وَتَعْلَمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفْقَهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ﴾^۱

قرآن را یاد بگیرید که نیکوترین سخن است و حقایق آن را دریابید که بهار قلب‌ها و طراوت بخش دل‌هاست.

«تفقهوا فيه» در قرآن تفقه کنید؛ یعنی بیندیشید و به حقایق مقصوده‌ی قرآن پی ببرید. در حقیقت، دین‌شناس باشید. بسیاری هستند که دیندارند؛ اما دین‌شناس نیستند. وظیفه‌شان را در شرایط مختلف نمی‌دانند. «فإنه ربیع القلوب» قرآن بهار دل‌هاست. همانگونه که بهار، زمین را شاداب می‌کند، قرآن نیز دل‌ها را زنده و شاداب می‌سازد. این جمله نشان می‌دهد که قرآن با قلب شما کار دارد، نه فقط با زبان و صدا و حافظه‌ی شما!

قرآن وسیله‌ی یادآوری جهانیان

قرآن ذکر است. ذکر یعنی یادآوری کردن. یادآوری در جایی گفته می‌شود که نسیان و فراموشی به وجود آمده باشد. این نشان می‌دهد که انسان بر اثر فرورفتن در احواء نفسانی خود، مبدأ و منتهای حیات خود را فراموش کرده است و خداوند متعال به او یادآوری می‌کند که اگر انسان به حال خودش رها شود، تمام همش صرف این می‌شود که به فرموده‌ی قرآن:

﴿...يَمْتَتِعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ...﴾^۲

...از زندگی آن گونه بهره می‌برند و می‌خورند که چارپایان می‌خورند و بهره می‌برند...

تنها در این فکرند که شکمشان را آباد کنند و شهواتشان را اشباع نمایند و با حریف مزاحم خود بجنگند و در یک کلمه، یک زندگی حیوانی تمام عیار داشته باشند و سپس بمیرند. ﴿...نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...﴾^۳؛ چون خدا را فراموش کرده‌اند، در نتیجه خودشان را فراموش کرده‌اند. انسان بودنشان، یادشان رفته و خود را حیوان پنداشته‌اند و زندگی حیوانی پیش گرفته‌اند. انبیاء آمده‌اند تا یادشان بیاورند که شما انسانید و حیوان نیستید؛ چنان که

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۰۹.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۲.

۳- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۹.

حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

(فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ)؛

خدا رسولان خود را برانگیخت و پیامبران خود را پیاپی فرستاد.

(لَيْسَتْ أَدْوَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ)؛^۱

تا از بندگان خدا بخواهند به پیمانی که در فطرت انسانی خویش با خدا نشان

بسته‌اند، وفادار باشند.

نه مگر در عالم فطرت از ما پیمان گرفته‌اند و گفته‌اند: (الَسْتُ بِرَبِّكُمْ)؛ آیا من رب شما و

پرورنده‌ی شما نیستم؟! ما هم بالسان فطری خود گفته‌ایم: (بَلَى شَهِدْنَا)؛ بلیه‌ای خدا! تو رب مایی.

آن روز «بَلَى» گفته و امروز در بستر «لا» خفته‌ایم. وقتی به این عالم طبع آمدیم و به

دامن اسباب و وسایل افتادیم، مسبب‌الاسباب را فراموش کردیم و عملاً به او گفتیم (لا)، با

تو رابطه‌ای نداریم. حالا انبیاء آمده‌اند ما را از این فراموشی در آورند.

(وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ)؛

آن نعمت‌های فراموش شده‌ی خدا را به یاد این بنده‌های فراموشکار بیاورند.

(ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ)؛

قرآن وسیله‌ی یادآوری جهانیان است اما چه می‌شود کرد که این بنده‌ها گوش به

حرف قرآن نمی‌دهند و اعتنایی به ندای آن نمی‌کنند و خودشان و سعادت ابدی‌شان را زیر

پای حیوانیت و بهیمیت و سبعیت قربانی می‌کنند.

به طور کلی هر چه انسان‌ها را به یاد خدا بیندازد، ذکر است. مساجد ذکرند، رجال

الهی ذکرند، یوسف علیه السلام که قصه‌اش را می‌خوانیم ذکر بود؛ یعنی وسیله‌ی یادآوری

است. یوسف علیه السلام بود که دعوت به توحید را از زندان شروع کرد و او بود که امت مصر را از

سقوط دنیوی و سقوط معنوی نجات داد و آنها را به راه حق هدایت کرد. رجال الهی، کتب

آسمانی و اماکن عبادت همه ذکرند. نه تنها کتاب تشریعی و قرآن ذکر است، بلکه این

کتاب تکوینی که مقابل چشم ما باز است نیز ذکر است. آسمان بالای سر ما پر از آیات

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱، قسمت ۸.

الهیّه است؛ زمین زیر پای ما پر از آیات الهیّه است؛ آنچه در چشم‌انداز ماست، همه آیات الهیّه است و عجیب آنکه ما در میان آیات الهیّه می‌غلطیم اما گویی ذوالآیه^۱ را که خداست و با چشم دل باید او را ببینیم، نمی‌بینیم. چنان که خودش می‌فرماید:

﴿وَكَايْنٍ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾؛

و چه بسیار آیت‌ها که در آسمان‌ها و زمین هست و مردم با اعراض و بی‌اعتنایی از کنار آنها می‌گذرند و در آینه‌ی وجود آنها جمال خدا را نمی‌بینند [و به راز دل گفتن با او نمی‌پردازند].

این آیات الهیّه را از بس مکرراً مشاهده کرده‌ایم، در نظر ما عادی شده‌اند و گویی صفت آینه بودن خود را نسبت به ما از دست داده‌اند و از ارزش آیت بودن افتاده‌اند و آن چنان که باید، جلب توجّه نمی‌کنند. در سوره‌ی مبارکه‌ی روم، خدای متعال بندگانش را به مطالعه‌ی آیات عبرت‌انگیز دعوت می‌نماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛^۲

ولی یاللاسف که ما این آیات را از این گوش می‌گیریم و از آن گوش رد می‌کنیم. در صورتی که خدا مرتّب می‌فرماید، من با قلب و فکر شما کار دارم. می‌خواهم ببینیدشید. ﴿لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، يَسْمَعُونَ، يَعْقِلُونَ، لِلْعَالَمِينَ﴾؛ من با عالم کار دارم. من با متفکر و با گوش شنوا کار دارم. چرا چشم و گوش خود را باز نمی‌کنید تا آیات الهیّه را ببینید و نغمه‌ی آسمانی آنها را بشنوید؟ خلقت مرد و زن را بنگرید؛ در خلقت آسمان و زمین ببینیدشید، چگونگی اختلاف السنه و الوان را تماشا کنید؛ چهره‌ها مختلف، رنگ‌ها مختلف، زبان‌ها مختلف و همه هم درست است و بجا.

﴿...أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...﴾؛^۳

...آفرینش هر چیزی در حدّ خود زیباست...

۱- ذوالآیه: صاحب نشانه.

۲- سوره‌ی روم، آیات ۲۰ تا ۲۴.

۳- سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۷.

پناه بر خدا باید برد از اینکه انسان با دیدن و شنیدن این همه آیات، تکان نخورد و آن معنویت و عرفانی را که باید به دست آورد، به دست نیاورد و به همین کیفیت بمیرد. جانِ جاهل بی معرفت در عالم پس از مرگ چه خواهد دید؟ بر فرض که گناه هم نکرده و مرده است. درست است، او را به جهنم نمی‌برند اما صرف اینکه گناه نکرده، بهشتی نخواهد شد. بهشت رفتن نیاز به معرفت دارد.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

عبادت وقتی به معنای واقعی‌اش تحقق می‌یابد که از شناخت و معرفت، نشأت گرفته باشد. لذا مولای ما حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: (سَكُنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ مَعْرِفَةَ مَا تَعْبُدُونَ)^۲؛ همان کس را که عبادت می‌کنید، اول معرفت او را در جان خودتان بنشانید و سپس آن معروف را معبود خود قرار دهید.

تنزل حقایق قرآن برای بهره‌مند شدن هر چه بیشتر انسان

غزالی صاحب احیاء العلوم آورده است: مرد حکیمی سلطان زمان خود را دعوت به دین و شریعت می‌کرد و مرغباتی^۳ برای او ذکر می‌نمود. سلطان هم در حدّ خود مرد باهوشی بود و سؤالاتی از آن مرد حکیم می‌کرد و جواب می‌گرفت. از جمله‌ی سؤال‌هایش همین بود که می‌گفت؛ شما می‌گویید: مقالات انبیاء (علیهم السلام) مقالات آسمانی و فوق فکر و کلام بشری است. بنابراین چگونه امکان دارد مطالب و معانی آسمانی که فوق فکر و ادراک بشر است در فکر و ادراک بشر بگنجد تا بفهمد و بپذیرد؟! آن مرد حکیم جواب لطیفی داد و گفت: شما تصدیق می‌فرمایید که انسان مرتبه‌اش بالاتر از مرتبه‌ی حیوان است و از این رو مطالبی را درک می‌کند که حیوان درک نمی‌کند، ولی گاهی ضرورتی پیش می‌آید و لازم می‌شود انسان مطالبی را به یک حیوان بفهماند و او را به خیر و صلاحش راهنمایی بنماید. مثلاً می‌خواهد به مرغ و خروس‌ها بفهماند که هنگام غروب شد و باید به لانه و خوابگاهشان بروند یا می‌خواهد آنها را به سمت دانه و آبشان دعوت کند و به گربه می‌خواهد بگوید: جلو بیا یا عقب برو و یا به حیوان

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۲- تحف العقول، ص ۱۶۰.

۳- مرغبات: ترغیب کننده‌ها، تشویق کننده‌ها.

باربری می‌خواهد دستور ایست صادر کند یا فرمان تند رفتن بدهد و ...

اگر بخواهد همان‌طور که با یک انسان صحبت می‌کند با او صحبت کند و همان الفاظی را که برای انسان به کار می‌برد برای او به کار ببرد، مثلاً بگوید: جناب مستطاب گربه! از شما تقاضا می‌کنم چند قدمی جلوتر تشریف بیاورید و این لقمه‌ی لذیذ را میل کنید... او چیزی نمی‌فهمد! یا به مرغ و خروس بگوید: ای حضرات مرغ و خروس‌ها شب شده و هوا تاریک. اینک مقتضی است که به لانه‌ها و خوابگاهتان بروید تا از خطر محفوظ بمانید!! آنها چیزی نمی‌فهمند. یا مثلاً به حیوان باربر بگوید: لطفاً قدری تندتر حرکت کنید یا اندکی بایستید... طبیعی است که نمی‌فهمد.

از طرفی هم انسان می‌خواهد این مطالب را به آنها بفهماند تا راه خیر و صلاحشان را بشناسند. از این رو چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه از مقام اشمخ و اعلای انسانیت تنزل کرده با آن حیوانات بی‌زبان هم‌زبانی نماید. صدایی شبیه صدای حیوان و آهنگی شبیه آهنگ حیوان از خود سر بدهد، سوتی بزند و صفیری بکشد. برای دعوت گربه پیش، پیش بگوید و مرغ و خروس را با صدای به به و قدّقد دعوت به دانه و لانه کند تا مقاصد خود را ضمن همین صداها و آهنگ‌های لایق حال حیوانات به آنها بفهماند و بدیهی است که با این روش کمال مهر و محبت را درباره‌ی آنها اعمال کرده که مقاصد انسانی خود را در قالب صداها و آهنگ‌های حیوانی ریخته و تحویل آنها داده است و آنها را با خیر و صلاحشان آشنا ساخته است. قریب به همین منوال است تَكَلَّمَ خداوند علیّ اعلای طریق انبیاء ﷺ با این بشر خاک‌نشین بینوا.

خداوند سبحان که مقام الوهیت و ربوبیتش به طور بی‌نهایت اَمَعَ^۱ و اقدس از عالم خاک و خاکیان است اگر بخواهد مقاصد الهی خود را با همان عظمت و هیمنتی که دارد به بشر، این موجود ضعیف ناتوان القا کند، تاب تحمل نمی‌آورد. این جمله به نقل غزالی از سخنان یکی از ارباب معرفت است که از باب تشبیه معقول به شبه محسوس آورده است و می‌گوید:

(إِنَّ كُلَّ حَرْفٍ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ فِي اللَّوْحِ أَعْظَمُ مِنْ جَبَلٍ قَافٍ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ

۱- اَمَعَ: منبع تر، بلندتر و استوارتر.

لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَى الْحَرْفِ الْوَاحِدِ أَنْ يَقْلُوهُ مَا أَطَاقُوهُ حَتَّى يَأْتِيَ إِسْرَافِيلُ وَ
هُوَ مَلَكُ اللَّوْحِ فَيَرْفَعُهُ وَ يَقْلُهُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ لَا بِقُوَّتِهِ وَ طَاقَتِهِ لَكِنَّ
اللَّهُ طَوَّقَهُ ذَلِكَ وَ اسْتَعْمَلَهُ بِهِ؛^۱

هر حرفی از کلام خدا در عالم لوح، عظیم‌تر از کوه قاف^۲ است. اگر تمام
فرشتگان اجتماع کنند نمی‌توانند یک حرف از حروف آن را تحمل کنند تا
اسرافیل که خدا طاقت خاصی برای این کار به او داده است؛ او متصدی این
کار می‌شود.

البته چنان که اشاره شد این مرد تشبیه معقول به شَبّه محسوس کرده است! به هر حال
آنچه مسلم است این است که: کلام الهی با حفظ مقام اعلا و ارفع خود در ظرف ادراک
بشر نمی‌گنجد ولی خداوند مهربان که در تمام مراحل هستی لطفش شامل حال بندگان
است اینجا هم بذل عنایت فرموده و سطح کلام خود را از عرش جلالت و رفعت تنزل داده و
با فکر و ادراک این بشر خاکی همدوش ساخته و با وی همزبانی کرده است.

چون که با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکان باید گشاد
معانی و حقایق عظیم عرشی را در قالب اصوات و حروفی که متناسب با عالم انسان
است ریخته و با لطف و عنایت مخصوص در دسترس انسان قرار داده و او را با رموز خیر و
صلاح و سعادتش آشنا ساخته است و راستی چه قدرتی عجیب و چه مهر و محبتی غریب به
کار برده که این حروف محدود الفبا را ظرف تنزل حقایق نامحدود عرشی قرار داده است.
آن جمال و جلال قاهر^۳ و باهری^۴ که مهیم^۵ عرش و فرش و مسیطر بر سماوات و ارضین
است از راه لطف و عنایت در آیینی محدود حروف الفبا تجلی کرده و گوشه‌ی چشمی به
عالم انسان نشان داده و او را مجذوب خود گردانیده است.

(إِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛

۱- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲- کوه قاف: کوه مشهور افسانه‌ای که در قدیم می‌گفتند محیط بر تمام کره‌ی زمین است.

۳- قاهر: غالب، چیره.

۴- باهر: روشن و درخشان.

۵- مهیم: نگهبان و مراقب.

به تحقیق او هر کاری بخواهد انجام می‌دهد و هر چه بخواهد حکم می‌کند و او بر هر چیزی تواناست.

وگر نه حقیقت علیای کلام خدا کجا و عالم خاک کجا؟!

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۖ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ۚ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱

آن قرآنی است کریم در عالمی مکنون و پوشیده از افکار آدمیان که جز پاک‌شدگان [از ارجاس^۲ مادیّت] کسی یارایی تماس با حقیقت آن را ندارد!

آنچه که از قرآن در دست شما هست:

﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳

مرتبه‌ی تنزل یافته‌ی آن از جانب ربّ العالمین است.

عذاب گردنکشان از نگاه قرآن

اینک به کلام خدای خود گوش فرا دهید ای خداپرستان!

﴿...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ ۖ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ...﴾^۴

...اگر ببینی [یا ای کاش می‌دید] آن هنگامی را که ستمگران [تجاوزگران از مرز عبودیت] در گرداب‌های مرگ افتاده‌اند در حالی که فرشتگان قبض ارواح دست گشوده‌اند و به آنها می‌گویند: جان خود را بدهید.

ولی مگر به این سادگی می‌شود از آنچه که یک عمر برای به دست آوردنش خون دل خورده است؛ دل برکند و از پول و مرکب و مسکن بگذرد؟! در این موقع است که فرشتگان عذاب به فرموده‌ی قرآن زجرش می‌دهند:

﴿...يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأُذُنَاهُمْ...﴾^۵

۱- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۲- ارجاس: جمع رجس به معنی پلیدی.

۳- سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۸۰.

۴- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۳.

۵- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۵۰.

...بر صورت و بر پشتشان می‌زنند...

مرکب چموش را یکی از جلو می‌کشد و یکی از عقب می‌راند. این تبهکاران چموش در جلو آتش‌های سوزان را می‌بینند و نمی‌روند. از پشت سر هم خانه و مرکب و پول و مقام و منصب را می‌بینند و از آن جدا نمی‌شوند و لذا گروهی از فرشتگان عذاب از پیش‌رو بر صورتشان می‌زنند و به سمت برزخ می‌کشند و گروه دیگر از پشت سر پس‌گردشان می‌زنند و از دنیا بیرونشان می‌کنند و می‌گویند:

﴿...الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾^۱

...امروز است که عذاب خوارکننده‌ای خواهید داشت به خاطر دروغ‌هایی که به خدا بستید.

آیات قرآن را به رأی خود تفسیر و تأویل کردید. سخنانی به اولیای خدا علیهم‌السلام نسبت دادید که نگفته بودند! از قبول آیات خدا استکبار ورزیدید تا منافع مادی خودتان را حفظ کنید. واقع این است که ما فعلاً در خوابیم! از مولای ما این جمله نقل شده است:

(النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاثُوا انْتَبَهُوا)^۲

مردم در خوابند؛ وقتی مردند بیدار می‌شوند!

آدمی گاهی در خواب، صحنه‌های لذت‌بخش می‌بیند و گاهی وحشتبار؛ از خواب که بیدار شد هیچ اثری از آن لذت و وحشت نمی‌بیند! اکنون ما هم در این زندگی دنیا صحنه‌های گوناگون از لذت‌ها و وحشت‌ها می‌بینیم، منتها در خواب یک ساعت و دو ساعت و پنج ساعت می‌بینیم اما در دنیا سی سال و پنجاه سال و هفتاد و هشتاد سال می‌بینیم و به هر حال هر دو موقت است و پایان‌پذیر و تنها فرقاشان در بلند و کوتاه بودن مدت است. شما الان از برزخی‌ها پرسید: شما دنیا را چگونه دیدید؟ خواهند گفت: خواب سی ساله و هفتاد ساله‌ای دیدیم و تمام شد! بلکه قرآن می‌گوید:

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۳.

۲- مجموعه‌ی وزام، ج ۱، ص ۷۷: «أهل الدنيا كركب يسار بهم و هم نيام».

﴿كَانَ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾^۱

روزی که قیامت را می بینند زندگیشان در دنیا آن چنان کوتاه و زودگذر به نظر

می آید که گویی یک عصرگاه یا صبحگاهی بیشتر نبوده است!

در جای دیگر می فرماید:

﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ﴾

[روز قیامت از اهل محشر] می پرسند چند سال در روی زمین توقف کردید؟

﴿قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...﴾^۲

می گویند: تنها به اندازه ی یک روز یا قسمتی از یک روز در دنیا بوده ایم...

با اینکه شصت - هفتاد سال در دنیا عمر کرده اند، در نظرشان یک روز و کمتر از یک

روز می آید!!

﴿قَالَ إِنَّ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۳

آری؛ شما اندکی در دنیا توقف کردید.

ولی ای کاش این حقیقت را در دنیا می فهمیدید و حیات ابدی را با یک زندگی

موقت زودگذر مبادله نمی کردید. گاهی انسان در خواب می بیند شاه شده و بر تخت سلطنت

نشسته و فرمان می دهد؛ بگیرد و ببندید و... در همان حال سرش به دیوار می خورد و

می شکند یا پایش در آتش منقل می رود می سوزد. از خواب بیدار می شود و می بیند هیچ

خبری نیست جز سر شکستگی و پاسوختگی! ما هم می ترسیم آن دم که با مرگ از خواب

بیدار می شویم از این همه غوغای شصت - هفتاد ساله ی دنیا جز یک سلسله سرشکستگی ها

و پاسوختگی های ننگ آور، چیزی در حومه ی وجود خود نیابیم.

درک حقیقت اسلام ناب محمدی

حال، آیات را می خوانیم، شاید از خلال کلمات نورانی خدا نوری بر قلب های ما بتابد

و روشنمان گرداند:

۱- سوره ی نازعات، آیه ی ۴۶.

۲- سوره ی مؤمنون، آیات ۱۱۲ و ۱۱۳.

۳- همان، آیه ی ۱۱۴.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾؛

کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا افترا بسته و دروغی به خدا نسبت دهد؟
﴿أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾؛^۱

آنها [در روز جزا] بر پروردگارشان عرضه می‌شوند. [در موقف حساب نگهبان می‌دارند و] گواهان [از پیامبران و فرشتگان در مقام اداء شهادت] می‌گویند: اینها همانها هستند که به پروردگارشان دروغ بستند. اینک لعنت خدا بر ظالمان باد.

این ظالمان چه کسانی هستند؟

﴿الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا﴾؛

همانها هستند که مردم را به طرق گوناگون از راه خدا باز می‌دارند و نمی‌گذارند مردم دین خدا را آن‌چنان که هست بشناسند و مذهب تشیع و تسنن را از هم تمیز بدهند؛ آیات قرآن و احادیث را هماهنگ با امیال و اهواء نفسانی خود تأویل و توجیه می‌نمایند. اسلام را طوری معنا می‌کنند که با همه‌ی مفساد اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی قابل جمع باشد! اسلامی که هم با رباخواری و رشوه‌خواری سازگار است و هم با بی‌حجابی و بی‌بندوباری! هم قمار و سازوآواز و تنبک را امضا می‌کند و هم دروغ و نیرنگ و تدلیس در سیاست را! اگر پیغمبر اسلام هم که آورنده‌ی اسلام است امروز بیاید و ببیند، آن را نخواهد شناخت!!

می‌گویند: پهلوانی رفت پیش خالکوبی که نقش شیر به بازویش بکوبد تا هر که او را دید بفهمد او شیرمرد است و از او بترسد! خالکوب دست به کار شد و سوزن اوّل را که زد، پهلوان دردش گرفت و گفت: آخ، این کجای شیر است؟ گفت: دُم شیر است. گفت: دُم نمی‌خواهد! شیر بی‌دُم هم ممکن است باشد! سوزن دوّم را زد؛ دردش گرفت و گفت: این کجای شیر است؟ گفت: این شکم شیر است. گفت: حالا شکم نداشته باشد چه می‌شود؟ سوزن سوّم. این کجای شیر است؟ گفت: این کلّه‌ی شیر است. گفت: بابا کلّه هم نداشته

باشد چه می شود. مرد خالکوب بیچاره و درمانده شد و گفت: آخر مرد حسابی! شیر بی دُم و سر و اشکم که دید این چنین شیری خدا کی آفرید؟! اکنون وضع اسلام امروز این چنین شده است! به هر کجا از زندگی اسلامی خود سر می زنیم می بینیم از صداقت و عفت و امانت و نصیح و مودت و خدمت به هم، بسیار کم مشاهده می گردد و شاید برخی بگویند: آن اسلام که شما می خواهید که زن ها در حجاب باشند و ربا در بازار و رشوه در ادارات نباشد و قمار و موسیقی متروک گردد؛ آن اسلام خشک بی روح آمریکایی است! این اسلام توأم با آزادی مطلق که ما داریم، اسلام ناب محمدی است!

حفظ تعادل در قرآن کریم

دأب^۱ قرآن کریم این است که هرگاه سخن از جهنم و جهنمیان به میان می آورد پیش از آن یا پس از آن، سخن از بهشت و بهشتیان می گوید تا حال خوف و رجا را در مخاطبان خود در حد تعادل نگه دارد.

نقل شده است: آقایی در منبر همیشه از بهشت می گفت و از جهنم چیزی نمی گفت. گفتند: آقا! از جهنم هم چیزی بفرمایید! گفت: جهنم را خودتان می روید و می بینید، احتیاج به گفتن من ندارید! بهشت را که نخواهید دید می گویم تا دلتان بسوزد!

اما قرآن مهربان است؛ هم از جهنم می گوید و هم از بهشت. حالاً می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَحَبُّوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر پروردگارشان

خاضع و تسلیم بودند، آنها یاران بهشتند و برای همیشه در آن خواهند ماند.

کلمه ی «أَحَبُّوا» که در آیه آمده است؛ مشتق از اِحْبَات است و «اِحْبَات» یعنی تسلیم

محض بودن در مقابل فرمان خدا و اینکه پس از ایمان و عمل صالح، سخن از اِحْبَات به میان

۱- دأب: شیوه، روش.

۲- سوره ی هود، آیه ی ۲۳.

آمده، نشان می‌دهد که موضوع تسلیم محض بودن بنده در مقابل فرمان خدا، اهمیت بسیار دارد و شرط عمده در بهشتی شدن انسان است و مشکل ما غالباً در همین مسأله است که حال اخبات و تسلیم محض بودن نداریم و گرنه ایمان یعنی اعتقاد به اصول معارف داریم و اعمال صالحه نیز انجام می‌دهیم اما آنجا که فرمان خدا با دلبخوا همان نخواند تن زیر بار اطاعت از فرمان خدا نمی‌دهیم و چون و چراهای فراوان داریم! در صورتی که خدا خطاب به رسول مکرّمش ﷺ می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱

به خدایت قسم آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری بطلبند و آنگاه از داوری تو در باطن جانشان نیز احساس دلتنگی نکنند و در مقابل تو کاملاً تسلیم باشند.

انسان گاهی در زبان و عمل اظهار مخالفت با گفتار کسی نمی‌کند اما قلباً ناراضی است. خدا می‌فرماید: انسان مؤمن واقعی به خدا و رسول آن کسی است که علاوه بر زبان و عمل، در باطن جان نیز اطاعت داشته و احساس ناراحتی و دلتنگی از فرمان ننماید. در حالات عبدالله بن ابی یعفور که از اصحاب بااخلاص امام صادق علیه السلام بوده، آمده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد:

(وَاللّٰهُ لَوْ فَلَقْتَ رُمَانَةً بِنِصْفَيْنِ فَقُلْتَ هَذَا حَرَامٌ وَ هَذَا حَلَالٌ لَّشَهِدْتُ أَنَّ الَّذِي قُلْتَ حَلَالٌ حَلَالٌ وَأَنَّ الَّذِي قُلْتَ حَرَامٌ حَرَامٌ)؛

به خدا قسم [ای مولا و مقتدای من!] اگر تو اناری را دو نیمه کنی و بگویی: این [نیمه] حرام و این [نیمه‌ی دیگر] حلال است؛ من از صمیم دل می‌گویم: آنچه تو گفתי حلال است، حلال و آنچه تو گفתי حرام است، حرام است.

امام فرمود:

(رَحِمَكَ اللَّهُ، رَحِمَكَ اللَّهُ)؛^۲

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵.

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۴ (عبد).

خدا تورا مشمول رحمت خود قرار دهد، خدا تورا مشمول رحمت خود قرار دهد.

خدمت همین امام بزرگوار عرض کردند در میان ما مردی است به نام کلب. هیچ حدیثی از شما برای او نقل نمی کنیم مگر اینکه فوراً می گوید من در برابر آن تسلیم و لذا ما اسم او را کلب تسلیم گذارده ایم. امام فرمود: خدا او را مشمول رحمت خود گرداند. آنگاه ادامه ی سخن داد و فرمود: (اتَدْرُونَ مَا التَّسْلِيمُ)؛ آیا می دانید تسلیم چیست؟ حاضران در مجلس سکوت کردند. خود امام علیه السلام جواب داد: (هُوَ وَاللَّهُ الْأُخْبَاتُ قَوْلُ اللَّهِ ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْتَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ﴾)؛^۱ این به خدا قسم همان «اخبات» است که خدا در این آیه فرموده است.

همه ی کائنات متأثر از آثار طغیان بشر

و عجیب تر اینکه از نظر قرآن کریم آثار شوم طغیان بشر نه تنها دامنگیر خود بشر می شود بلکه سایر کائنات هم به آتش طغیان او می سوزند. چنانکه می فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...﴾^۲

پیدایش فساد در برّ و بحر [در صحرا و دریا] بر اثر کارهایی است که مردم

انجام می دهند...

آری، اعمال ظالمانه ی بشر اختلال و فساد در همه جای عالم به وجود می آورد. درندگان بیابان، آهوان کوهستان و ماهیان دریا را هم به روزگار سیاه می نشاند! آسمان برکات خود را حبس می کند! زمین از بارز ساختن نعمت های درونش استنکاف می ورزد! نظام چهار فصل به هم می خورد! زمستان هوای بهاری می شود و زمین را اغفال می کند و زمین نیز نوزادان خود را در دامن خویش آفتابی می سازد. ناگهان بهار در قیافه ی وحشت زای زمستانی حمله می آورد و اطفال نو رسیده ی باغ و چمن را به آتش خشم خود می سوزاند! تابستان به جای اینکه هوا گرم شود و میوه ها را بپزند قیافه ی پاییزی به خود گرفته و باران های بی موقع و مضرّ و مفسد می بارد و باقی مانده ی نعمت را می پوساند. طبیعی است وقتی اوضاع چهار فصل

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۴۴ (سلم).

۲- سوره ی روم، آیه ی ۴۱.

از نظام اصلی خود افتاد، اختلال و فساد در برّ و بحر^۱ پیدا می‌شود. دریا و صحرا منقلب می‌گردد. گرگ بیابان از گرسنگی حمله به گله‌ی گوسفند می‌برد؛ هم گوسفند را می‌درد و هم خود ضربت کاری از چوب و چماق چوپان می‌خورد.

چه بسا ماهیان دریا در اثر نیامدن باران و زنده ماندن بعض میکرب‌های مضر، مسموم می‌شوند و می‌میرند! ملخ‌های صحراهای سوزان در اثر گرسنگی به مزارع مردم شیخون می‌زنند! هم مزارع را فاسد می‌کنند و هم با مبارزات ضدّ ملخ مواجه می‌شوند و جان خود را از دست می‌دهند. آیا مسبّب اصلی این همه اختلالات و مفاسد کیست؟ قرآن با کمال صراحت جواب می‌دهد:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...﴾؛

این همه مفاسد در خشکی و دریانشأت گرفته از [زشت] کار [ی]‌های آدمیان است. قرآن کریم که ارتباط اعمال آدمیان را با حوادث عالم تکوین نشان می‌دهد و گوشزد می‌کند که از اوّل چنین نبوده که زندگی بشر غرق در نکبت و نفرت باشد و اولاد آدم از زمین و آسمان روی خوش نبینند و علی‌الدوام با انواع و اقسام درد و رنج‌ها و ناگواری‌ها دست به گریبان باشند.

رضایت به گناه، همچون شرکت در ارتکاب گناه

حضرت صالح علیه السلام از نظر دستورالعمل در زندگی، به مردمش فرمود: ﴿فَاَسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ﴾؛ اینکه که با معبود خویش آشنا گشتید؛ در مقام تقرب به او و جلب رضای او از هر چه که ناپسند اوست دوری بجوید و با عمل به دستورات او خود را به او نزدیک گردانید! حال مطلبی که قابل تأمل و درسی برای ماست این که: قرآن فرموده: قوم ثمود ناقه‌ی صالح علیه السلام را کشتند و حال آنکه قوم ثمود آن را نکشتند، تنها یک نفر از قوم ثمود که همان قدّار بن سالف بود، قاتل ناقه بوده است. در عین حال قرآن تمام قوم ثمود را قاتل ناقه می‌داند! از این معلوم می‌شود: از نظر قرآن، راضی بودن به گناه کسی، آدمی را همچون مرتکب آن گناه می‌سازد و لذا قوم ثمود چون راضی به قتل ناقه بوده‌اند، در قرآن قاتل ناقه به حساب

۱- برّ و بحر: خشکی و دریا.

آمده‌اند! در کلام نورانی امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آمده است:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ الشُّحُطُ وَإِنَّمَا عَقَرُ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهِمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا)؛^۱

ای مردم! بدانید راضی بودن به گناه و خشم کردن بر بندگی خدا، مردم را شریک در عذاب می‌گرداند. ناقه‌ی ثمود را یک نفر کشت و خداوند همه‌ی آنها را محکوم به عذاب کرد؛ از آن جهت که راضی به کار او بودند.

حتی فرموده‌اند:

(لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ بِالْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاظِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ)؛^۲

همانا اگر مردی در مشرق کشته شده و در مغرب مردی راضی به قتل او شده است هر دو نزد خدا شریک در قتل حساب می‌شوند!!

روز قیامت که نامه‌ی عمل به دستش می‌دهند می‌بیند: ای عجب! چند قتل و چند سرقت و چند توهین به اشخاص محترم و انواع جنایت در نامه‌ی عملش نوشته‌اند! تعجب‌کنان می‌گوید: این نامه مال من نیست! من اهل این کارها نبوده‌ام. می‌گویند: تو راضی از کار عاملان این اعمال بوده‌ای. از اینکه دزد، اموال همکار و همسایه‌ات را برده و خاک‌نشینش کرده است خوشحال شدی. وقتی شنیدی یا در روزنامه‌ای خواندی که رقیب انتخاباتی خود یا دوست و فامیلت را با نسبت ناروایی لگه‌دار کرده و آبرویش را برده‌اند؛ در دل صد آفرین به کس یا کسانی گفتی که چنین کرده‌اند.

(الرَّاظِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالَّذَاخِلِ مَعَهُمْ فِيهِ وَ عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِثْمُ الرِّضَا بِهِ)؛^۳

راضی شونده به کار قومی مانند مرتکب آن کار است، منتهی مرتکب، دو گناه کرده، یک گناه ارتکاب و دیگر گناه رضایت. راضی شونده یک گناه کرده و

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۰.

۳- همان، ص ۴۱۱.

آن گناه رضایت است.

رسول خدا ﷺ در حَجَّة الْوِدَاع ضمن خطابه‌ی تاریخیش عرض و آبروی یک مسلمان را در ردیف خونش قرار داده و فرموده است:

(إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ دِمَائَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ إِلَى أَنْ تَلْقَوْا رَبَّكُمْ)؛

ای مردم! خون‌ها و آبروهای شما بر شما حرام است تا روزی که خدای خود را

دیدار کنید!

آنگاه فرمود: (أَلَا هَلْ بَلَغْتُ)؛ آیا پیام خدا را به شما رساندم. مردم گفتند: آری. فرمود: (اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ)؛^۱ خدایا شاهد باش. این بیان نشان می‌دهد که ریختن آبروی مسلمان در ردیف ریختن خون مسلمان است. در زیارت وارث می‌خوانیم:

(لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ)؛

[ای ابا عبد الله!] خدا لعنت کند کسانی را که تو را کشتند و خدا لعنت کند کسانی را که به تو ستم کردند و خدا لعنت کند کسانی را که شنیدند این جنایت را و به آن راضی شدند.

بنابراین اگر امروز کسی به جنایت هزار و چهارصد سال قبل قَتَلَهُی کربلا رضایت بدهد، روز قیامت در ردیف آنها محشور خواهد شد و به عذاب همانها مبتلا خواهد گشت و از این طرف نیز اگر ما به شهدای کربلا راست بگوییم که: (يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَتَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا)؛ ای کاش ما هم با شما بودیم و با شما به فوز عظیم و رستگاری بزرگ می‌رسیدیم. ما هم در ردیف شهدای کربلا محسوب می‌شویم؛ از آن جهت که راضی به کار آنها شده‌ایم. در جنگ جمل که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیروز شد، یکی از همراهان گفت: یا امیرالمؤمنین! ای کاش برادر من اینجا بود و این پیروزی شما را می‌دید و خوشحال می‌شد. فرمود: (أَهْوَىٰ أَحَبَّكَ مَعَنَا)؛ آیا میل قلبی برادرت با ماست؟ گفت: بله یا امیرالمؤمنین! او دوستدار شماست و دوست داشت اینجا باشد. امام علیه‌السلام فرمود: (فَقَدْ شَهِدْنَا)؛ پس به طور

حتم او در کنار ما بوده و در ثواب ما شریک شده است. بعد فرمود: نه تنها او با ما بوده بلکه:
 (وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ)؛
 به طور حتم کسانی در این سپاه کنار ما بودند که هنوز به دنیا نیامده‌اند، در
 صلب مردان و در رحم زنانند!

(سَيَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ)؛^۱
 آینده‌ی زمان، آنها را به وجود خواهد آورد و ایمان به وسیله‌ی آنها نیرو خواهد
 گرفت [و آنها چون رضا به کار ما می‌دهند در ثواب ما شریک می‌شوند].

بی تفاوتی ما در قبال ندهای قرآنی

اگر ما مردمی شده‌ایم که حال دعا و مناجات با خدا در خود نمی‌بینیم و اشتیاق به
 شب خیزی از خود نشان نمی‌دهیم و بر فرض اگر شبی هم برخیزیم و به عبادت بایستیم،
 احساس می‌کنیم که مرغ جانمان گنگ است و لال است و بی‌زبان! نمی‌تواند بانگی برآورد
 و ناله و صفیری از خود سر بدهد و شور و غوغایی در فضای قلب بيفکند، در این صورت
 بدانیم که دستگاه هضم روح ما از کار افتاده است و مبتلا به سوء هضم روحی شده‌ایم.
 بنابراین تا فرصت و مهلتی باقی است؛ دست و پایی کرده این بیماری را از خود دور سازیم و
 این مرغ از نوا افتاده را به نوا بیاوریم و این مرغ بال و پر شکسته را با بال و پر گردانیم!

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ...﴾؛

ای جامه‌ی خواب به خود پیچیده! شب برخیز...

﴿...وَوَرَّتِلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾؛ ...و شمرده شمرده قرآن بخوان.

با قرآن انس بگیر و غذای روح خود را از قرآن در ساعت آخر شب بطلب.

﴿وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبْتَئِلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾؛^۲

به یاد خدایت باش و تضرع به درگاهش ببر.

رنج بالله یک دو روزی بیش نیست راه چندان‌ی تو را در پیش نیست

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۲.

۲- سوره‌ی مزمل، آیات ۸ تا ۱۰.

گر به چشمت راه، دور آید ولی چشم تا برهم زنی در منزلی
عمر گذشت. سی سال و چهل سال و شصت سال و هفتاد سال گذشت. آنها که با ما
بودند و انیس و مونس ما بودند؛ همه رفتند و در دل خاک پوسیدند؛ ما هنوز داریم نفس
می کشیم. این نفس هم به همین زودی قطع می شود.

گر به چشمت راه دور آید ولی چشم تا برهم زنی در منزلی
و چه منزل کشور مُلک ابد روشن از نور خداوند احد
ای برادر! ساعتی هشیار شو طالب آن عالم انوار شو
تا رساندنت به جایی کز بیان هست بیرون وز عقل نکته دان
﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۱
به پیامبر اکرم ﷺ گفته اند: شب به تهجد^۲ برخیز تا خدایت تو را به مقام محمود
برساند. در پاداش شب خیزان فرموده است:

﴿فَلَا تَغْلَمْ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳
کسی نمی داند که خدا چه موجبات روشنی چشم برای آنان نهان داشته است [تا
پاداش عبادات شبانه شان باشد]!

ای خدا! تا کی ندهای تکان دهنده ی قرآن زیر گوش ما طنین انداز باشد و ما تکان
نخوریم؟! می ترسیم همچنان در خواب بمانیم تا این صحنه پیش آید که:

﴿...كَلَّمَا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾
...هر زمان که گروهی از آنان در میان جهنم انداخته می شوند، نگهبانان جهنم
می پرسند: آیا انداز کننده و هشدار دهنده ای سراغ شما نیامد؟!!

در میان شما کسانی نیامدند که فریاد بکشند و شما را از این جریان آگاه سازند؟!
﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا
فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ...﴾

۱- سوره ی اسراء، آیه ی ۷۹.

۲- تهجد: شب زنده داری، شب بیداری.

۳- سوره ی سجد، آیه ی ۱۷.

می گویند: آری؛ انذار کننده و هشدار دهنده آمد ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی نازل نکرده و شما خود در گمراهی بزرگی هستيد [و افکار مرتجعانه دارید]...

آنگاه از روی حسرت و افسوس می گویند:

﴿...لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱

...اگر ما گوش شنوا داشتیم و یا عقل خود را به کار می انداختیم و می اندیشیدیم، امروز از دوزخیان نبودیم!

لذا قرآن برای اینکه علاج واقعه پیش از وقوع بنماید داد می زند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...﴾؛

ای مؤمنان، ای باورداران! [از خشم خدا بهراسید] خود و خانواده‌ی خود را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگه دارید...

بابی پروایی‌ها و آلوده ساختن جو خانه و زندگی به عوامل محرک شهوت، خودتان و زن و بچه‌ی خودتان را به آتش نکشید! با این نحوه‌ی زندگی که در خانواده و ادارات و کسب و کار خود دارید، عاقبت سر از جهنم در می آورید آن هم جهنمی که آتش گیره‌اش خود شما انسان‌ها هستید.

﴿...عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲

...فرشتگانی سختگیر و خشن بر آن گماشته شده‌اند که هرگز سر از فرمان خدا نمی پیچند و به آنچه که دستور داده است، عمل می کنند.

﴿حَذُّوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾^۳ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾^۳

بگیرید او را و در بند و زنجیرش بکشید و به دوزخش بیفکنید.

۱- سوره‌ی ملک، آیات ۷ و ۸.

۲- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶.

۳- سوره‌ی حاقه، آیات ۳۰ تا ۳۲.

این نداها و هشدارهای قرآن را ساده نگیریم و تعارف تلقی نکنیم که تا حدّ قسم خوردن جلو رفته و گفته است: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ﴾ و ما لا تُبْصِرُونَ؛ قسم به آنچه که می‌بینید و آنچه که نمی‌بینید. به تمام غیب و شهود عالم قسم:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾؛ این قرآن، گفتار رسول کریم است.
﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ﴾ و لا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛^۱

این نه گفتار شاعر است و نه گفتار کاهن [سخنانش نه شاعرانه و نشأت گرفته‌ی از تخیل است و نه کاهنانه و بر گرفته از ارتباط با جنّ و شیاطین است] بلکه نازل شده از جانب پروردگار عالمیان است و متأسفانه شما کمتر ایمان می‌آورید و کمتر متذکر می‌شوید!!

فریاد قرآن بر سر مدّعیان ایمان

این قرآن است که فریاد بر سر مدّعیان ایمان می‌کشد که:
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾؛^۲

ای باورداران خدا و روز جزا! به هوش باشید! اموال و اولادتان از یاد خدا بازتان ندارد و به خود مشغولتان نسازد که زیان و خسران غیر قابل جبران نصیبتان خواهد شد!

این افکار کودکانه را بریزید و به جرگه‌ی مردان از نظر قرآن ببینید که می‌فرماید:
﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾؛^۳
رجال و مردان [از دید قرآن کسانی هستند که] تجارت و بیع و شرای دنیا سرگرمشان نمی‌سازد و از یاد خدا بازشان نمی‌دارد...^۴

۱- سوره‌ی حاقّه، آیات ۳۸ تا ۴۳.

۲- سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۹.

۳- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

۴- بیع و شرا: فروش و خرید.

البته نمی گوید: تجارت نمی کنند و خرید و فروش نمی نمایند؛ بلکه می گوید: این امور دنیوی، از رعایت احکام خدا و تحصیل سعادت ابدی در روز جزا مشغولشان نمی گرداند. آری؛ ما باید این نظام لایتغیر عالم را بشناسیم و خود را با آن منطبق سازیم و بدانیم از نظر قرآن، ذات و وجود انسان در این دنیا، منبع جوشان اعمال است و همین ذات و وجود انسان است که در آن عالم منبع جوشان آتش های سوزان جهنم و یا ﴿جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ است. بنابراین دیگر مسئله ی زمان مطرح نیست که بگوییم آدم کافر مثلاً صد سال در دنیا طاغی بوده چرا باید در عالم جزا، الی الابد معذب باشد؟ مسئله ی ذات و وجود انسان مطرح است. این ذات در دنیا چشمه ای است که از آن افکار و اخلاق و اعمال بد می جوشد؛ چه یک ساعت در دنیا باشد و چه صد سال، همین ذات است که در آخرت چشمه ای می شود که از آن آتش و مار و عقرب می جوشد! چه یک ساعت باشد و چه میلیون ها سال. اگر توانست ذات خودش را از بین ببرد، طبعاً عذاب هم قطع می شود ولی تا ذات و وجودش هست، جوشش آتش جهنم از او نیز هست! منتهی در دنیا وجودش موقت بوده اعمالش نیز موقت بوده است ولی در عالم آخرت چون وجودش مؤبد است طبعاً آتشش نیز مؤبد خواهد بود.

از حضرت امام صادق علیه السلام راجع به علت خلود بهشتیان و جهنمیان سؤال شد، ایشان فرمودند: چون قصد و نیت بهشتیان در دنیا این بوده که اگر برای همیشه هم باشند، مطیع فرمان خدا باشند و قصد و نیت جهنمیان در دنیا این بوده که اگر برای همیشه هم باشند مطیع فرمان خدا نباشند: ﴿فَالنَّيَّاتُ تُخَلِّدُ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ﴾؛ بنابراین نیت هاست که این گروه و آن گروه را مخلّد و جاودان می سازد. آنگاه امام علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ...﴾^۱

[ای رسول!] بگو: هر کسی بر اساس شاکله اش کار می کند....^۲

فرمود: یعنی بر اساس نیتش! و نیت همان جوشش ذات انسان است! پس ما چاره ای جز ایجاد دگرگونی در نیت و جوشش های ذات خود نداریم و این هم راهی جز گوش دادن به

۱- سوره ی اسراء، آیه ی ۸۴.

۲- بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴۷.

نداهای آسمانی قرآن ندارد.

چقدر به حقیقت قرآن نزدیک شده‌ایم

اینک به یکی از این نداهای قرآن گوش فرادهیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱

ای مؤمنان و ای باورداران خدا و روز جزا! از خدا پروا کنید و هر کسی بنگرد

که برای فردا چه پیش فرستاده است...!

در این آیه دو بار جمله‌ی ﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ آمده است. از خدا بترسید و باز هم از خدا بترسید و

بدانید که خدا از تمام آنچه که عمل می‌کنید، آگاه است!

حال آیا این ندای تکان دهنده‌ی قرآن در کدام قسمت از زندگی ما دگرگونی ایجاد

کرده و آن را قرآنی ساخته است؟ آیا این بازار و کسب و کار ما با این آلودگی شرم‌آور به

رباخواری، بازاری قرآنی است؟! آیا ادارات ما با رشوه خواری‌ها و مشکل تراشی‌ها و... قرآنی

است؟! آیا آموزشگاه‌های ما با اختلاط پسران و دختران جوان قرآنی است؟! آیا خیابان‌های ما

با این مسابقه‌ی در بی حیایی زنان و دختران آن هم در لفافه‌ی حجاب اسلامی قرآنی است؟!

البته ما بعد از انقلاب به قرآن خیلی نزدیک شدیم؛ امروز از همه جای این مملکت

صدای قرآن به گوش می‌رسد؛ در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها، در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها، در

مجالس و محافل مردان و زنان و جوانان و کودکان سخن از قرآن است!! حتی در اوایل

انقلاب در تمام ایامی که مجلس شورای اسلامی تشکیل می‌شد و نمایندگان ملت در آن

حضور می‌یافتند؛ ابتدا آیاتی از قرآن مجید تلاوت می‌شد و فرازهایی از فرمان امام

امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر (در نهج البلاغه که عالی‌ترین دستورات برای سیاستمداران

است) خوانده می‌شد و این به راستی شایسته‌ی تقدیر و تکریم از بندگان خدا و شکرگزاری

به درگاه خدا بود و اکنون نیز هست. ولی یاللاسف که ما پس از این همه نزدیک شدن به

قرآن اندک اندک عملاً از قرآن فاصله گرفتیم و اینک چنان شده‌ایم که باید بگوییم: قرآن

در عین اینکه در میان ما هست، در میان ما نیست!!

آری، قرآن از حیث علم و قرائت و تفسیر در میان ما هست. عالمان و قاریان و مفسران از مردان و زنان بسیار فراوانند اما قرآن از حیث عمل به دستوراتش در میان ما نیست! زیرا عاملان به فرامین قرآن و رعایت کنندگان حدود آن بسیار اندکند!! اقرب علمی ما نسبت به قرآن اکنون روزافزون است اما مع الاسف بُعد عملی ما یعنی عملاً دور شدن ما هم نسبت به قرآن اکنون روزافزون گشته، تا عاقبت کار به کجا منتهی شود، نمی دانیم! از خداوند بزرگ فرج ولی اعظمش را می طلبیم. از دیدگاه قرآن کریم، سیئات و گناهان، ایجاد ظلمت در روح انسان می کند و حسنات، تولید نور می نماید و قهراً نور حسنات، تاریکی سیئات را از بین می برد!

﴿ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ﴾؛

[توجه به] این [حقیقت] تذکر و یادآوری است برای آنان که اهل ذکرند و از

یاد خدا شادان و کامیاب می گردند.

آری، آنچه که ما پرورش یافتگان در دامن قرآن باید آن را بپذیریم و در جان خود بنشانیم، این است که به طور حتم و قطع، ارتکاب گناه در روح انسان ایجاد نوعی چرک و زنگار می کند و صفای فطری او را از بین می برد و از انعکاس جمال حق در صفحه‌ی آینه‌اش محروم می سازد. در این زمینه بس همین یک آیه‌ی تکان دهنده‌ی از قرآن:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱؛

چنین نیست که آنان می‌پندارند [و حقایقی در کار نباشد] بلکه سیئات و اعمال زشتشان رَئِن و چرک و زنگاری بر صفحه‌ی قلبشان نشانده و از درک حقایق عالم محرومشان ساخته است و وای اگر با این محرومیت از دنیا بروند و وارد برزخ بشوند و این ندا را بشنوند:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾^۲؛

نه چنین نیست که اینان [در دنیا] می‌پنداشتند. امروز اینان از [جمال]

پروردگارشان در حجابند.

۱- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۴.

۲- رَئِن: چرک.

۳- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۵.

آن روز که همه‌ی جمال‌ها نابود گشته و جز جمال حقّ جمالی نیست، آیا انسان محبوب از جمال حقّ، آن روز چه خواهد دید و جز عذاب فراق و جدایی از محبوب چه خواهد چشید؟ آن عذابی که امام امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به دردناکی آن در دعای کمیل کرده و فرموده است:

(فَهَيِّنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ)؛

گرفتم ای آقا و مولای من! آتش سوزان جهنّم را تحمل کردم ولی عذاب فراق و جدایی از خودت را چگونه تحمل کنم؟

ما این سخنان را الان نمی‌فهمیم ولی روزی می‌فهمیم که کار از کار گذشته و راه نجاتی نمی‌یابیم! اینک که مهلتی باقی است، دست و پایی کنیم و آلودگی گناهان را از چهره‌ی جان بزداییم و خود را شایسته‌ی ارتباط با حضرت محبوب بسازیم که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾؛ توبه‌ی از گناهان است که روزنه‌ای برای تابش خورشید رحمت و مغفرت به فضای قلب آدم می‌گشاید و خداوند مهربان نیز وعده‌ی پذیرش آن را داده و فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛

آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی می‌شوند یا به خود ستم می‌کنند به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می‌نمایند [و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد] و اصرار بر گناه نمی‌کنند با اینکه می‌دانند...

﴿أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾؛^۱

...اینها پاداششان آمرزش پروردگار و بهشت‌هایی است که از زیر درختانشان نهرها جاری است؛ جاودانه در آن می‌مانند و این چه پاداش نیکی است برای

آنان که اهل عمل می باشند.

توبه کار واقعی از نگاه قرآن

روی جمله ی: ﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛ اندکی تأمل بفرمایید که قرآن، توبه کار واقعی را با این نشان ارائه می نماید: هرگز با علم و آگاهی، بر گناه خویش اصرار نمی ورزد و آن را تکرار نمی کند نه اینکه برای پاک شدن از گناه نماز بخواند و بعد دوباره آن را مرتکب بشود! روزه بگیرد و پاک بشود و باز آن را مرتکب بشود! حج برود و پاک بشود، گریه بر امام حسین علیه السلام بکند و پاک بشود... دوباره از سر بگیرد! این عمل که به استهزاء شبیه تر است تا به استغفار!! از این رو قرآن قید می کند و می فرماید:

﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛

آنهايي [توبه کار حساب می شوند و دارای اجر عظیم می باشند] که عالماً و

عامداً اصرار و تکرار [بر گناه] نداشته باشند!

﴿ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ﴾؛

اینها تذکر و یادآوری است برای آنان که آمادگی برای تنبّه دارند؛ نه برای آنان که در وادی غفلت به سر می برند و سرگرم کامیابی از زندگی مادی و اهوای نفسانی خود می باشند و ظواهر دینی را هم مقدمه ای برای اشباع شهوات خود قرار می دهند.

عکس العمل امام علیه السلام به نگارش کتاب تناقضاتی در قرآن

آن کس که مس وجود خود را به کیمیای ولایت آن انوار عرشی رسانید، تبدیل به طلا و برلیان شد. هر کس شاخه ی عقل و ایمان خود را به آن ریشه های اصلی عالم پیوند زد، درختی بارور گشت و سراسر علم و حکمت و عرفان شد. اما:

(ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ)؛ گمراه گشت هر که از شما جدا شد.

هر که خواست از خود استقلال ی نشان دهد، گرفتار یوغ استعمار و استحمار شیطان شد و گمراه از مسیر دین و ایمان شد.

نوشته اند: اسحاق کندی، فیلسوف معروف عرب، تناقضاتی در قرآن به نظرش رسید و در این زمینه شروع به نوشتن کتابی کرد. روزی یکی از شاگردان او به حضور مقدس

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شد. امام علیه السلام ضمن صحبت به او فرمود:
 (أَمَا فَيْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ يَزِدُّعُ أَسْتَادَكُمْ الْكَنْدِي عَمَّا أَخَذَ فِيهِ مِنْ تَشَاغُلِهِ
 بِالْقُرْآنِ)؛

در میان شما مرد رشیدی نیست که استادان کندی را از این کاری که پیش گرفته و خود
 را سرگرم به قرآن ساخته است باز دارد؟ و به او بگوید:
 ای مگس، عرصه‌ی سیمرخ نه جولانگه‌ی توست

عرض^۱ خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
 آن شاگرد گفت: یابن رسول الله، ما را جرأت آن نیست که به استاد خود اعتراض
 کنیم. فرمود: این جمله را که می‌گویم درست به خاطر بسیار و به او بگو. وقتی به وطن
 بازگشتی و نزد او رفتی، مدّتی سعی کن خود را به او نزدیک تر کنی و خود را همفکر و هم
 عقیده با او قلمداد کنی؛ به طوری که به تو اعتماد کند و تو را از خواصّ اصحاب خود
 بداند. آنگاه به صورت سؤال، نه به صورت اعتراض، به او بگو: مشکلی به خاطر من رسیده که از
 حلّش عاجزم، از جناب استاد تقاضا می‌کنم راه حلّی ارائه فرمایند. وقتی او اجازه‌ی طرح سؤال
 داد بگو: حضرت استاد، اگر آن کس که گوینده‌ی قرآن است بگوید مقصود من از این آیه
 و آن آیه این نیست که تو فهمیده و به من نسبت داده و اشکال بر آن گرفته‌ای؛ بلکه مقصود
 و معنای گفتار من چنین و چنان است، در این صورت، تمام اشکالاتی که وارد کرده‌ای، به
 فهم خودت وارد خواهد بود، نه به قرآن. فهمیده‌های تو تناقض خواهد داشت، نه مقاصد
 قرآن. جناب استاد، اگر گوینده‌ی قرآن چنین اشکالی وارد کند، چگونه باید جوابش داد؟
 امام عسکری علیه السلام این سخن را به آن شاگرد یاد داد و فرمود: چون استادت مرد دانشمند
 منصفی است، سخن منطقی را که بشنود تسلیم می‌شود و لجاج و عناد از خود نشان نمی‌دهد.
 تو این حرف را به او بگو و از او جواب بخواه. شاگرد از آن سفر بازگشت و طبق دستور امام
 به حضور استاد آمد و آن سؤال را طرح کرد. استاد آن سؤال را که شنید، تکان خورد و تأمل
 کرد و با توجه تمام به شاگردش خیره شد و گفت: دوباره حرف خود را تکرار کن. او تکرار

۱- عرض: آبرو.

کرد. استاد مدّتی به فکر فرو رفت و دید حرفی است کاملاً درست و منطقی، زیرا احتمال دارد تمام این معناها که او از قرآن فهمیده است، همان نباشد که مقصود گوینده قرآن بوده است؛ مثلاً مراد از امانت در آیه‌ی:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱

آن نباشد که او فهمیده است و مقصود از نور در آیه‌ی: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ...﴾^۲ آن نباشد که او تصوّر کرده است. در این صورت، اشکال و تناقض در قرآن نیست؛ بلکه در برداشت‌ها و در فهمیده‌های اوست. بنابراین، با چه جرأتی می‌تواند زبان به اعتراض به قرآن بگشاید و کتاب در تناقضات قرآن بنویسد؛ و لذا بعد از تفکر زیاد سر بلند کرد و به شاگردش گفت: بگو ببینم، این حرف را از کجا آورده‌ای؟ گفت: به فکر خودم رسیده. مدّتی بود در این فکر بودم و جرأت اظهار نداشتیم و عاقبت که از حلّ آن عاجز شدم، اظهار کردم. گفت: نه، این حرف مال تو نیست و حرف اقران^۳ و امثال تو هم نیست. افق این حرف خیلی بالاتر از افق افکار شماهاست. بگو از که شنیده‌ای؟ گفت: راست مطلب این که، خدمت حضرت ابومحمّد، حسن بن علی عسکری علیه السلام شرفیاب بودم. آن حضرت تعلیم کرد که از شما بپرسم. تا فهمید این حرف از آن کیست، گفت: آری، این نور از آن خانه درخشیده است. فوراً برخاست و تمام نوشته‌هایش را که در این زمینه داشت آورد و آنها را آتش زد و سوزاند. گفت: (أَهْلُ الْبَيْتِ أَذْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ)^۴؛ صاحبان خانه بهتر می‌دانند که در زوایای خانه‌شان چیست. اجنبی^۵ را چه رسیده است که از خفایای خانه‌ی من خبر دهد و درباره‌ی آن قضاوت کند. وحی در خانه‌ی آنها نازل شده است.

(إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ)؛

آن کسی که مخاطب به خطابات قرآن است می‌فهمد که مقصد و مقصود قرآن

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

۳- اقران: نزدیکان، هم‌ردیفان.

۴- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱، با پایین صفحه.

۵- اجنبی: بیگانه، خارجی.

کدام است.

اگر ارشاد و هدایت حضرت امام عسکری علیه السلام نبود، آن مرد فیلسوف گمراه شده و جمعیتی را هم گمراه کرده بود؛ زیرا اگر یک آدم حکیم و عالم گمراه بشود، هزاران نفر دنبالش گمراه می‌شوند. آن کسی که پناه به فکر او داد و نتیجتاً او را و دیگران را از جهنم نجات داد، حضرت امام عسکری علیه السلام بود و لذا کشف الوری و پناهنده عالمیان هستند.

تفسیر الحمد از زبان امام امیرالمؤمنین علیه السلام

از ابن عباس منقول است که:

من در یک شب مهتابی خدمت امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خارج شهر کوفه بودم. به من فرمود: «الف» که اولین حرف از حروف جمله‌ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است، تفسیرش چیست؟ ابن عباس، که از شاگردان مبرز^۱ امام امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر است و جزو دانشمندان شناخته شده است، می‌گوید: در جواب امام علیه السلام سکوت کردم، چون چیزی نداشتم که بگویم. خود امام شروع به تفسیر کردند و ساعتی راجع به تفسیر حرف «الف» مطالبی فرمودند و سپس به تفسیر چهار حرف دیگر از کلمه‌ی «الحمد» پرداختند و هنوز از تفسیر حرف «دال» فارغ نشده بودند که (بَرَقَ عَمُودُ الصُّبْحِ) سپیده‌ی صبح دمید و به من فرمود: (قُمْ يَا أَبَا عَبَّاسٍ إِلَى مَنْزِلِكَ وَ تَأَهَّبْ لِفَرُوضِكَ)^۲

ای ابا عباس، برخیز و به منزلت برو و آماده‌ی نماز باش.

یعنی از اوّل شب تا سحر به تفسیر حروف پنجگانه‌ی کلمه‌ی «الحمد» پرداخته و باز به

پایان نرسیده است. فرموده است:

(لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَزْتُ سَبْعِينَ بَعِيراً مِنْ تَفْسِيرِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ)^۳

اگر بخواهم، از تفسیر سوره‌ی فاتحه‌ی کتاب هفتاد شتر را سنگین بار می‌کنم.

البته، عدد هفتاد اینجا از باب افاده‌ی^۴ تکثیر است و خصوص عدد منظور نیست که

۱- مبرز: فائق و برجسته.

۲- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۴.

۳- همان، ص ۱۰۳.

۴- افاده: فایده رساندن.

هفتاد و یک و هشتاد نمی شود. فرموده اند:

(وَاللّٰهُ لَقَدْ تَجَلَّىٰ لِلّٰهِ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنْ لَا يُبْصِرُونَ)؛^۱

به خدا قسم، خداوند در آینه‌ی کلامش برای خلقتش تجلی کرده است ولیکن

نمی بینند.

خدا که وجود لایتناها^۲ است، قهراً تجلی اش نیز لایتناها خواهد بود و جز خودش و

اولیایش (در حدّ اذن) احاطه به حقایق آن نخواهند داشت؛ اما:

(حَفَظَهُ سِرُّ اللّٰهِ)؛ [خاندان رسول ﷺ] نگهبانان راز خدا هستند.

خداوند رازها و اسراری دارد که کسی جز رسول و اهل بیتش علیهم السلام محرم آن رازها

نیست و آنها نیز بر حسب طبع راز نگهداری، آن رازها را پیش کسی فاش نمی کنند؛ چرا که

اگر قابل فاش کردن بود، دیگر رازی نمی بود و آن بزرگواران نیز (حَفَظَهُ سِرُّ اللّٰهِ) و رازداران

خدا نمی شدند. این شعر از کتاب یکی از اهل معرفت نقل شده است:

غلامی با طبق می رفت خاموش طبق را سر بپوشیده به سرپوش

یکی گفتش: چه داری بر طبق تو مکن با من کجی بر گو به حق تو

از غلام خواست که از محتوای طبق سرپوشیده آگاهش سازد. غلام در پاسخ این

درخواست و توقّع بیجا گفت:

ز روی عقل اگر بایستی این راز که تو دانسته‌ای بودی سرش باز

یعنی، برای این سرپوش روی آن نهاده و مستورش کرده اند که تو و امثال تو ندانند در

آن چه چیزهایی هست؛ وگرنه بازش می گذاشتند. همه چیز درخور درک همه کس نیست.

این ابیات منسوب به امام سید السّاجدین علیه السلام است:

إِنِّي لَا أَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرَهُ كَيْ لَا يَرَاهُ أَخُو جَهْلٍ فَيَفْتِنُنَا

وَرُبَّ جَوَّهَرٍ عِلْمٌ لِّؤَبُوحٍ بِهِ لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَغْبُدُ الْوَتْنَا

وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو حَسَنٍ إِلَى الْحُسَيْنِ وَوَصَّى قَبْلَهُ الْحَسَنُ

من گوهرهایی از دانسته‌های خودم را پنهان می دارم که در صورت فاش شدن، سبب

۱- المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲- لایتناها: بدون انتها، بی نهایت.

گمراهی آدم نادان می‌شود و چه بسیار از حقایق علمی نزد من هست که اگر اظهار کنم، می‌گویند تو از گروه بت پرستانی و پیش از من، این پوشیده نگه داشتن بسیاری از حقایق علمی را امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزندانش، حسن و حسین علیهما السلام سفارش کرده است.

به ما هم گفته‌اند، درباره‌ی بعضی مطالب که جنبه‌ی سری دارد کنجکاوی نکنید که به جایی نمی‌رسید و احیاناً ممکن است دچار وسوسه‌های شیطانی بشوید؛ مثلاً، راجع به مسئله‌ی قضا و قدر خیلی کاوش نکنید. اینکه شیطان برای چه خلق شده و چرا راه وسوسه‌ی آدمیان به روی او باز شده و چرا وقتی به حضرت آدم گفتند از میوه‌ی آن درخت نخور، او خورد و گرفتاری‌ها پیش آمد و ... از اسرار خلقت است، شما کاری به اینها نداشته باشید. به شما دستورهای داده شده است؛ به آنها عمل کنید. اگر پاک شدید، تدریجاً قلبتان روشن می‌شود و ممکن است اندکی از آن اسرار هم بر شما معلوم گردد؛ ولی تا پرده‌هایی روی قلب‌ها افتاده است، کسی توقع نداشته باشد که از آن اسرار آگاه شود.

ما تابع قرآن یا قرآن تابع ما؟!

حال، ما باید شدیداً مراقب باشیم که نکنند ما همان مردمی باشیم که هوی پرستی را به جای خداپرستی نشانده و پیروی از آراء و افکار خود را به جای پیروی از قرآن، برنامه‌ی زندگی خود قرار داده و در نتیجه، سبب اندراس و کهنگی احکام اسلام شده باشیم. چون فعلاً در دنیا، تنها ملتی که ادعای این را دارد که اسلام شناس به معنی واقعی و مجری احکام آن است ما هستیم؛ بنابراین، اگر در زندگی ما هوی بر هدی غالب و رأی بر قرآن حاکم شده باشد، تنها ملتی خواهیم بود که امام قائم بر ضد او قیام می‌کند؛ زیرا کفار با قرآن کاری ندارند که بخواهند آن را به آراء خود برگردانند. این ما مسلمانان هستیم که ادعای تبعیت از قرآن داریم و در عین حال، قرآن را تابع آراء خود ساخته‌ایم؛ و لذا امام زمان علیه السلام در اولین قدم به جنگ و ستیز با ما خواهد برخاست و سپس قرآن رها شده از چنگال ما و پاک گشته از اوهام ما را به جهانیان عرضه خواهد کرد و به قلع و قمع مزاحمان و کافران خواهد پرداخت. در حدیث هم آمده است: اول گروهی که فتوا به قتلش می‌دهند، فقهای از امت اسلامند. این نکته هم شایان توجه است که ما می‌دانیم امام قائم علیه السلام هادی و راهنماست،

چنان که حضرت امام صادق علیه السلام در وجه تسمیه‌ی آن حضرت به مهدی فرمود: (لَا نَهْ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ مَضْلُولٍ عَنْهُ)؛ چون او هدایت به امر گم شده‌ای می‌کند و حال آن که مهدی به معنای هدایت شده است، نه هدایت کننده. پس چرا لقب مشهورشان مهدی است، نه هادی؟ شاید سرش این باشد که هادی اول باید مهدی (هدایت شده و آگاه از مسیر و مقصد و برنامه‌ی سیر) باشد تا بتواند هادی و راهنما و رهبر مسلمانان گردد. باید مهدی خدا باشد تا هادی مردم گردد؛ بنابراین، دلیل هادی بودن او همان مهدی بودن اوست. چون مهدی خداست، هادی مردم شده است؛ یعنی، لقب مهدی اشرف از لقب هادی است؛ چون لقب مهدی رابطه با خدا را نشان می‌دهد و لقب هادی رابطه با مردم را بیان می‌کند.

اهل بیت اطهار علیهم السلام حقیقت قرآن

(حَتَّىٰ مَنَّا عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ...)

خدا شما را انواری آفرید و محیط بر عرش خود قرار داد، آنگاه بر ما منت گذاشت و شما را از آن مقام اشمخ‌اعلای عرشی که داشته‌اید، در این عالم متجلی ساخت و جلوه‌ای از جمال آسمانی شما را در خانه‌هایی زمینی قرار داد تا دست ما به در آن خانه‌ها برسد و این لطف خداوند است که دامن به دست ما داده است؛ وگرنه:

(إِنَّ الثُّرَابَ وَ رَبُّ الْأَرْبَابِ)؛ خاک کجا و عالم پاک رب الارباب کجا؟

دامن خدا کیست؟ دامن خدا اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله هستند که در دسترس ما خاکیان قرار داده شده‌اند. آری، آنها «حبل الله» هستند و ریسمان آویخته شده از عرش خدا به سوی زمینند که یک سر این ریسمان در عالم الوهیت و ربوبیت است و یک سر دیگر آن در این عالم طبیعت به دست ما داده شده است؛ اگر آن ریسمان در این چاه عالم طبع به دست ما نمی‌رسید، تا ابد در این چاه می‌ماندیم و محکوم به هلاک دائم می‌شدیم و لذا خداوند متان دستور داده است که:

﴿وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾^۱

همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید...

ما معتقدیم که حبل‌الله حضرت علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام هستند. اینان حقیقت قرآن هستند و قرآن تجسم یافته‌اند. آن قرآنی که شفاء است، نه آن قرآنی که خسار^۱ است.

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۲

و از قرآن نازل کردیم آنچه را که برای مؤمنان موجب شفا و رحمت است و ستمگران [در بهره‌مندی از قرآن] جز افرونی خسارت نصیبی نخواهند داشت.

کدام قرآن مایه‌ی نجات است؟

قرآنی که از دست علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام گرفته شود و به دست دیگران سپرده شود، آن قرآن، آدمی را به سجین می‌برد و اسفل سافلینش می‌سازد. البته، سنی هم می‌گوید قرآن حبل‌الله است؛ اما کدام قرآن حبل‌الله است؟ آن قرآنی که عدیش عترت قرار داده شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي.... مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا)؛

من در میان شما دو چیز گرانبه‌تر از خود باقی می‌گذارم، آن کتاب خدا و عترت و اهل بیت من می‌باشد.

اگر به هر دو متمسک شدید، گمراه نمی‌شوید؛ اگر یکی را رها کردید، گمراه می‌شوید و شما عترت را رها کردید؛ پس، طبق همین حدیث که شما اهل تسنن نیز به حکم تواتر، آن را قبول دارید، به ضلالت افتاده‌اید.

پس، شما را ای اهل بیت نبوت به این عالم تنزل دادند تا دست ما به دامن شما برسد. البته، این تنزل به گونه‌ی تجافی نیست. تجافی یعنی از محلی جا خالی کردن و به محل دیگر منتقل شدن. مثلاً، من الان روی صندلی هستم؛ اما وقتی پایین آمدم و روی زمین نشستم، دیگر روی صندلی نیستم.

۱- خسار: زیان بخش.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

تنزل امامان علیهم السلام از جایگاه عرشی شان از این قبیل نیست که جا خالی کنند و پس از آمدنشان به زمین، دیگر در عرش نباشند، بلکه از سنخ تجلی است که خودشان در همان جایگاه عرشی خود هستند و جلوه ای از جلواتشان بر عالم خاک افتاده است؛ آن گونه که سایه ی شما بر زمین می افتد و عکس شما در صفحه ی آینه پیدا می شود، در حالی که خود شما در جای خودتان هستید؛ نه به زمین افتاده اید نه روی صفحه ی آینه رفته اید؛ تنها جلوه ای از شما روی زمین و صفحه ی آینه ظاهر شده است.

قرآن از عالم ربوبی تنزل کرده و به دست ما رسیده است. آیا جایگاه آسمانی خود را از دست داده و با تمام حقیقتش به زمین آمده است؟ خیر، حقیقت قرآن در عالم کتاب مکنون باقی است.

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾ تَنْزِيلُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴﴾﴾^۱

به یقین، آن قرآن کریمی است که در کتاب محفوظ جای دارد و جز پاکان نمی توانند آن را مس کنند. این تنزلی از جانب پروردگار عالمیان است.

آن مرتبه ی مکنون قرآن در دسترس همگان نیست و جز گروه مطهرون به تطهیر الهی احدی توانایی تماس با آن را ندارد. اینکه در دست ماست، مرتبه ای از مراتب تنزل و جلوه ای از جلوات پایین قرآن است.

موانع فهم قرآن

قرآن در حدّ خود نور است و روشنگر است ولی ما موانع فهم در زندگی زیاد داریم که نمی گذارد ما به داخل قرآن راه پیدا کنیم و خوب بفهمیم.

الف: دقت در کلمات

از جمله موانع فهم، دقت در کلمات است که بیش از حد لازم دقت می کنیم که حروف را از مخارج ادا کنیم، اگر ادا نشود دوباره بر می گردیم و تکرار می کنیم تا حرف از

مخرجش ادا شود، این خود گرفتاری است که برای خیلی‌ها پیش می‌آید و گرفتار الفاظ می‌شوند و از تدبّر در معانی باز می‌مانند. البته صحیح ادا شدن الفاظ لازم است اما نه آن گونه که انسان را مشغول کند و او را از توجه به معانی آیات قرآن باز دارد.

ب: صفات زشت

یکی دیگر از موانع، صفات زشت است که وقتی در جان انسان پیدا شد، آئینه‌ی قلب را سیاه می‌کند و مسلّم است که جمال قرآن در آئینه‌ی قلب سیاه آدم منعکس نمی‌شود. امام صادق علیه السلام به هنگام شروع تلاوت قرآن این دعا را داشت:

(اللَّهُمَّ لَا تَطْبِعْ عِنْدَ قَرَأَتِي عَلَى سَمْعِي وَلَا تَجْعَلْ عَلَيَّ بَصَرِي غِشَاوَةً)؛

خدایا! چنانم کن که هنگام تلاوت قرآن مُهر به گوشم نخورد و پرده مقابل چشمم نیفتد که هم بتوانم بینم و هم بتوانم بشنوم.

می‌فرمود: (اقْرَأِ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ)؛ هر وقت دیدی تلاوت قرآن تو را از کارهای بد باز می‌دارد، بفهم که قرآن می‌خوانی و اگر دیدی قرآن می‌خوانی و در عین حال اعمال بد نیز مرتکب می‌شوی، پس بدان که در واقع قرآن نمی‌خوانی. (فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُ)؛ وقتی تلاوت قرآن تو را از کارهای زشت باز نمی‌دارد، در عین اینکه قرآن می‌خوانی؛ دروغ می‌گویی؛ غیبت می‌کنی؛ تهمت می‌زنی و... پس بدان که تو قرآن نمی‌خوانی.

(مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنِ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ)؛

کسی که حرام‌های قرآن را بی‌پروا انجام می‌دهد، در واقع به قرآن ایمان نیاورده است.

پناه به خدا می‌بریم از اینکه موقع ارتحال از این عالم معلوم شود که ایمان به قرآن نداشته‌ایم. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ)؛ بعد از من در میان امتم گروه‌هایی پیدا می‌شوند که:

(يُرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ)؛

قرآن را به گونه‌ی آهنگ غنا و آوازه‌خوانی می‌خوانند.

چنین کسانی قرآن از چنبره‌ی گردنشان بالا نمی‌رود، در همان گلویشان می‌چرخد و

به مغزشان نمی‌رسد، به فکر و عقل و قلبشان راه نمی‌یابد. (قُلُوبُهُمْ مَّغْلُوبَةٌ)؛ اینان قلب‌هایشان وارونه شده است؛ مانند کاسه‌ی وارونه که هر چه در آن هست می‌ریزد و چیزی درونش نمی‌ماند، اینها نیز از قرآن چیزی در کاسه‌ی قلبشان باقی نمانده است.

(وَقُلُوبُ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ)^۱

حتّی قلوب آن کسانی که کار اینها را می‌پسندند نیز وارونه شده است.

زیرا قرآن به قلب و مغز آنان نیز نرسیده است و سیرشان رو به پایین است. تمام همّشان این است که صدای خوب و آهنگ خوش از حنجره‌ها بیرون آید و در گوش‌ها وارد شود، دیگر کاری به حقایق آن که مربوط به فکر و عقل و قلب و تحقّق در مرحله‌ی عمل است ندارند. در صورتی که تمام ظواهر اعمال مربوط به قرآن از تلاوت و حفظ و تفسیر و... مقدّمه است برای تدبّر در مفاهیم آن کتاب آسمانی و تحقّق بخشیدن به حقایق آن در مرحله‌ی اخلاق و عمل. در واقع همه‌ی ابعاد و نواحی وجود انسان باید با قرآن در تماس باشد. چشمش خطّ قرآن را ببیند؛ زبانش الفاظ قرآن را تلفّظ کند؛ گوشش صدای تلاوت قرآن را بشنود؛ حتّی با حال وضو بدنش با قرآن مساس^۲ پیدا کند و سرانجام فکر و عقل و قلبش از معارف عالی‌ه‌ی قرآن قوت و غذای مخصوص خود را بگیرد.

تلاش برای فهم معارف قرآن

فرموده‌اند:

(تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ)؛

قرآن را یاد بگیرید که نیکوترین سخن است.

(وَتَقَقَّهُوا فِيهِ)؛

در فهمیدن معارف قرآن تلاش کنید و به مقاصد آن پی ببرید.

(فَإِنَّهُ رِبْعُ الْقُلُوبِ)؛^۳ قرآن بهار دل‌هاست.

قرآن طراوت و شادابی به دل‌هامی بخشد و آنها را بارور از کمالات عالی‌ه‌ی انسانی

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

۲- مساس: مس کردن، دست مالیدن.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۱۰.

می‌سازد. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف کسانی که قرآن را با تأمل و تدبّر می‌خوانند می‌فرماید:

(أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ)؛

اینان شب که می‌شود [از بسترهای خواب برمی‌خیزند و] روی پاهایشان می‌ایستند.

(تَالَيْنَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلاً)؛

آیاتی از قرآن را با ترتیل و تدبّر در معانی آن تلاوت می‌کنند.

(يُحَرِّثُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ)؛^۱

به وسیله قرآن خود را غمین و اندوهناک می‌سازند.

از اینکه خود را در مرتبه‌ی بسیار نازل از خواسته‌های خالقشان می‌بینند.

یکی از بزرگان علمای مشهد که ایام تشرف زیارتشان می‌کردم، می‌دیدم ایشان غالباً

در ساعات آخر شب در قسمت پایین پای حرم مطهر امام ابوالحسن الرضا علیه السلام به نافله

می‌ایستند. گاهی که نزدیکشان بودم می‌شنیدم این آیات از سوره‌ی فجر را می‌خوانند و

منقلب می‌شوند:

﴿وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى يَقُولُ يَا

لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۲

آن روز جهنّم را حاضر می‌کنند. آن روز انسان متذکّر می‌شود اما چه فایده که

این تذکّر سودی به حال او نخواهد داشت. می‌گوید: ای کاش برای زندگیم

چیزی از پیش فرستاده بودم.

آن مرد بزرگوار این آیات را با حال مخصوصی می‌خواند. اگر کسی نزدیکش بود و می‌شنید

تکان می‌خورد و غمین و حزین می‌گشت آن‌گونه که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(يُحَرِّثُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ)؛

مؤمنان شب زنده‌دار با تلاوت قرآن خود را اندوهناک می‌سازند و داروی درد

خود را از قرآن می‌گیرند و به درمان خود می‌پردازند.

(فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا)؛

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۳.

۲- سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۳.

وقتی به آیه‌ای می‌رسند که شوق به رحمت در آدمی ایجاد می‌کند آن چنان چشم طمع در آن می‌دوزند که:

(ظَنُّوا أَنَّهُا نُصَبُ أَعْيُنِهِمْ)؛

گویی که بهشت را در مقابل خود می‌بینند و اشتیاق به آن پیدا می‌کنند.

(وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ)؛^۱

و وقتی به آیه‌ای می‌رسند که انداز و تهدید دارد از قیل:

(إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا ۖ وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا)؛^۲

نزد ما گل و زنجیرها و آتش شعله‌ور هست و طعامی گلوگیر و عذابی دردناک.

خوف و ترس در دلشان می‌نشیند آن گونه که گویی جهنم را با چشم خود می‌بینند. آن را ما هم خواهیم دید ولی پس از خروج از دنیا چون: ﴿أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ﴾؛ فعلاً افزون طلبی‌ها شما را سرگرم کرده و بی‌خبرت‌ان ساخته است. ولی به همین زودی می‌فهمید: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ... كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾؛^۳ اگر حقیقتاً به قرآن ایمان آورده باشید، از خلال آیات قرآن، جهنم را می‌بینید و ترس آن در دل شما می‌نشیند. ولی حال که اینگونه نیستید عاقبت می‌رسد روزی که با چشم سر جهنم را می‌بینید که دیگر در آن موقع، آن دیدن نافع به حالتان نخواهد بود.

(لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ)

طُرُفَةٌ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ)؛^۴

اگر نبود آن مدت عمری که خدا برایشان مقرر کرده که باید در دنیا بمانند، از

شدت اشتیاق به بهشت و خوف از جهنم به قدر یک چشم به هم زدن روحشان در

تنبه‌شان باقی نمی‌ماند.

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۹۳.

۲- سوره‌ی مزمل، آیات ۱۲ و ۱۳.

۳- سوره‌ی تکوین.

۴- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۹۳.

استعمار از نگاه قرآن

﴿وَأَسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا﴾

«[شما را از زمین آفرید و] عمران و آبادسازی آن را به شما واگذار کرد».

در قرآن، تنها در این آیه است که اشاره به استعمار رفته و آن به این معناست که خداوند زمین را در اختیار شما قرار داده و انواع و اقسام وسایل و مصالح را برای آباد کردن آن مهیا ساخته و از شما خواسته روی آن کار کنید و با سعی و تلاش و فعالیت، از منافع آن در زندگی خود برخوردار گردید. بنابراین، استعمار از نظر قرآن، انعام و احسانی است از جانب خدا به بندگانش که از طریق کار و کوشش در روی زمین به ثروت و مکنّت^۱ برسند و زندگی آبرومندانه به دست آورند! ولی مع‌الاسف این کلمه‌ی استعمار در دنیای کنونی ما معنا و مفهومی منفور و نامطلوب به خود گرفته و نشان دهنده‌ی این است که افرادی زورگو و ستمگر، ملت‌های ضعیف (از لحاظ ثروت و قدرت) را به استخدام و استثمار خود در آورده و آنها را برده‌ی خود سازند و افکار و آرای شیطانی خود را بر تمام ابعاد زندگی آنان از فرهنگ و اقتصاد و سیاست و... حاکم گردانند و در واقع برنامه‌ی استضعاف را که به فرموده‌ی قرآن کریم، برنامه‌ی فرعون‌ی بوده در دنیا عملی سازند. در سوره‌ی قصص می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲

فرعون، در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های متعدد تقسیم نمود. گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسران آنها را سر می‌برد و زنان آنها را [برای استخدام] زنده نگه می‌داشت. به طور حتم او از مفسدان بود.

اکنون، فرعون نشان دنیای روز نیز همین برنامه‌ی ابلیسی استضعاف را در لفافه‌ی کلمه‌ی زیبا و جاذبه‌دار استعمار اجرا می‌کنند و با جدّ تمام می‌کوشند ملت‌ها را به ضعف و ناتوانی کشانده و آنها را در حال جهل و فقر و بیماری نگهشان دارند و نه تنها استثمار بلکه

۱- مکنّت: قدرت، توانایی.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۴.

استحمارشان^۱ نمایند و مانند حمار و چارپا، پالان بر دوششان بگذارند و سوارشان بشوند و به هر سو که خواستند بدوانند. این معنای استعمار از نظر دنیای روز است اما استعمار از نظر قرآن چنان که گفتیم به معنای خدمت و مهیا ساختن تمام وسایل و ابزار کار عمران و آباد سازی زمین و آنها را در اختیار انسان قرار دادن و او را به شرف و عزت ثروت و قدرت و هرگونه مکت رساندن است که فرموده:

﴿هُوَ أَشْنَأُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾

او شما را از زمین آفرید و شما را به آباد کردن زمین واداشت [و همه گونه وسایل عمران در اختیار تان گذاشت].

معانی ذکر در قرآن کریم

از خصایص خاندان رسالت ﷺ این است که اهل الذکرند.

اهل یعنی بستگان. بستگان هر کسی اهل او هستند و هر کسی وابسته به کاری است، می گوئیم اهل آن کار است. ائمه ﷺ اهل ذکر و بستگان ذکرند و ذکر در قرآن به چند معنا آمده است: اولاً، خود قرآن است، چنان که می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲

ما خودمان ذکر [قرآن] را نازل کردیم و خودمان نگه دارنده ی آنیم.

پس قرآن ذکر است؛ یعنی یادآوری کننده است و غافلان را متوجه و مرده دلان را زنده می سازد و خاندان رسول ﷺ نیز اهل قرآن و عالم به حقایق مکنون آن هستند.

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۖ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ۚ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۳

...تنها مطهرون هستند که تماس با [حقایق آسمانی] قرآن دارند.

حال، آن مطهرون کیانند؟

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۴

۱- استحمار: فریب دادن و سواری گرفتن.

۲- سوره ی حجر، آیه ی ۹.

۳- سوره ی واقعه ، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۴- سوره ی احزاب ، آیه ی ۳۳.

...همانا اهل بیت نبوت هستند که به خواست خدا مطهر به طهارت مطلقند.

بنابراین:

﴿...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

...[به سراغ اهل ذکر و بستگان قرآن بروید و] آنچه را نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید.

یعنی، در خانه‌ی دیگران (ابوحنیفه و شافعی و احمد حنبل و مالکی و...) نروید که جمعی رفتند و این امت واحده‌ی اسلامی را متفرق و همچون گوشت قربانی قطعه‌قطعه کردند.

﴿اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...﴾؛

لعنت بی‌پایان خدا بر آن ناکسانی که اولین ظلم را به قرآن و اهل بیت رسالت ﷺ روا داشتند و عجب بلایی بر سر اسلام و مسلمین آوردند. انسان وقتی به مکه می‌رود، آن جمعیت‌های عظیم را می‌بیند که چگونه از صراط مستقیم حق منحرفشان کرده‌اند و هنوز هم مانند بتی برای دنباله‌روهایشان هستند و به فرموده‌ی قرآن:

﴿...وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ...﴾^۲

...دل‌بستگی به گوساله را به خورد جانشان داده‌اند...

آن گونه که نمی‌شود از درونشان بیرون کشید، تا زمان ظهور مصلح کل که کجی‌ها مستقیم گردد. حاصل آن که، برای فهم حقایق قرآن به سراغ دیگران نروید، تنها اهل بیت رسول ﷺ هستند که اهل الذکرند.

﴿أَهْلُ الْبَيْتِ أَدْرِي بِمَا فِي الْبَيْتِ﴾؛

صاحب‌خانه بهتر می‌داند که در خانه چه خبر هست. دزد سرزده وارد شده چه می‌فهمد که در خانه چه هست و چه نیست؟ قرآن در خانه‌ی اینان نازل شده است و مخاطبان اصلی قرآن رسول و خاندان رسول ﷺ هستند. (إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ)؛ تنها، مخاطب اصلی قرآن آگاه از محتویات قرآن است، نه دیگران که باید از مخاطب اصلی بپرسند تا از حقیقتی آگاه گردند.

۱-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۹۳.

تفکر و غفلت از وظایف، دو موضوع مورد تأکید قرآن

در قرآن کریم دو مطلب بسیار مورد تأکید قرار گرفته است؛ یکی موضوع تفکر و اندیشیدن است که خصیصه‌ی ممتاز انسان و نخستین پله‌ی ارتقاء به مقامات عالی‌ی معنوی است؛ و دیگر موضوع غفلت و بی‌توجهی به وظایف حتمی در زندگی است که سبب محرومیت از سعادت ابدی و مبتلا گشتن به هلاکت دائمی خواهد شد. ما که امت قرآنی هستیم باید به ندای قرآن در این دو مطلب مهم اعتنای شدید داشته باشیم. این ندای قرآن است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾

حقیقت اینکه در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز آیات و نشانه‌هایی [از علم و قدرت و حکمت آفریدگار] هست برای صاحبان لب و مغز و خرد. آنان که خدا را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده یاد می‌کنند و در خلقت آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و با نگاه به این نظام حیرت‌انگیز کیهانی از عمق جانشان می‌گویند]...

﴿...رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱

پروردگارا! این نظام با این عظمت را به باطل نیافریده‌ای؛ منزهی تو. خدایا! ما را از عذاب آتش ننگه دار.

رسول خدا ﷺ در ساعت آخر شب زیر آسمان می‌آمد و نگاه به اطراف آسمان می‌کرد و این آیه را می‌خواند، آنگاه می‌فرمود: (وَيْلٌ لِّمَنْ قَرَأَهَا وَلَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا)؛ وای به حال کسی که این آیه را بخواند و در آن نیندیشد که سخن از آتش جهنم به میان آورده و پایان کار غافلان عاری از تفکر را نشان می‌دهد. به دنبال همان آیه می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ...﴾

۱- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۲۲.

ای خدای ما! حقیقت اینکه هر که را تو میان آتش ببری به یقین خوارش کرده‌ای...
 ذلّت و خواری از نظر خدا، جهنمی شدن است و بهشت را از دست دادن! نه به پول و
 جاه و مقام و ریاست نرسیدن که اینک قله‌ی آمال و آرزوهای ما شیفتگان دنیا شده است
 آن چنان که اصلاً مجال تفکر و عبرت گرفتن از تاریخ گذشتگان را برای ما باقی نگذاشته
 است که چگونه عمرهای گرانبها را در راه به دست آوردن این بازیچه‌ها به لجن کشیدند و با
 کوله‌باری از گند و عفونت از این عالم رخت بر بستند و رفتند! ای مدعیان پیروی از قرآن!
 این نظر قرآن است که:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ
 كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱

این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه‌ای نیست! آن سرای آخرت است
 که زندگی به معنای واقعی است! ای کاش اینان پی به این حقیقت می‌بردند.
 آری، این نظر قرآن است! نظر شما مدعیان پیروی از قرآن چیست؟ این بچه‌های شصت
 هفتاد ساله‌ی بازی‌گوش را ببین که چگونه برای به دست آوردن این بازیچه‌ها سر و دست
 می‌شکنند و شکم پاره می‌کنند و آبروی هم را می‌ریزند؟! آنچنان که گویی نه مرگی هست
 و نه برزخی و نه محشری! ای غفلت زدگان! آیا هیچ خبر دارید که قرآن شما همین بیماری
 غفلت را سبب اصلی جهنمی شدن نشان داده است و می‌گوید:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ...﴾^۲

ما بسیاری از جنّ و انس را برای جهنم آفریدیم...

لام ﴿لِجَهَنَّمَ﴾ لام عاقبت است، نه لام غایت. خدا کسی را برای جهنم رفتن نیافریده
 است؛ بلکه عاقبت کار و راهی که اینان پیش گرفته‌اند و می‌روند حاصلش افتادن در میان
 جهنم است. جمله‌ی آخر آیه علت جهنمی شدن را نشان می‌دهد که: ﴿...أُولَئِكَ هُمُ
 الْغَافِلُونَ﴾؛ این جهنمیان همان گروه غافلانند که بر اثر سرگرم شدن به زندگی زودگذر دنیا
 از آخرت بی‌خبر افتادند و شدند مشمول آیه‌ی شریفه‌ی:

۱-سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

۲-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

﴿...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا...﴾^۱

...دل دارند اما با آن چیزی نمی فهمند! چشم دارند و با آن نمی بینند! گوش

دارند و با آن نمی شنوند...!

﴿...أُولَئِكَ كَانُوا لِنِعْمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...﴾

...اینان مانند چارپایان و بلکه گمراه تر از چارپایانند...

از آن نظر که به نعمت بزرگ عقل، خیانت کرده و آن را به استخدام شهوت خود در آورده اند؛ در صورتی که چارپایان چنین خیانتی نکرده اند بلکه به همان راهی که خالقشان زیر پایشان نهاده و آن اتباع از غریزه است می روند و لذا می شود گفت که کلمه ی «اضل» در آیه، «افعل» تعیین است نه «افعل تفضیل» یعنی چارپایان، ضال نیستند تا انسان جهنمی اضل از آنها باشد بلکه تنها این انسان جهنمی است که ضال است. حال، منشأ این ضلالت و کور و کر گشتن چشم و گوش دل و عاقبت جهنمی شدن چیست؟ می فرماید:

﴿...أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ ...اینان غافلان هستند.

منشأ همه ی این بدبختی ها غافل شدن از آخرت و شیفته ی دنیا شدن است که بیماری مزمن اکثر ما مردم بینواست. در شب معراج به رسول خدا ﷺ گفتند:

(يَا أَحْمَدُ إِحْذَرُ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَالْأَصْفَرِ وَإِذَا أُعْطِيَ شَيْئًا مِنَ الْحُلُوِّ وَالْحَامِضِ اغْتَرَبَ بِهِ)^۲

ای احمد! بر حذر باش از اینکه مانند بچه باشی که وقتی سبز و زردی ببیند و

وقتی چیزی از ترش و شیرین به او داده شود گول می خورد.

در شب معراج این را به رسول خدا ﷺ گفته اند تا ما بچه صفتان را به هوش آورند که مراقب باشید این اسکناس های سبز و طلاهای زرد و مقام و منصب های ترش و شیرین خوشمزه گولتان نزنند و جهنمیتان نسازد.

حضرت امام سجّاد علیه السلام در شب های ماه مبارک رمضان این دعا را داشتند:

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۲- ارشاد القلوب دیلمی، ص ۳۳۰.

(اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْعُزُورِ)؛

خدایا! حال تجافی^۱ از این سرای فریبنده و گول زن را به من عنایت کن.

آری؛ یک انسان معتقد به مرگ و عوالم پس از مرگ، اصلاً نمی‌تواند در دنیا به طور مطمئن و با آرامش کامل بنشیند و به آن بچسبد بلکه همیشه در حال تجافی و نیم خیز و آماده‌ی لبیک گفتن به ندای حضرت ملک الموت همان لبیک نوید بخش حضرت ربّ العالمین است که بگوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲؛

ای جان آرام یافته به یاد خدایش! بازگرد به سوی خدایت در حالی که هم تواز او خشنود و هم او از تو خشنود است. هین^۳ بیا داخل در زمره‌ی بندگان خاص من، داخل جنت مخصوص من شو.

این ندا که به گوشش رسید، از دنیا بی‌درنگ کنده می‌شود و بر شهر فرشتگان رحمت می‌نشیند و در اوج آسمان قرب به پرواز در می‌آید. اما بدبخت بینوا آن آدم چسبیده‌ی به دنیا، پخش و پلا گشته‌ی در میان حقوق پایمال شده‌ی خدا و خلق خدا، گرفتار طلبکارهای فراوان از همسر و فرزندان و والدین و ارحام و دیگران، دم جان دادن چه زجرها خواهد کشید و چه شکنجه‌ها خواهد دید تا از دنیا دل برکند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم

و ارزقنا معرفتهم و محبتهم و شفاعتهم

و لا تفرق بیننا و بینهم فی الدّٰنیا و الاخرة

و عجل لولیک الفرج و اجعلنا من المنتظرین لظهوره

و اجعل خاتمة امرنا خیراً و الحمد لله اولاً و آخراً

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱- تجافی: کناره گرفتن و پهلو تهی کردن از چیزی و نیم خیز نشستن.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

۳- هین: آگاه باش، شتاب کن.